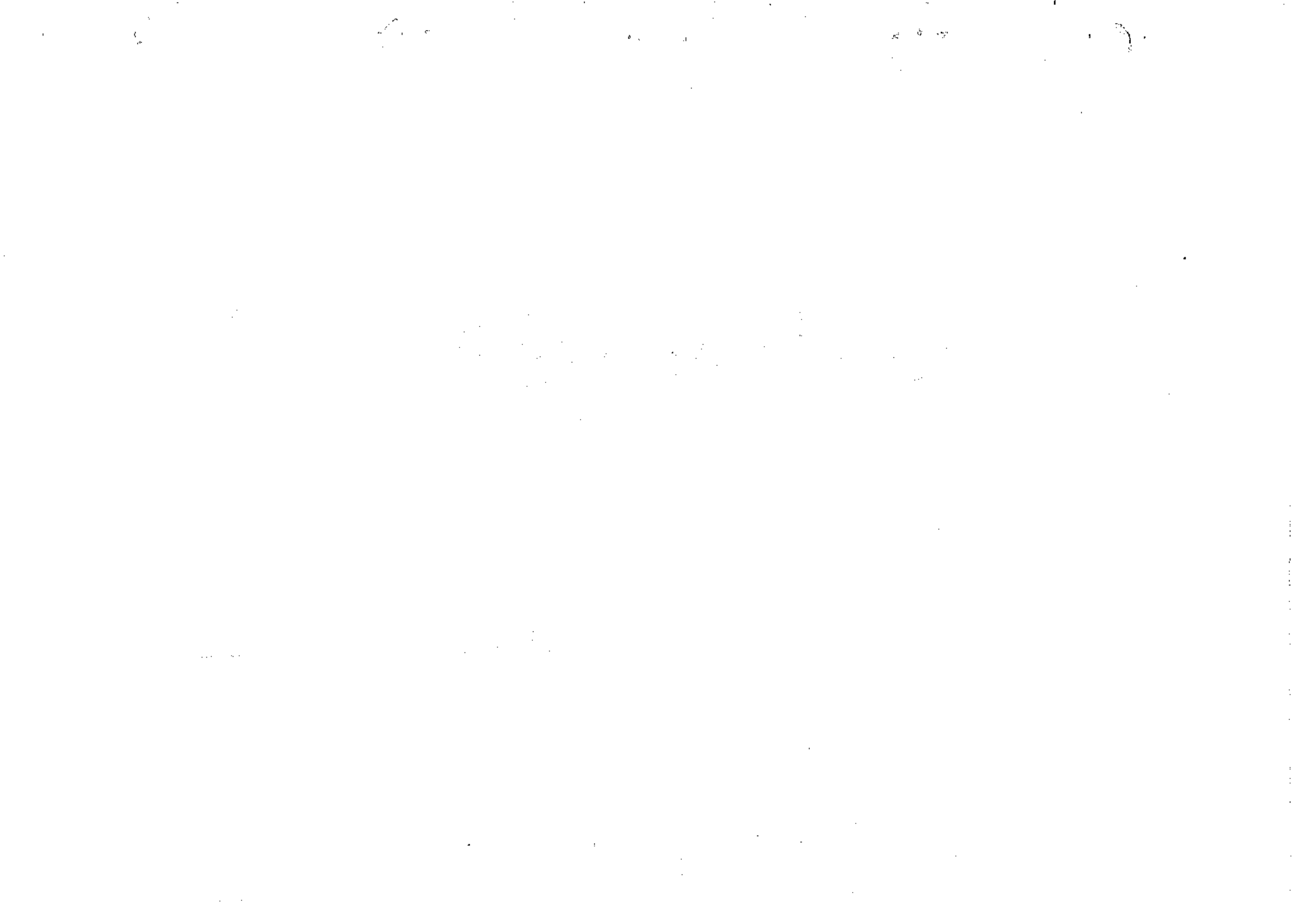


کتاب مستطاب بیان فارسی

۲۴

این مجموعه با اجازه محفل مقدم روحانی ملی ایران
تجدد الله ارکانه بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثیر
نده است ولی از انتشارات مصوبه امری نبی باشد

شهرالیهاء ۱۳۳ بدیع



کتاب مستطاب بیان تاریخ

در تاریخ ۵۴۱۱۵ هجری قمری

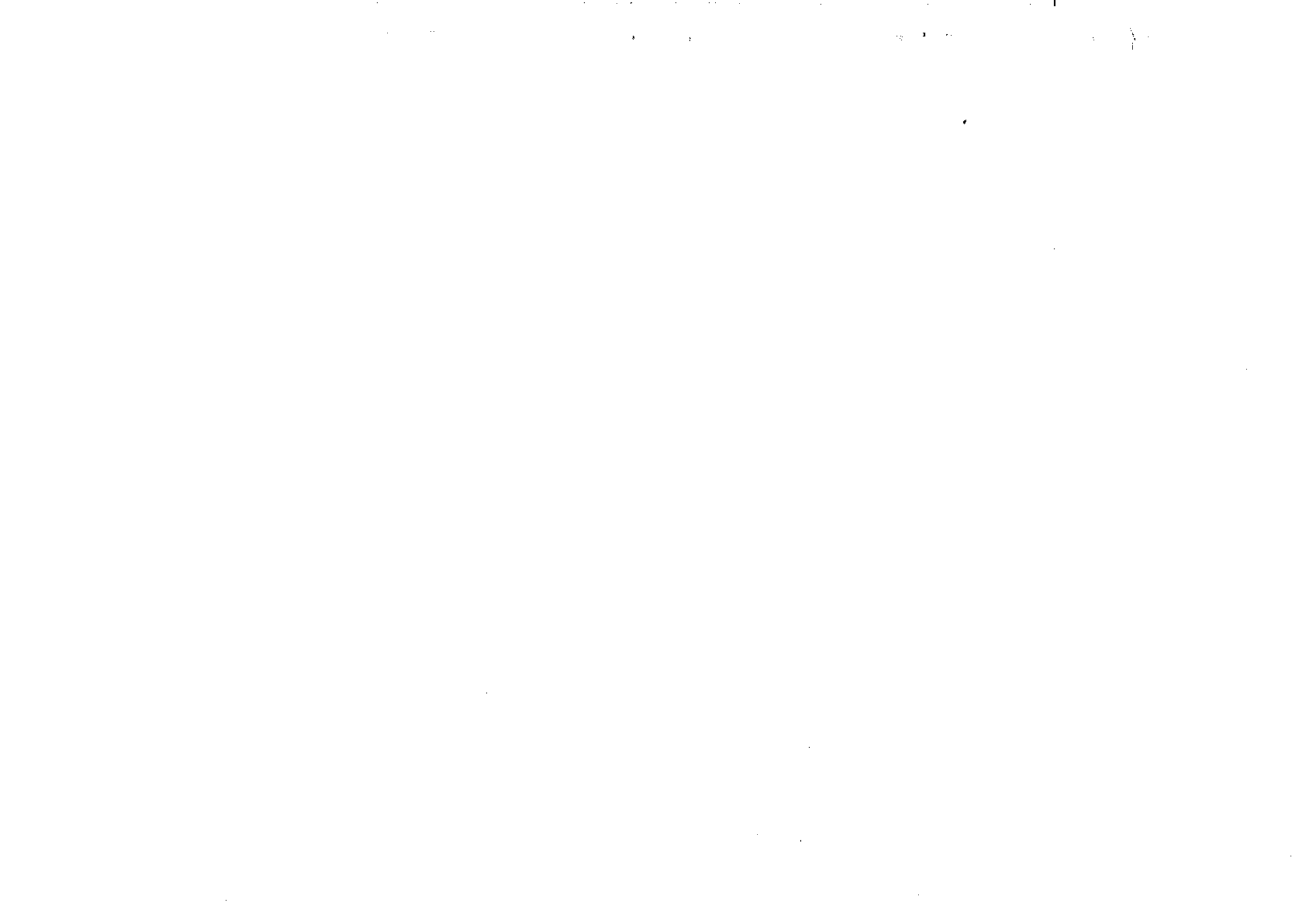
سنه زمره ای سردید
کتابخانه مجلس

الغزوات والفتوح
للإمام أبي عبد الله محمد بن عبد الله

وقف مؤبد وجس كند محمد بن عبد الله
المختار المرحوم آية الله الواحد المستر في عالم
باجد این مرحوم المغفور کی عمل الخیر است
الذکر این یک صلبه کتب بیان
مؤمنین زهد ابی ایوب القاسم بن یونس
و اینها کتب لایع و سایر
مؤمنین در ارض خا و بیرون نیزند از آن
که بود با صد و هفت نکر از آن که یکم که مختار
بقوات شد و این با سیر و یکم بنا بدین
کنند نواد و مکر باذن متولد و قرار داد متولد
ان را عین بیضه است بحسنه ما دام الحیات
و بعد از ان تولید پیدا علم دار شد است از این
منه هل البنا از هر من اسم ان کتب زهد البنا
فی الریة والافری و جعل عینه امری غیرا
و امره الی الخ

سنه الفی فی تاریخ





وفاظ و او است فاه و فاهم و او است محی و ممیت و او است
 معتمد و مشفق و او است مشغالی و مرتفع و او است کمد لاث
 مکرده و نمیکند الا بر علو و تسبیح او و سمو بقدر پس او و امتناع
 توحید او و ارتفاع تکبر او و نبوده از برای او و لیس الا با
 خود و نیست از برای او و آخری الا با آخرت خود و کل شیء بما آفند
 فیها و یقدر قد شیء بشتیة و حقیق بابتیة و با و بد فرمود
 حقا و بد خلقی کل شیء را و با و عود مبرما بد خلقی کل شیء را و او است
 که از برای او کل اسم احسنی بوده و هست و مقدس بوده که ذات
 او از هر اسمی و وصفی و مشغالی بوده کافر و ساجد او از هر جهتی
 و علائق و صفتی بوده جوهر مجرد او از هر مناسی و ارتفاعی و او است
 اول و کایف بر او است آخر و لا یوصف به و او است ظاهر و لا
 به و او است باطنی و لا ینبیه به و او است اول من یؤمن بمن
 ینظره الله و او است اول من آمن بمن ظاهرا و او است شیء واحد که خلق
 کاشی بجائی او میشود و رزق کاشی بر رزق او داده میشود و روش
 کاشی بمرت او ظاهر میشود و حیات کل شیء بجیات او ظاهر میشود
 و بعث کل شیء بعثا و ظاهر میشود بر همین الوجود بمثلک لامن
 مثل و لامن بعد ذلک اسم الهوتیة و طلعة الریة بینه المستوفیة و ظل
 وجهه الالهوتیة و المستد که علی سلطان الوحدانیت و لوعلمت
 ان یندومن کل شیء حسیه ما ذکره ذکرنا ان الله المالم بسجد لها

و اذا ما وود من رب العالمین
 بسم الله الامنع الاقدس

تسبیح و تقدیر بساط قدس عز مجد سلطان را الا بر که لم یزل
 لا یزال بوجوه کینونیت ذات خود بوده و هست و لم یزل که لم یزل
 بعلو از لبث خود مشغالی از ادک کل شیء بوده و هست خلق
 فرموده ای بر عرفان خود را در هیچ شیء الا بجز کل شیء از عرفان او
 و محلی نمروده بشیء الا بسن را و لم یزل مشغالی بوده از انفر
 بشیء و خلق فرموده کل شیء را با شایسته کل یکسوتیت و طرک
 کتد نزد او در یوم قیامت باینکه نیست از برای عدلی و زکفری
 و نیز شبهر و نیز فریفتی و نیز مشغالی بل مشغول بوده و هست بمیلیت
 خود و منفرد بوده و هست سلطان ربوبیت خود و شناخت
 او را هیچ شیء حق شناختن و ممکن نیست که بشناسد او را
 بحق شناختن زیرا که آنچه اطلاق میشود بر او ذکر شیت خلق
 فرموده است او را بمیلیت مشیت خود و محلی فرموده با و
 او در علو مفعد او و خلق فرموده آیه مشیت او را در که کل شیء
 تا آنکه یقین کند باینکه او است اول و اخر و او است ظاهر و باطن
 و او است خالق و وارث و او است قادر و عالم و او است سامع

خلفت کینونیتها بما هو قتها وعلیها و الاکل لما بدو فن من حیث
 موزین نوزة نوزة الی نوزة علی نوزة یهدی الله لنوره من نیشاء ویرت
 الله لنوره من یرید ان یبید و معید و او است که خداوند
 واحد احد از برای او بر ظاهر و نفس او هیچدی نفسی خلق شده است
 قبل کل شی از نفس او و خلق فرموده آیه مؤمنین ایشان را در کینونیت
 کلشی مستغرق فرموده تا آنکه کل یکسره و آن خود شهادت دهند
 که او است واحد اول و حتی لم یزل حکم بقوم بوده احدی از ممکنات
 الایوفان نفس خود و توحید کنه کینونیت خود او کل با سوا خلق
 عنده مذ خلق باره الاله الخلق و الامر من قبل من بعد و لکن
 العالمین و بعد محقق باشد برناظر این کلمات که خداوند خلق
 فرار اعود فرمود در هر روز قیامت مظهر و نفس خود در او و بعد
 خلق فرمود خلق کلشی را بدینا کان کلشی حیثند مذ خلق بزرا
 که هر شی که خلق شده از برای یوم ظهور و الله بوده زیرا که او است
 ما یستطیع الیه کلشی و ما ینتهی الیه کلشی و بعد که ظاهر شد مظهر
 آیات قدرت خود شبیه نیست که کلشی بمکال با یکی از پوسل
 یلقا الله و رسیدند و در مرتبه خلق فرمود خداوند عزوجل شی
 اولی را و خلق فرموده با و کلشی را و چونکه الان خلق کلشی در خلق
 بدیع ذکر شد دلیل است که خلق اولم یزل و لا یزال بوده اند لیکن
 کان الله لها و لیکن خلق بعید و ان الله لم یزل کان و علو و شرف

و ما دریم

و ما دریم و توحده و اول خلق کلشی در این آن که از یوم جمعه
 لما یدکره الله شده و حضرت مرتب العزیز این خلق بدیع را با ما خود
 خلق و مستغرق و ظل او فرموده الا ان یبید زیرا که شبیه نیست
 که الله بید و لکن الخلق تم بعید و ان الله کان علی کل شی قلیبا
 و منظم فرموده خلق کلشی را بعد از کلشی با و اری که بنا را فرموده
 از ساحه قدس خود و مشرفه احسن از شمس خود تا آنکه کلشی
 بدکر کلشی در کلشی متکمل در کمال کشتن از برای ظهور و قیامت
 اخری تا آنکه جزا دهد هر شی را جزای کلشی ان کان من نفسا بعد له
 و ان کان من انبثا با فضلا از علم او یک کلشی قبل کلشی مثل علم
 او است یک کلشی بعد کلشی و قدرش او قبل کلشی بر کلشی بمنزله
 او است بعد خلق کلشی بر کلشی لم یزل الله کان عالما بکل شی و ما
 علی کلشی له الاسما الحسی من قبل و من بعد یسبح له من السموات و من
 فی الارض و ما یدرهما الا الله الاله العزیز المحبوب و بعین یفین نظر
 کن که ابواب بین بیان مشرکشن بعد کلشی و در ظل هر
 ملائکة السموات و الارض و ما یدرهما باذن الله صمخند و مکبر
 و مقصدند و صمخند و عاملند و معظم و کل در یوم ظهور الله
 که ظهور و فقطه بیانات در آخرت او راجع با و خواهد شد
 هر گاه بعد از کلشی از نفوس من مشعره راجع با و شوند مزمه کلشی
 نزد او ظاهر کشته و طویلیان بخشرد یوم القيمة بین ید الله و یقبله

الله عن باب من ابواب كلشي اذا انه ذات نفس فدرج اليها
 كل من فدان بالبيان بما فعل في ذلك الباب فليس عن ذلك
 منه وليس عن شئ وليس عن شئ وليس عن شئ وليس عن شئ
 كهذا وناسر كل حاسبين است چه بسا كه حاضر نشود و
 اوكل ابواب كل شي حكم فرمايد بعدو خلق بيان وسمو او كه در بيان
 مرفوع شده كل امطوي فرمايد در جنبه خود بمثل انكه و قران
 بما الاعتد ابواب منكثرة ووزو مؤمنين باو منكثرة ودر
 حيني كه خداوند عو وخلق قران فرموده بنود فزا و الايات ^{حده} ففوق
 كيك با ما ابواب حكم ذكر ميشود فزا او كذا كذا يفعل الله يا
 يشا و يحكم ما يريد لا يسئل عما يفعل و كل عن كل شي يستأون و ^{انوقت}
 كه عود كل فزان شد و بعد خلق كلشي در بيان شد و فظلمه و مظهر
 و بويست است بارض اسم باسط بود كه سمو او كه در قران مرفوع
 شده بود كل مطوي شد و راجع شد بفظه اول و لم يشهد على ذلك
 الا الله و من عنده مع انك تازل فرموده بود و قران امر على اهم
 اذ امر فيما من و عن من اوجدوا و مذمحي است عد كل نفس بسكه شيز
 شده بودند بدین قران و در جين حج ار كل اين نفوس يك نفس
 بين يدي الله بوده كه عود كل شي شده و خلق كلشي در تشابه
 يا والله صنعوا الى كذا و ذنوب انفسكم ان يا اول البيان
 ان لا تسبحن عن الله ربكم و انتم بالليل والنهار تسبحون ان ^{تسبحون}

و در باب اول اعتد و كلشي امری كه خداوند عزوجل فرموده كله
 لا اله الا الله حاصفا اذ كل بيان راجع باین كله خواهد شد و نشر
 خلق آخر اباين كله خواهد شد و معرفت اين كله سوط است ^{نقطه} معرفت
 بيان الذي جعله الله ذات حروف السبع فبها و من بوعى الهيا
 نقطه الفان في اخرها و نقطه البيان في اولها و الهيا هي مشية
 الالهية الهيا هي فائز بنفسها و كل شي يخلق باها و فام بها
 فاذا قد شهدت كيتو بنشر على نو حيد ربه اذ من لم يؤمن بها فحق
 و من يؤمن بها يدخل في الايات و اى جنه اعلى من يؤمن بها انك
 كله بدسج و عظمت و كبريت و مقدس و مجتد رجاها بالعدو
 و الاصل و نظر ملك در اين كله الا بمثل انك و نظر مسكن در شمس
 و نظر ملك بنون بها الا بمثل انك و نظر مسكن در رات او كلين
 بنون بدات حروف السبع كيتو بنشر بجمد باسم من اسماء الله ^{حده}
 و ظاهره و در فزان و فظلمه و الايات كل شي راجع باین شئ و حد
 ميگرد و كلشي باین شئ واحد خلق ميشود و اين شئ واحد و شيك
 بعد بنسب الانفس من بظهوره الله الذي يخلق في كل شان انق
 ان الله لا اله الا انا رب كلشي و ان ما و في خلقي ان يا خلقي
 اياي فاعبدون الا انك اناست مرات الله كه مظهر ميشود و اذ
 ملك كه حروف حى باشند و دیده نميشود و راو الا الله و هر كس
 در بيان كله الا اله الا الله ميگويد باو مؤجه الا الله ميشود

چنانکه با وجود خلق او شده با وجود خلق او میشود و نیز این علم است
 که در وقت ظهور من بظهور الله نکو بند که مالا اله الا الله میگوید
 واصل این است زیرا که آنچه میگوید شیخ است از شمس او
 که در ظهور او لای او منجلی شده و او است احو با این کلام از کتب
 کل خلق بنفوس خود زیرا که اگر این بگوید در من شمس است در نزد
 ظاهر است که شیخ او است که او میگوید مدعی است که آن با خلق است
 علوی وجود که کل زیکم ان لا یخفی عنی بظهور الله یوم القيمة
 بالحق فان ما انتم تظنون مثل ظهوره زانند که در ما بظهور
 ذلك ما قد شهد الله علی نفس علی ان لا اله الا هو المصمت
 القیوم و امروزه نفسی که در قرآن این کلام که هر کس دل در
 میگوید شهنش که بفرمان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
 مثل میگوید و شمس این کلام در جواد او بوده که شیخ در زمان
 منجلی است و لذا راجع میشود با وجود ظهور احوای او که ظهور
 بیان است از لای او زیرا که در ظهور او لای او شیخ و جسد
 خلق بر نفع نشده بود و حال که هزار و دو و سیست و هفتاد و سیال
 گذشت این شیخه بمقام نرسیده هر کس را و هست شیخ از آن شمس
 فقط قرآن که عین غنچه بیان است و در زوا و لای ظاهر خواهد
 مثل نوم با علا کلام که در بن کل نام بیان است و بفرمان اول این
 ثابت میشود و کل در وقت موت همین را میگویند و با و راجع میشوند

از این

افشاخ الماریا لاجچ الا ما فید و اذا و نفع الماریا
 من مثال الشمس بر جع البها ان بدت منها ولم یکن جهاد
 الا حد را بنیها جانی که علی کله قرآن من قبل و علو کله بیان
 من بعد از شمس حضرت این قسم باشد چگونه است شرفی که
 منقح بر این کلام است ان عرف اسماء الله و معرفت نبی و معرفت
 هدی و ابواب هدی و مسائل فریغیه که لا یعد ولا یحیی هت
 هر نفسی بیک از انها محبت شده از کینو بنی که بدن وجود او از او
 بوده و راجع میشود با وجود وی که از شیخ اثبات بوده
 توحید او مدله بر شمس بوده و اگر العباد با الله که مدله بر او بوده
 که لا یبذکر نیست زیرا که نفوسی که خود را منسوب بقرآن کرده
 فذکر حکم بعین ما انزل الله در ایدی ایشان هست و این در ذکر
 کینو بنی آنها بود من در ذکر ما یفرع علی الکیونیات او ما یفرع
 الی مادون الحق بر جع الکیونیه و کینو بنی لما لم یدل علی الله
 لا بد که عند الله و آنچه ما یفرع بکیونیات حضرت راجع میشود
 با آنها و آنها اگر ایات مستوره باشند در ایای اخذ خود
 نه مستور در بد و عود راجع میشوند بقاعد خود و لما کان
 الشمس لیمیزه شرفه تلك الماریا لاجچ الا ما فید و نبوده است از
 برای نفسی خداوند هیچ شان بقطر و بفرمان من بصل
 الله ربی و لا انزل فی حد او ان ذات حروف السبع باب

ان ادعوه با يا و يومئذ ينظره الله فانما ذنبا بذلك الباء
 الاول من الواحد الاول وطوبى للمفانين من حسن يوم عظيم
 ذلك يوم كل على الله بوجه بوضوح الباب الخرافي من الواحد
 ملخص اين باب انك در جوع محمد و مظاهر نفس او بدنياست و
 ايشان اول عبادي بودند كه بين يدي الله در يوم قيامت حاضر
 شدند و اقرار بوجدانيتش او نموده ايات با او را بگيراييند
 و خداوند بوعده كه فرموده بود در قران و توبدان عن علي الدين
 استضعفوا في الارض و جعلهم ائمة و جعلهم الوارثين ايشان
 ائمة گروايند و بهمان دليل كه نبوت محمد از قبل ثابت است
 بهمان رجوع ايشان بدنيا عند الله و عند اولي العالما ظاهر است
 و ان دليل ايات الله است كه ما على الارض از ايشان بمنزل الهام
 مي ياشند و شبيهه بنيت كه شرف عبيد بن جدي خداوند و من
 او است و اقرار بعبادت و طاعت و رضاي او و شبيهه بنيت كه
 اين نفوس مقدسه قبل از هر مضمي با پنج وجه كل علو و غرث است
 فائز گرويدند و بر اكه فزي و حكي كه تصور كنند عزي مشاهده
 نمي كند الا رضاي خداوند و شبيهه بنيت كه ايشان اول انواري
 بودند كه بين يدي الله سجده نموده و ايات كه نانا فرموده بود
 بر باب خود قبول نموده و مبلغ الهام او فرموده و همچو علوي بود
 امكان اعلي از اين بنيت كه و اعباد ملك على الله باشد و

بقره

بعد شش عشره ناسع از مجرب خود و محجب نباشد بيا
 كه هر مضمي آنچه در حيات خود مي كند او را ده مي كند الا رضاء الله
 زيرا كه اين است فستقاي مفسد كل و شبيهه بنيت كه رضاء الله
 ظاهر نميشود الا رضاي انكسي كه خداوند او بخت خود و اعطا
 فرموده باشد و شبيهه بنيت كه اين انوار مقدسه بر رضاي خدا
 منبيل گشتي مسترض شده و همين است علو اعلي فوق هر علوي و سبق
 ابهي فوق هر سموي و شبيهه بنيت كه رجوع ايشان در ظهور اخرت
 اعظم تر است از خداوند از ظهور بد ايشان در قبل و باختر
 قبل نبوت ثابت شده از اول ولايت ثابت ميشود اكر چه ظهور
 بظنر بيان همان بعينه ظهور و محمد است و رجوع ان و لكن چون
 ظاهر شده بظهور و الله كل اسما و در ظل او مستدل على الله هستند
 زيرا كه او است اول و اخر و ظاهر و باطن و از براي او است اسما
 حسني مخصوص كه را نبيد خداوند اسما ايشان او را اين كود خود
 حتى زيرا كه چهارده نفس مقدس بوده و اسم مكنون مصون
 كه با اسما ابواب اربعه يا انوار عرش يا حوامل خلق و رزق و رزق
 و حيات مذكور ميشوند كه كلا عدد حكي ميشود كه انو با اسما
 بوده اند لا الله و عا سواي انها هستند هشتاد هشتاد ايشان
 زيرا كه بد فرمود خداوند خلق بيان را با ايشان و رجوع خواهد
 فرمود خلق بيان ما با ايشان و ايشان انواري بوده اند كه مزل

+

ولا يزال نوره حتى ساجد بوده و هستند در هر ظهوری با
 مذکور نوره خلق بوده و در ظهوری تغییر اسما جده از برای
 ایشان بوده و لکن اسما کینونیت که مدعی علی الله بوده و در
 ایشان ظاهر بوده و اگر نبود نوبت کینونیت خود نتوانستند
 بین یدی الله حاضر شوند که لم یزل کلازال بوده و هست و از
 برای خداوند اسما املایه با الهایه بوده و هست و لکن کل با
 اسما سخنی گشته چنانکه هدایت کل هدایت ایشان شده و در ائمه
 این اسما دیده نمی شود الا الله بل در موادی هیچ نفسی و مومنی
 دیده نمی شود الا آن اسمی که خوانده است از خداوند
 و در او دیده نمی شود الا الله وحده الا له الخلق و الامر من قبل
 و من بعد الا لله القیوم و هر نفسی که مومن محمد بوده
 یا درون او روح نموده در خلل او مان کلا چیزی با کسب او الله
 علی کل شیء شهید البایب الثانی من الواحد الاول و اینکه علی
 راجع شد دنیا با آنچه مومن یا بودند و دون ان و او ثانی من
 باللفظ است بعد از سبب البایب الراجح من الواحد الاول
 در اینکه فاطمه صلوات الله علیها راجع شد بجهان دنیا با هر کسی که
 مومن یا بودند و دونها البایب الثانی من الواحد الاول و اینکه
 حسن علی راجع شد بجهان دنیا با هر کسی که مومن یا بودند
 ان البایب السادس من الواحد الاول و اینکه حسن علی راجع شد

بجهان دنیا با هر کسی که مومن یا بودند و دون ان البایب السابع
 من الواحد الاول و اینکه علی ابن الحسن علی راجع شد بجهان دنیا
 با هر کسی که مومن یا بودند و دون ان البایب الثانی من الواحد
 و اینکه محمد ابن علی علیهما السلام راجع شد بجهان دنیا با هر کسی
 مومن یا بودند و دون ان البایب الثانی من الواحد الاول و اینکه
 جعفر ابن محمد علیهما السلام راجع شد بجهان دنیا با هر کسی که مومن یا بودند
 و دون ان البایب العاشر من الواحد الاول و اینکه موسی ابن جعفر
 علیه السلام راجع فرمودند دنیا با هر کسی که مومن یا بودند و دون ان
 البایب الحادی و العشر و اینکه علی ابن موسی علیه السلام راجع فرمودند
 دنیا با هر کسی که مومن یا بودند و دون ان البایب الثاني و العشر
 و اینکه محمد ابن علی علیه السلام راجع فرمودند دنیا با هر کسی که مومن یا
 بودند و دون ان البایب الثالث و العشر و اینکه علی ابن محمد
 راجع فرمودند دنیا با هر کسی که مومن یا بودند و دون ان البایب
 الرابع و العشر و اینکه حسن ابن علی علیه السلام راجع فرمودند دنیا
 با هر کسی که مومن یا بودند و دون ان البایب الخامس و العشر و اینکه
 در اینکه حضرت حجت علیه السلام ظاهر شد بایات و بینات و بطور
 فقطه بیان که همیشه ظهور فقطه قرآن است اگر چه فقطه بیان
 در اول ذکر شد و فقطه قرآن در ثانی ظهور حضرت در باب
 خامس عشران اینکه فقطه در مقام محمّد که صرف ظهور است

باسم الوهیت ظاهر است در مقام اول ذکر شد و در مقام
 که مشبث اولی است در مقام ثانی ذکر شد و در مقام ثانیست
 بر کل نفس که مخصوص بظهور و دایع عشر است در باب خامس ذکر
 شد و فقط در مقام اول است لم یزل لا یزال هست و او است حق
 بندگی است از نفس اینها بنفها و مثال این در حق که اسم الوهیت
 هست اسم و برینست هم هست و کل اسم هم هست مع آنکه ظاهر است
 الوهیت لم یزل لا یزال دو مقام فقط مذکور است و امثال کل اینها
 در عالم مکنه خود ظاهر از هو الاول و حین الذی هو الاخر و هو الباق
 حین الذی هو الظاهر و هو الذی یکر باسم کل اسم حین الذی
 لم یزل باسم لا اله الا هو الفاعل الصیوم ابی الساسع و العشر
 در اینکه باب اول رجوع فرمودند بدین باب که با و مؤمن بود من
 حق و در باب السابع و العشر در اینکه باب ثانی رجوع فرمود
 بدین باب که با و مؤمن با و مؤمن حق و در باب ثانی و عشر
 در اینکه باب ثالث رجوع فرمود بدین باب که با و مؤمن بود من
 و در باب السابع و العشر در اینکه باب رابع رجوع فرمود
 بدین باب که با و مؤمن بود من حق و در باب اولی
 من الواحد الثانی بیان معرفه الحجة و الدلیل ملخص این باب آنکه
 خداوند عالم عزت شانه در هر کور با آنچه اعلی اهل ان کور معانی
 می نمایند حجت را نازل می نماید چنانچه در زمان نزول قرآن

افتخار کل بفضاحت کلام بود ازین جهت خداوند قرآن را باطل
 علو و فصاحت نازل فرموده و او را معجزه رسول الله ص فرار داد
 و در قرآن خداوند اثبات حقیقت رسول الله و دین اسلام را
 لغز موده الایات که اعظم بیانات است و دلیل بر عظمت
 انانیت کل حرف هجائیه تکلم میکنند و خداوند عالم کلمات
 قرآنی را بشما نازل فرموده که اگر با علی الاخرن جمع شوند و
 بخوانند در مقابل آیات قرآن بیاورند نمیتوانند و کل عاجز
 میشوند و سران آنکه خداوند نازل فرمود قرآن را از شجره مشبث
 که حقیقت محمدی باشد بلسان خود حضرت وان شجره مشف
 هیچ حرفی نازل نمی فرماید الا باخذ روح ان میکند در حین نزول
 مثلا اگر نازل فرماید انا قدیدنا ذلك الخلق امر من لدنا انا
 علی کلشی ما عین فاذا ذکر البید یسئل کل ما یدر بید اسم کلشی
 زیرا که غیر خداوند محبط کلشی نیست که کلام ان همین باشد
 بر کلشی و نزول اد کل خلق بد شوند و کلام ان بزل الله
 ما تا التعبیدن ذلك الخلق و عدا علینا اننا کما علی کلشی تا
 زیرا که حین نزول این کلام احذار و اح عود کلشی در مظهر این آیه
 میشود که در یوم میاست بین بدی الله حاضر شود که عود کلشی
 صدق نماید و غیر الله معتقد بر این نیست زیرا که آنچه خداوند
 تکلم میفرماید از شجره حقیقت بنفها کیست و بیستی خلق میشود

۵

اگر درون علی بن است از حروف نفی میشود و اگر از حروف
 علی بن است از حروف اثبات میشود زیرا که قول الله حی است
 و هر شیئی که نازل شود شکی نیست بعلنی میگوید که ذکر حق شود
 و دلالت کند بر اینکه او حی است و علی هذا قدر زل من بلان
 التاریخ و الجنة حق و بیان خلق روح کل حق در مقام حق شده
 و هر نفسی که تشکر در آن نماید بقیه مشاهده میکند که در واقع
 حیثه بظهور و فقط او آیه با آیات الله در کتب بیات انفس
 انا فی مشدوت میگرد چنانکه خداوند فرمود در قرآن در آیه
 ایاتنا فی الانانی و فی انفسهم حی یعنی علم از لفظ ذکر فرموده
 و تا آنکه کسی با نظر بکین نیز کل شیئی نشود که روح فوایدش باشد
 ادراک تحقیق علی ان قول الله حی نمیکند بر اینکه بزرگتر از حق
 حی میشود در کتب بیات شیئی و این معنی مخصوص است بخداوند
 عزوجل از غیر او خالق شیئی و دارق شیئی و میت شیئی و مجبی شیئی
 نیست و هر کلمه که در ملک او واقع نفی یا اثبات اثبات شود
 در ظل آنچه او نازل فرموده از آیات حشر میشود بلکه نیست ان
 کلمات بعبه الا آنچه از ظاهر آیات الله و کلمات ان ظاهر میگردد
 زیرا که چیزی که خداوند ذکر نموده میفرماید خلق او بیان میشود
 و چنانکه درون حروف علی بن نازل میفرماید خلق او روح ان
 یان میشود این است هر آنکه آیات الله حجت است بر کل خلق عظم

بیانات و اکبر ظهورات است بر اثبات قدرت و علم او و شبهه
 نیست که در کتب فقط بیان انحاء او و اول الالباب بعلم توحید و تالیف
 معرفت و شرفات مستعد نزد اهل ولایت بوده از این جهت حقا
 عالم حجت او را مثل حجت رسول الله خدا در تفسیر آیات قرآن داده
 و در عالم توحید و ستم بخرد کلمات از لسان او جاری فرموده که
 هر ذره روح توحیدی در او خاشع شده الا کسی که درک نماید
 آنچه او با محبوب خود یکجا فرموده و شئون حکیمه علمیه بالاضافه
 از زود او ظاهر فرموده که غیر الله قدر از اندانسته و عارف نشسته
 اگر چه ظهور شده چنانچه بقیه است در کل مکانات است
 از علو عرفان او و لکن چیزی بیکه خداوند در او گذاشته از آیات و
 کلمات خود مجذب کل موجودات بجز ان آثار خود هیل بکن لبر علی
 لبعرف به او من کفو لبعث به او من شبه لبعث به او من فرین
 لبعثون به او من مثل یاتل به فیجان الله عن ذلك لبعث اعظمها
 از لای فیبه الا الله و انا کل اعباد من و در این کور خداوند عالم
 بیغظت همان آیات و بیانات خود را عطا فرموده و او را حجت مشتم
 بر کلماتی فرار داده و اگر کل ماعلی الارض جمع شوند نمیتوانند آیه
 بمثل ایات که خداوند از لسان او جاری فرموده انبیا نمانند
 و هر ذره روحی که تصور کند بقیه مشاهده میکند که این
 آیات از شان بزرگتر نیست بلکه مخصوص خداوند واحد احد است

که برسان هر کسی که خواست جاری فرموده و جاری فرموده و بخشد
 فرمود الا از نقطه هشت زپا که او است مرسل کل برل و مثل
 کل کب و هر گاه این بود که از قوه بشر ظاهر میشد از جنین
 و آن تا صحن زول بیان که هزار و دو بیست و هفتاد و سال گذشت
 باید کسی یا بر ایشان کرده باشد یا جوری که کل با علو مذکور
 خواستند که طفا کله الله نماید و کل با خورشید و سوا باشند
 و امروز اگر کسی تصور کند از اول زول بیان تا امروز بیستین
 مشاهده میکند که الهای که اعتراف بجهت آیات نموده و تبلیغ
 الهای را بکل فرموده حجج الله بوده و اگر ظاهر نبوده حجبت ایشان
 و لکن علو عرفان ایشان نزد هیچ کس پوشیده نیست زیرا
 که ادنای نلامده مرحوم سید عالم علو علما و حکمای روی ایشان
 پشت و پانزده و در اینجا صحر که قصد بوجوب حجبت آیات نموده
 چه ازین طائفه چه غیر آنها نزد هیچ کس شهر در علو نفوای ایشان
 نبوده و نیست اگر چه زکات این از جهت ضعف مردم است و الا این
 خداوند شهادت دهد معادل نمیشود با شهادت کل با علی
 الارض و مشبه نیست که شهادت خداوند ظاهر نمیشود الا
 بشهادت کسی که حجبت فرار داده است او را و گاه است شهادت
 نفس آیات بجز ما علی الارض از کل شیء زیرا که این حجبت است با
 من عند الله لا یوم الغیبه و هر گاه کسی تصور در ظاهر این شیء

نماید بلا ریب و قصد بی دعا و امر الله می نماید زیرا که از نفسی که
 بیست و چهار سال از عمر او گذشته و از علوی که کل با آنها منعم
 میگشته مشغول بوده و حال باین نوع که تلاوت آیات می نماید
 بدون فکر و تامل و در عرض پنج ساعت هزار بیت در منا جای
 می نویسد بدون سکون فاه و تغاسیر و شون علیه و در علو
 مقامات معرفت و توحید ظاهر می نماید که کل علما و حکما در آن
 موارد اعتراف بجز از ادراک آنها نموده مشبه نیست که کل
 من عند الله است علماء بیکه از اول عمر تا آخر اجتهاد نموده
 چگونه در وقت نوشتن بسطوی بر وقت نموده و آخر الامر
 کلام است که لایق ذکر نیست کل اینها از جهت حجبت خلق بوده
 و الا امر الله اعز و اجل ازین است که بتوان او را شناخت بجز او
 بل غیر او شناخته میشود با وضوح بذات خداوندی که وحدت
 بوده و هست که انانیت از منی است از ضیا شمس در رفتار
 و آثار الهای که مهندی شده اند بجا و هدایت او اگر با علی علو
 درجه علم و عرفان و اصل کردند مثل آثار آنها مثل نور کوکب است
 در لیل و استغفر الله من ذلک کیف یدرک بحر الازل بحر اللدنه
 و کیف يعرفه کل الاول بذكر الحمد و سبحان الله و تعالی عن کل ما یدرک
 به الاشارات فی ملکوت الارض و السموات کل اینها نظر عظاما
 حدود و مبر خلق بود که ذکر شد و الا آنچه احتجاج میشود بویست

این است چنانکه به همین احتیاج شد و این قیامت چنانچه خداوند
سؤال فرمود بلسان لسان خود که آیا قرآن کتاب کتب کل می بین
با و گفتند که کتاب الله هست بعد سؤال کرده شد که آیا قرآنی در
میان فرغان و بیان دیده میشود اولوالافنده گفت که لا والله
کل من عند ربنا و ما ینذکر الا اولوالابصار بعد خداوند عالم تا
فرمود که آن بود کلام من بلسان محمد رسول الله ص و این است کلام
من بلسان ذات حروف السبع باب الله ص و هر کس زبان ایمان او در
مغزی از برای او نیست اگر بخواند در ایمان خود ثابت باشد
الا انکذا ایمان او در باین آیات و الا باطل خواهد شد کینوست او
و اعمال او کیوم لم یکن شیئا مذکور او بعد نازل فرمود ای خلق
کل از اولی عمرنا اخرج عن نعیمنا ای جده جسد عمل میکنید از برای
رضای من اگر امری از امور غیره را عمل کنید لاجل آن است
که من در کتاب خود نازل کرده و اگر بانه هدایای آن آورده اید
یا انکه بزیارت قبور ایشان تفریق بسوی من مجویید بواسطه
ان است که در قرآن بر ما استمنا انما نازل شده و اگر از این پیش
محمد رسول الله میکنید بواسطه آن است که رسول من بوده و
اگر در حول کعبه طواف میکنید بواسطه آن است که من او را پیش
خود خوانده و اگر قرآنرا معظم میدانید بواسطه آن است که
از کلام من است و بهر نفسی اگر چه از نفس من اوم باشد لابد

خبر

اخر میکند بواسطه نبیث او است بمن چنانکه نزد خود چنین نمید
و حال آنکه محجبت شده و خلاف واقع تصور کرده و از ظهور او است
بعد من محجبت شده زیرا که هیچ شیئی نیست مگر آنکه واجب میشود حکم
او باین همگی انسان از کجانی شده است با و من باین همگی واجب
میشود و چه بد چه نا انکه مبرسد بنقی من و از منی ثابت میشود
بنوعت او الا بکنایه که نازل شده بر او و محجبت که با و عطا شده و امر
که بوم ظهور من است که بنفس ظاهر شده و این ذکر بنفسه
مثل ذکر کعبه است که بیست خود خوانده و الا از برای ذات من
نه اولی است و نه آخری و نه بطوری است و نه بطوری بلکه هر
اخر واجب باین نفسی که از فضل این آیات را تلاوت می نماید شود
واجب بمن میشود و اخرج واجب با و نمیشود واجب بمن نمیشود این است
ظهور من بنفسه و بطون من بدانند زیرا که عین این ممکن در
نبیث و اعلاهای این تصور در بیان نمیشود چه قدر محجبت
هستید ای خلقی که کل نبیث بمن در مفاعد خود چنان تصور
میکنید که در رضای من هستید و این که ولایت بر من میکند
و آیات قدرت مرا که خزان آن فطرت او است با و من تلاوت
می نماید بغير حق او را در حیل مساک کرده اند که احدی از اهل
ان قابل ذکر نیست و در نزد او که در نزد من است عزیزان
نفسی که از حروف حق کتاب من است نبیث و بین یدی او که بین

یدی من است و دلیل پلک مصباح مضی نیست و حال آنکه بقا
 که بنفست در جاث با و می رسد مصباح مشعلده مشرق و ما
 علی الارض که از برای او خلق شده بالا او مثلند و از او بقدر
 پلک مصباح بحجب این است که من شهادت میدهم در این
 روز و خلق خود و درون شهادت من نزد من لاشی بوده و
 هیچ جتنی از برای خلق من اعلای از حضور بین بدی نفس من
 و ایمان بایات من نیست و هیچ نادی است از احجاب این
 خلق بظلم نفس من و ایمان بنا و درون بایات من نبوده و
 اگر میگویند از قبل من چگونه نشانی نماید بنفست ایاث را
 با آنچه قبل در کتاب من گفتید حال هم چنانیکند حال آنکه
 دیدید که نایب شد کتاب من و امر و زکل با و مؤمن می بینید
 و عن فریب خواهید دید که انجا شما با ایمان باین ایاث است
 و لکن امر و زکف می دهد انفس شما اطهار ایمان بمالا ^{بنفس}
 و بصر که محجب شده اید و هیچ ضرر نرسیده و نخواهد رسید
 بر مظهر نفس من و آنچه ضرر رسیده و می رسد با نفس خود را
 واجه میگردم بر انفس خود نموده و در هوای که کان ضیا
 من می کنید و روح نموده و در جای که محقق است رضای من بختم
 که درین کل با و نایب است از منسوبین بفران محجب شده اید
 منم بذات مقدس من که هیچ جتنی از برای این خلق اعلای از او

من و ان

من و ایاث من نیست و هیچ نادی است از احجاب این ایاث من
 نیست و هرگاه میگویند بجز ما نزد ما نایب نیست سیر نموده
 در شرفا و عرض و عرض اگر چه این کلام نیست بلامعنی زیرا که
 حق ما علی الارض واج میشود بقطع اسلام و هرگاه مضحای
 قطع عاجز هستند دلیل است که کل عاجز هستند و اگر اینجا
 میگویند ما عاجز نیستیم چرا ایان نمی نمایند باین مثل این
 ما از نظر من بجز شکست و سرفش اگر چه در نزد حق لایب
 که بقدر سخن در زمان موسی اطهار آنچه در نزد خود است
 و حمد خداوند که از زمان ظهور ما امر و زان اعلای این قطع
 بقدر این هم ظاهر شده بر عجم خود در عاوضای حق سیر می نماید
 و از محقق حق بایات قدرت خود محجب هستند و همین دل
 علمای اسلام را پس که بنفست اسلام اطهار علم اسلام را
 می نمایند از کسی که کلام او محقق اسلام بوده و هست محجب
 میشوند و اگر با احجاب خود راضی میسوزند و ظلم بر نفس میگردند
 و حکم بفران آنچه در قرآن نازل شده بود بمنکر و مدخود و انبار
 انداخته بودند و حال خود را و اشخاصی که ایشانرا اعلای اسلام
 دانسته بلکه هر کس از ظهور الله محجب گشته و میشود عذاب
 انها از برای ایشان است و هرگاه ایشان تفکر در ایاث
 نموده بجز خود و اما مشاهده می نموده و از وقت من سلطان

اسلام و ترا شخا صه كدر ظل تو نوندر اضنه با حجاب از خودی نشسته
 زیرا که افتخار کمال با اتباع حق است و هر گاه مشبه کاری هم نزد
 آنها نموده امر با آنها منتهی نکند چنانچه شهبه نیست که حق
 الامر خداوند حق را بر کل ظاهر خواهد فرمود بحجت او چنانچه
 امروز هم خواهد کسب کند خود را منسوب با اسلام می نماید چه
 از صاحب حکم چه از صاحبان علم اثبات حجت ایات را نماید
 از بیان بصر میشود چنانچه اگر اقتدار دارد کل علماء را حاضر
 می نماید و میگوید با آنها بفتاوی شما من کسیکه صاحب ایات
 بوده بحجت نموده حال امر از دست بیرون نیست یا آنکه
 شماها ایان کرده اید کتاب ایات او حاضر است و اگر نیست
 این ایراد در اینجا نوشته شده کاذبات سبحانک اللهم
 انک انت سلطان السلاطین لتوبین الساطنة من نشاء
 ولتقرن عمن نشاء ولتقرن من نشاء ولتدر من
 نشاء ولتصرف من نشاء ولتخذ من نشاء ولتغنی
 من نشاء ولتفقر من نشاء ولتظفر من نشاء علی من
 نشاء و قضاة ملکوت کلنی بحلی ما نشاء بامر انک
 کنت علامه فقدر انقدر انکله نماید آنچه او حکم نموده
 بر نظرت و بنویسید بمثل آنچه او نوشته بلا نام او سکون ظلم
 و هر گاه نمیکند دلیل است بر آنچه کرده اید بجز حق شده و

صاحب این ایات حق است من عند الله و شبه نیست در اینکه
 خداوند این ایات را نازل فرموده بر او بمثل آنکه بر رسول
 نازل فرموده چنانچه حال بمثل این ایات بقدر صدها هزار
 بیت در میان خلق منتشر است بجز صحف مناجات او و صورت
 علیه و حکمی او در عرض پنج ساعت که هزار بیت از نزد او نازل
 میکرد و یا با سرع طوری که کاشانه او بشواید بحر بهمان ایات
 الله فرات می نماید می توان سهواً گرفت که هر گاه از اول
 نازل فرمود میگذراشتند چه قدر از آثار او منتشر شده بود
 و هر گاه میگوید که این ایات بقصرها حجت نمیشود نظر کنید
 در قرآن هر گاه خداوند در مقام اثبات نبوت رسول خدا صلی
 علیه و آله بجز ایات احتجاج فرموده شما هم نام دل نمایید
 و حال آنکه خداوند نازل فرموده ما نجد ایات الله الا
 الذین کفروا ان لا یؤتیهم فی الابد کتیب قلیل هم قوم نوح
 و همت کل امه من سولهم لیا حذوه و جادوا بالباطل لیدحضوا
 به الحقی ما حذتهم فکیف کان عقاب و کذلک یحیی کل ذریه
 علی الذین کفروا انهم اصحاب النار و در مقام کفایت کتاب نازل
 فرموده اول بگویم ان انزلنا علیک الکتاب بتلی علیهم
 ان ذلک لویحی و ذکر لیهوم یومنون و جاء که خداوند نازل
 داده بکفایت کتاب بقراین ایات چگونه کسی میخواند بگوید کفایت

نمکند حجت کتاب بنقشه و اگر گفته میشود در آیات آنچه
 گفتند از روش بیرون نیست یا آنکه عرض ایشان رضایت
 حق نگردن است که از برای ایشان نمی نداد هیچ دلیل چنانچه
 خداوند نازل فرموده و آن بر او کلامی بود موافق با او در جای دیگر
 نازل فرموده ان الذین حفت علیهم کلمه ویک لا یؤمنون
 ولو جاهدتم کل امیر حتی یروا العذاب الا کم واکثر من حیاطا و
 دین است که هم آن سهل است بنای حدیث بعد از آنکه وایانه
 بومنون یا خود حاضر میشود و از آنچه میخواهد از مطالب
 پنج آیات سوالی نماید تا آنکه خود بشود که در هر یک
 تا آخر و تکیه و ملاحظه افترانات نیست و یا آنکه کسی را میفهمد
 که در نزد او ساعتی نشسته و آنچه تلاوت میکند از آیات الهی
 نوشته بعد بفرمانها غوره تا یقین نماید که از فکر او فراتر
 کلمات با هم نمیشود و اگر میشود از صد اسلام تا امر و در
 قرآن شده بود و از اول ظهور این امر تا امر و زکی در مقابل
 ازین سبب بر آمده بود و اگر ننگه کبری در این امر است یا خود
 عزیز شود و در دست زبر که این قواعد از آیات بر باشند
 میشود زیرا آیات بر آنها جاری میشود و شبهه نیست که صیغه
 آیات بقای این قواعد و علم با آنها را از خود نموده بل که هیچ
 نزد اولوالباب از علم با آنها و اطهار این نوع آیات و کلام

اعظم

اعظم زینت زیرا که شرف این علوم هم کتاب الله است و نیز
 که کتاب الله نازل می نماید علم با این علوم لازم نبوده و نیست بلکه
 کل قواعد و اعراب را بخردند و نازل فرموده ثابت است و چه بسیار
 از اشخاصی که صاحب کل علوم هستند و لکن ایمان ایشان بایمان
 بایات الله ثابت است زیرا که شرف علوم علم با او را الله است نه
 دون و اتباع رضای او که اگر بنفست این علوم منتهی بود صاحبان
 آن در عرب بدین ترانجم ظاهر شده اند و حال آنکه شرف نیست
 در اینها بلکه شرف رضای خداوند و علم توحید او است و شرف
 در ظل طاعت و رضای او و شبهه نیست که اکثر آنچه میکشد
 ما بین خود و او قصد میکند از رضای او و حال آنکه رضای
 او که کسی مطلع میشود مگر کسی که رضای حجت او مطلع شود و از
 رضای الله منحصر است بر رضای حجت او و مستوفین در ظل او اگر
 چه دون آنها چسبون الهی میشوند و لکن آنچه خداوند نشان
 میدهد ثابت می ماند و آنچه غیر متبعین از الله میکشد مضحل
 میگردد هرگاه امر و زکی از اشخاصی که تکذیب قرآن را در
 اسلام نمودند هفت از رهبان نضای و رضای عرب زکی
 هم از تحجین امر و خواهد ماند و امر و هیچ علی التبع از بر
 عبد نیست که بطور انصاف نظر در آیات بیان نموده که حقیقت
 حق را بعین یقین مشاهده نماید تا آنکه از لغای مظهری که

۱

لغای او لغای الله هست و رضای او رضای الله هست محبتنا
 نیز که کل خلق شده اند از برای همین چنانکه خداوند نازل فرمود
 الله الذی رفع السموات بحیز عمده و زمینها سوره علی
 و سحر الشمس و الفجر کل بحیز صمی بدیبالا و بعضی الایات
 لعلمکم بلیغاً و بیکه توفیون و شبهه نیست که هرگز که فضل
 خود منتشر میشود و الا او بنفسه طالع میشود و غایب
 میگردد و غیر کل است که برتره وجود خود که فوز بلیغاً الله و ایمان
 بایات او است برینند و الا خود شی باطل میگردد و بنفسه و هیت
 شجره است که غرس شجره قرآن را در افند مردم نمود از برای ابرو
 وار و در کل خود را بنسبت با او معتز و مغتر میداند و میکند
 آنچه میکند و این است معنی حواله و اقرع الایات الله در شرح
 و الا اگر این بنسبتی که حقیقت ندارد از خود سلب نمایند بجز
 زیاده قوت ندارند و همین دلیل است عجیب اگر بنسبت
 با او میکند آنچه میکند و عو صر برتره وجود خود که امر و زلف
 او است نصرت نکرده بلکه بعد از نصرت هم اخص نمیشوند و کل
 واضی میشدند و قرآن شجره در این جبل نمیشد خداوند کا
 کل عباد و احکم خواهد فرمود بفسط و حکم او همین حکم است
 که الان در این کلمات ظاهر میشود که تا اوم قیامت فصل نیا
 مابین مقبلین بسوی او در و او و آنچه رضای ای خداوند

جاری

جاری خواهد شد و او است همین ناصحین و حافظین و
 حاسبین و حاکمین الباب الشانی من الواحد الشان ان لا
 بعلم ما نزل الله فی البیان من احداً من شانه ملخص این باب الله
 کسی احاطه با آنچه خداوند نازل فرموده در بیان می نماید الا من نظر
 الله او من عمل علیه و مثل فلک شجره که بیان از او طالع شده
 زیرا که اگر جمیع اجزای سموات و ارض مدار شوند و کل اشیا فله کل انفس
 محصی شوند نتوانند جز فی ارض و فی بیان را علی با هو علیه نفس
 از ما جعل الله لحو و صناد و الا واضی او ازین نیست از برای احدی که نفس
 کند یا آنچه خداوند در بیان نازل فرموده الا کل حرف علیین
 و این بطره الله و حرف حقی او و کل حرف دون علیین را با ابواب
 نارا و زیرا که کل حرف علیین در ظل او محسوس خواهد شد و کل
 حرف غیر علیین در ظل نفی محسوس خواهد شد و قبل مثل عباد
 لا یندیل الا الله چنانچه قبل قبل مثل بعد است کل قرآن صدق
 سوره بوده و هر شش سوره در علامه هر حرف از حرف بسم الله
 الرحمن الرحیم نازل شده که شش سوره اول از نقطه بوده
 و شش سوره اخرا هم و کل حرف علیین را جع با این مظاهر
 شش عشر میشود و کل حرف دون علیین را جع بظاهر شش عشر
 ابواب نارا میشود و کل ابواب نارا جع میشود بیابان و اجاب
 کل ابواب جنت را جع میشود بیابان اول که کل در کلام لا اله الا الله

جاری

جمع میشود آنچه از دون حروف علیین است در نفی و آنچه
 از حروف علیین است در اثبات و کل حروف دون علیین ^{قرآن}
 در ظل اول باب نامعانه شده و کل حروف علیین قرآن در ظل
 کلام اثبات باء مانده که آن یعنی الله من بشا و بیخی من پرید
 از روی مقصد قدیر و جایز نیست تفسیر بیان الایاچ نفسیه
 از نزد شیخ او و کل اسما حیر او در انوار افنده مؤمنین با او
 لایق و کل حروف دون علیین او در حقایق دون مؤمنین با
 جاری و لم یزل الایاچ مثل بیان مثل نفسی است که حیث
 و کل حروف نور و نار ان در آفاق و انفس صیبن چنانچه امر و
 هر کس بخواند غیبی دهد چونکه یوم ظهور الله است مقصد
 ولی بعد از ارتفاع شجره لایقده احدان بهتر بحقیقته الواقع
 الاعیاج حکم الظاهر من لم یعتقد حد و الله فیه فهو من حروف
 العلیین و من یعتقد من دونه الا ان یفرح من الله عن ذلك
 الخالق بظهور نفسه یوم القیمة فانما یحکم بقضیه الیس
 فی اخری بهما من حکام الواقعیة الاولیة من یؤمن بهما فی حروف
 و من یؤمن بهما فی دونها و الله یفضل بهما بالحق ان هوی
 الفاصلین و امر بجای می رسد که از حروف غیر علیین دیگر در
 نمی ماند الا در کتاب و همان شجره نفی خود را از حروف ^{علیین} میدانند و
 حروف من حیث لا یعلم لکن میکند تا آنکه طالع شود و اثبات حقیقت

که از روز

که از وقت بروز میکند عدم ایمان او چنانچه هر کس در این دنیا
 بود این مطلب را بعین یقین ملاحظه نمود چنانچه کل میگویند
 امروز که ما مؤمنین با الله و آیات قرآن هستیم و حال آنکه شجر
 حقیقت که منزل قرآن بوده در این جیل ساکن است با پاک
 نفسی جدا این ششم در ظهور ششم حقیقت حقایقها منکشف
 میکند و در حقیقت ما رفیع نفوس که خطور بر ایشان نمیکرد و
 رضا و الله شوی با آنچه ظلم حیا میکند از ذکران بعد از رضا
 که رضا و الله ظاهر نیست شود الا رضای او میدهند فلشعیرت
 یا اولی الایصار ثم من امر الله ثقیون ^{الباب الثالث}
 من الواصل الثانی فی بیان مائة الیسان بان فی حکم کل شیء ملحق
 این باب آنکه از جانب خداوند بر کل ناس در حجت است اثبات
 و نفی که این آیات با و فانی شده و اول حجت با فیه ظاهر
 الیوم القیمة و ثانی حجت ظاهر است تا وقت ظهور و
 حین بطون حجت است بر کل شیء من حیث لا یعلم الحد و از برای او
 حین غروب شهودای هست که اولی هستند بر حجت با فیه که با
 باشد که ایشان بقول او که الان تا زان میکند حجت میشوند تا
 یوم ظهور او و دلیل از برای ایشان اگر وقت ظهور محبت
 او کسی که ایشان را حجت کرده بمثل آنکه علمای امروز بقول یکی
 از ائمه علیهم السلام که فرموده انظر الی من روی علی شفاخ و در از

قبل امام حاکم میدانند و اسما که لایق نیست ایشان از خود
 میدهند و اگر صادق میبودند و قول از کسی که بقول او
 ایشان ولایت و نبوت میشود بحج میمانند بلکه ^{بلاخط} حجت
 کردند ظهور چون سنان با مقام ایشان هست بدینی که خود را
 منسوب نموده و حکم نموده اند تراهم علی الله داده و حال
 در قرآن خداوند نازل فرموده شی استعد عن ذکر آیات الله
 فاعترعنها و شبهه نیست که آیات الله آیات مشرفه از این
 شجره است زیرا که فاش از لایزال و لایزال بر حالت واحد
 بوده و آیات شان ابداع است که مشیت او لیر باشد که در او
 دیده نمیشود الا الله وحده اگر چه امر و نظر در آیات خدا
 نمیکند ولی غریب همین آیات را با اعلو ذکر نموده
 و بیاهای هزار مشغال زهوی تمام نموده و بان افتخار کرده و
 خود را منصور الا الله دانسته چنانچه همین قرآن در بیست و
 سال نازل شد کمی بام رسید که اصل او را بنویسد تا آنکه
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در شان کوه سفند و الواح مکتوبه
 ثبت فرمود چنانچه در حدیث را مذکور است و امر و زوید
 میشود که بما اعتدله قرآن نوشته شده از بها الف الف کثیر
 تا هزار دینار ختم میشود چنانچه جایز ان باین جهاد عرضند
 اگر خلاق هست این است خدا خلق خدا الله و شبهه نیست که

مذکور

خداوند تفصیل کثیری و با اعلو تفصیل از حجت باقیه نازل
 فرموده و هر کس بگوید که شی هست که حکم ان بما هو منه و علیه
 بیان نباشد ایمان با و نیاورده بیضین قطع زیرا که کثیری خارج
 از دو باب نیست یا در باب نفی مذکور است یا در باب اثبات
 و آنچه بالا تجر است راجع بان و آنچه ما تجر الله هست راجع باین
 میشود و کل اسم درون حق در اول ذکر و کل اسم حق در ثانی ذکر
 این است مدار عرفان کل شی در بیان و من یشهد علی ذلک لیس
 بانا ما وطنای من شی مکان الله بکل شی بحیط او هیچ شانه
 نیست مگر آنکه از برای کتاب صامت کتاب ناطقی خداوند
 معترف فرموده لم یکن هذا الاهداء ولا هذا الاهداء و من ^{بجد}
 عن کتاب الصامت فاذا ان الله هو کتاب الناطق وان کتاب الناطق
 من صوره الله فان کل رجع الیه ان لم یجاءوا احد من حدود الیه
 فذلک عبد فدا طاعه و من عنده شهید علیه قبل ظهور و مکن
 اذا ظهر یفطع الامیان عن کل ذل ایمان الامن یؤمن به فاننا ^{بفطع}
 الامیان کیف یغنی الشهاده للذین هم شهداء وان هذا فرع
 الامان فلتشقق الله یا ایها الشهداء ان لا تخفن علی الله
 مرتب بمثل ما تدحکوا الذین هم شهداء من عند القرآن علی فان من
 حکم علی فانما حکم علی الله ربه و ما هو الا من تسع تسع عشر
 حق دل من ذکر خبر خدا الله و اولئک هم المعتمدون ^{الباب الرابع}

من الواحد الثاني في بيان ذكر حروف العليين و درونها مخفی
 این باب آنکه هیچ حرفی خداوند نازل فرموده الا آنکه از برای
 روحی بوده و هست که متعلق با او است و ازین جهت است
 که مؤمن بدگرچست و رضا الله فرحناک میکرد و بیدگرناد
 و درون رضا الله مشارق میکرد بشانیکه گویا اول منلذ
 و ثناء معتدب میکرد و کل کلمات خداوند در بیان نازل
 فرموده از دو نوع بیرون نیست یا کلمات علیین است
 یا درون آنها آنچه کلمات علیین است ارواح الهادرجت است
 و آنچه درون آنها بوده ارواح اسنادرنا است و کل حروف
 دون علیین راجع میشود بلا اله و کل حروف علیین بالا
 چنانچه بد کل حروف دون علیین از این کلماتند و بد کل
 حروف علیین از آن کلمات نزلان در اعلی علیین جنت
 مرغوع میشود از درخت الثری مضمحل میکند چنانچه اگر ارد
 کسی نظر کرد بد شیخ فرزان کند بیخین مشاهده میکند که هیچ حرف
 نفی چگونه در جنت الثری مضمحل شده که اول و ثناء و ثالث و رابع
 و خامس باشد و هیچ حرفی که دلالت بر اثبات میکند چگونه در اعلی
 علیین در نفع شده که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین باشد
 پنج حرف ناز چون حروف او منشعب شود نوزده میشود چنانکه
 خداوند نازل فرموده علیها تسعة عشر و کذا لسان حروف اسمها

حتمه که منشعب شود عدد واحد میشود چنانچه درون حروف
 علیین راجع با این کلمات میشود و کل حروف علیین هم راجع بکلمه
 اثبات میشود خداوند عالم نفی را خلق فرموده و حکم کرده
 از برای او بنابر اثبات را خلق فرموده و حکم فرموده از برای
 او بچیت زیرا که نفی دلالت بر او نمیکند و اثبات دلالت بر او
 میکند این ذکر نکوب نفی و اثبات بودند وین هم طبق نکرین
 و آنچه کلمه نفی منشعب شد در یوم قیامت راجع بکلمه نفی شد
 و کل حروف دون علیین با ارواح متعلقه بان در ظل همین
 کلمات خورشید و همین قسم آنچه منشعب شده بود از کلمات اثبات
 در یوم قیامت راجع بکلمات اثبات گشته و کل حروف علیین و
 ارواح متعلقه بان در ظل همین کلمات خورشید و همین قسم
 آنچه منشعب بود از کلمات اثبات در یوم قیامت راجع بکلمه
 اثبات گشته و کل حروف علیین با ارواح متعلقه بان در ظل
 این خورشید هر کس در نفی رفت در نار الهی است از یوم منظر
 الله و هر کس در ظل اثبات مشغول شد در جنت الهی است از یوم
 منظره الله و علو عبد این است که نظور استعجاب کلمات نماید
 که چگونه بحال الهایر او معدوم میشود و بحال الهایر او مرفوع میگردد
 و جنت خداوند هر چه وسوسات زیرا که آیات خداوند بر او
 عرض مظاهر نفی قبول نکرده منفی شدند و مظاهر اثبات قبول

کرده در ظل ایشان مستقر شدند هیچ ناری اشد از نظر کله
 نقی نیست و هیچ جتنی اعظم از نظر ایشان علی الاول بود
 حروف دون العلیین و علی الاخر بود حروف العلیین
 ما انکه کلامی میشود در یوم من بظرفه با و اگر مقبل شد
 از علیین میشود و الا از دون ان مظلومی بعصم جلیل
 و بهر کل عاربه ان لا بد خلق النار و بد خلق الجنة باذن متبر
 فان ذلك هو الفضل العظیم و از این جهت است بعد که چون
 حروف علیین و انلاوت می نماید ساکن میگردد زیرا که ارواح
 الهام متعلق باو میگردد و این است الحیث مستحین و مقد
 و مهملین و مکبرین و معظمین و هر وقت ذکر و حرف علیین
 می نماید دوست میدارد خداوند بر آنها نازل شود زیرا
 که ارواح الهام متعلق باو میگردد و باید پناه برد در آن وقت
 از خداوند عز و کرمه ما انکه از ارواح الهام مومن گردد زیرا که
 هر کس که خداوند در قران وعده جنت داده بود در یوم حیات
 راجع بشیر و محبت خود فرموده و این است اعلی علو درجات جنت
 که برضا الله فائز گردند با فرارسید او منلذ و الهامی که
 خداوند وعده ناز فرموده بود راجع بکله نقی فرمود و الهام
 نقی معدب شده زیرا که هیچ عذاب اعظم از احجاب عن الله و
 ایمان باو نیست و هیچ جتنی اعظم از ایمان بخداوند و آیات باو

بیش

نیست و هر کما ذاتی نظر کند می بیند که چگونه اهل جنت
 بدخل جنت که فرزند اگر چه اکل ایشان و وفور جنت بود و اهل
 نار داخل در نار شده بر جای خود بنشینند و یکبار از ذکر نقی مستغ
 شدند که بیان آنجا می کنند و بهمان در نار معدبند و مشغ
 نیستند چنانچه خداوند نازل فرموده و یا کون بطولهم
 ما و این ششم حروف دون علیین راجع با ارواح خود میشوند
 و حروف علیین راجع با ارواح خود و هیچ نقی نیست مگر آنکه
 حروف علیین که ذکر میکند در آن وقت ارواح ملائکه متعلقه
 ناظر باو میشوند و صلوات بر او میفرستند من قبل الله و در
 حین ذکر و حرف علیین اگر بحسب الهام باشد ارواح شیاطین
 نار ناظر باو میشوند و اگر استعاذه بخوید از خداوند نازل نشود
 خود باو می رسد که چه بخاطر قلبی باشد و اگر پناه بر خدا
 و طلب نقت کند بر الهام سبیلی از الهام سوی او نیست و بقدر شع
 شع عشره خردی صورتی باو نتوانند رسانند اگر چه گویا
 می بینم که حروف نقی در ظاهر و درین بظرفه الله پناه می بردن نقی
 و حال آنکه خود اصل از هشتاد و نفت ایشان از پناه میدهد
 از نار خود الا من بظرفه الله زیرا که بعد در حین گفتن اعوذ بالله اگر
 داخل درین بیان نباشد پناه داده نمیشود و از نار بلکه این کلمه
 را میگویند مگر بواسطه دخول درین چنانچه اشخاصی که داخل در این

بقران نشد میگویند زیرا که پناه بخداوند پناه بخت اوست هر کس
ایمان بخدا آورد از فضل پناه داده شد از نار خداوند که هر چند
حروف نادر هیچ کلمه را میگویند و حال آنکه نفع نمیشد زیرا که پناه
بخت نمی برند لاجل آنکه خداوند در قرآن نازل فرموده و من یؤمن
بالله و معتقن فرموده بکل بعد او و حال آنکه نفسی کلمه را خودش
میخواند و ملتفت نمیشود چنانچه در صدر اسلام تفسیر این کلمه
در زمانه شده و حال آنکه کل قرآن را میخواند از وقت مظهر ابر الوهیت
امیر المؤمنین علیه السلام بود که پناه با وی در نجف می یافت از کلمه
بعد او این است که کل الا یوم من بظهور الله پناه می برند بخداوند
و نقطه بیان وی از روزی که می هدایتش از پناه بخداوند
در آن روز پناه با او است و پناه بنقطه بیان پناه با او است چنانچه
از اول ظهور این شجره کل اعوذ بالله میگویند و حال آنکه در نادر
ساکن هستند الا نشاء الله که شناختن آنده نظر این اسم را که پناه
با او کبریه مانده نادر محض محفوظ مانده و الا این کلمه را به اعتقادها
هر نفسی هر روز میگوید و حال آنکه بخانه از برای او نیست زیرا که
خداوند معتقن فرموده پناه بخداوند پناه بر سول خود و پناه
بر سول بر پناه با وصیا او و پناه با وصیا او بر پناه با ابواب
او وصیا او و تقع بند هدایت اول الا باقی و نرظاها الا باطن زیا
که پناه بر سول عین پناه بخداست و پناه انما عین پناه و سول است

و پناه با ابواب عین پناه با ائمه است و هر کس امر و مداخل در پناه
شود پناه داده میشود از نار چنانچه حروف الف پناه داده
نشده اند از نار ادر و فی کدر داخل حروف قرآن شده و حروف
بیان الا یوم من بظهور الله علیین ان رجعت است و یوم
علیین در مقام خود و ان روز هر کس داخل در کتاب او شد از
نار نجف یا فتنه و الا نری بخشید او را بقای در بیان چنانچه
نم نمیشد حروف الف با بقای و الف بعد از نزول قرآن و
حروف قرآن را بعد از نزول بیان و الا ماشاء الله بهر العلیون
ذاعلی علوها و یقی دو فتنه خداوند ما فی الطوبی من یزیف
فواده بحروف العلیین و ان بدگر دونه بسجده با الله و بیه
فاته لبعصمته و لا بد ان یذکرها الذاکرون و لا یصبر هم ذکرها
بمثل الذکر مساویا لقرآن ذکر الذکر او یوالکتاب من مثل الذکر
یفصل الآیات لحکم بایات الله توفیون الباب الخامس
من الواحد الثانی ان کل اسم حی من عند الله فی البیان کان من
من بظهور الله بالحقیقه الاولیه و کل اسم من عند الله فی البیان
کان آمده من یکون بومند حرف النقی عنده بالحقیقه الاولیه
ملخص این باب اینست که هر اسم جزئی که در بیان نازل شده و از من
بظهور الله هست بحقیقت اولیه شریقه الحقیقه الثانیه اول
من یومین به الا ان یبقر الا اخر حد الوجود بمثل آنکه اینجا ذکر امض

شده مراد ارض نفس اوست و کم که شکر می کند تا آنکه میرسد
 بار خیزد که به معنوب با اوست و مقاد است که اعلیٰ و خبیثا
 در کتاب الله و همین قسم هر اسم در وقت خیزی که در آن نازل شده
 بحقیقت اولیٰ مراد شجره ایست که مقابل او نفسی شود و اگر ذکر
 ارضی شده در دون علیین مراد ارض نفس اوست و کم که شکر
 میکند تا میرسد با ارض را که مقاد است که صفای اوست
 ناد است در ارض نارا اگر چه او خوف سر پرست باشد چنانچه
 هر ذکر خیزی که در قرآن نازل فرمود خداوند بحقیقت اولیٰ
 مراد رسول الله است هر ذکر در وقت خیز مراد اول است که مقابل
 ایشان اولیٰ واقع شده و اگر ذکر ارض علیین شده مراد ارض
 نفسی او بوده تا صفت شود با ارض را که مقاد او بوده که
 کل مراجع میشود بفانم الخمد علیٰ کراجه ذکر خیز در قرآن است
 مراد اوست بحقیقت اولیٰ چنانچه در بیان بمن بظهور الله تعالی
 شد هر ذکر در وقت خیزی که در قرآن نازل شده اگر چه ذکر ارض
 باشد مراد ارض نفسی اولیٰ که بقیل الیه بوده و همین قسم که
 در قرآن محقق است در بیان هم عند الله ثابت است و آنچه
 اسم خیز در علم الله است بحقیقت اولیٰ بفظه مشیت است
 و دون ان بمن بقیل الیه چنانچه ذکر ارض در وجود شده
 واجب میشود در وقت بظهور بیان تا آنکه از ارض فواد با ارض

نور بر

روح میرسد و از ارض روح با ارض نفسی و از ارض نفسی با ارض
 حسی و از ارض حسی به کل شیء الا ارضی فالارض الا ان بنی المذلت
 الا من فوق الجبل الذی نلته شجره اربعه هذا جوهر کل ارض
 الترابیه حیث شد و ان یغیر المفعول بتغییر الامر لان یستوی
 الاما لا یستوی و کذلک فی ظل العالیین الحرف بالحرف و النقطه
 بالنقطه هذا اعلیٰ ارض الرضوان و ذلك ارض النار ارض
 بالله عما لا یحب الله و لا سئل الله عن کل شیء الا فیما فیما
 کریم و کم اسماء خیر از رسول الله بند جانها محلی شده
 سبک است از اوصیای او و مثل ذلك در دون علیین تا
 آنکه رسیدا اعلیٰ ارض حسی می شود شهادت سید الشهداء
 و ادنای ناری بقسط نفس مقابل این است حکم از خدا
 و همین قسم در ظهور هر یک از حج الله جاری است و امر و کل
 اسماء خیریه بحقیقت اولیٰ در نفس فقط است حتی ذکر ارض
 که مثال زده شد و بحقیقت تا او میرد حروف سین است الی ان
 ینتهی الا اخر الوجود فلتشقی الله ان یا ایتها الناس کلکم
 اجمعون الی السکون من الواحد الثانی فان البیان
 من عند الله الیوم من بظهور الله من ابعده نور و من بجزءه
 نارا ملحقی این باب آنکه بیان میزان حواس الیوم العقبیه
 که یوم من بظهور الله باشد هر کس طابق آنچه در اوقات عمل نمود

در جنت است و در ظل اثبات و حروف علیتین عند الله محشور
 خواهد شد هر کس محشور شود اگر چه بقتل سر جری باشد و ناز
 و در ظل آبی محشور خواهد شد چنانچه این معنی در قرآن هم ظاهر
 بود که در مواضع معدوده خداوند تبارک و تعالی فرمود که هر کس بپند
 آنچه خدا نازل فرموده حکم کند کافرات و ما یرجع الی ثلاث ^{الخطبة}
 من شوقها و حکم کسی که بقدری از حکم خداوند کند این است چنانکه
 هر کجا تعذیر بقتل ظهور الله کند بعد از آنکه خداوند تبارک
 فرموده ما خلق الجن و الانس الی العبدون و شبهه نیت که
 اطاعت مقبول نیست الا باطاعت بحسب خداوند و الاعمال ^{مناجیک}
 یا اهل بیت و شقی نموده عند الله ذکر میشود و حال آنکه امروز
 کل حکم میکند که از برای آنها عبادی نبوده و نمره در اعمال آیتها
 نیست چنانچه غیر شیعه امروز بحکم قرآن عامل است همپسند
 محض از ولایت کشت عند الله باطل شده و امروز که کسی است
 که بی زبان قرآن عمل نماید بلکه پند نمیشود الامر شأ الله و اگر
 کسی باشد و داخل بی زبان نشود نمره نمیشود بقوی او را
 چنانچه نمره نمیشود بقوی همان الف را و خوف بر میزان نیست
 او در نزد ظهور رسول الله و اگر بی زبان قرآن عاملی بودند
 در باره شجره حقیقت این نوع حکم با عبادت کاد السموات آ
 یفقطون و نشق الاضی و محر الجبال هذا و قلوبها ازین حال

سخت است که مشاقر میشوند هیچ جتنی تر خداوند و عبادی از
 بودن در رضای او نیست و حمد را و اکامه و این فضل
 با اهل بیان است و من بعد هر کس از خود و از بخاورد نکند با این
 فضل بآه است الی یوم من یظهره الله و اگر بغور بآه سخن شود
 ظاهر و الا بر نفس خود و الله غنی عن العالمین و در اول ظهور او
 کل بیان اطاعت او است نه غیر او چنانچه کل دین یوم الف چنین
 ظهور رسول الله اتباع او بود و خوف در میزان خود زیرا که
 وقت حکم و در حق و خوف و در آن میشود من میثقی و من نفسه
 و من یحیی فاعلمها و الله غنی عن العالمین ^{السرابع}
 من الواحد الثانی فی بیان یوم القیمة ملخص این باب آنکه مراد از
 یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است و مشاهده میشود
 که احدی از شیعه یوم قیامت را نهمیده باشد بلکه هر موهوب
 ادبی را نهم نموده که عند الله حقیقت ندارد و آنچه عند الله ^{عند}
 عرف اهل حقیقت مفصود از یوم قیامت است این است که از وقت
 ظهور شجره حقیقت در هر زمان هر اسم الی حسین غریب از یوم ^{قیامت}
 مثلا از یوم بعثت عیسی یا یوم خروج ان قیامت موسی بود که ظهور
 الله در اثر آن ظاهر بود بظهور حقیقت که جز او ادھر کسی من
 موسی بود بقرآن خود و هر کس زمین نبود جز او اد بقرآن خود زیرا که
 مشاهده الله در آن زمان مشاهده الله از الاجلیل بود و بعد از یوم

بعثت رسول الله صلى الله عليه وآله نايتم عروج ان نيامت نبوت
 که شجر حقیقت ظاهر شده در هیکل محمد و جزا داده هر کس که
 مؤمن بمبئی بود و عذاب فرمود بقول خود هر کس که مؤمن بان بود
 و از جن جنم بود شرح بیان الاما نیز نيامت رسول الله است
 که در قران خداوند وعده فرموده که اول ان بعد از دو ساعت
 و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاول است که سینه
 از بهشت میشود اول یوم نيامت قران بوده و الی غیره شرح
 حقیقت نيامت قران است زیرا که شی تا بمقام کمال رسد
 نيامت ان نمیشود و کمال بن اسلام الی اول ظهور منتهی شد
 و از اول ظهور تا بحین غروب انما شرح اسلام آنچه هست ظاهراً
 میشود و نيامت بیان در ظهور من بظرف الله هست زیرا که
 امر و بیان در مقام مظفر است و در اول ظهور من بظرف
 احدی کمال بیان است ظاهر میشود که اثر استیجاب که عرض کرده
 به چپند چنانچه ظهور قائم ال محمد بعینه همان ظهور رسول
 هست ظاهر نمیشود الا انکه احدی از ان اسلام و از ایا نیکه
 قرانید که در افند مردم غرس فرموده نماید و احدی از اسلام نیست
 الا ایمان با او و تصدیق با او و حال که تیره بر عکس میخورد
 بچهره اسلام ظاهر شده و کل بنیث با او اظهار اسلام
 و او را بعین حق در جیل با کوساکن میکند و حال انکه در قران

ظاهر

خداوند کل را وعده بیوم نيامت داده زیرا که ان نبوی است
 کل عرض بر خدا میشود که عرض بر شجر حقیقت باشد و کل
 بلقاء الله فآنز میگردند که لقا او باشد زیرا که عرض بیدان
 اند من ممکن نیست و لقای او منصوص نده و آنچه در حق لقا
 ممکن است راجع بشجر اولی است و خداوند طین را بنیت خود
 قرار داده که کسی که یوم نيامت عرض بر شجر حقیقت میشود
 از او را بر عرض او و از لقای او با لقای او مستبعد نکند و شرح
 تسع عشر است که از یوم نيامت بظرف است از این سنین ما بین
 از ان سنین میکند زیرا که تیره این سنین در یوم نيامت
 ظاهر میشود چنانچه تیره هر اردو است و هفتاد سال الا
 از اول این ظهور تا اخر این ظهور که اول غروب شمس حقیقت است
 خواهد شد و اول این ظهور تا ظهور من بظرف الله راجع میشود
 نزد ان نيامت احدی که در ظهور او است ای اهل بیان رحم
 بر خود نموده و طول اهل خود را در یوم نيامت باطل نکرده
 چنانچه عجیبین قران کرده که هر اردو است و هفتاد سال
 انما او با اسلام گتند و یوم احدی که یوم نيامت است
 حکیم بر غیر اسلام بر ایشان شود که ایشان بجهنم حکم باطل
 میشوند که نيامت الاخری چه بسا معنی که از اول عمر باضربا
 کشیده و مجاهد ها نموده از برای رضای خدا و اگر قائم ال محمد

در خواب میدید بخواب افتخار می نمود و حال که ظاهر شد نظریه
 که اظهار هر طبعی است با پات پیتنا که درین اسلام با
 ثابت است عرض چندا که نمیشود در جای خود نماند
 خود را که ظاهر نمیکند در جای خود از برای آنچه خلق شده
 قائم نمیشود بر جای خود ضوی میدهد یکسب و روز
 با و توجه بخداوند میکند و ایال بقصد میگوید و اگر این هم
 راضی شود باز در جای خود بیان هم راضی نمیشود بلکه اولیا
 حق میخوانند جز و وارد او در ای اهل بیان نکرده آنچه اهل
 کردند که ثبات لیل خود و با باطل کنید که مژمین بی بیان
 هستند در چین ظهور ایات او کشفید الله بنا و لا تترك
 به احد او از هذا ما وعدنا الله من ظهر نفسه لن يدعو معه
 شیئا و با آنچه بر او هستند طاعت او کردید مژ بیان را
 ظاهر کرده اید و الا لا یوق ذکر نیستند و خداوند مژ بر خود
 کرده اگر ضرر نمیکند مظهر بعبادت را بخون نکرده که
 ظاهر میشود بمثل آنکه مژ ظاهر شدم و عود میفرماید خاش
 بیان او حال آنکه در فوا و ب شما خطون نکرده و در این ایمان
 خود نان سرعت کنید در اجابت خدا و صدق بیایات او
 که او است اجابت مژ مظهر الله و صدق کلمات او و هیچ شیئی
 از محبوب خود عجز نکند که اگر کلام او حکمی صادر شود از بزم

الغیر خواهد بود و همان اهل جنت در جنت مشتغم و اهل
 نادر نهار مغرب خواهد بود و حال که بوم قیامت است
 محل وصل القضاء در این جبل است و کل بکان جنای او میکند
 انجا میکنند و بر او راضی میشوند بر آنچه بر نفس خود راضی
 و اگر عهد کنید با خداوند خود که راضی نشوید به هیچ نفسی الا
 آنچه از برای نفس خود راضی میشود بعل در قیامت احری اگر بقاء
 الله فانی نمیکند و دید ایات الله را هم بخون نکرده باشد اذ نفع
 کل مژتین بیان میکند هر گاه شما از ضرر بیاورید
 اگر چه میدانم نمی دهید که در چنانچه من در این قیامت از نفع
 مستقیم بقران گذشتم و لکن شماها از ضرر رسانند خود
 ننگد شید و هیچ ناری است نیستان برای شما عند الله که
 مژ و روز توجه کنید بمن بسوی خدا و حکم کنید برین آنچه بر نفس
 خود راضی نمیشدید و بچک الله یعنی و بینکم بالحق از هو خیر
 الما کین الباب الثامن من الواحد لثناء و بیان حقیقه الموت
 بانه حق المحض این باب آنکه از برای موت اطلاقات مالا فایر
 بما الاضایر عند الله هست که غیر او کسی محض نیست و یکی از آن
 اطلاقات در عرف ظاهر موزات که کل او را که می نمایند
 که از این جنس روح انسان است و بعد از طایفه که عند الله مژ
 اطلاق شود حیات و آنچه کل مکلف هستند بر اقرار باین که

۴۱

ان حوائت مزاین موت معروف نزد خلق است بلکه ان موت
 نزد ظهور شجره حقیقت است ان مادون وان ثابت نمیشود
 الا و یخرج من شریا بکل لاله الا هو یا لاله الا انیا یا ادا
 الا الله یا بلا لاله الا انت یا بلا اله الا الله کل بر موقوف
 و حقیقت آن است که در جبین ظهور شجره توحید که این اثبات
 خمس را اثبات کل میت شونند یا اینکه نفی می نمایند و اثبات
 اثبات و ذکر این تره پیش بحر سموات و ارض و ما بینها اگر مدانی
 شونند انحصار من و وجهی طلب آنکه هر که میت او نباشد
 الا میت من بظهور الله و اراده او الا اراده او و قدر او و انوار
 او و نقصان او و انقضاء او و اذن او و اجل او الا
 او و کتاب او و الا کتاب او و انوار او که نموده زیرا که مشبه
 او فانی مشبه الله است و اراده او فانی اراده الله و قدر
 او فانی قدر الله و نقصان او فانی نقصان الله و اذن او فانی
 اذن الله و اجل او فانی اجل الله و کتاب او فانی کتاب الله
 چنانچه در بقعه بیان هر کس میت شد انوار او که در بابک موت
 حوائت و الا از انچه در قرآن و دعای حوائت مذکور می باشد
 چه بسا اشخاصی که میگفتند موت حوائت و میت ایشان
 غیر میت او شده باطل شدند و کذب قول ایشان نزد خدا
 ظاهر شد همین قسم تا اینکه در شریک کتاب منتهی شود تا آنکه

کنند

کتاب او که عین کتاب الله بود بر اشخاصی که خود را علم قرآن میدانند
 نازل شد و قلم حیا میکند انانچه کردند و گشتند و حال آنکه شب
 و روز میگفتند که ان لکون حق و بکتاب قبل او عمل میکردند و
 اطهار دین اسلام می نموده و علم خود را حجاج میدادند و بقیه
 منقطع کرده خود را نسبت میدادند انانچه خداوند از برای او در قرآن
 مقدم فرموده بود میگردیدند و حال آنکه بقره های انفا را انها
 حلال نبود زیرا که از روی ایمان بخدا نمیکشیدند این است
 علم بلا عمل در کتاب الله و اگر موت را فهمیده ان انوار خود مختلف
 نمیشود زنده یا اینکه انوار کند که او حق است و ان شون محقق
 حق میخیزد شود و این موفقی است که در یوم قیامت بقیع میخیزد کل
 بعد از ان در بر رخ لا ان یطالع الله ستمن الهمیفة و انما الا
 بالبر مدخ بین الظهورین لا ما هو المعروف بین الناس بعد من
 اجسادهم فان هذا و ان کافیر الناس ان بعد موتهم لا یعلم
 ما یفعلن علیهم الا الله و ان ما هم به یؤمنون لا یدان بعلین
 و هر گاه کسی در محرم سیر نماید عجایب الانفا را با انفا را
 ملاحظه می نماید مثلا اگر در زمان رسول خدا کسی میت شده بود
 میدید کل شون که بنام نوزن محمد راجع میشود ان عالم مجرد گفته
 ناعا الله نفی محض و نادر حیات است و کل شونیکه بنام نوزن
 محمد راجع میشود ان عالم مجرد الا منتهی الخلد ان شون شجره اثبات

و چند بیعت بوده و اول بیعت بنوده و قاضی صیت بوده و اول
 چونکه صیت استند فاده شده در بقی و ثانی چونکه صیت شده
 باه مانده در اثبات چه امر و زظاهر است مریه صیت شدن
 مؤمنین که چگونگی ذکر ایشان محبوب است نزد خداوند و خلق
 مؤمن بلکه از نیکتر آنها است کل مؤمنین امر و زده صیت شدن
 و در مؤمنین با نیکد کوی از ایشان نیست و اگر نیکتری از ایشان
 شده خود ایشان را حق نمیشوند باین نسبت بلکه بشری میجویند
 از نسبت خود با ایشان زیرا که امر و زاکر بر شجره اول درون حق
 ناکویند آنچه در آن گفته می شد بنفسه بشری میجویند و طلب نیست
 از خداوند میکند از برای و حال آنکه در شش ماهین قسم که
 شجره حقیقت بر نه نموده الهی متوال نموده و استند شده و بی
 چون مظاهر مختلف شده نمیشوند لهذا لا حقیقی که بر عند الله
 ظاهر است که او می شناسد کل شیئی را در امکان خود و اگر نخواهد
 قدره نادر از ذره جثت نمیشود می تواند و اگر بر مضمی خطوط
 کند درون آنچه که لا یفوت است بر حفظ بیان همین خطوط و حکم صیت
 بر او نمیشود و امر این قدر است بل ادق از این و کلایند که لا
 اولو الابصار و از جوهر علم نوحید اطلاق صحت است الی
 مقام الحدیث و بحسب لویجده احدی مقام الالف الباء فاده ایضه
 و مصلحی فاده ان لا من شئون ملک الموت حیث تدخر علیه

و ان یجمله علی شانتم بزل الباید عوا الله و تیران تمیضی و یحیی
 فاده ادا الله ان یسحب عاشره فاده ایلام احدی من اولیائهم
 بعضی عنده روح البانیه و تویثینه روح الایضه فانه یمكن ان
 یقره لان مثل ذلك یبذل مع الکلمه لان عند الله اعظم لانه
 الالف و ان یکتب الباء یظلم ما یارید به و ان یعمل ذلك کل کلمه
 و حقیقی حیث یدر که اهل النظر حقیق لویجده حقیق فذلك الفطاس
 علی ما یحیی فرودون البیضی ان یجو عنده فاده امرت فی حیاة ذلك
 اللوح فانه هذاه مقامه بمثل ما رفع عن نفس الانسان ما یض
 عن ايمانها و ان یکن عشره من یؤمن بالله لوح من یصل الیه صیت
 لا بدان بمیث عنده و لا یبطل الیه لانه من شئون النار و فیها فاده
 بری لو حاضری من یؤمن بالله لا بدان یحفظه بمثل ما یحیی نفسه
 اذ انه من شئون النور و ان الکرمین ما هو ظاهر فوق کل طهر
 ابطی فوق کل بطون و من یؤمن الموت لم یزل صیت عند الله
 بان لا یبطل الا ماشاء و ذلك موثر عند نقطه البیان انما
 الله لا یظن الا بمیثها هذا حق الموت لوان ان یبذل الله و حقیق
 الله الابداع شیئا اخر من الموت عنده کل یؤمنون ان یکون
 مشیههم مشیه من یظلم الله و لکن اذ اظلم لا یؤمنون بحبهم و حقیق
 بمثل کل فردان بالفان قد جعلوا انفسهم علی شان لویجده
 الحقیق الا اولی ان لا یفوت فی قوله لم ویم و قد حج با علی ما تدخر

في اول ظهوره لان ذلك النشأة الاخرة عند نشأة الاول
 وان الذين يقولون ان محمد رسول الله كل هذا جمعوا ^{من بعد}
 بل ارجوا له بمثل ما يرضون لانفسهم من نسبة الاسلام وان
 يرضوا له ما الكشوات حقه ما الكشوا لان هذا ما لم يرض
 المسلم هذا شان الطائفة عند الله وان بما يثبت بغير
 من قبل حينئذ يثبت ولكن كل محبون لا يصح علاء من ينسب
 نفسه اليه وما امر به في حجة الامر بشارة الله حتى
 ظهر باظهار ما للذين لا يعرفه نارا شد عن احجارهم عن جبل
 الاسلام لهم ديننا وجبل القران لهم كتابا وليس له عز من اخر
 الا وقد فان بلغنا ربه وبلغ رسالته وانقطع اليه بما يقدر
 عليه هذا عز كل به بمخزون واكر منفي كويد كما نشا جنم
 او دار اول ظهوره جواب كفته ميشود كدره في كل حقايق
 كه اواث اول من اجاب الله حين ما قال الله له السنتك
 قال بل سجانك لا اله الا انت انتك انت رب العالمين
 واكر كويند كه ظهور الله وانما نسيم قران كه كتاب الله بود
 وكل سبكو پندار و كه كتاب الله هست در زك كل بود و هيب
 فذ كه شيند نديا ديدند كه ايات الله از نضى ظاهر شده
 شهر در بين ان براي ارباب فضل هي مانند ان نضى نضى الله
 ظاهر ثوبه وايات قبل از او بوده چنانچه ايات بعد از ان

در ايات

ومن اجاب او اول خلقا ت چنانچه قبل كه گفتند كه من اجاب
 اول محمد بوده و اول خلق بوده چنانچه كل امر و معرفت
 اكر ميگويند ذرة و اول بوده ان ت ذر اول ذر كه خورشيد
 سما و بعينه از ضم قرطه و الله هست و خداوند عالم بزل ولا
 قرب و بعد او بکل اشيا بر حد سوا بوده هيچ شئي بالنسبة
 با او ذر ذر ذر يا بعد چه عرض عرف سوا ت باشد
 بزعم مؤهدين يا سفر شجرة كبر عن الله ناطقات و حال انكه
 ابن اعقار محض هم و حيا لث بل كدر عرف سكان ^{حقيق} سلا
 فصد همان محل ظهور ا ت چنانچه كل درزيات سيد الشهداء
 ميگويند با چرخ حديث سطورات من اراطين علي
 عارفا حقه كن زار الله خوف رسته و ذر اول الامنة ظا
 كه همان مقرر شئ الله بوده و ادا ت عرش محمد رسول الله صل
 الله عليه و اله كوياريد نميشود كه كسي از عالم احد زك
 باشد انچه شنيد هي شود از كل عالم در اين عالم مندرت
 ميگردد چنانچه در اين عالم كه امير المؤمنين عليه السلام من امت
 محمد شد دليل ا ت كه در كل عالم مؤمن بود عا ت و كل عالم
 در ظل هيمن عالم محقق ميشود و در هيمن عالم طاهرات
 زو اولوا الاقننة ميا طوي ان بي كل شئ حقيقته و خيال
 كنند امر موهبي اكر عداقه و عدا اولوا الاقننة حقيقته ^{بذات}

ذات الهی لم یزل ولا یزال ظهور آن عین بطون او است بطون
 او عین ظهور او است و آنچه از ظهور او الله ذکر میشود
 مراد شجره حقیقت است که دلالت نمیکند الا بر او و آن شجره
 که در سل کل سل و منزل کل کتبش بوده و هست با اولم یزل ولا
 یزال عین ظهور و بطون او در میان همین خلق بوده که در
 زمان با آنچه خواسته ظاهر فرموده چنانچه جبرئیل قرآن
 بظهور محمد اطهار قدرت خود فرموده و جبرئیل بیان
 بنفطربان اطهار قدرت خود فرموده در نزد ظهور ^{بظهور}
 الله با و اثبات برین خود خوانده بود که یثاب و یما یشاء
 لما یشاء و او است که مع کل شیء بوده و هیچ شیئی با او نبوده
 و او است که در شیئی نیست و در ظرف شیئی نیست و با شیئی نیست
 و آنچه ذکر میشود از استواء او بر عرش استواء ظهور او است
 بر قدرت نزارین عرش جسد که سر بر یا کرسی در فوق عرش است
 یا فلک اطلس یا فلک کبری در سموات لم یزل ولا یزال بوده
 و هست و کسی او را شناخته و نمی شناسد زیرا که یاد او
 مخلوق شده اند یا او و مخلوق میشوند یا او و او است صفات
 از هر دو کوی و منشاء و مقدس از هر نفعه و مثالی لایده که من شیء
 و الله هو مد لک کل شیء حتی آنچه گفته میشود لایده که من شیء برات
 ظهور او راجع میشود که من بظهور الله باشد و او است اجل و اعلی

از اینک

از اینک ذوات اشاره بنوا نشانده کند بسوی او و من بظهور الله
 خالق او است و ذکر ضمیر او راجع بقواد او میکند و او و قواد او
 هر دو خلق او هستند لم یزل الله کان رباً و لا یزول لم یزل الله
 کان لها و لا مالوه لم یزل الله کان قادراً و لا مقدور لم یزل الله
 کان عالماً و لا معالوم لم یزل الله کان واحداً و لا معدود و آنچه
 ذکر میشود لم یزل الله واحد و لا تعدود در حق او است که در ظهور
 من بظهور الله عدد واحد با و ایمان آورده باشد که ان الله
 ایشان دلالت میکند بر وحدانیت او و معدودی غیر ازها نیست
 و بمنزل این کل اسما و صفات نظر بخندد مکن که لم یزل الله کان
 واحداً اگر در این ظهور روشن نیستی در ظهور او لا الان غیبی
 و از برای رسول خدا مشاهده میسازد کل اسما و صفات را اگر بخواند
 بکوی آن سلطان می بیند که در امت او هست که خود را بکوی آن
 عیبدا و مبدانند و حال آنکه سلطنت مقول و معالی است از
 اینک معشورن شود بدگر این سلطان و اگر بخواند بکوی آن
 مقصد مشاهده میسازد اولو الاشداد و لا در ظل طاعت او که
 بدگر اینک ما از امت او هستیم مقصد هستند و حال آنکه اقتدار
 ذات او معالی است از آنکه معشورن شود با این اقتدار و اگر
 بخواند بکوی آن عالم می بیند اولو العلم که بدست بسوی او
 انما و میسازد و حال آنکه معالی است علم ذات او از انما

با علم این علما و اگر بخوانی که بی آنکه حکم می بینی اولیا که بسیار
 که در ظل حکم او مقرر هستند بحکومت و حال آنکه متعالی است
 حکومت کیست نیست او از افشان بظواهر این احکام از قبل
 او و بمثل این کل اسما و صفات را بعین خود مشاهده کن که
 بعد در حینکه عالم است نیست عالم الا او و اگر قادر بر او است
 نیست قادر الا او زیرا که در ظهوری آنچه سندی بان ظهور ^{میشود}
 شنون او است چنانچه اگر نظر کنی از ظهور او که کدام اول باشد
 الا ما لانها فی ذاتی نمی بینی الا بالله و عیسوا عارف شوی ^{بظهور}
 الوهیت الا از تجر ظهور او که مشیت او لیه باشد زیرا که غیر
 این در امکان ممکن نیست این است معنی قول سید الشهدا علیه السلام
 الهی علیت با اختلاف الاتار و ثقالات الاطوار ان مرادک
 صراحت معرفت لای کل شیء ^ص لا اجهلک فی شیء زیرا که این است
 مژه وجود کل شیء که کل شیء را قائم به مشیت او لیه بدانند و در هیچ شیء
 ملاحظه نکنند الا ظهور الله بعد مشیت شیء که بمثل ظهور ^{شده}
 و الا نسبت ظهور بکل اشیا سوا ذات زیرا که یک نوع ظهور
 ایات الله است و از همان مبدا که ایات الله صادر میشود
 در بیعت نبی در دون ان هم با چرخ لایق است نازل میشود و نسبت
 این ظهور و باین روشنی مساوی است الا آنکه این از اعلی اعلی
 اثبات است و ان از ادنی دنیوی و اگر مشاهده این معنی را ^{ظهور}

کلامی نمود در ظهور کیست نیستی هم خواهی نمود زیرا که این است که
 در هر شیء ذات الله را مشاهده کنی زیرا که این مشیت است و او ^{مستند}
 ذکره متعالی است از این که در شیء باشد یا یا شیء باشد یا ^{مستند}
 شیء باشد یا بعد شیء باشد یا خوف شیء باشد یا دون شیء ^{مستند}
 واجبه شئیست یا او محقق است به شئیست او است و او بنفسها
 قائم است و لم یزل ولا یزال کل اسما در ظل او بوده و او در ظل
 مشق است و مقام مشیت مقام نطقه بران که در هیچ شیء
 ظاهر نیست الا اشاء از شنون ظهور امر بر این که مراد مثال این
 کلام این باشد که در هر شیء ذات مشیت دیده میشود که ذات
 رسول الله باشد بل در هر شیء دیده میشود که شئیست او
 با او محقق است مثلا اگر هزار متعالی نهب یک نفس در سبیل
 بیت الله صورت کند در این دیده نمی شود الا ان امری که رسول
 فرموده از قبل الله و همین قسم اگر باری که نیست و هب چگونه
 بهم رسید لابد راجع میشود باری که ان امر راجع میشود بشیء ^{حقیقت}
 اگر چه در یک ظهوری از ظهورات او بوده زیرا که هیچ شیء نیست
 که اطلاق شئیست شود بر او الا آنکه محقق الشیء است شئیست
 و او است قائم بنفس خود با الله عزوجل و او است کاف مشیء
 که لم یزل ولا یزال عزل نفس خود طاعت است و او است که اول است
 نکرده و نمیکند الا علی الله عزوجل الاسما الحسنی و ملکوت ^{السموات}

کلامی

والاخر وما بينهما الا اله الا هو العزيز المحبوب وان برأه اسمي سما
 مثلا ان كفته ميشود خداوند عز وجل الابد و مظهر هست
 که در توحه شيت اوليه ذکر شوند و لم يزل ولا يزال مستغنياً
 که دلالت نکند الامرا و فطوري بن الابر من شئ الا و بره و نظرون
 ربه ولا يسكن بنى الابان الله ولا يرعى شئ الا اياه ولا يعنف
 في الله ما يعنف لخلق لان الله سبحانه لم يكن في شئ ولا من شئ ولا
 على شئ ولا الا شئ ولا يدرك شئ و كل شئ و من خلق له ان يوفى بكم
 احد و من ولا يوحاه بذا ان احد سواه و كل ما اذ عرفت المشيئة
 ما عرفت الا بقدرها و كل ما اذ عرفت الموجودات ما عرفت الا ما قد
 تجلت المشيئة فيها و ان الله عز وجل بذا ان يوفى ولا يدرك
 بفتح و ان يقدح و لا سبيل لاحد اليه الا بالعبودية و ان الاستغناء
 في ظل وجدان بقره و استغناء له لم يزل كل شئ ان يكتسب بقره و ان بقره
 و جوه بقره و جوه بقره و اوليه و اخر بقره و ظاهر بقره و باطن بقره و
 كافر بقره و سار بقره و ان الله هو اعلى عا و سلطان بقره
 و الهى سمويك قد و سبقره شغال عن كل ذكر و رنا و مقدس
 عن كل لغث و علا لم يزل الله كان لها و احدا احد احد افرها
 حيا بقره و انما ابراهيم لم يخذلقه صاحبه و لا اولاد
 و ان ماد و من خلق له قد خلف بقره و ان لم يزل ولا يزال عن
 نفسه بنفسه و كيف لا يكون غيا عن و من و مستغنيا عن بقره

بذاته

+

بذاته و كيف لا يكون مستغنيا عن غيره سبحانه و يعلى عما يبدى
 لعالم منده و سعه و كونه ان كان عليا عليا الدنيا اناس
 من الواحد الثاني في بيان حقيقة النفس الخضر بن باب انك انما
 هر روحى نبوى و جدا بلكه خود مقدر و كل منزه بقره و در حين
 ظهرو من مظهر الله بنفسى كعبت او بعث كل ميشود و خرد
 حشر كل و خلق او خلق كل و خروج او ان بقره و خروج كل ان بقره خود
 چنانچه در حفظه بيان چنانکه مظهر الوهيت بعثت رسول الله
 از نفس او در وجود بعثت انچه در ظل او محسوس ميشود و بعثت او
 ميشود چنانچه در فرق او انچه حكيم کرده ميشود او و زبير دين
 اسلام ميشود و هينکه حكيم بعثت رسول الله شد بدين
 بدين او و بطرف او خواهد شد و كل ارواح حقه که معند بقره
 ميشوند راجع ميشود بنفس اوليه که در يوم قيامت در ذوال
 اجابت امر الله ميكند و افرار بوجدانست او و كل ارواح حقه
 حقه راجع ميشود بقره نفسى در زمان ظهور او چنانچه انچه در
 دون حقه فراتر بود چونکه او مبعوث شد كل در ظل او مبعوث
 شدند و ارواح حقه چون شجره انبات رفيع شد كل در ظل
 او رفيع تر از انست که روح دار و حى روح و بقره متصل کرده
 بلکه كل در امکنه مقامات خود هستند متلاخ و روح در
 امکنه افنده خود هستند بقره بعثت اول الهام مبعوث ميشوند

نه این است که ادواج آنها از امکان خود بخارج نماید و هم چنین
 آنچه در مؤمنین در ظل این حروف هستند و خبری که کلام او
 سؤال کرده میشوند در جواهر امکانیه در ذوالسؤال کرده میشود
 تا آنکه بشنونان مالا نهاییه مفصل میگردد و همین چشم در
 ظل آنچه درون خیر علم الله با و احاطه فرموده از شرح فقی
 سؤال میشود این است معنی از حدیث ظاهر که در یوم بیامش
 امیر المؤمنین علیه السلام هر چه او با بینیدی الله اقرار میفرماید که آنچه
 خبر بوده از من است و تا حرف فقی اقرار میکند که آنچه
 شمر بوده از من است بشنون چیزی به الا مالا نهاییه در ملک منگش
 و كذلك در شئون افکیه مثلا اگر هزار سال معنی بر معنی خیز
 وارد آورد بواسطه حرفی است که حرف نماند فقی در اول ظهور
 وارد آورده و کل شئون منگش منقظه راجع با و میشود و
 کل شئون منبثه چنین راجع با اول من می شود و او راجع
 الی الله میشود چنانچه اگر خداوند او را صبعوث نفرماید بقفه
 صبعوث نمیکرد از نفس خود و شرح فقی هم در حد خود راجع
 الی الله میشود زیرا که اگر خداوند او را صبعوث نفرماید که این
 شجره اول نیز خود میداند و زود یکی این است خبر کلیه بشنون کل
 انفس منگش است هر روز از هر معنی که سؤال کرده شود از
 ایمان بالله و آیات او در بیان و او اجابت نماید بر او مملو از

نور میگردد و ملائکه رحمت بر او نازل میشوند و هرگاه اجابت نکند
 خبر او مملو از نادر میگردد و مظاهر نعمت بر او نازل میشوند و معنی
 چیزی به زیر اگر این شانه است از شئون ان نفس کلیه بنا بر چنانچه
 بچپ حق شانه است از شئون نفس کلیه نور میروان برای او بشیر
 و بیشتر که میشود و از برای او درون ذلالت این است که ترمیم دهد
 از برای هر نفسی از اقرار با بندگی حق است فیکر اگر از شئون حق نفس
 علیین است راجع با و بعد در نشانه آخری از او مفصل میگردد
 نه اینک نفس او نفس او میشود چنانچه هر کس مؤمن بکتاب الفیج
 راجع شد با ایمان بکتاب طاف و از اینجا منتشر شد خلق او در دنیا
 اسلام شد و کم که تا آنکه منتهی شد یوم او یوم توفیق بیان راجع
 شد با و از او منتشر شد در خلق آخری اما شانه الله در این جنب
 نشود و نما میاید تا یوم من بظرف الله انوقت راجع بکتاب انقش
 و بعد از او منتشر میگردد در خلق آخری اما شانه الله حیت لحد
 لفضل الله وجوده و هم چنین در ظل اگر نفسی از حروف الفیج
 مؤمن بوده راجع شده با اول من بر یوم من بر رسول الله و از آن
 گشته در و درون علیین بیان در تحت الشری بوده تا آنکه راجع
 با اول حرف فقی از بیان و بعد از او مفصل شده و سیر میکند
 در مقامی خود تا آنکه راجع میشود با اول من بر یوم من بظرف الله
 و بعد مفصل میگردد و در کل این عوالم البسی و نازل میشود که چه

حریر باشد و مقر او ناز میشود اگر چه اعلایا مکنه غرق او در باشد
 و اکل او مثل نلک و برعکس لباس و تن آن از آنچه در جنت خلقت
 شده میشود و مقعد او اعلی غرض ضوان میگردد و اکل او
 اعلی ثمرات جنت میشود اگر چه بنوشیده الا طفل و در نشسته
 الا بر آب و شناور نکرده الا بر آب که او در هیچ نفس مؤمنی نیست
 که روح او فیض شود الا آنکه غیر او در وضو میشود و از وضو جنت
 خلعت و آنچه دوست دارد در او خداوند خلق فرموده و نوزاد و مقعد او
 و هم چنین هیچ نفسی نیست که مؤمن ببسیان نباشد الا و آنکه
 ظلم طاعت ندارد و آنچه بر او برسد از نعمت الهی عزوجل هر گاه
 بخواد نفسی که در این عالم مشاهده کند با آنچه فضل در حق شیخ
 اثبات ناز شده شئون مشکوره ازین شیخ هم هر نفسی عاقل
 علیها با آنچه خداوند عطا فرموده مثلند و هم چنین بخواند
 خداوند مشاهده کند نظر کند با آنچه در حق شیخ نفسی نازان فرموده
 که شئون مشکوره از او بمثل او معدن خواهد بود چنانچه شئون
 مشکوره از علیین بمثل او مشتم خواهد بود این است بیان ^{حقیقت}
 خبر که احدی مشاهده نمیشود که اعتراف در حق واقع نموده باشد
 و آخر او بر اینکه غیر حوائث نمیدهد باشد هر کس بیان الله در ذکر
 حوائث نمیدهد مضد بر این کلمه هم ان الشریحی میکند روح هیچ شیخی
 از حد خود بخواند و نیکند مثلا روحی که تغلق بخواند میگوید و لم یزل

علی است

خلق است و روحی که تغلق بخواند میگوید و لم یزل حوائث و روحی که بداند
 علی الله بوده لم یزل مدلاست و از برای او امکان وجود نیست
 و هیچ نفسی نیست که در وقت موت او شود الا آنکه خداوند عالم
 عز سلطان از او میفرماید مالانکه سجین و مقدرین و موجدین
 و مکبرین و اکابر و بار رفیع ساختن آنکه بحال اعلی از جنت و
 اتمی اصنع از ضوان جاد دهند و بعد از ذکر شیخی بخواد دیدن حزن
 بعد از موت اگر مؤمن بوده با آنچه خدا در پایان نازان فرموده الا
 ظهور او که اول ظهور این مقبول خواهد بود بمثل مقبولان
 اول ظهور این امر بدون ایمان حد و بیان فیض روح شده که با
 از جنت برایشان بمنزله و همین قسم اگر نفسی بعد از ظهور
 بظهور الله بعد از آنکه بگوید بلی یا آنکه اشاره کند بر اینکه او حوائث
 و فاصله شود که نمیشود از برای او بیان و هیچ نفسی نیست که
 بدون ایمان ببسیان فیض روح شود الا آنکه بعد از موت شیخی
 بعد از ذکر شیخی از چیز حسن و ظلم خائف میشود که ذکر کند از آنچه
 از برای او عیاش شده طوی باز برای کسی که فیض روح شود در مؤمن
 بمن بظهور الله و کلمات او باشد که او است مؤمن ببسیان و آنچه
 در بیان است و از برای فیض خداوند از برای مؤمنین حد و
 نیست لم یزل اهل جنت در جنت هستند الا من شاء الله عزوجل که
 اهل فرغان در فرغان بودند و الا من شاء الله در جنت ظهور بیان

تظاهر بر آن همیشه فقط بپایان مشیت الله ظاهر میگردد و اصل
 ناز در ناز خالدا لآخر نشاء الله و این مشیت در ظاهر و در منظر
 الله نزل او لوالعالم ثابت میگردد مثلا حرف انجلیت خلیل
 بعثت رسول الله در جنت بوده اگر با آنچه خداوند نازل فرموده
 عامل بوده و چنین بعثت حکم ناز میشود بر اضا و اگر درین بین
 نقی از ایشان مهندی شود در نشاء الله در خواص و میکند
 که از نازجات یافتند داخل در جنت شده و مؤمنین بهر آن با آنچه
 نازل در اوست در جنت بوده الا نشاء الله ان و نقی است که یکی
 از مؤمنین از مؤمنین بیجان نشود که داخل در ناز میشود و از
 جنت خارج میشود و لم نزل منظر کلیه مشیت در هر بنامی ظاهر
 مرفوع و در طلوع لیل که سبک بر رخ در میشود مشیت الله باطنه
 بدخل من نشاء الله و لیغ من نشاء الله عن جنت کس و اعلم بعثت
 با و الا انک کسیکه از حد و بیان تجاوز کند که از وقت لا انا
 که مشیت او مشیت از مشیت خلیل او باشد و الا او در هر روز در نشاء الله
 چه بسا همان منظر مشیت کلیه در بر رخ بشود از نزل خود با
 از معرفت افضوح نماید که نتواند محمل شد چنانچه از اول ظهور
 رسول الله لا بعثت همین حال بود و خلیل از این ظهور از حین
 عروج عینی این امر مشیت بود چنانچه از حین جعفر روح رسول الله
 صلوات الله علیه و آله الا اول قول بیان مشیت مشیت در میان خلق

وکی نیست

وکی بمشیت او و از آنکه اولم بپایان و لا يزال در مقام فقط
 او کبر بازه بوده و هست و حرف حریف را مکنه خود و سایر حرف
 از علیین و در نهاد را مکنه خود کل خدا را او هستند و او پیشا
 کل را و لکن کسی او را نمیشناسد و هر کس منقطع شود بسوی او
 که بد مد میدهد و امر حیت که ابو فریض از آنه هو القادر الرحمان
 و اللطیف العالم الی اب العاشر من الواحد الثانیة بیان سوال
 الملائکة القبر لخص این باب آنکه یوم قیامت مؤمنین عن
 بظهور الله از درم سوال میکند که آیا این بنمایچه جز نبایست
 جواب میگوید بید بحیث بیان و اگر آن روز مؤمن هستند یا پان
 جواب ملائکه را بچسبند خداوند خلیل نازل فرموده و تعلیم
 نموده میدهند و الا حجة الله بر ایشان بالغ میشود و حرف
 ایمان یا وفده کلمه نعمت در حق ایشان ثابت میگردد بعد از
 رجوع نموده بحضور خداوندی من حال ایشان را نموده بعد
 عالم اگر جواب داده از ایمان با و ایات حمت در حق او نازل فرموده
 و الا کلمات نعمت و آنچه خداوند نازل فرماید در آن و قدر حق
 او جاری میشود مثلا آنچه فقط بیان نازل فرموده در حق هر کس
 الی یوم القیامت ثابت میماند مظاهر خود در ناز و مظاهر بود در
 اثبات و اولی درون حرف علیین معذب و نازل در جنت
 خداوند که در حرف علیین نازل فرموده مخلد این مصیبات

که از برای او مثل نیست الا یوم القیامة و آنچه در این بر حکم او شود
 در شجره جسدی را جمع با او میگردد اگر مؤمن است و ضعیف است از برای
 جنت و اگر کافر و منافق است عقوبت است از مفاد بنام
 چنانچه در همین حیات هم در نزد او الواعی حکم نمائند است اگر
 مؤمن بر این زمین باشد از غلظت از قطع رضوان میگردد
 در یوم قیامت باذن الله عزوجل الا ان ارضنا و صبرک و دیا
 خداوند عزوجل در اورد از جمع ملائکه الا الله و عرض او و جمع
 اولاد بر من بظهور الله هست بسوی او و سببلی از برای احدی بسوی
 ذات ان نبوده و نیست نه در این و نه در عود سبحان الله عزوجل
 ما بد کردیم اسم شی من خلیل من بعد له الخلق فالارض ملکوت الله
 و السموات و ما بینهما الا الله الاله المکنک المفعال الباب
 الحادی العشرین بیان آن البعث حق مخرج این باب است خداوند
 کل اخلق زنده با آنچه در کتاب خود تا انا فی حوره از ادراج علیین
 و در آنها که متعلق بحروف الحقا است و هر شی که اطلاق شد نیست بر او شود
 در یوم قیامت مبعوث میگردد و بعثت شی من بظهور الله
 است در آن روز زیرا که خلق آن شی هم در اول بد کرد او بوده
 اگر چه در ظهور قبل او بوده مثلا این سخن و نملیکین بلور
 که الان بین دیدی الله است که از دیده در یوم قیامت مبعوث
 میشود بکسی نیز و زانیت و عفتا نیز و انیت در حق که شیخ

حقیقت

حقیقت نطقی ز ما بد کرد این سخن و نملیکین بعینه او است
 در هر سخن و نملیکین که حکم شود از شی و چنانچه قبل وجود
 بقول بلفظ بیان بوده مثل حد جاد زده شده تا در کل
 کل در کت نمایند مثلا در این کور حرف حق فرار داده بقول خود
 در آن قیامت هم در هر بقی که بخواند این حرف را مبعوث می نماید
 و بقول خود زیرا که غیر قول او خلق شی نمیکند بکسی نیز و چونکه
 قول او قول الله است در چنین قول کتیب نیست شی منکون میشود
 اگر در عیبت است بدگویی و اگر در دین علیین است بدو
 او زیرا که آنچه در قرآن رسول خدا فرار داده کل بیایات الله قائم
 و همین قسم امروز ذکر و زبعت قرآن است کل بار الله مبعوث
 و قائم میشود و کل ما علی الارض بین یدی الله هست و بعثت کل
 بر جوهر کل میشود چنانچه خلق کل بر نفس واحد میشود بعثت
 کل هم بر نفس واحد میشود در چنین نفس واحد بعثت میشود
 کل شی ز ما فرود را بکنند خود میشود اگر چه بد کرد الله باشد که خدا
 تا انا فرماید بعثت شی را و کسی غیر از او نداند و بعد بشهادت الله
 کل شهادت دهند مثل انکه این بعینه بساط است که مشبه
 اولی بر روی او نشسته و حال انکه اولی از برای او نبوده و ذکر
 هر ظهور بنفسه در حق او میشود تا انکه بعینه این بساط
 که بر روی او نشسته بود رسول خدا و این است سرانجام در احادیث

مذکور است که آنچه در مرتبه بتین بوده در مرتبه ثانی است
 در آنکه حکم فرماید زیرا که آنچه کل دارند از او است و آنچه حکم فرماید
 در حق هر شیئی همان شیئی بوده اگر چه در صدر اسلام محمد بن عبد
 بران وصف و بران نوع ظهور بوده و امر روز بران وصف و
 بران نوع ظهور است و تا آنکه کسی ناظر بنقطه حقیقت
 او را که بعثت کل شیئی را در نفس واحد نتواند کرد و اگر چه هر فردی
 اگر بفکر نماید بخواهد آنچه مکلف است از اعتقاد بیعت اخذ کند
 تا یوم ظهور من بظهور الله که هر کس بسوی او راجع شد بعثت او
 در علیتین و در ظل شجره انبیات میگردد و الا بعثت از در دوزخ
 علیتین در ظل شجره نعی میگردد و اگر شیئی با اسم ذکر بعثت او
 همین قدر که میفرماید صیغوت کونیم کل شیئی را که بعثت میگردد
 در آنکه خود در ظل نقطه واحد اگر در علیتین است شجره انبیا
 و اگر در دوزخ است بنجره قی و لا یفرح من علم الله من شیئی الا فی
 السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما بیعت کل شیئی یا امره ان کان علی
 کل شیئی فلیدر او بعثت هیچ نفسی از نفس میت نمیشود که از غیر او
 بیرون آید بلکه بعثت کل از نفس حیوان زبان میگردد اگر از
 علیتین است از مؤمنین و اگر از دوزخ علیتین است از دوزخ
 ان و مرتبه بیعت از برای بعثت هر شیئی در یوم ثیابت نزد خداوند
 عزوجل از ان الله یبدل ذلک الخلق ثم یبعدهم و قدر خالق کل شیئی

نیز

ثم یبعثه و الله علی کل شیء قدير الباقی الشا و العشرین بیان
 و آن حق ملحق این باب آنکه مراد از صراط در هر زمان ظهور است
 و امر او بوده هر کس مستقر بوده بر صراط حق بوده و الا بر دوزخ
 و مثل صراط مثل ظهور نقطه بیان بود که از برای استخراجه که
 با او آورده از سموات وارض او وسیع بل از سما مقبولان عارض
 فایلیات علی و مرتبه بران صراط که ایات بیان با شد
 بوده بعضی در نزاع کفشد علی و در بیابان اللی من عند
 کلاب فینشر علی من ساء العالمین ایشان از صراط او بیرون
 بیفتند و بعضی بدون اسماع کلمات بنظر او ایمان آورده
 و ایشان از صراط گذشتند او باز کافران بیرون و بعضی
 ایات الله را شنیده و بعد باطلی علیه اسم النبی ثانی نموده
 ایشان بر صراط حیران مانده و در بیست و دو هزار سال بلکه
 این از جهت ذکر حدیث است که در مقام طلوع شمس و یوبیث
 واقع شده و الا ایام و سنین و شعور منقطع است از وقت
 زیرا که اولی از برای ظهور الله بنوده که محدود و محدود و کل
 مظاهر ظهور و راجع میشود امر و در نقطه بیان این است
 که در عالم احدی شامل ناطل نموده و سایر از عالم احدی او
 لح بصیر گذشتند و سایر نموده اگر چه بعد از هر کس زیاده
 شامل نموده بر صراط و حرف او بر صراط زیاده چه بسا استخامر که

۵۱

بر صراطی مانند ایامت و دیگر مثل حرف کتاب الف که بر صراط
 کتاب فاف مانده الا الان و حال آنکه قیامت از گذشت و آنچه
 احادیث در باب صراط و او داشت اگر مشاهده کنی که بعضی
 فطرت کل را ببینند و آن برای دوزخ مؤمنین اوقات شعرا
 از سیف است صراط زیرا که عیناً است که از حیث ایات مثل
 پیرهن و زنده ایان مثل نمایند و از بعد بقوس چون افراز
 بخی گشتن این است که از برای ایشان احداث سیف و اوقات شعرا
 مبرک و دوازدهی مؤمنین او سعادت است مبرک و زیرا که مکتوبند
 دین ما بر آن ثابت بود و آن بود کتاب خداوند که کل عاجز
 انانیان بایه از ایات مثل آن بودند و امروز همان شجره کفر
 و انکلم نمودن گام بسیار صیف باید کل من عند الله که رسیدن تری
 من به العالمین و عجزی که کل با بود در قرآن در بیان مشاهد
 میشود و از برای ما در وصل کاف بخوره نامل اینست در ایمان
 بخداوند و ایات او و افراز بخت باب او و کلمات او چه بسیار
 انقضی که از صراط گذشتند و داخل بخت میشوند و چه بسیار آن
 که در حین گذشتن بنامی هستند و بسیار اشخاص که واقف بشوند
 و عیناً است بگذرد و مرین نامی هستند و مؤمنین یا واقفند
 هر دو در ظل نار ذکر میشود ای شجره النبی که در آنها و چه بسیار
 مفتی که از اول عمر الا اخر عمر عبادت خدا میکند و چند ایات
 خدا

را بیشتر

و میشوند تصدیق میکنند و اگر نامل کند بر صراط واقف بشوند
 در ظل نار حشر میشود و اگر محمد کند داخل نار میگرد میشود و
 محضی بخراهد که احصا کند که از صراط خالص نگذشته اند الا
 صراطاً الله و کل بوفوف با دوزخ ایمان در ظل النار حشر شده
 و خود جز نباشد و خداوند حکم ایشان از انار فرمود و خداوند
 ثابت می ماند ای که خداوند انار فرموده و ایشان هنوز در عزم
 خود در علو تقوی خود مشغول هستند و جز انار که حکم مارد
 حق آنها از قبل الله شده بهمان حکم الا یوم القیامه در مقام
 معذب خواهند شد اگر چه وقتی که خداوند صراط او بر پامید
 کل میفهمند ولی هر کس بجزی بخت مبرک که نزد خداوند بلا
 شکیست بوده و هست چنانچه امر و صراط الله ایات است
 و کل میخوانند بخت را بفرمند و بخت میمانند خود را بجزی
 که رفع بخت ایشان از سبحانک اللهم لنا خذ ان ایدی
 الذین اسوا بالیمان یوم القیامه بفضلک علی ان من رفیم
 علی الصراط افریب من کل شیء انک کنت علی کل شیء شیباً
 الباقی انما من کل احد انما حیضه المیزان و انتر حق ملخص
 این باب آنکه از فقط مشیت اولیه الاما الهامیه در هر ظهور
 میزان همان فقط حیضت هست و او امر شرع از خود او
 اعلی این میزان در توحید کلمه لا اله الا هو است هر کس با
 خدا

میزان نمی شود داخل در میزان نادره کسی داخل میزان
 اثبات شد داخل میزان جنت و در حواله نمی شود
 بولایت ابواب نادره و در حواله جنت محقق نمی شود الا بولایت
 ابواب جنت اگر چه کل نفی منزه می شود بیک شجره و کل اثبات
 منزه می شود بیک شجره چنانکه کسی خواهد میزان قبل با
 مشاهده کند نظر کند میزان ظهور و رسول الله از چنانکه
 بعثت آنحضرت بوده تا امروزه الا ما الهامیر در کف عدل او بناد
 و ضره الی الا الهامیر در کف فضل او بخت رفیق او روز میزان
 بیان است هر کس مخوف از او نیست در جنت و در میزان ^{فضل}
 طلا در کف عدل و در نادره که میگذرد خالق نادره جنت هر دو
 از نقطه حیثیت محقق میگردد حکم بر مفضل میکند خالق نادره ^{میشود}
 و حکم بر غیر مفضل که میکند خالق نادره میگردد و خداوند خالق نادره
 و بود است عیشت که از نقطه باشد مالک عدل و مفضل است
 بعد از و مفضل که از این شیخ مظاهر میگردد نادره که در شجره ^{نقطه}
 قرآن حکم بولایت امیر المؤمنین علیه السلام شده بود خلق جنت محقق
 نمیشد و همین قسم در ظل اگر نازل نموده بود که کسی که شیخ
 مزینت بر حق نیست خالق نادره محقق نمیشد حال آنکه ششون
 خیر است بقول او راجع بشجره اثبات میگردد و آنچه ششون در
 حیرت است راجع بشجره نفی میگردد و حیثیت میزان در حیثیت

اولیه شجره اولی است الی الا الهامیر الاخلاقات در ظل ان در علم ^{ان}
 گذشته مثلا اگر امر و حکم رسول الله من قبل عمل نماید نشان
 او ششون از میزان است و کسی که درون از آن بگوید در کف
 عدل میزان است و از ظهور بیان کل نفی در ظل بلفظ او کینه
 مبعوث شدند هر کس مفضل شد در کف مفضل و اثبات ثابت
 میگردد و هر کس نادره بر جوی مخوف در کف عدل نادره میگردد
 الا بوم من نظر آید که او است میزان و امر او است میزان و امر او است
 او است میزان و اخلاق او است میزان و صفات او است
 میزان و ششون او است میزان و ظهور او است میزان و ^{کلمات}
 او است میزان و ولایات او است میزان مابین الی میزان
 میزان اذ احقق النسب فی الكتاب و الاعلی فی ما یقطع
 النسب یقطع حکم الا صیر من کل النسب و سبی النبی ^{بناد}
 و انا کل الشعیبین یا الله الواحد النوار عن کل زنا و کلام
 الام من عند الله الواحد القطار الباب الرابع والعشرون
 من الواحد الثاني بیان الحساب طحی این باب اینکه حساب کل
 بید الله هت و غیر الله مقدر بر حساب کل نیست و خداوند
 عالم حساب مفرماید کل شی را با آنچه حساب مفرماید شجره ^{حقیقت}
 در هر میزان بظهور او و در چنین بطون او حساب مفرماید کل را
 و طحی ظاهر میگردد و الا در همین ظهور و حساب مفرماید کل را

۱۱

در یوم قیامت بیک کلمه واحد چنانچه در این قیامت کل خلق احساب فرموده بیک کلمه وان این است انما انا الله لا اله الا انا و بیک کلمه هر کس تا ابل غور در نهادی بعد احساب کرده شد و هر کس خصلت او کرد بنور انبیا بعضی حساب کرده شد بر او که سوی ماعلی الا من نفوس سندر که از انبیا راجع میشود بنفوس و من رفوان زیرا که غیر آنها در قیامت رسول خدا حساب کرده شدند و فاء کشند خنای ایمان نه جسد و کل ارض از اجساد ایشان پراست و نفوس مؤمنه بفرمان هیچ چیزی نزد ایشان بر صحت دین ایشان اقوی از کتاب الله بنور و از این جهت خداوند شجره حقیقت با ظاهر فرمود با نوحیت که دین این نفوس مؤمنه باین ثابت بود و این کلمه که حساب کل بان شده الی یوم القيمة میشود بهمان لسان آیات قرآنی که لسان نبی است و افضح اکل السن است نازل فرمود و اکثر بعد احساب کرده شده در نهادی لاشی کشر و نفوس سیکر افرا بنو حید خداوند نموده در این کلمه بعضی حساب کرده شده و جز اراده شدند با حشر جزا بیاورد که الا یوم القيمة با نوحیت و کل خیر در همین آیات نازل شده و الی یوم القيمة باینان میرسد زیرا که هیچ ایه خداوند نازل فرموده الا اذ احصا مشرکان در ظل ان هستند و راجع

بان نفسی

بان نفسی که خداوند در جای ایشان این آیات را نازل فرموده میگردد در طول لیل الیل که مابین الظهور و بین و اگر نفسی گوید که ما یقین نکردیم که این کلمه قول خداست جواب گفته میشود که همین کلمه بعینها در قرآن نازل شده و ضیل از شجره طویل است که خداوند در قرآن نازل فرموده ذکر شده با آنچه از قول رسول الله که این کلمه را نازل فرموده یقین نمودید که از قبل الله هست بهمان حجت انجا اثبات میشود زیرا که در انجا میگفتند که ماعلی الا من از انبیا با و عاجز هستند در انجا هم اولوا العلم مشاهده این کلمه نموده و می نمایند بجهت حجت یقین نگردد که این کلام خداوند نیست اگر باینان نفسی که ایشان او از شجره حقیقت اگر کاتبی بتواند برشت در یک روز و الف بنویسد و الا بعد که بتواند مثل این نوع آیات که شیهه از برای اولوا الفیه نیست که من قبل الله هست زیرا که بعضیها شهادت میدهند که کلام الله است شری مثل او منطقی نتواند نموده و ان کلام نفسی که کلام الله باشد زیرا که در انشا اولم بزرگ لا یرال بوده هست کلام در مقام خلق و ابداع است و چونکه در مشیت دیده میشود الا الله از این جهت است که این کلام منسوب الی الله میگردد زیرا که غیر الله مقدر بر مثل او نیست و کسی که باین شجره برده

یا خواهد بود عنین داده که این کلام بر بعضی شرط او است
 او سهل و آفرین است چون تکلم از شئون مناجات و خطب
 و علم و شئون فارسیه زیرا که این است کلام کینویت او که
 دلالت نمیکند آله خداوند و حد از این جهت است یا خدا
 گفته میشود و کلام الله ذکر میشود زیرا که ذات اولی از لم بزل
 و لا بزال بر حالت واحد بوده و حالت تکلم و قبل از تکلم یا
 بعد از تکلم شئون ثلاث صفت مشتبه اولی است و خدا
 اجل و اعظم است از اینکه متصف باین صفت گردد و معوت
 باین هندسه و بطریق کمال در مثل این کلام در قرآن مجید میشود
 در بیان هم محج میشود این است که مردم از حساب خداوند
 باک نداشته که از اول تا آخر عمر قلم لایستی گرفته شود
 بر ایشان چه قدر نفس خائف است در این محاسبات
 که مقدار آن مقدار دنیا است نزدین و این چنانچه که مقدار
 در دین است و توحید و اعمال او مقبول نمیکرد و واضح بقتا
 ابدی میگردد مذکر نیست و در حال آنکه اولوالاقتداء کلها
 الاخری امید دهند که در یوم قیامت شجره حقیقت در باره
 ایشان کلمه باری بفرماید لا لایز که حساب باین و کلام کرده
 میشود و حمد خدا را که امروز نفس صیری نیست که عظمت
 یوم حساب امتا هله نماید چه نفس محجیه از محاسبات

یوم

و بنویسد در سیه که راجع میشود باین که خداوند دوست
 نمیدارد که کسی در زمانه او حق کسی باشد و اینقدر اهتمام
 کل میباید و اینکد شغل الذم یعنی نکرند و این غافلند
 از نفس خود و آنچه از برای او خلق شده اند که هر او در وقت
 و هفتاد سال در قرآن عمل نمایند و یوم جزا و حساب غلام لایستی
 برده و ایشان کشیده شود این است که از برای مردم شعور
 ایمان نیست که اگر شعور ایمان می بود ملامت الاخری باری داد
 که حساب ایشان بفضول کرده شود نه عدل زیرا که بعد از
 فان الیوم القيمة معذب میگردند و بفضل الیوم القيمة
 مشتم میگردند و سنه سبع از ظهور من بظهور الله سنه
 حساب است اگر چه خواهد شمس سبع فرار میدهد و الا سبع
 سبع و الا ایام سبع یفعل انشاء و حکم مایرین لایستل عما
 یفعل و کلها الکتاب اید بهم یستلون الباب الثامن عشر
 من الواحد الثانی بیان الکتاب و آنرا حق تلفی این باب است
 مراد از کتاب آنچه نیست که از قبل فقط حقیقت ظاهر شود
 زیرا که از برای ذات اولی بزل و لا بزال شد باری و تغیری نیست
 بلکه کتاب فقط بیان کتاب است که عدل علی الهات زیرا
 غیر الله قادر بر آن کتاب نیست و آن از برای خوف گفته الاما
 لانها بزرگ میشود چه آنچه از فقط حقیقت منتشر کرد و ذکر

کتاب میشود و آنچه من عطا و الله کتاب بخط خود نویسد کتاب است
 که بخط الله نوشته نشده زیرا که معنوی الله بوده و هست زیرا
 که کتاب و حوائش ای ارواح متعلق میگردد در کلمات که نازل می
 از هوشان که باشد که باشد سواد اندک ایات باشد که ما عین
 حیوان است و مناجات که این است و تفاسیر ایات که در حق
 واجب و تفاسیر مناجات که غسل مصیبات در کتاب الله
 هست و شئون فارسیه بعین مثل شئون ایات است زیرا که
 کل از حق حقیقت جاری میگردد و اگر کسی در کلمات غامضی تعین
 نظر کند مضامین ایات را بعینها مشاهده می نماید و یقین
 میکند که عز الله قادر بر این نوع کلام نبوده و نیست ولی چه
 بسا اشخاص که انرا کرده اند بر این کتاب حوائش و لی از حقیق
 حق محقق مانده و چه بسا که نقطه حقیقت که کتاب و کتاب
 هست بل اعراض کتاب و از کل شیء بل حرف از کتاب و اعراض
 از کل شیء اناس کتاب در ممانعت از ایشان میشود که کتاب
 خود را بر ایشان نازل فرماید از نمانجات پابند و داخل جنت
 شوند و چه بسا از ملاحظه علو و رحمت خود نازل میفرماید
 ولی این کسی که نازل میشود و ملتفت نمیشود بلکه فام حیا میکند
 که در کتاب و حال آنکه در روز می آید اللهم اعطنی کتاب پیغمبری
 حال که خدا عطا فرمود نمیکرد بلکه عطا می کرد سولات از رسول

القرآن

اگر نوازند از آنچه فام حیا میکند و حق برکت میشود و حال آنکه
 کتاب جنای او بوده و در سواد رسول او از عاقل و فضل وجود بر او
 نازل فرموده بشاید که بتواند که یقین کند که کتاب الله هست
 او قادر بر مثل این نیست چنانچه درین کل ادرو با ایات قرآن
 محقق است در هیچ ایات او شیء حقیقت بر کل نازل فرموده
 مطلع نشد و حال آنکه کل انرا کرده و میکند بر این کتاب
 در نزد ظهوری از ظهور شیء حقیقت مؤمنین با او کتاب
 از قبل بظهور او و کتاب او از بعد معنی میشوند یعنی که غیبی
 الاثرون خالص و او اعراض از کبریت است چنانچه معنی که بعضی
 مریم و کتاب او ایمان آورده اند اگر شناخته بودند که ظهور محمد
 بعینه همان ظهور بوده یعنی اشرف در آخرت و کتاب او همان
 انجیل بوده یعنی اشرف احدی از صافی از دین خود بر نکتست
 بر رسول الله ایمان و کتاب او و صدیقان و همین قسم اگر مؤمنی
 بر رسول الله و کتاب او یقین کند که ظهور قائم علیه السلام و بیان
 ظهور رسول الله است بخواند در آخرت و این کتاب بعینه همان
 قرآن است که بخواند نازل شده مداحی اشرفی از مؤمنین
 بقرآن خارج از دین خود نشده و از طریق بر ایمان آورده
 و صدیقین بیان نموده و حال آنکه عدم یقین ایشان عند
 مرد و عاقل بلکه آنچه محقق بر الیقین است از برای ایشان

شده زیرا که اگر تفکر نمایند و در تحقیق میان دین اسلام تأش
 شده مشاهده می نمایند بعینه همان تحت را بجا آورده بین
 مذکر که تصدیق و یقین نمیکند علامت این است که کسب و پادش
 ایشان از شجره نوحی بوده و راجع با او میشود اما الهای ایشان
 و اعمالی کرده اند در دین اسلام مستوع بوده و مستغرق و بقدر
 خردی نفع بایشان می بخشد اگر اعمال حروف کتاب الف
 نفع بایشان می بخشد اعمال الهام نفع می بخشد اگر چه با آنچه
 ما از آل الله بوده بلا تغییر حرفی عمل کنند چنانچه این مطلب با
 اکثر مجتهدین و معنی راجع با نفس خود نموده و عمل بقول
 بعد از نوح و جابرین دانسته اگر چه حرفی واقع عند الله ظاهر است
 و راجع میشود بخرجه بیان و همان مطلق حکم که از آن مطلع ظاهر
 گشته جاری است در کل مدارک مجتهدین و معنی و هر کس
 حکم غیر الله نمی بیند مصاب بوده و هست اگر چه مختلفین باشد
 چون راجع لا الله میکرد و مقبول میشود اگر چه اختلاف نبوده
 و نیست در آنچه نازل و بیان شده من عند الله زیرا که
 هر حکمی در مقام خود صدقات و اختلاف و فنی است کرد
 مورد خاص شود اگر چه انوقت هم بقدر امکان و مسامحت و
 افتراوات و آلات که مختلف شود و مختلف میکرد و در علم بزرگ
 در شان بدیع و خلق جدید و حکم حدیث اگر چه از نقطه حقیقت

الی امر و ظاهر شده کل من عند الله بوده و هست و حال انکه بظن
 در هر شریعتی اختلافات مالاغیان در بین اهل آن ذکر میشود و
 محقق است که آنچه من عند الله است در او اختلاف نیست با نبی
 بصورت این نقطه ظاهر است زیرا که مثل احکامات مثل خلق
 کسب و نیات است لم نزل و محدود است و داخل از طریقت
 در مورد امر خلق بدیع و شان حدیث ظاهر میگردد و در نظر
 خلق از ظهور الی ظهور است زیرا که در بطون راجع میشود با
 در ظهور ظاهر شده اگر چه حقیقت باطنی مدات کل شی
 در چنین بطون خود ولی یا آنچه در چنین ظهور مدتی بوده زیرا که
 عزیزان از برای یقین حاصل نمیکرد الا ان شاء الله از علای
 قدیر الباشا و من ان شاء الله بیان ان الجنة حق بلحقی این باب
 تا امر و کسی عزیز مظاهری که خداوند محض و موجود نموده کسبی
 جنت برانهد و در ناز و او آنچه متعلق بذكر جنت است در این
 عالم که مبدأ کل عوالم و منزه الیه کل عوالم است که کل در مقام عرش
 حقیقت باشند که اولی محلی محلی او است چنانچه در دعای عرض
 این مطلب ذکر شده یا من اسوی بر حمانیثه علی العرش و صا در عرش
 غیبانه ناز که اصوات العوالم غیبانه عرض و در قرآن در نزد اهل
 بیان مظهر جماعت حقیقت اولیه حضرت با اید القومین
 علیه زیرا که آنچه در کل عوالم است مبدأ او آورده و در حجاب سوی

او میشود مثلاً از یوم ادم تا امروز در هر ظهور حقیقی یا اول
 من این باو پنج ابوابی و درون آن شده تا آنکه جوهر کل حق
 منزه میشود باین ظهور و درون آن محقق میشود باین ظهور
 چنانچه اگر کسی بچهره نظر کند می بیند که کل عوالم صمد الهاد همگام
 اراده بوده که او همیشه موجود میکرد و او بنفرها و او است محیط
 بر کل عوالم باحاطه شریک و نبی زیرا که هر صاحب شریک در این
 بیان صاحب شریک باشد از او معلوم شریک و در نفس خود میکند
 زیرا که عالم انفس طبعی عالم انافاست مثلاً در انا که ظاهر شده
 ظهور محمد باینکه او اخبار است در انفس کل مؤمنین باو موفق
 میشوند که او اول خلق بوده و هست بعد ازین که این مطلب محقق
 گشته شریک برای هیچ نفس نباشد که در علم الله هیچ جتی از
 ظهور الله در نقطه مشیت اعظم نبوده و نیست چنانچه از
 هر ظهوری بظهوری جنت آن ظهور بوده در آن ظهور تا آنکه
 کل ظهورات منزه شد بنقطه فرمان از جنتی بعثت هیچ جتی
 در علم خدا از آن نفس مشیت اعظم نبوده در آن ظهور زیرا
 که در انفسی مثل این است امروز بعد از خداوند کسی با این خود
 و او اعظم از رسول خدا می داند و تحقیق این در انفسی ظاهر
 نشد الا بظهور آن نفس اولیه و بعد هیچ جتی در علم خدا اعظم
 از او بود مؤمنین علیه بر بنود چنانچه در انفس بعد از رسول خدا که

نظر میکند

نظر میکند الا باو و همین قسم درجه بدرجه مراتب ابواب جنت
 متعدد میگردد تا بحروف واحد منزه میشود مثلاً در ظهور
 جنت خامس هیچ جتی بعد از جنات سابقه بران در جنت آخر
 حیات او اعظم نبوده که از وقت وحیده بوده در ارض طف
 و سکان جنت از وقت علی ابن الحسین علیه السلام و انرا بوده
 و همین قسم مشاهده کن کل جنات را تا بحرف بهم منزه شود
 بعد از این میگردد بنقطه و از جنت ظهور این امر بیخ تا
 در حقیقت آن و آنچه احصا توان نمود اول ظهور جنت بنقطه
 فرمان بوده در آخرت او که جنت بیان باشد در اولی او
 از جنت در علم خدا جنتی اعظم از او نبوده و الی یوم ظهور
 من بظهور الله جنتی از آن اعظم نیست و جنت ظهور او
 منبذل میشود جنت اولی بنقطه بیان جنت آخری او و بعد
 از آن جنت جنات حروفی که در غرض مؤمنین قبل کل انفس
 باشند اعظم جنات است و منزه میشود آخر ظهور و جنت
 سیم در این است که در جنتی هر ظهوری جنت قبل در وقت
 خود نباشد مثلاً در جنت ظهور جنت سیم جنت با عرض
 خود است و همین قسم است حکم کل حروف و خداوند از برای هر
 جنتی که ظهور مشیت بنفرها باشد نوزده باب قرار فرمودند
 چنانچه در این ظهور که این حکم منفع شده و دلیل است که ظهور

میشناسم بود چنانچه در قرآن کل ارجع میشوند با ابواب
 باهل بیت و اهل بیت بر روح خدا و رسول خدا بخدا این است
 که اسم و اسم مدات من الله باسم ثالث و اسم ثالث باسم ثانی
 و اسم ثانی باسم اول که نفس اسم باشد و کسی که اول داخل این است
 شد روح القدس بود که قبل کل ارواح بلفاء الله فائز گردید
 و اقرار بود است او نموده چنانچه هیچ جوهر خطی در امکان متصور
 نیست که اعرف و الذان توحید خدا بوده باشد و هیچ و نقد پس
 او چنانچه از نفسی که در این عالم بمنزله با اول خود فائز گردید و سبیل
 حق منزه ای لذت او را می شکر خدا است او را بر نعمی که با عطا
 فرموده مثلا عبیدی را خداوند بدیده چه با بیت یا امامت یا
 بیعت فائز گرداند غایت تمام او اداء شکر خدا است که بگوید
 حمد خدا را که مرا با این نعمت فائز گردانیده و همین قسم در شرف
 ظاهر تیره بریده را که خداوند بکشتی سلطنت جا دهد منتهای
 لذت او در وقتی است که نظر بخدای خود میکند و بگوید حمد
 که را با این عطیه مغفرت فرموده و این است که کل لذات ارجع میشود
 برکن ثانی که محل حمد باشد همین قسم که کنونیات ارجع بان محل
 اندس و بگوید الفاظ هم براهی علیها ارجع میگردد و این است که در
 مزه اول و الاذنه تراخیزد اول ظاهر زیرا که از حمدی که بعد از ظهور
 مواهب الهیه ظاهر گرداندن بان نوع حمد از مصدر غزوات برای

حاجت

حاصل شده این است که روح اول رحمتی در جنت او میرساند
 ممکن است در امکان از هر نفسی رسیده چنانچه در کل ایام نموده
 که ارجع بیکه حمد میگردد که آن نفس حامل همان روح باشد و آنچه
 منشعب گردان او منشعب میگردد و از ظهورات جنبه از جوی
 عرفان گرفته تا ظاهر جسد منزه شود حتی لباس حریر یا پوشیده
 میشود و آنچه با پندد در جنت هست با او مثلند میشود و
 بنفسه مثلند نمیشود الا بجلی خود که محل انقطاع باشد و او
 کاف مسند به است که لم یزل ولا یزال بر حول نفس خود حرکت می نماید
 و نیست از برای او نه اولی و نه آخری و نه منتهای و نه غایتی چنانچه
 هر کس داخل در جنت فرغان شد از هر مشاهده نعمت گذری بیند
 که آن همه وجود رسول الله بوده حتی آنکه مورد نماند با فوائذ است
 بر و نیست الا بعطیه از حضرت او که حکم فرموده بان و اگر حکم
 بر غیران کرده بود که غیران نفسی که الان ارشاد بر بر کسی میشود
 بگوید لم اوسم این است که کل وجود از نقطه وجود خود الی منتهای
 صعود خود آنچه در انداز عطیه او است که عطیه الله هست
 هیچ شئی نیست ندارد الا بفضل وجود او مثلا اگر در این
 جنت لباس حریر پوشد نیست مگر محض عطای او چنانچه قبل
 مغفرت بر پوشیدن بود و نمیشو است این است که اگر چشم خواهد
 خود و باران نماید نمیشود کل وجود الا کفی از وجود او و آنچه که



در جنت فرغان داخل شدند کل بظل مایب اولیه که رسول الله شد
 مستظلمند و ابواب دیگر جنت در قبضه این باب است بلکه او
 اینها را فتح فرموده بجز خود متلاهم کس در حق حرف اخروی چه نماید
 بمنتهای روح و ظاهر شود برای جسد او آنچه که خوان منصور
 نیست در این عالم نیست الا از اذن ان که فرموده این است یکی
 از ابواب جنت و هدایت من چنانچه آنچه بظواهر و جنت نیست
 امام ثامن ظاهر شده نیست الا با آنچه رسول خدا فرموده که در حق
 عاشر من اگر چه الان نزد من است و این نوع ظهورات نیست
 ولی کل این ظهورات نبوده و نیست الا در قبضه خود او و کف قدس
 او در ظل هر باب از ابواب جنت ابواب مالاها بپوده و هست
 چنانچه بعضی که در کلاسی یکی از ابواب جنت آمده بنفوس جنتی است
 از برای او در رتبه خود و الی مالاها بپوده این ظاهر بوده جاری است
 و آنچه امر و فلذت منصور است در این جنت است و از جنت
 مثل کل لذت منقطع شده چنانکه همین ظهور رسول الله کل لذت
 از جنت انجیلیه منقطع شد زیرا که کل جنت در نوع خدا و رتبه
 و رضای او و طاعت و مظاهر او است بعد از آنکه منقطع باشد
 نفسی از آن چه جنتی است اگر چه در هر خود بمنتهای لذت ممکنه مستم
 کرد که اخراج بسیار فضا میگرد و اگر در کتب نبیات حروف انجیلیه
 اینها از حق باشد که منها الیه لذت است اگر چه در ظهور عینی بوده

ولما

ولما و زمان ابر من رفع شده و او بیکان بقا است که با حال صبر
 نموده چنانکه اگر کل حروف انجیلیه بیضین بدانند که ظهور رسول
 همان ظهور عینی بوده بجز اشرف احدی از حروف انجیلیه و در
 انجیل خود با آن خود اهدا ماند و در ان جنت منقطع نمی اهد شد
 و همین قسم بعد از فرغان که اگر امر و زمان لذت میکند حیثیت
 ندارد زیرا که اگر بپوش خود و خدا عمل میکند الله و کمان لذت عینی
 عند الله از برای دور ان کرده و همین کمان که حروف انجیلیه مانده
 انها هم مانده اند زیرا که مراتب الله طالع شد در جنت دیگر این است
 که کل لذت منقطع است الا من عرف الله وحده و امن به و عرفت حق
 و امن به و عرف کتاب و امن به و عرف ما رزق کتاب و امن به و همین
 قسم اهل این جنت در این جنت منقطع هستند الی اول ظهور
 من بظرفه الله قسم بذات الهی که از برای ایشان در جنت ظهور است
 هیچ جنتی اعظم تر از ایمان با او و اطاعت او نیست و کل لذات
 از اهل ایمان منقطع میگرد و طوی لمن بدخله طلاله و پسندند
 بدگره فانه بیغی بیغی الله الکره الاخری و انما العامن به و پسندند
 بدگره بدگره الاخری بعد الاخری و لا غایزه و لا منزه و ان بیغی
 ظهور و منقطع الایمان و اللذة عند حین ظهور و صحبت
 کل بیان را که اگر در جنت ظهور من بظرفه الله کل موقی بان جنت
 اعظم باقی الکره بد طوی لکم شد طوی لکم شد طوی لکم والا

اگر شنیدید ظهوری ظاهر شده با بابت قبل از عدد اسم الله
 الاغیث که کل داخل شود و اگر نشده و بعد اسم الله المستغاث
 منهن شده و شنیده اید که فقط ظاهر شده و کل یقین نکرده
 رحم بر انفسی خود کرده و کل بکلیه در ظل ان فقط ظاهره که کل در ظل
 شده اید منظر که دید و اگر بشنود ظاهر شده صاحب یقینی
 و اولوا العلم ان زمان خدیجی او نموده من مرفوعین از اولوا السلام
 بلکه مدققین نظر بمنزل این زمان که انها محجبه باشد و مدققین نظر
 و صاحبان منظر اگر چه بر لباس فرو مسکت بود سبقت بدخول
 در جنت گرفتند و لباس حریر پوشیدند و ایشان هنوز در حکم قبل از
 مانده تا اهل نکرده و کل داخل شوند در ظل ظلال او که او است اولوا السلام
 و او است ظاهر مباطن و اگر شنیدید در تفریح و ابتهال بر آمده
 که فضل خدا المستغاث از شما مفلوح نکشته و اگر شنیدید
 الی مستغاث که ظاهر کشنده من هو محبوبی و محبوبکم و ملککم ملککم
 فان لا نصبرن فله ما یفتقر نفس ملذخات کلکم اجمعون
 فی ظل الله ولا تقولن لم وسم فان هذا العظم اری ایاکم خلقکم
 عن زار بعد که بماندان نشاکم لهذا ان با اهل البیان کل نکرده
 که اگر معنی بقدر یقینی صبر بعد از دو هزار و بیست سال نماید بلا
 و درین بیان نیست و داخل ناداست الا انکه ظهور الله ظاهر
 نشود که آن وقت کل مکلف با ابتهال و تفریح هستند در این است

کرمین

که مثل ظهور مانده که عیسی بیاید و نبیند و مثل نصاری که محمد بیاید
 و بمایند و نبیند مثل امت محمد که قائم الحق ظاهر شود بمایند و ان حتی
 فتاوی بان بعضی من البیان احد الاصلان جائت بفظه البیان فاحی بها
 و انتم علی انتم علیه لباقون قسم بمن نظر الله که هیچ قسمی در علم خدا
 از ان اعظم تر نبوده و نیست که اگر ظاهر شود واحد در بیان با
 مانند کل نعمت بیان از برای او هست و ضعف زیرا که امر و زلفت
 و قاضیه از برای اشخاصی که داخل در بیان نشده مضاعف است ^{جائز}
 نعمت انجلیتیه از برای اشخاصی که داخل از ان نشده بود بوده نعمت ^{جائز}
 هم در حق ایشان مضاعف شده و اگر چنین نفسی باشد ابدار ^{ظل}
 در بیان نبوده و در ظل شجره ذات حروف سبع داخل شده چنانچه
 اگر کسی از حرف قرآن مانده در ظل بیان داخل نشود داخل قرآن نکشته
 و در ظل شجره محمدی مشظل شده و الاختلف از ظهور ان حرف او در ^{احزب}
 نمیکرد و همین قسم در انجیل گفته میشود که اگر نفس من بعیسی بود ^{کاید}
 ایمان بخدیجی او در همین قدر که میاورد و دلیل است که ایمان با انجیل ^{کاید}
 عیسی ندانسته چنانچه اگر از او کسی در احادیث فتنه و اخطان منظر
 نماید مشاهده می نماید که چه قدر اولیای حق از برای نجات این ^{خلق}
 در یوم ظهور اهتمام فرموده چنانچه حدیثین منظر در کتاب خود ذکر
 نموده که ظهور حضرت علیه السلام و حقیقت مسئول آنها است
 که در حدیث تکمیل مذکور است ولی بعد از انکه از شیاء ویدخل الجنة

من پدیدان است حقیقت جنت در عالم حیات و بعد از موت لا یعلم
 الا الله هنالك ما لا یعین راث ولا ین سمعت ولا خطر علی قلب
 بشر فخلق الله فیها من کل ما کلم عنده سائلون واکر ان یجر سواها
 مداد کرد و کل اشیا فلم وکل ذی روح کاتب هر سینه بنی از پناه
 جنت بعد از موت را ستواند راث نموده و مداران مدار همین
 جنتی است که در حیات عبودیت گذر شد اگر در این حیات داخل جنت
 ظهور و الله کشته داخل در جنت آخرت هم بعد از موت خواهد شد
 و الا داخل نادر خواهد شد چنانچه ما فیض اعوذ بالله عن ذلك
 ما دایت تلك الجنة الا الله ولا فیها الا ایاه ولا من فیها الا ایاه
ولا من عبده الا ایاه ولا من فوضها الا ایاه ولا من دونه الا ایاه
له الخلق والارض قبل من عبده الا الهو الحق اللهم الصمیم وجه
 بسا نفسی در ظهوری انا علی علو اهل جنت است و چنانچه ظهور
 بعد از ادنی دنیا اهل نادر میگردد پناه برده بخدا و اعضا در دنیا
 بجبل فقط بیان در اول و آخری او که او است حق از اینکه کسی
 ایمان با او و در یا داخل در جنت او شود بیل کل اگر بشوند در
 نادر و در الا خود فائق محبت میکند و ندان است که اگر نفسی
 هدایت نماید بهتر است از برای او از اینکه مالک شود ما علی الا
 کل از برای او که هدایت نمودن نفس و انا انک ان نفسی در ظل
 شجره توحید است رحمت خداوند ظهور و در سد الا انک ما

الارض جنت موت از او منقطع میگردد ولی سبیل هدایت از وی
 حب و رافت بوده نه شدت و سطوت هدایت الله من
 قبل من بعد بر خلق من بشاوت و خدا نتر و آکریم و هیچ جنی اعظم
 از برای هیچ نفسی نیست که در جنت ظهور و الله ادراک نماید او را
 و ایاات او را بشنود و ایمان او در بلفا الله او کلفا الله هت
 فائز گردد و در رضای او که بر محیط بر رضوان است سینه
 و یا ای جنت در اینست مثلند کرد و حمد را که کل امر و فائزین
 جنت محبت و یا آنچه چنانچه بعضی روح ایشان منقطع میشود
 داخل نادر میکنند مثلند و از برای آنچه خلق از برای او شده
 محبت و کاش محبت بوده و مضاد بنوده و کاش مضاد بود
 و آنچه که لایق شجره حقیقت بنوده بالقیس با و در حق او ظاهر
 نکرده کل با و من من و او را در جبل نموده و کل با و مغز و او را
 منها گذاشته و هیچ ناری از برای عاملین از نفس عمل استند
 بنوده و نیست چنانچه از برای مؤمنین هیچ جنتی از برای ایشان
 از فضل ایمان عظیم تر بنوده و نیست وما من الا الله
الله الجنة و درها و مالکها و ولیکها و سلطانها ما اینها
 پیغمبر و ائمه لغنی عما اینها و علیه او لکن ما اینها اینند و در
 بلفا نه همین ظهوره تشریفانند الله چنانچه بطور فرحت هم
 لا یعلمون کل من فیها البیون محمد و کل جنت و قبل جنت

و بعد حين وليوجدت الله فيهم بذكره في كل شان و قبل شان
 و بعد شان لي يدخل فيهم نفس الا انها النقول من عند ربها
 انا الله لا اله الا انا العزيز المحبوب و اتق انا الله لا اله الا انا المحبت
 الفيوم و اتق انا الله لا اله الا انا اليتيم و اتق انا الله
 لا اله الا انا الحق منيع و اتق انا الله لا اله الا انا رب كل شئ
 رب كل شئ المسبح و كل شئ راجع ميشو و هبكل انسان سوا كان
 من ذكر او اتق و اكر ان نفس در جنت است كل انچه در ملك او است
 در جنت اگر چه شئ باشد كه ليس كنهه شئ در صفع خود نباشد
 زیرا كه انچه از مشيت منجاي ميگردد بر صورت نفس جوياست در حد
 خود كه اگر مومي شود بانه نهي مانند در صورت نوادي و الا هبكل
 انساني و از اين است كه كل شئ طلب ميگند از خداوند كه در ظل ما
 بينب المومن باشند در دنيا و در جنت شئ اين است كه بسوي
 لا اله الا الله و ما بينب المومن بينب الله و اكر راجع بنفس دون
 مؤمنه كل در نار است و از شئون ان اگر چه كل در صفع خود
 ليس كنهه باشد چنانچه اين حجره كه بلا ابواب است و بلا حدود
 امروزه اعلا عرف ضوان است كه شجره حقيقت در او مسقرات
 كه كوياد آرشان هر بندي و كراتي انا الله لا اله الا انا رب
 كل شئ مني است در كل جهات اگر چه مفاعد راثيره مطر و هب
 باشد و اكر شجره حقيقت در مثل ان جهات ساكن گردد ان

دش

و ف ان ذرات مرا يا ميچنانچه ذرات مرا يا اعلی مفعد
 امارت صدي كه در ايام ارض صاد در انجا ساكن بوده ميچنانچه
 و ميچنانچه حكم از راي هيچ شئ نباشد الا انك راجع بان نفس ميگردد
 و اين است كه هر مفعدی كه اهل جنت بر او مسقر شوند با اعلی ما ميگردد
 و صف در امكن انها بوده كه ناظرين بطرف حقيقت مشاهده
 مي نمايند چنانچه هيچ مفعد از محل شهادت كه خاص و ربي در ان
 نبوده و چون از جنت بوده با اعلی ما ميگردد در ظل او ظاهر بوده كه
 اگر ان روز ناظري نظر ميگردويد يكه لاين بوده كه جدمان او از ايام
 مرفوع شود و زهد و اكر ظاهر نشده از ضعف نفوس بوده نه
 عدم امكن ان ارض زيرا كه ان قابل بوده و هم چنين ارضي كه ان روز
 شجره مقابل مسقر بوده اعلاي از ان روز نبوده كه اولو الا
 در ان روز ميديده اند فناي او را كه كوياهان روزلا شئ ميديده
 چنانچه امر مفاتي و در شكه نه از مسقر بر ان ارض است و نه ان
 كذلك يعني الله التقى و برفح الله الاثبات بامر الله على كل شئ
 و اكر عكس در ظاهر شود كه مفعد شجره حقيقت اعلی اواض
 كردد و شبه ريفت كه لميز اكلزال در ارتفاع مرفوع ميگردد
 و در ظل اگر چه منتهاي ارض ربي باشد و قول تنزل ميمايد
 از كل شئ راجع الى النفس الانسانية و اهاهي راجع الى الله في الجنة
 ان كانت مؤمنه عن نظره الله و راجع الى الله في النار اذا كانت

مخبیه و من یبیح امری فی اسم المستغاث یدخل الحیمه حیث للردیة من
 عند الله ان کان علی کل شیء قدیر البیاب السابیح و انعمت من
 من الواحد الشانه بیان ان التار حق ملخص این باب لکن از برای تار
 شئون و الاظهار علی انهار بوده و هست جوهر جواهر اعظم
 عرفان الله است که در هر ظهور و عدم عرفان ظاهر و مظهر و نفس
 ظهور ظاهر میکند که میخواهند کل را هر لحاظ که بران صعبت گردد
 لا الاله الا الله حقا حقا لا الاله الا الله حقا حقا حقا حقا حقا حقا
 حقا حقا حقا حقا حقا حقا حقا حقا حقا حقا حقا حقا حقا حقا حقا حقا
 زیرا که جوهر کل شیء از ما لا یخبر الله به یعنی از ما مخفی است و این
 میگرد و این ظاهر نمیکرد الا الاله الا الله فقطه الحقیقه و کل
 ظهور و ما مخفی و این جوهر در زمان مواد اول است و در بیان فرما
 اول که در وقتی که شنید شیء حقیقت ظاهر شد خواهد شد بنا بر
 یا محمد فانه کشف اگر چه از فراد در قبل در حقیقت زیرا که لا الاله الا
 می گفت و محمد رسول الله و علی الامیر حجج الله و ابواب الهدی اولک
 هم شهداء الله و ما تر الله فی القرآن راحی میدانت و در حقیقت
 احجاب یا عقلت یا رفوف یا یجد یا انکار باطل شد آنچه که
 در او بود از ایات حقه از معرفت الله و از معرفت نبی و ائمه و ابواب
 و افرا یا آنچه حقا است در اسلام من عند الله زیرا که کل اینها
 از شیخ حقیقت طالع شده بود و این شیخ بعینها ظاهر شد

و این آثار

و این آثار از او بود در قبل و همین قدر که ظاهر شد و کسی قبول نکند
 گوید در اول قبول نکند زیرا که این ظهور و مظهر و راحی و ابواب اعظم
 از ظهور و اولای او بوده ازین جهت است که اعلا سکان جنت قبل از
 ادنی دنق نار ساکن میکند زیرا که اصل اول نار در صفت خود فقطه
 و در یزدی بوی خداوند بلکه تا حال شنیده نشده مثل او فقطه
 و نور هم نکند در نزد نفس حق بوده نفوس حق کل امور با و نموده و حال
 ان تارة اول از قبل بوده ولی چون در واقع در ارض بعد خود نازل
 بوده ثمری بر او میخند زیرا که اگر صادق بود در نزد ظهور و محقق
 حق توقف نمی نمود و با بقدر خود از لقا الله محجب نمیشد و اول
 ظهور و فقطه بیان آنچه خیر در عالم خدا بود با اول مقبل خلوت شد
 و آنچه درون خیر بود با اول مدخل خلوت شد که از یوم خلوت کل شیء با او
 ظهور و جوهر جواهر کل جنت با اول میشود و جوهر جواهر کل نار
 مدلول میشود و خداوند خواست که او را مقبل کند و کمال بفضل
 در حق او نموده و الواح متعدده و در سل مشعره در نزد او فرستاد
 ولی بما لا یفقه محجب کشته و منصرف اولیت نار و ابوشیده که لا اله الا
 هیچ جنتی اعظم در علم الله نیست از فقطه یا در بیان و هیچ نای
 بعد از ظل این فقطه در بحث الثری نیست چنانچه آنچه راجع با او
 از هر شیء اشیا است که داخل نار شده و آنچه راجع با این میشود از
 اشیا است که داخل در جنت شد چنانچه از قبل آنچه راجع بر رسول الله

میکرد و داخل جنت شد و آنچه واجب با اولی از این میگردید
 بنا شده و شئون این نارا مالاهاست و کلیه ابواب در روز
 ذکر میشود و الا ایام عدتها الا الله زیرا که نفسی که از بار نجات
 شود بار ناری است در حدیث هر باب که از ابواب جنت که نرسد بر آن
 در حدیث خود که چه کل من النار راجع با اول او میگردد و کل من النار
 راجع با اول او میگردد و دعا بند خدا را و ساجدند از برای او
 معظمتند او را و میزدند او را و میخوانند او را الا انک من بطون
 توحید میکنند از ظهور دنیا که اول همین ظهور بوده و آخرت
 ظهور قبلی او بوده این است که ان کل من میگردد و این ثابت مینماید
 و ان تار میگردد و این نمود میشود و ان تار میگردد و این ثابت
 می ماند و ان غیر میشود و این دلیل و ان غنی میگردد و این نصیر
 بجای که میگردد که از او با غنی ماند حتی بر نفس خود او و الا امر و هر چه
 لا اله الا الله میگویند و ان میگویند در بیان میگویند در شان حاجت
 میگویند و آنچه در قرآن میگویند در شان مالا حیه الله میگویند
 و مثل این در قرآن کس در کتاب با الف بود که لا بد توحید خدا را بگویم
 و کفر در چنین ظهور و فاع خداوند عالم عزوجل دوست داشت
 که موحد شود بشوید محمد رسول الله نیز توحید عیسی و هر کس با
 امداد الله شده راجع ملکی در او مستقر کرد و بعد از آن شروع الله
 فی ذلك الریح فانه یخرج و هر کس نابع نکست و نفس شین در

مستقر

مستقر کرد و بعد از آن شروع فاعله لا بد ان یخرج و الا هر چه عبادت
 خدا را این است که بعد از سجده نکردن شین او کبر باشد شون او را طاف
 شد چنانچه در حدیث است قول او که ان قول من زبان محمد این میشود
 که هر چه عبادت را رسول الله از این که افرا بولایت امیر المؤمنین علیه
 کم و جواب خداوند در آن روز جواب رسول الله است که و طابین قول الله
 من جنت او بعد از آن جنت نرسد باشد که دوست میدارم مطاع که
 از اینجا که او را در میگویم و از اینجا که نوار او در میسکتی چنانچه هیت
 همین کلمه در بیان ظاهر و اول من اقبل جوهر جنت و اول من عرض
 جوهر ناری است و کل شون جز با دست میگرد و و کل شون در
 ان با چنانچه خداوند در آن کل او صفت با این نموده و لا تلووا
 اول کافر به و من صفت میگویم کل را ان تلوون اول من یؤمن
 عن ظهر الله يوم القيمة لتلوون مبد کل خبره کتاب الله فان لا
 لهو الفضل العظیم و لا حد تکم ان لا یخفی به اول کل نفس لتلوون
 مبد درون جنت فان ذلك هو العذاب العظیم و اگر صاحب نظر
 نظر کند می بیند که کل چیزی که در بیان ظاهر شود راجع با اول من قال
 بلی میگردد که تصدیق فقط حقیقت و ان نموده و اول خلو و اعلمین
 واقع شده و کل شون درون جنت راجع با اول من قال لا میگردد و او
 ناری که فوق او در بیان نیست و او جنتی است که فوق آن در بیان
 الا ظهور من بظهور الله که همین قسم مستدلین استلال می نمایند

نارکشسته لام بعد سجود از برای خداوند معبود که بعد ایمان فقط با
 اثبات این کلمه از برای او میشود و اظهار آن است کرده در نزد خود و کل
 الا انکه از برای خدا کرده چنانچه از شدت احتیاط در خانه خودش
 بواسطه شبیهه کرده و ضوئیکه در بیت روزه نگرفته بلکه در
 وطن خود شبیهه کرده و در یک مسجد نماز کرده و کل مردم و است
 عند الله و شنون نار بوده زیرا که از برای آن آیتی که در بعضی خود بر
 خود الله میکرده از همان آیتی بوده که از ظهور فقط بیان در اول
 او که ظهور فرغان باشد متجلی شده و اگر میشناخت او را که او است
 حضور و تا قبل در حق او نمیکرد و لیک شناخت زیرا که با غیر فقط اول
 ظاهر شده بود که ایات الله است ظاهر شده و بعد زیرا که از فقط
 فرغان امروزه از ایات الله چنین دیگر ظاهر نیست همین قدر که
 ایات الله داشتند و سجده نکرد و اعتراف بر بعینت بر روی کا
 خود نکرد کیونست ممکنه در او بکون آمده و بعضی تمیصی باب اول
 پوشیده اعوذ بالله من هذا و من یؤمن بالله فلا سبیل الیه
 والله یحفظ عباده المؤمنین و بعضی که مغایر یکی از ابواب
 قرآنیه واقع شده باب کلی با او است که شنون دیگر در ظل او محسوس
 میشود که کل راجع میشود و بعد اول که جوهر نفی محبت است و کل چیز
 و شنون او راجع میشود و فقط فرغان که فراد او جوهر جواهر کل
 اثبات است واجب کلتی در نهاد همان است که از او محبت شده و بعضی

کلتی

کلتی نزد او نفس خود او است که از او محبتی مانده چنانچه در قرآن
 کلتی نزد فانیل جز خاص او بوده که الله اگر میخواست و محبت
 آنچه شد که اگر میدانست که او است مغر آنکس در آن روز نزد او
 سجده میکرد و خطور درون حب او نمیشد و بعضی کلت
 نزد خودش خود او است و همان است که خداوند در کل کتب تا نازل
 که بخوایم از نبد او و چنانچه اول حرف نبار در بیان اگر هم کلمات عالی با
 که خود را منسوب با اهل بیت میداند و اهل بیت او بسیار رسول
 هستند و رسول من عند الله منحصر است میکند و این در نزد
 خود مفتی و در نزد کل مغز بود چگونگی بر جلال مشیت نبوت که مظهر
 بر بیست صوفی و الوهیت محضه است خطور درون حب میکند
 و شیء و در آن برای او سجده میکند این است که محبت مانده و از محبوب
 خود مغفالت نموده و بعضی بعضی کلتی را که اول آن از عرض محمد است
 پوشیده بلکه از آن پوشیده چنانچه هر ظهور بعدی علت
 قبل است عند الله بظهور و اشرفیت زیرا که خلق علی از برای
 رسول الله چنانچه خلق قرآن از برای خلق بیان و خلق بیان از
 برای ظهور من تبارک الله اگر حکم راضی نمیشود که جاری شود با اسم
 که بر نفس او خطور کند و درون طاعت او در بوم ظهور با بیان پستان
 من عند الله عزوجل و لکن اگر شود تمیصی این بوده که آن پوشیده
 و از احجاب این بوده که آن محبت مانده و از نفی این بوده که آن قبول

مقی مومنه و از بعد این بوده که آن بعد گشته و از ناد این بوده که
 ان تار شده و هر گانه بر من بظهور اده ان روز نشون ان بنا
 می رسد معنی انور با الله در ان زمان ایمان با او است نه فوق این
 کله زیرا که با اول ناد همین کله را بعد لا یحیی می کشند و پناه
 از نفس خود که سنین بوده می برده ولی در حال ان بخشیده که اگر
 صادق بود بایدست پناه بر من بفظط بیاف با ایمان با او نفس
 خودش که مؤمن با او نیست و الا چه می بخشد او را شب و روزی
 بفرخ زمان دون نشن او می و چهار مرتبه سجده می کند ازین
 خداوند با و آنچه مقتضای کبریتش است که قلم حیا می کند
 بر آن بر او و امیدارد و حال انکه با و سجده می کند و اظهار تضرع
 با و میجوید و حال انکه نزد او بعد کل خلق و اول کل ناد است و در
 ظهور پیا هم همین قسم که در جنت محل عدو واحد طائف است
 در نار هم چنین است الی الا نهایت که مکتوب شود بکنش همان واحد
 در کلشها هر کس مؤمن شود بی بیان و آنچه خداوند در او نازل
 فرموده در ظلال جنت بوده و هست هر کس محزون شود در ظل
 نار بوده و هست در این است که وارد از ابواب مثل باب بلند باشد
 بل مثلاً با جنت در آن زمان نوری که هستند هستند و در ظل آ
 کثیره نوری میشوند و ظل مثل ظل و استغیذ با الله من در و در حرف
 الاثباته کل حین و قبل حین و بعد حین و لا توکل علی الله

کن

ذکر

کلی نشان و قبل شان و بعد شان مثلاً با اب اول جنت بفظط
 فرض کن و با اب اول ناد من بقابل فرض کن الی ظهور من بظهور الله
 ما تقی با در عروشا اشجار و سفینه ناز و بیچن و ما اثبات ما در
 اشجار تا اثبات الی ان نفسی التقی بحیث لم یبق له الی بیان عمر
 من ذکر الایة الکتاب و بقیث الاثبات نشان کل بفضح و در
 الیه وجهه با ناری و اگر خدا نور می کند بمن بظهور الله و چه با
 نوری که ناد می فرماید با و اگر در عدد عیانت ظاهر شود و کل
 داخل شوند احد داخل در ناری ماند و اگر الاستغاثت رسد
 و کل داخل شوند احدی در ناری اند لا انک کل مبتدل بنور می کشند
 و همین فضل را از من بظهور الله طلب نموده که این فضل اعظم و بزرگ
 اکبر که مثل ام باقیه نماید مثل حرف الخیل که دو کلمات دیگر نازل
 شود من عند الله و ایشان هنوز منتظر من بانی اسم احد باشند
 و اگر ظاهر نشود الی این دو اسم لابد ظاهر خواهد شد صوتی ازین
 او نیست اگر چه می بینم ظهور او داخل این شمس در وسط السماء
 و غروب کل بمنل نجوم لیل در قطار در مقام ایمان و حقیقت در مقام
 هیکل جسد و اسباب ظاهری بمنل از روز حضور نموده و گفته
 قال الله ربکم له الخلق و الاله الا هو العلی العظیم اگر مقام
 الهی در شان مختلف بشود در بیان هیچ ذکر نیست مگر ذکر او عمل
 وقت ظهور مشاهده حرف را نماید از مؤمنین بخود که در غیب

باور ایمان آورده و کل منتظر لقاء او هست و لا فخر امره الا الله
 الله هو خیر و لا یضیر امره هو خیر و کیل و ظهیر و او است که کفایت
 میکند کل را از کل شیء و هیچ شیئی کفایت نمیکند از او زیرا که هیچ
 مبلای ایمان با او نبرد و هیچ شیئی با ایمان با او خیز ندارد و الا
 ان الله لیکفینکم عن کل شیء انما کل شیء عن کل شیء و لا یکنتم
 عن الله تکیم من شیء و لا یکنتم شیء من شیء الا السقوات لاه الا من
 و لا ما یدها الا من استکفی باطنه به امره کان علاما کافا فدا
 ایچه ذکر شد در ذکر حیات عباد است و الا بعد از موت از آن
 بقدر قلب آن بچطبه اعوذ بالله عن کل ما یدک به النار و ان از مبلد
 نا ظهوری است که امر و در ظهور بیان همین است چنانکه عباد
 ارضی که مالک آن نور است داخل شود در جنت داخل میشود و الا
 در ارضی که منسوب نادر است اگر انجیل داخل بر او شود داخل بر
 نار میشود فی الجمله الا اذا اراد لشیء الله ولیس ان الله ان یمنع
 عنه کویا شاهد میشود که امکان نادیه من مین با الله
 داخل در آنها نمیشوند تا آنکه بجای میسد که اصول نادر هم
 در اماکن خود داخل میشوند و اگر شوند پناه می برند الا آنکه
 بیان یامن بظهوره الله از آن دهند من مین بخود و ایا شاهد
 اگر در جای مقتضی نیست دفع نفس مؤمنی را و الا داخل کوفت شود
 و نظر کن در اینجا که محل و از نار بوده و فل صدق الله و عد

و است از الوضوء الا ان الله

و است از الوضوء الا ان الله

که کس می

کذلك یعنی الله الذی لا ان لا یغنی له من امر حتی فی الاخر سبحان
 لا محل للتور و فل صدق الله و عد که کذا یعنی الله الایات
 بامر انه علام فله السبب الا ان الله من اولاد الله
 فی بیان از الساعة اثیر لاریب بها ملخص این باب آنکه در هر
 ممتنی ساعت بحقیقت اولیة او است الی آنکه شتر می نماید
 تا آنکه هر ذکر حق که منسوب با او شود از قبل او در ظهور و اگر
 فرماید صدقات و الا لایق که اطلاق شود نیست حتی آنکه اگر
 در ظهور او چیزی از قبل او نزول کسی ذکر شود لایق است ذکر آن
 الساعة اثیر لاریب فیها و یاد که بدل بر علو او است و امر و عا
 نفس بیان است که می آید مردم را و حکم میکند بر ایشان فی القام
 و در حق از آن نیست و اگر ابرج سموات در ذکر ساعت مداد کرد
 شکر از آن نواند ذکر نمود و در هر ظهور حق ایچه که حق حکم فرماید
 بر آنندان ساعت است محقق میگردد و لستظن ظهور الله فان
 الساعة لنا انکم بغیر وان علی الله و یکم انتم لوضوح البنا
 التاسع و آخر من الوعد ان ما فی البیان کفر من الله لمن
 ینظره الله سبحانه اللهم یا الهی ما اصغر ذکری و ما ینسب الی
 اذا ارید ان انسیب الیک فلنقبلی و ما ینسب الی بفضلک انک
 انت خیر الفاضلین ملخص این باب آنکه آثار ظهور حقیقت
 کرده در ظهوری است کفر است من قبل الله از برای او در ظهور

او که ظهور نشان از حق او است مثلا آنچه خداوند بر عیسی نازل فرمود
 مخفی بود من قبل خدا برای محمد رسول الله زیرا که امر او از کثرت او
 نفوس مؤمنان با او است و ما بر جبر الیه احی لولا ان من تسع تسع
 عشر عشره در طین و همین قسم آنچه خداوند بر رسول الله نازل
 فرمود که امروز در من مبین بقران مشاهده میشود مرا با ای
 ایشان مخفی بود من الله بسوی فاسم ال محمد علیه السلام و همین قسم
 در بیان منکون شود از شئون مجبوره مخفی است از قبل فقط
 بیان بسوی من بظهور الله که ظهور اسمی مضطربان باشد و
 همین غرض مخفی کل را بر است که او قبول کند نفسی را یا شی را بدو کتاب
 بخورد چنانچه امر در مخفی اجتنابیه و ادنی بظهور فرایض قبول میکند
 چگونه در مخفی حقیقت و همین قسم بیان میکند ادنی و ادای و اعطاء
 قبل یا الا انکه داخل شود در خلل محیی که او داخل شده و هم چنین
 من بظهور الله قبول بعبودیت میاید شی که منسوب ببیان است الا
 انکه منسوب بکتاب یاد شود و هم چنین الاما لاهنا بظهور الله
 ظاهر است در هر ظهور شئون ما بر جمیع الا الظهور الاول مخفی
 من الله الیه لیوم ظهوره و التشاء الاخری و چه قدر بعدیات
 نفسی که خود را از نیست با او مقلوع سازد و از حقیکی بیرون
 آورد چنانچه امروزه ان مبین بقران مجی اهدت مخفی رسول
 را برساند باید کل من شود ببیان و الا مقلوع نموده از خود

نشانها

الظهور الاول

نسبت عالم و انرا این است که شجره بفرماند چرا مخفی شده اید از انسانی
 خود که در چنین مایه قصد الیه افند که بوده و هست زیرا که آنچه در طلب
 بر می آید ناملا حظ رضای خدا را در او نموده نمیکند و امر و در کس
 حقیقت که منبع رضاست ظاهر از غره وجود خود که ما نزل الیه
 انفسکم بوده و هست مخفی آنچه وارد می آید بر نفس خود نمان می
 والله غنی عنکم و عما یفنی الیکم و انتم ان تفتنوا انفسکم الا الله فاعلموا
 انکم بتلك تفتنون ثم تفتنون و الا ان تفتنوا الا انفسکم و انتم
 فتم لتفتنون البایا لا من الواحد او شاة ان ما یذکر به اسم شی
 ملک و انرا حق به من غیره مخفی این باب انکه خداوند عالم کل شی را
 خلق با فرموده لمن ید علی و او است مرات حقیقت که لم نزل الا
 ما علی الله بوده و هست کل شی با خلق شده و میشود و او است
 فاسم بنفس خود با الله و کل شی فاسم با او است و ما بیتی من شی الایم
 ولذا انرا حق من کل شی و ما سوی او ملک او هستند بمثلک فانت
 افند من کل شی با او است حق از کل شی بکل شی از نفس کل شی نموده
 علم انکه اگر فقط حقیقت کل شی را عطا فرماید بیک شی حق بوده
 و هست چه فعلیت بهم رساند چه محض حکم باشد مثلا اگر رسول
 خدا در قبل کل ماعلی الاض را تصرف میفرمود حق بود از ملک او
 بنا و این بوده نمثلک خداوند کل شی را که کل میگوید لخلق و الا امر
 و هم چنین اگر من بظهور الله تصرف فرماید در کسویات کل شی حق است

○

از کینویات ایشان بخود ایشان و حال آنکه اجل و اعظم ازین است
 که نظر فرماید بکل شیئی زیرا که کل شیئی بنا بر وجود و فضل او بوده و هستند
 و او است غنی از کل شیئی بنفسه و مضطر الا الله هست بدانند
 این باب اینکه در وقت ظهور اگر حکمی فرماید کل عارف بحق او باشند
 که لم و رسم در حق او ذکر نمایند و احدی با عین حسد که اگر او در حق
 حکم کند ذکر مالکیت شیئی نزد او نماید زیرا که او حق است از او بنفس
 او اگر چه بحق اهد حکم فرموده و لا حکم بیان تا وقتی که بخواند مجتهد فرماید
 عهد خود را در اعناق کل شیئی ولی اگر بر فرماید بیک نفسی از آنها بیک
 حکم بیان رفت می زند که بیک فیما بین ایشان حکم الله در حق او است
 در بیان و اگر بر خلاف امر خداوند خود نموده چنانچه اگر از روز
 رسول الله فرماید که از آن که در قرآن نازل شد امر و در این نوع عمل
 نموده شکن نیست که این حکم حکم قرآن است اگر چه امر و ذکر
 فرماید زیرا که آنچه قبل نازل شده از قبل او بوده و حکم قبل و بعد
 نزد عارفین بحق او سواست این استحقاق او ولیکن استحقاق خلق
 ظالم حیا میکند که ذکر شود کل با او صلوة جمع میکند و اگر بفراوان
 بیکی از آنها که در مفعول خود نماز مکن یا آنکه تالان نفس حق از
 توانست باین منصب قبول نموده ولی با او اول و اظهار ایمان
 چنانچه بر بودن یکی مثل مسلمین با او واضح نشده و الا این قسم
 نمیشد از استحقاق خلق و از استحقاق او که در وقت

که این توبه



که این توحید خداوند را گذاشتند اگر فرماید باینه احوی از او است
 از نفس او بنا و چنانچه در ظهور و رسول الله از این توحیدی که
 قبل در افتاده بوده مرتفع ساختند و این بدیع در قرآن بکل
 تجلی فرموده اگر احوی نبود با ن آیات چگونگی مرتفع و غیر مورد جای
 که در اعلی علی و عبد مالکیت خود را این قسم اظهار فرماید ماینش
 بر او چگونگی لایق ذکر است و همین قدر که ناظر بشم حقیقت با
 حد خود را دانسته بلکه افتخاری نماید باینکه منسوب با او کرده
 اگر چه بدست ملکیت باشد مثل کل شیئی که عز کل شیئی این است
 که او است مالک کل شیئی نزد او و او را در ظهور و بعد از افتخار
 نکند در قبل او ثابت و مفسر است چنانچه این مطلب ظاهر و هو
 اگر حرف الفیه مجرد و فایده افتخار نکند و در ظل او مستظل
 نکرده و در بیست خود به الواح الفیه مفسر اند و هم چنین مثل و بل
 لا ان ینتهی الی ادم الاول الذی لا اول له و بعد بعدا و الی ان ینتهی
 الی ما ینتهی و لا هاتین له حل الله بید کل شیئی شمر تعین و لم یکن
 بعد الله ذکر اول المؤمن الیاب الشافی من الواحد الی ثلاث
 فان بقول الخاقانی الشی ان ینطق به لان قوله الحق ملحق این باب آنکه
 قول شجره حقیقت مشابه میشود بقول او قول احدی از ممکنات
 زیرا که بقول او کینویت شیئی همانی میگردد مثلا اگر حکم فرموده
 شیعی در ظهور و قرآن بولایت امیر المؤمنین علیه السلام خلق از ولایت

نمیشد اگر چه لم یزل از وی الله بوده ولی مبدأ ظهور از قول انا
 در آن ظهور من قبیل ازان ظهور و همین قسم دون حق از اول انا
 که منتهی الی آخر از بقول او خلق شده که اگر عین مومنان هدا و دوست
 ندر افاق نکون بهم میرسایند در انفس جاری میشد انات
 که نور و ناز هر دو در حوال کلام او طائفند همین قسم در ظهور
 بیان کرد که اول انا نمیشد که با خلق ان میشد و همین قسم دون
 اگر که عین مومنان اولایت ان ثابت میشد و نظر کن بعد از نسبت
 شیخه محبت در قرآن چه قدر ابواب ناطقانه چراغی از ایشان
 نیست و از قبیل ایشان چگونگی ثابت است و برانست کل از ایشان
 در هر کل ظاهر و شیهه از برای اولو الامتد بوده و نیست که کفر
 علی بن تکلم فریاد نفس کلیمه در صفت خود خلق میشود با او که
 خداوند را فریاد از روی صدق و خلوص و اگر بجز در روز عیسی
 تکلم فریاد بعد از در ناز نفس کلیمه خلق میشود در صفت خود که
 فلام حیا میکند از اسحقان او که ذکر نماید و در زده ظهور حقی
 هیچ فضیله اعظم از برای اهل انظار و نیست که ملحوظ از طاهر
 بمشیت دون اسحقان او نشود که اگر شود لابد حکم او را در
 میکند و در زده ذکر او خلق او میشود همان ناز میکند ان
 برای اهل ان ظهور و اگر دم بداند که چه قدر میداند که
 ملحوظ از او در حقی نشود هر این کل با علی حق خود سعی نموده

کردن

که دون حقی تر و او مذکور نشود که حکم بر او شود و نازی شود و در
 ظهور و مکدران دم هلاک کردند چنانچه اول ان ظهور و اگر کل
 همت نموده بر آنکه نزد شیخه غیر آنکه لایق او است ذکر نشود ناز
 نمیشد که محبت بین در او بخند کردند و خلق او بدکار و میگرد
 و الا چرا حرف من قبل ازین حرف نشاء و کسی ذکر نمیکند در حال آنکه ظلم
 هر دو با التشریحانی سوار بوده بلکه همینکه این دو مقابل حق بد
 حق ما شایسته علی کسب که خلق وجود او بیان میشود و الی یوم
 الفیاض کل از او نیز چشمه در ناز و نای خود فایز میگرد و
 هیچ فضیله اعظم از ان نیست که در ظهور و هر حقی اهل ان ظهور
 کلمات الله را اخذ نموده که خلق کبوتیات ایشان با او است مثلا
 اگر نازل فریاد برون ذکر مخصوص امر مخصوص مثل آنکه نازل
 فریاد و لله ملات السموات و الارض ما یدرنا الله علی کل شیء قدیر
 مطهری در بیان بهم میرسد که سلاله این آیه کند بلکه لامالا
 مطهر در ظل ظهور بهم میرسد چنانچه شب این آیه در قرآن موعده
 و حال آنکه مظاهر اولو اللکم از زمان ظهورنا امر و نای حقی
 این است که در ظل هر آیه اشباح سالانهای محقق میگردد و اگر آیه
 خاصی باشد که کل منبع اندازانایوم فیامت مثل فرخ غنی با
 او امر مفروض دیگر این است که کلام او خلق شیء میکند و مثل کلام
 کسی نیست زیرا که در او دیده نمیشود الا الله و نیست غیر الله

خالق شی وند و از فی شی وند همیشه شی وند بحیثی شی وند مصلح شی
 وند محدث شی الاله الطالق والامر من قبل وند بعد ذلك رب
 العالمین که در یک ظهور من ظهوره الله نفسی فرماید هیچ فضلی با
 حق او و کل اعلا ازین نیست که در کثرت نادیده در یاد او شود
 که غیر از الله خلق نافرماید و هر کس بعد از کثرت خود از
 ان منبع خود او را و نا ظاهر و دیگر او را گرفتند در میان ^{بظهور}
 بعباط او مقرر باشد اگر چه بآید واحد باشد که او را و متعلقه
 با اولاد هر حقان ظاهر خواهد گشت و من احدی من الله حدیث
 لو انم ثو فنون الباب الثالث ^و الواحد الثالث
 في ان البيان ومن فيه طائفه حول قول من ظهوره الله بمنزله كان
 الالف ومن فيه طائفه حول قول محمد رسول الله وصارت الله عليه
 اولاه ومن فيه طائفه حول قول جبرئيل عليه السلام صلوات الله
 انك مد نظر بيان نبی است الایسوی من ظهوره الله در اکثر اوقات
 او بوده و نیست چنانچه منزل او عبر او بوده و نیست و بیان
 مؤمنین ببيان مشنا و نند بسوی او انا شیاق هر حیثی بحیثی
 خود چنانچه قرآن دارد و اح متعلقه بان مشنا و بودند بظهور
 منزل خود و غیر او را منظر و نظر نداشتند و معنی دادند و امر و در قرآن
 صلوات میفرستند بر حروفی که او را عروج داده و داخل بیان نموده
 و طلب نغث میکند از منزل او را و احی که داخل بیان نشده

الاسماء النبویه

و حطا و ابا و عطا انموده و هم چنین بیان صلوات میفرستند
 بر نفسی هر مند از خود که حروف علی بن او باشد که مؤمن بشوند
 بمن بظهور الله او را عروج میدهند بسوی کتاب او و طلب نغث
 میکنند از خداوند عزوجل بر حروفی که در حین ظهور
 او سجده الله باو میکند و شی از لغا الله بحیثی میگردند اگر کسی
 ناظر بعین فراد باشد عیش خود را و از حروف قرآنی العوت
 العوت یا الهنا و الکل شی نادر که نا و خلاصنا عننا و یسنا
 لا اراک الیه المسلمون و اسبنا الیک و اخلصنا الی بیان
 فانما کنا من مفضلک سائلین چنانچه همین کلام حروف الفاست
 از قبل و بعینه همین کلام ما نطق فرماید خواهد فرمود بیان رحمت
 او برای نفسی که حق او را ضایع نکرده و نغث او را از برای خود بخیزد
 و سجود از برای منزل او نموده که در حین ظهور من ظهوره الله نظر
 میفرماید بیان بسوی مؤمنین بخورد و میگوید که ای ابرو حی هست
 از من که بسیار ایدام و زافر من ظهوره الله نماید یا انک و فابعهد
 رب خود نماید در من و سرور میکند با فیال مؤمنین با و بسوی
 منزل او و مخزون میگردد اگر حق از مؤمنین با و بر منزل او
 آید چنانچه امر و در هیچ شی مخزون از قرآن نیست و کل او را
 تلاوت می نمایند و از رحمت او هیچ ندارد الا نغث او را بمنزل
 انها یکد در حین نزول قرآن کتاب الف با تلاوت می نموده آ

اهل بیان نکرده مثل اهل قرآن نموده و از مجبور خود هیچ
 شئی محجوب نکرده که در ارتفاع بیان عروج او است و خطا آخرت
 بمنزل ارباب او و بیاناته نموده و غفلت نموده امر الله را و مجرب
 از برای کسی که در همین ان برای او ساجد هستید نموده که بیان
 نمیکرد از شما الا آنکه ایمان او دید بمن بظهور الله که منزل او
 کتب بوده و شفاعت می نماید نزد او مؤمنین مجرب و شفاعت
 او مقبول است نزد منزل او و هیچ بنده نیست که خدا را بخواند
 ببیان الا آنکه مستجاب میکند دعای او تا اول ظهور و بظهور
 انوقت اگر بخواند خدا را بما اعدله یا لیسان که مستجاب خواهد شد
 دعای او خداوند از خود و فضل ان سوال میشود در حق بیان
 من خبر ما احببت لامر الا تخبره بان حق علیه و علی من امن به
 یوم ظهور و کسان گفته و من امن به بومضد همانتر از من است
 فانک انت خیر من احببت الیاب التوابع من الواحد انت است
 فان ما تر الله علیه من الايات فالکلمات اعظم و اعلى ما تر الله
 حينئذ تلخص این باب آنکه در ظهور و شئی با ارتفاع نفس ظهور
 کلمات انهم رفعت و است از کلمات قبل بل اول نشانه اولی ثانی
 نشانه آخری عند الله و عند اولی الاشد محقق است بلکه نیست
 اول الا از برای ثلث و نه فناء الا از برای ثالث و نه ثالث الا از
 برای رابع الا ما انظره بالاهامیر لها جهاستها الیه هاهنا نکرده

که فضل

اصول و در این باب

اصول و در این باب

که فضل رسول الله است بر عینی همان قدر فضل قرآن است بر
 کتاب قبل و همین قسم در ظهور و بعد و در ظهور و بعد و بعد و بعد
 الله من حد و لا لما بجلی الله من تعطیل طوبی از برای نفسی که در نزد
 هر ظهور و مشغول فی حدیث عسکری صلوات الله علیه که در روح
 الصدق من جنان الصاعونه فان من حد انشا الباکوره و مراد کلمات
 بدیع ان شجر حقیقت است در نزد هر ظهوری و اگر شجره در اعظم
 بودن قرآن ترا و الا الاشد است بر کتاب الف در ظهور و ان
 بعد هم بشهر خواهد ماند و نیست ظهور بعد الا بعینه ظهور اول
 بجو اشرف و نه کتاب الالهان کتاب اول بجو اشرف این است که کل کتاب
 هستند که در است می نمایند و الا امر الله ظاهر هر شئی است و ان
 الله المنزه و الرجوع الاخر و الا اولی و ظهور مشیت در ظهور
 ظهور و همچنین کلمات ظهور و ان جبرئیل در ظل او که میشود مثلا
 انما انما با شیعان ظهور و الله رفعت کورد در ظل ظهور سول
 مستظلم میگرد و همین قسم است قبل قبل و همین قسم است بعد بعد
 و هیچ ظهوری از برای او نیست الا با استیلا بر کل و همچنین بر کل برات
 مایذکر به اسم شئی بیکه در ظل ظهور و علیه ان بینعد و لا اراهه
 قبل و من بعد و انما کلامه الخاصون البیاب الخامس من الواحد ان است
 فان معاند الم یقنع قولا الا انما انما رفعت و ان ایام ان نیست و
 بید تلخص این باب آنکه بعد از آنکه ظهور شجر حقیقت محقق شده است

فما ارفعني فني اواست بما ينهي موي نيت كه غويي كدر معافند
 الله بحسب كشته لا بدات كه از قنور احيا ايشان را مبعوث فرمايد
 و حين بعثت معافد ابع با او ميگردد اگر از ن بر ارتفاع فرمايد
 مرتفع والا ثابث له اللطيف والا لا يفعل ايشاء و يحكم ما يريد لا يسئل
 عما يفعل وكل من كل شئ يسئلون ما يفعل ذلك ما يفعل الله
 وما يحكم ذلك ما يحكم الله وما يسئل ذلك ما يسئل الله فربا كه
 اواست ربه كه لا اله الا الله وحده رب كل شئ
 و رب ما يرى وما لا يرى رب العالمين الباب السابع عشر من الاحاديث
 فان ما يذكر به اسم شئ ما خلق الله خلق خدا ابداع ملحوظ اين باب
 خداوند نازل فرموده در بيان كلكه جامع كل عام است فان اين است
 انما الله لا اله الا انا وان ما دوت في خلقي ان يا خلقي اياي فاعرفوا
 و هر شئ كه اطلاق شديت بر او ميشود مادون الله خالق اواست
 در خدا ابداع و اختراع و انشاء و احداث ولي در اين باب مظاهر
 هست كه كل الاما على الله هستند و بحر اسماء و صفات امير بزل
 على الله بوده و هست ولي در خدا سميت مذكورات و وصفت
 خود من فانت الالهيت و كسويتنا و از مادون الله خالق
 و كل الارباب دون و هر شئ كه در شديت بر او ميشود خداوند
 ابداع فرموده بمشيت و مشيت بر ابداع فرموده بنفس خود
 چنانچه امر و كل شئ ما ينسب الي البيان است فربا كه روح شديت

در اين باب

در اينها است و اينها بذات حروف سبع خلق شده كه مظهر مشيت
 اوليه باشد و هر ظه و ستر الله ظاهر و در هر بطون امر الله باطن
 بوده و هست انا كل الله و انا كل اليه لواجعون الله بيده كل
 شئ يعبدوا و انا كل له مخلصون الباب السابع عشر من الاحاديث
 فان ما قد نزل الله من ذكر لقائه اولقاء الرب بما الما لم يرد من
 يظهره الله لان الله لا يرى بديانته ملحوظ اين باب انكذرات از انا
 لن يدرك ولن يوصف ولن يعقب ولن يوجد ولن ي بوده اگر چه
 كل با و ادراك كره و وصف كره و لغت كره و مجد كره و دينه
 ميشود و آنچه كه در كتب سابقه ذكر لقا او شده ذكر لقا و ظاهر
 بظهور او است كه مراد فقط حقيقت كه مشيت اوليه بوده و هست
 و آنچه در قران ذكر لقا الله و لقا و بتم شده بحقيقت اوليه ايد
 لقا و رسول الله بوده و هست و كيم نزل مي نمايد ان حقيقت
 اوليه فانا انكذره به شئ كه لا اله الا الله ذكر ميشود
 ظل ان حقيقت اوليه چنانچه آنچه در حق اهدى فرموده كه فقد
 عرفنا الله و امثال ان نازل است بعلم اين باب مفتوح ميشود و هم چنين
 در حق مؤمن كه وارد شده است كه سرور او سرور رسول است و سرور
 رسول سرور خدا است و هم چنين حزن او حزن رسول است و حزن
 او حزن خدا است و مراد بيان مؤمن بحقيقت اوليه ابواب هدي
 هستند و بعد نانا انكذره بنفس مؤمنه مني كه در حق اگر عصاب برود مؤمن

باشند و او دیده نمیشود الا الله زیرا که منسوب با او است و
 چنین زیرا که او مستقر است و کل شیء که منسوب با او است و کل
 خلق نشاء اندالا از برای لقاء الله کلفاء مشیت باشد بحقیقت
 اولیه و ذکر در اودن او بشیخیت مایشود نه با استقلال کیونست
 زیرا که مثل در هر حال مثل شمس است و مثل اودن او کثل مایا
 که در آن عکس شمس ظاهر است اگر در کلفاء در عین او شود پس
 شیخ از توحید است که انا و است در او الا اطلاق این اسم
 جایز نیست الا بر او هر کس لقاء من بظهور الله در آن نماید
 لقاء الله دارد که نموده و فائز لقاء و نشاء اگر مؤمن با او باشد
 و الا ناظر توجه خاص در عین عروج هم بلفاء با الله فائز نشاء
 و وجه تمایز برای او بلکه اگر نشاء بود از برای او بما الالهیه
 ما الالهیه بهتر بود از آنکه شود بدون ایمان و لقاء ادا او
 در نزد مشیت اولیه بمثل شیخ شمس است در مراتب همین قسم اما پیش
 الاخر الوجود چگونگی صیوان مقابل کثرت باللقاء من شمس لقاء
 با شیخ در مراتب را اگر چه او نیست الا او حکایت نمیکند الا
 او و لهذا نشان امکان عند ظهور الازاد نشان الحذوث
 عند اسخفا و القده و هر کس لقاء من بظهور الله را مقرون بلفاء
 نماید یا انکار از برای خدا و القویا شیب یا فرین و متالی در لقاء
 او با انچه مایه وصف برات فرار دهد در استاخته کلان ذکر بنا

و اگر در بر او
 مؤمن باشد
 دیده نمیشود الا
 القویا شیب
 باوست

دهوی

الاسماء الحسنى

و هر کس هر چه عروج نماید در امکان خود بخا و ز نموده که تواند از
 شناختن جای که عرفان او ممکن نباشد عرفان ذات او چگونه ممکن
 سبحان الله عما یقول الفاناون سبحان عظیمیا و تعالی الله عما
 یذکر الذاکرون علوا کبیرا الباب الثامن فی بیان الالوهیه
 فی ان معناه العالم الاکبر فی البیان ملخص این باب آنکه کبر اسم شیبست
 بر او واضح شود از هر شیء در بیان است اسم او و روح صیغون و
 اسم مژده و معنی که ذات او باشد و کل انچه در بیان است در این اسم
 لوانه لئلا ذلک البیان علی مع ملکوت السموات و الارض و ما
 بینهما فاذا کل با الله و هم الرحمن لیبونون الله الاله الالهی
 المصمیم القیوم الله الذی الاله الاله و القاهر الظاهر القدر
 الممشع النعالی القدوس الاله الاله الحسنی سبحان لده من السموات
 و الارض و ما بینهما سبحان و تعالی عما یصفون قل ان الله طهر
 الملك السلطان القادر و العلام له الامثال العلیا سبحان له من
 فی السموات و الارض و ما بینهما و انزه هو العزیز الحسب که نوزده آیه
 که مدله علی الله هست و کل اسم او امثال در ظل او ذکر میشود و
 حروف فقی است که نوزده ابواب بنا و باشد در مقابل نوزده ابواب
 جنت هر کس مؤمن باشد بیجان و فلاوت نماید این آیات از بیجا
 که مقام خلق و رزق و موت و حیات باشد و مجرد و واحد که
 افتد ایشان مستند با این اسم است مؤمن و از ابواب بنا و مستحیر با

باشد و نیز هر ذکر شیئی که در بیان باشد ارجح با سماء و انشا
 و اندوه که در روز جزای ارجح بصفت حروف نقلی که با مثل اوست کل
 بیان نموده و آنچه خداوند در او نامند فرموده تصدیق نموده
 این آیات اربعه ارجح میکرد در بیان این شهدا اللهم لا اله الا هو
له الملك الملكوت ثم العز والجبروت ثم القدوة واللاهوت
ثم القوة والياقوت ثم السلطنة والناسوت مجموع و بپشت
 ثم تمیث و بپشت یا نه هو حی لا یموت و ملک لا یزول و عدل لا یجور
 و سلطان لا یخول و فردی یفوت عن قبضته من شیء الا الهی
 و لا اله الا هو و ما بینهما اندر کما عمل کل شیء فلیما و این اربعه ارجح
 میکرد در بیان این شهدا اللهم لا اله الا هو له الخلق والارحی
و بپشت ثم تمیث و بپشت یا نه هو حی لا یموت ثم قبضه ملکوت کل
شیء یخلق ما یشاء بامر الله کان علی کل شیء قذیرا و این اربعه بسم الله
 الاضغ الاضغین و کل حروف بسم الله بقطعه یا چنانچه در مد
 کل از نقطه طالع شده و کل بیان تفصیل نقطه و ظهور او در
 و مثل او مثل شمسی است و مثل کل حروف مثل او اگر از او منعکس
 شده و در هیچ حرف نیست اول الا او و نیز آخر الا او و نیز ظاهر الا
 او و نیز باطن الا او چنانچه هر کس در ظل ایمان قرآن در آمده در
 کینوتیست او دیده نمیشود الا شیخ امیر رسول الله که فضل او در
 ظل الا و مستظل او دیده و کل بیان ظهور و نقطه است و نقطه بقاء

مشیت

مشیت ظهور و الله هست و کل ارجح میکرد و بمن بظهور الله و بواله
 که کل بیان و من نیز ارجح با و میکرد و بمنشای خضوع و غایب خضوع
 و اوست که در ایای بیان دیده میشود مثلا اگر در بیان مظهر
 او است عادل و اگر مظهر فضیله است او است فاضل و اگر مظهر سلطنتی
 او است سلطان و اگر مظهر علمی است او است عالم و اگر مظهر نبوت است
 او است قادر و بزرگوار و را دیده نمیشود الا شمس اگر چه در مقام
 شجیت بوده و هستند کل حروف علیین بیان ارجح میشود بمن
 بظهور الله که با با اول جث و اسم اعظم ظاهر بالو هیئت باشد
 و کل روز حروف علیین ارجح میشود بسیار اول بر نهاد که در ظل این
 مسند در فنا است و اگر مدق نظری مظهر نماید کل خبر یاد رکفت
 بظهور الله مشاهده و کل ظل انک ما در مقابل شاهد حی تمام
 چنانچه امر و در نقطه بیان ظاهر و قبل در نقطه فرقان ظاهر
 و هیچ حرفی از برای بیان و نفوس مؤمنان اعظم تر ازین نیست
 که در ایشان دیده نشود در جنب ظهور و من بظهور الله الا و الا
 ظهور و قبل شبه نیست که در ایشان ظاهر است و دیده نمی شود
 در ایشان الا او و چنانچه امر و زکسی در نقطه فرقان شبه بناد
 و حال انکه نقطه بیان بعینه ظهور و نقطه فرقان است بخواند
 بل در کل ایای قرآنی است که ظاهر است و لا در علو ظهور است
 که محجبت شده و از علو نور است که مخفی مانده چنانچه امر و زک کل

مظاهر را بنام مفرق بنام الله با و غیر از رضای او ارامه بخوره
 چگونه که حکم نماید این است که مرغ البیان را بجات بینه دلا
 مشاهده من بظهور الله در کینویات خود من مشاهده من بظهور
 زیرا که او ظاهر است و در حین که در مهد عزت و مناعت و رفعت
 و قدرت و سلطنت مسخر است کل شئون فعل او هستند
 که در بیان تجلی کند اما حتی او ادلای جنت او هستند و اسم او در
 آنکه مستحضر در نارات بر ظاهر مظاهر بنا او هستند که در آن
 چنین مشاهده می نماید که سلطان بیان مظهر اسم او است که بزرگ
 او میکند آنچه میکند و هم چنین مظهر او است و قدرت و امتناع
 و کل شئون محوره چنانچه در مظهر بیان هم این مظاهر آن که
 در جل است می بیند که در کل نیست الا ظهور و کل با و می کند
 آنچه می کند چه مظاهر را بنام چه در نهایت چون محقق است
 از محبوب خود این است که در نهایت حجاب بخند و از زبان محبوب خود
 غیر متولد هستند اگر در امکان شی مسترضی شود او است که
 مسترضی شده و اگر شی مستر شود او است که مستر شده زیرا
 که در آن شی دیده نمیشود الا شمس مشیت که بیان شینیت او شده
 هست یا میشود و الا اگر رفیع شود عدم محبت است بلکه وجود
 کله عدم هم بقدر عدم که نفس ضیا و نیشی است محقق نیست
 الا با و الا این هم ذکر نمیشود این است معنی قول رسول الله اللهم

ارز

اسرار

این
 حقایق الاشیا کما هی فیها این است که در حقیقت هر شیئی مظهر بیان را
 مشاهده کنی بلکه ظهور او در هر شیطین طین مبرک بود و در هر شجر
 مانا و در هر تیره هوا و در هر شجر ناز و ناز این است که از او
 شیئی منقوص کردی یا او امری بنا دل آید زیرا که اگر الاما لاهای را
 در مقابل شمس واقع شود چه از نوع یا قوت باشد چه از نوع
 الماس یا از نوع بلور یا رخسار یا انکه مشهور است و او در
 مرآتت منعکس میگردد و از آن شمس بلا آنکه شیئی بر او زاید شود
 یا از او ناقص گردد مثل آنکه ظهور رسول الله بعد از بعثت
 که بیست و سه سال طول کشید اگر اظهار نبوت بمفرودند با و
 الله این هر خلق مهند می شد ولی چیزی از او منقوص نکشند
 و بر کینویت او غریب نشد اگر هم اظهار نبوت بمفروده بود بعد
 از اجل عقده و با قوت مدبر خود واصل و لم یزل لا یزال مشرف بر آ
 که کل از جود مظهر حقیقت متوجه با و انکه از جود او قدر
 فطره منقوص کردی یا انکه بر او مزید شود و همین قسم آثار شرف
 او از آن که با الایها بر با علی طریقی که فوق آن تصور نیست نوشته
 و الی ما لاهای بر او مهند شوند از او شیئی منقوص نکشند و بر او
 مزید نشد و او همان قسم که بوده هست کذلک جعل الله جناب
 الشمس علیها حد کرها انکران علی کل شیئی فذلک الباب الثانی
 من الوالد آء ان ماء البیان و امر البیان طحی انک انچه در

این باب

بیان است و ایرایش که نوزده اسم ذکر شده و در خلال آن نوزده
 حرف نفی ذکر شده و کل شی که راجع به شکل انسانه صیگره ذکر شده
 بر اینهاست که در اسما او امثال حسنی ذکر شده اگر چه در
 طبعی باشد و اگر مدلل بر نفی است در تمام صفتون ذکر شده فظوه
 لمن یؤمن بمن یرشح تلك الايات عن مجردة و یبکون تلك
 الامثال بظهور شمس عظمه و یحقق کلاما ذکر شده اسم نفی ^{بعضه} بالآ
 لعرف من فخره و ذلك فقطة البیان في ذلك الظهور و مشیة
 الاولية کل ظهور و نفس من براه الله صین و اظهر بان ربه
 فلتر نفس ان یا اهل الاصابنا ان کتار نفسین لم یطالع الا
 لنفسه و لا یوریا الا لنفسه مثل الشمس مطلع سماه الاضواء
 من یقابها من ذات لث ساخ حیزه یعکس من دون ان یخبر
 ذلك الغصن علو ذکره و سمو ذکره الا الله الامر من قبل و من بعد
 و ان یومئذ حی المؤمنون الباب العاشر من الواحد اثبات
 في ان ما في تلك الاية الامیر الاولی شهد الله الا قول الله قدیر
 ملحوظ این باب آنکه تفصیل این در باب قبل ازین باب ذکر شده
 ولی بیاید که هر ذی روحی معتقل کنذ این است ذکر ذی روح شده که
 در مقام بنوت معتقل نماید در مقام افند که مقام ظهور ^{اسما}
 هست و از برای او حدی و حدوی و ظهوری و بطونه و علوی و نفی
 و طلوی و غریب نبوده و نیست زیرا که هر شی محدود در مقام

الامر بالامر

روح منقش بشیص حد میگرد و الا در مقام افند که لا یزال
 و اسمانه که للخلق و الامر من قبل و بعد ان کل له عابد و
 اگر نفسی امر و نکند و اول ظهور و رسول الله که مقام نفسیست
 ان ظهور بوده در رفان ای که با و شیت هم رسانده چراغ
 وجه از غرض از بجز ظهور مشطر شده این است که کل با و قائم
 و مراد از ایر اولی نفسی او بوده در رفان و مراد از این که کل اشیا
 از با بسم الله ظاهر میشود او بوده و هم چنین در بیان نظر کند
 که آنچه مؤمن بالله یادون آن بهم رسد بظهور و فقط بیان محقق
 شده و مراد از ایر که کل در او است او است زیرا که او است ایر نکون
 این ایر او است با بسم الله در نکون که این باء مدلل بر او است
 همین ششم که الفاظ حروف فقطه محقق میشود و نکون هم رسانده
 الا ما لانها یرهی ششم ارجح کینویات یا و مشکون میگرد و دو
 و هر گاه ذکر اولو الافند شود مراد الا ب کلمه لا الا الله بوده
 و هست و هر گاه ذکر اولو الارواح شود مراد الا بر حواله الله
 بوده و هست و هر گاه ذکر اولو الانفس شود مراد الا بر ای صدق
 بوده و هست و هر گاه ذکر اولو الاجساد شود مراد الا بر ای
 علی ای بوده و هست زیرا که اسما و صفات نکون همین واحد اول
 نظر کن بر حرف لفظی بیان که کل نکون واحد اول است اگر چه الا ما لانها
 شود و در نکون مظاهر کثیر بهم رسد که در ظهور را قوی از واحد اول است

نظر

ولی باو محقق شده و کل واج باو میگردد چنانچه از او نشتر بخود من
 این است که کل حروف بیان از حروف شود بلکه هر حرف در حد خود
 مستثنی از او است چنانچه هر حرفی در حد خود مستثنی از او است نظر
 کن بعبود مثل آنکه نظر میکنی در یک اگر امر و زنی در مشرف بده
 شود بدن او نیست الا آنکه پیوسته لباس بیان را بر فرود روح
 و نفس و جسد از خود و همین قسم اگر نفسی در موی عبود نماید
 که بشود ظهور موی بطرف الله و اعود می نماید بسوی او یا چنانچه محقق
 میشود در بعضی حرفان با و را که ایات بدیهه از او بوده و واج با و میشود
 این است که کل کتبی در حد خود از نقطه متوجه بدین آنکه واج بیانات
 نقطه شود یا آنکه از او طالع کرد بدین کل امر با فرض کن در نقطه با
 شمری اگر ایات سفید مقابل شود آیه افنده در او متوجه میگردد
 و اگر آیه اوج و اگر آیه انفس و اگر آیه اجساد و اگر آیه
 این الوان با چرخ در او است از قابلیت او حتی آنکه اگر بخود با الله
 نفس و در مومن مقابل شود در این دون الوان محبوب خود
 نغس بر میدارد از این جهت خواجه انارکیم الاعلی در
 مقابل خواهم عن الله عز وجل این است که مشبه میگردد در هر دو
 ظهوری حتی صورت از دون و الاثرها و لو الاضداد که ایشان حقایق
 اشیا و احاطه مشاهده می نمایند همیشه ناظر به نفس حقیقت
 هستند و ظهور و ادو حد و عاثر را با ایشان و محجب از ظاهر

اها

در بیان ذات حروف و در ظهور من بقره الله ان حقیقت آیه

اها نمی نماید او آنکه هم لکن چون حکایت کتاب الله من قبل و من بعد و او
 هم المهند من چنانچه اگر کسی در این نظهور و ناظر بود مشاهده این
 را بصورت در حرف نماند فی چنانچه او از شمس غیب ذکر بود و حال آنکه
 مقام شهادت الله بدان شمس غیب ذکر بود چنانچه گوید که و نام حرام میکند
 او ذکر ان فلسفین ان یا اولی الالباب کلکم اجعون و لستمن ان
 یا اولی السموات لبعسکم کلکم اجعون الباب الطاری و العشر
 من ان ان ما ان تلك الاية البسملة بسم الله الرحمن الرحيم
 ملخص این باب آنکه کل حروف و نقطه و نقطه سکون میگردد و در واقع
 ان بنقطه حقیقت و او است در حرفان محمد رسول الله صلی الله
 و در بیان ذات حروف سبع و در ظهور من بقره الله ان حقیقت آیه
 و کیونیت ربایه و کافونیت جوهریه و ساجیت مجذبه التي
 اهاهی شمس الحقیقة لصیاتها الالهی اهاهی یا ثها ان مادونها
 ظلال در المایا و ذکر ان در ابواب قبل شده و در آنکه خود خواهد شد
 و الله ولی المنفقین الباب نشان و ان عشر من الواسدات
 مثل النقطه کمثل الشمس و مثل سایر الحروف کمثل المایا و ناطقها
 و ان کل لاء البسملة فی النقطه و من فعل الله ربی ولا اشرك
 بر خبا احد افند که الله بما افند در النقطه ملخص این باب آنکه
 عرض ذکر از نقطه کیونیت مشبه اولیه است اگر در مقام بسم الله
 الامع الاذس عن الله لامع الاذس ذکر شود از وقت ذکر کیونیت

مشیت تعین زیرا که اگر با منفصل شود اول ظهور او خوف ^{بیشتر} میگرد و چنانچه در عرف بکل شیء و علی کل شیء ظاهر است و این است سر کلام امیر المؤمنین علیه السلام انما النقطه تحت النوار مقام ظلّ ذکر حروفی و عدوی تر کینو بقی و ذکر اول او همین قدر که در ظهور نقطه حقیقت که در آن با اسم رسول الله ظاهر بود مثل او شمس که فتر شود و در صندین باو شمس ظاهر در برابر آینه است باریکه اخذ شده در علم نه محل که مقام عمل از این است که امروز که همان ظهور همان نقطه در بیان است هر نفسی که مؤمن باو است در خود نیز بیند چنانچه باو عباد است الا مثل شیئی که در اوست می بیند تر و شمس هم که مثل او اگر بگوید الله اکبر نفسی با آنکه انچه مؤمن بقران است این کلام را بگوید نزد الله اکبری که نقطه در میان و اخرای خود میگوید معاینه شمس است بالذنبه بیخ او در برابر و این نماز در این کور که ظاهر نشد اگر در نزد بعضی نفوس بود علم بوده نه محل مثل با علم عا و مایه بر العبد زده که را بفرج نفع بر او شود بلکه در ظهور و منظره الله مؤمنین بیان باین با که جوهر کلی علم و عمل است محل کنند از برای خود ششینی تر بیند الا باو چنانچه ششیت کینو بیت افند و اراج و انفس و فانه ایشان بظهور نقطه بیان معشوق شده که او این آیات را در انفس خلق از خود فرار داده که باین مشوجه شوند با و کل علم

و ایمان این است که کسی ناظر شود و از نماز وجود خود نتیجه گیرد و در نزد ظهور هر مشیتی محض باشد چنانچه در ظهور و قبل کل هستند چنانچه این نفوس که امروزه من هستند بر سوار خدا در نزد او خود را مکنور میداند و با ایمان با او خود را معز و مغفور در رضای حق ثابت علی محبت از آنکه ظهور نقطه بیان بعینه ظهور اخرای او است بجز اشرف و اگر نزد کسی این علم و عمل باو باشد در هیچ ظهوری بجز بجا نماند و هر ظهور خائن بلفظا محجوب خود گشته و انچه ائمه ائمه ان ظهور است اخذ نمایند یا طوبی لمن قد عمله الله لک العلم و وصفه بذلك العمل اگر این علم در میان مردم بود مفضل امیر المؤمنین علیه السلام مثل فضل رسول الله ندانسته اگر چه در شمس فضل او دیده نمیشود الا ان شمس حقیقت چنانچه قول خاتم الانبیا قولی که فصد مجریش را نموده نه بجز فای اول امد است بر این ذکر الحجر علی ما کان فی القدم ان الحوادث امواج و اشکال و این بعینه استباح مرایای شدله بر شمس است زیرا که در صقع امکان که مفا مرایا باشد بجز این ممکن نیست و اولی از آنست که بفکر ان شمس حقیقت بر داشتند در کل عوالم امیر المؤمنین علیه السلام بوده در هر ظهوری با اسم الا ان بقیه اولئك الظهور و فائمه ائمه الظهور و طوبی لمن قد عمله الله فان اولئك هم اصحاب القدره الا باسم القدره و اصحاب یوم البدن فقد رفقوا الا انی لا یسبغهم احد من العالمین الا من

شأن الله انما اذا يحكم بشئ فاذا اجلن ما يشاء واعلى ما يشاء انما على كل
 شئ قدير ثم ان علم الله انك در ظهور من نظره الله ان كل ما على الارض
 شهادة بر او ميدهد او شهادت دهد بدو و انك انما شهادت
 داده شهادت او مثل شمس است و شهادت الها مثل شمس است
 که در مقابل او نماند و الامطابق با شهادت او ميگرديد
 قسم بذات اقدس الهي که يك سطر از کلام او بجهت است از کلام
 کل ما على الارض بلکه استغفار ميکنم از اين ذکر افعال القصيد
 کما ميخواهد انما شمس در برابر او مثل انوار شمس در سما کرد و در
 في حد لا شئ وهذا حد شئ الله با الله عز وجل و اگر کسی تو اب
 يك لا اله الا الله ازا و اخذ نمايد بجز است او تو اب انچه که توحيد
 کرده الله کل شئ خدا و بلکه توبه ميکنم از اين ذکر افضاليت بلکه
 مثل همان است که قدم بلکه انچه او شهادت ميدهد شهادت خدا
 بران شئ و انچه بکلام با و مبنای حکم خداوند است حق ان شئ که
 در زمان ظهور او سلطان باشد و ذکر سلطنت خود نمايد
 معاینه مثل او مثل اوست که بگوید در مقابل شمس که در من خنيا
 هست و هم چنین اگر عالمي اظهار علم خود کند نزد او معاینه هين
 قسم است و اگر شئ اظهار عنای خود کند نزد او معاینه هين قسم است
 و اگر غیری اظهار عزت خود کند نزد او معاینه هين قسم است بلکه
 ابناء جنس او که خداوند است و انچه ميکنند چگونه و شمس

و اگر کسی در زمان ظهور او سلطان باشد و ذکر سلطنت خود نماید

جمله

خارج مثل او سلطان در حق او ضل لا يحصل چه در ظهور بيا
 وجه در ظهورات قبل از بيان که کل بقطره مشيت من مني ميگويد
 در هر ظهوری که مني اهدا باشد و هم چنین اولو العالم هم چنین
 اولو الغنا و هم چنین اولو القدر و هم چنین اولو العزة و عمل اين
 ملاحظه کن و يقين کن و عمل کن در كل اسم او صفات بل در هر
 که مايد که به اسم شئ است و اظهار وجود ممکن بود و اگر انچه
 و به بين حد است حاجي و اگر خواستند صديق رسول الله کنند
 بنصديق هبها هاي کثرا لفره هم چنین در بيان نظر کن که حقا
 نصديق فقط بيان نمايد بنصديق است حاجي که در حجابها بود
 و هفتاد سال بدو ما لاهابيه مهتد بظهور او اقل او در زمان
 اين در حين اقبال است و چگونه فلم در ذکر غير اقبال بگرد و ذکر مني دهند
 بايمان من النار ايمان بحق حيت و فاد او رند و بنصديق
 ايشان بنصديق قول الله نمايد و بيشه ثبات انها شهادت بر حقيقت
 محقق حق که شهادت او عين شهادت الله بر كل شئ هست دهند
 بکسي که کل بايمان با و مني اند و بدو من ايمان با و حکم و وفايما
 ميشود اگر کسی حکم غير اسم مني که ان اسم او است جاوي کند
 چه حد است او را حيف و کراهت است که در حق او شود و بر حکم
 طهارت در اينها ميشود و در او بفتواي خود ايشان ميشود و فوا
 فلق الحيد و برى الذم و فو بالقره و نهدس بالعظمه و تو حده

با کبریا و المانع هیچ ناری است از اجباب ایشان از محو و کثرت
 روز و نوحا و با و میگذرند و هیچ جستی از نظر چشم حقیقت
 و ما سواد اشباح در را یاد میدهند و عمل با و نمودند نیست اگر
 نفسی که ضوی علی الله داده کشف شود یا بگردد شاه عذاب اجباب
 در خود ترا حصا میکند و لابد از برای او خواهد شد اگر چه در لیل
 الیل باشد علم او باین والله یهدی من یشاء الاصل احو فیض
 ولا یخیر الله ان ینکر من لم یؤمن بالله وایان الله و الله یخیر المیقین
 الباب الثالث والخمسون فی الواجب ان لا یجوز السؤال عن ظهور
 الله الا فی الکتاب ان یعمل به الا سوره ان بالسان فخر له من بقدر
 عن ذلك بعضهم بالنسبة لبعضهم والله علی من یشهد بالحق
 این باب را بکنک سوال عن در ظاهر الله جایز نیست الا از آنچه از او است
 زیرا که مقام او مقام شرف ظهور است حتی نفس ظهور و ان نفس
 ظهور در ظل او ظاهر و اگر در امکان فضلی است از شیخ خود او است
 و اگر شیخ است نسبت به او است و اگر کسی شیخ باشد علم او را ببیند نظر کند
 بعلیای بیان که بعلم بکنار او از ظهور و قبل او عالمند و اگر شیخ باشد
 او را مشاهده کند نظر کند باولی القدر در بیان که از ظهور و ندیدند
 مستدر شده و هم چنین اولو العرفه از ظهور و عزت او است و هم چنین
 اولو العظمت از ظهور و عظمت او است و هم چنین اولو القوه از ظهور
 قوه او است و بیان از اول تا اخر مکن جمیع صفات او است و عزت او را

و نورا

و نور او و او را جان در روی او و اولی کلمات او هستند از
 ظهور و قبل از کلمات برای ظهور و بعد از ظهور و مثلا اسم جواد
 او در بیان از برای اسم جواد او در ظهور او خلق شده چنانچه اسم و هاب
 در قرآن از برای اسم و هاب در بیان خلق شده و هم چنین در کل اسماء
 و امثال حق در حق و در حق و در حق و اگر کسی عارف شود
 با او میت میکند و در وقت او هیچ جستی از برای او از برای نفس حق
 او اعظم تر نبوده و نیست در هر کل زیرا که کلمات و کلمات از
 بوجود او مشرف میکند و ان ططام هم فضل او مستحق میشود
 ان مقام عز او مستحق میکند و اگر کسی خواهد سوال کند جایز نیست
 الا در کتاب تا انکه خط جواب را بخواهد در کتاب کند و این باشد از محو
 در روز او چنانچه در بیان هم کسی از صفت خود و استصفا شود
 محبوب است نزد او در بطون و ظهور او و اما از آنچه مشاهده کن
 او نیست سوال کرده مثلا اگر از کسی که یا خوف میفرودند سوال
 شود از آنها گاه چه قدر محب بوده و مرد و است همین اسم است
 خلق نزد او اما بر صفت و نفسه یوم ظهوره کو یامی بدینم که کسی
 در کتاب خود از او سوال میکند از آنچه در بیان نازل شده بخرد
 مؤمنه که نزد خود و او در جواب نازل میفراید من عند الله من ان قول
 نفس خود اتی اما الله لا الا ان الله خلقت کل شیء و ارسلت
 الرسل من قبل و انزلت علیهم الکتاب لایستدوا الا الله و فی و کبر

فان ذلك لحوط اليقين سواء على ان تؤمنوا به فانكم انتم لا تفكرون
 عندون وان لم تؤمنوا به ولا بما نزل الله على نبي اذ ابا انفسكم بحججه
 واتى انا لكت غيبا عنكم من قبل ولا كرون غيبا عنكم من بعد
 فلتنصرت انفسكم ان يا خلق الله شتموا اياته تؤمنون فان
 من لم يؤمن بشي ولا بما نزل الله على مثل عبد الله كمثل من لم يؤمن
 بذات حروف السبع والبيان وكان مؤمنا من قبل محمد رسول الله
 والقرآن كيف علم يؤمنه لا حتى ان ينسب انفسكم اليهم كذالك
 انتم ان تعلمون ستمحلون ذون الله ولا من حتى ان نصير في
 البيان بعد ما نزل الله على الايات من عنده انه على كل شئ قدير
 واتى انا نقطه البيان من قبل فدا ظهر الله بمثل ما فدا ظهر من قبل
 لا جبر من قديان به شوب البيان من قبل فلتسرعن في امر الله شتم
 اياه ثقون ولا من في الا الله في رديكم رب السموات
 ورب الارض رب كل شئ رب ما يرى وما لا يرى رب العالمين فان
 مثل ما عندكم كمثل ما يدل المرات على شتم الله كذالك ما انتم عندون
 في كتبكم عند ما تلتناه عليكم من قبل في البيان شتم حينئذ ان يا عبدا
 فانتمون مختصر عموره سواء الاث خود را از محبوب خود ادر علمون
 وستمون قدس وارتفاع شبح وامتناع فكبير علماء واولاد عملا
 وظاهر اوطانها که او دست صدمه افنده که کذالك تکذالا
 على الله ورجب او وادواح ونفوس واجشا کذالك تکذالا

بصورت

بر حروف حرا وکدها ناست حروف حرا و همان بوده بعینه حروف
 حرا و همان بوده بعینه کتاب الف و ذواته الة ان بدنی الة
 کتاب ادم من ظهور ادم الة اول ظهور نقطه البيان از حرا بر عالم
 نکذشته ادر و از ده هزار و دویست و ده سال و قبل ازین شکل
 بعثت که از برای خداوند عالم ادم ما الاظهار بوده و غیر از خدا
 کسی محض الهان بوده و بیست و دو هیچ عالمی مظهر مشیت نبوده الا نقطه
 بیان ذات حروف سبع و نیز حروف حرا و الا حروف حرا بیان و سزا
 او الة اسماء بیان و سزا امثال الة امثال بیان و او است که حروف
 از کمال شئی بدنی کتبه که منسوب الة الله می نمایند که کل اعرفان او
 و از کتاب او و جز الامور من بیان و همین مشاهده کن ظهورت
 بظهور الله را که او است بعینه مشیت او لیه در کل عوالم او کتاب او است
 کتاب مشیت او لیه در کل عوالم او نبوده و بیست الة مملک علی الله
 و کتاب او نبوده و بیست الة ناطق غیر الله و اسماء او نبوده و بیست الة
 مثالی اسم الله جل و عز و امثال او نبوده و بیست الة مستور و ظل الله
 جل و عز الة ناطق الة من قبل من بعد الة الة او انما کل الة خلصت
 و بعینه نقطه بیان همان ادم بدیع فطرت او بوده و بعینه حروف حرا
 او است همان خاتم نبوده که ان و فدا امر و فدا او بد حفظ و نرسد
 و بعینه آیه که مکتوب را او است همان آیه نبوده که مکتوب بر او نبوده است
 ذکن نظر بضعف هم است و الا ان ادم در مقام نقطه این ادم

میکرد مثلا جوانی که دوازده سال تمام از عمر او گذشته نمیکوید که
 من از خلق هستم که از فلان سمانازل و در فلان از جن مستقر شده
 که اگر بگوید شوق نموده و نزد اولوالعالم حکم بنماست عقل او میشود
 این است که بفظله بیان نمیکوید از منم مظاهر مشیت او آدم نما
 امروز که مثل این قول همین میشود و از این جهت است که رسول خدا
 فرموده که من عیبی هستم زیرا که از وقتی است که عیبی از حد خود فراتر
 نموده و بیان حد سیده و هم چنین من بظهور الله در حد زمانه که خوب
 چهارده ساله دیگر میشود لایق نیست که بگوید من همان دوازده ساله
 بودم که اگر بگوید نظر بضعف دم نموده زیرا که شیء و اجلاوات نیز
 اگر چه از جوان چهارده ساله در چنین فظله او بوده و کم تر نموده
 تا اینکه از دوازده ساله گذشته و از این دوازده سالگی کم تر نموده
 می نمایند تا آنکه چهارده می رسد اگر از یکی از من منین بفرمان خود
 می پسندد که بگوید من یکی هستم از منین باخیل بفظله حیثیت هم
 بر خود می پسندد و كذلك در بیان و بیان هم بالکسر من بظهور
 چنین است اما لایق با الهام بظهور و الله ظاهر هر چه ظهوری
 کیف نشان اولی ظهور بعد بلوغ ظهور و مثل این است که در چنین باوغ
 حد بلوغ است نیز ازین است که حد تحت خود را بجزو نسبت دهد زیرا
 که حد بلوغ از او دارد و با آنچه وجود خود دارد چنانچه عین دارد و مرصد
 صلاظاد و اولی ظاد در این را ندارد و هم چنین در اعداد و کونینیه

شاید

مشاهده نموده در اول هر ظهوری با الله عزوجل داخل از ظهور شده
 که ظهور و قبل او او را با آنچه در او ناری و الا محلی مانده از عطا احد
 خداوند و در آن زمانه میگردی چنانچه الان مشق که از او م تا بفظله
 بیان ظاهر شده اعراض منسوب بر قبل خود و او است منسوب بر بیان
 در حد خود دارد و اولی الهامان در آنچه در این ظهور او دارد اگر چه عرض
 نفسی او و اولی او را بر او هر نفسی که صادر در ایمان بوده بل هر نفسی که
 در عیبین آن گوید بوده که بعد از ظهور بعد آمدن داخل در جهت شده
 که در وقت داخل بیان شده و میشود این است که محلی مانده و حکمت
 بر افاضات و حکم دارد حق افاضت شده زیرا که جهت در هر زمانه
 کمال آن زمان است و امر در کمال در بیان است نزد و در آن و در ظهور
 من بظهور الله در کتاب اولی الهام بظهور همین قسم می نماید هر ظهور
 قبل از او با آنچه خود دارد و در هر چه ظهور مشیت نیست الا آنکه هست
 او این است که کل را اجمع با ظهور نماید که انوار تجلی دهد و داخل در
 کند هر ظهور و بعد از آن اسباب فراهم آمده جاری شده و الا مانده تا
 بر رسیدن شمعان بیان و طائران چه میست کمال است خود داخل در
 می نمایند با آنکه بعد از آن اسباب بر آید ایشان جاری شده در بیان
 الله و امید دهند قسم بذات مقدس الهی عزوجل که اگر اولوالمکرم و علم زمانه
 من بظهور الله در ایمان با و مشق کردند ارضی نیست که احکام اهل بیان
 را بر روی این باشد که او چگونه عز او است و در دیده و در هر شیء مطلق

عموده تا آنکه هیچ شیئی مانند آنکه داخل در جنت شود این است فضل عظم
 و فوز اکبر و هر ظهوری که کل باعاً الارض در ظل آن ظهور کند بزرگتر
 او شد تا وقت نفس مثبت را صحت میکرد و الا هم از اسمازل فضل جانا
 ثابثی که شود و نفوس مثبت که خواهد شد زیرا که خداوند مقصد
 بر هر شیئی بوده و هست و در هر کجاست هم مصلحت کل خلوات است
 جاری خواهد بود و هر کجا باعاً الارض را منظر از وضوان اعظم
 خواهد بود و آنرا که علاما مقصد اندیا الاله و العشر
 من الوردان است حکم خدا البیان باغ ما بکن عند کل نفس کفر
 این باب آنکه آنچه از شجره حقیقت در میان مردم می ماند کلمات او است
 و ارواح متعلقه باها و هر قدر که حفظ کلمات و اعزاز او و اتقا
 و امتناع او کل روح نمایند در ارواح انها ظاهر میشود و جبارت
 الواح خفیضه الا انکه بجلد شود و بنحو ماهو الارض عند کل نفس حفظ
 شود تا آنکه مثل قرآن کرد که هر کوشه معجزی الواح منوره او
 ما یبقی باشد و هیچ نفسی قدری در بیان سوره نمیکند الا انکه خدا
 صانع شاه که در هر اضعفان باو عطا فرماید و اگر باو رسد بینه
 او و آخر آنرا منقطع می دهد کشت در این عالم از عالم بعد از موت خود
 از برای کسی که کلمات الله را باعاً علی با بکن عند نفس معتره و مطر او است
 که عرقه ارواح ان و طراز انها در این است مزارین است که بیان هزار
 متقال زهی علم کند ولی نفس منوعی که روح بیان در او است از برای

یکشمار

الکلیه من الارض و انوارها

الکلیه من الارض و انوارها

یک متقال او مضطر باشد بل کل نحدت لایحی علی اهلها
 بنده نیست که کل بیان و مالک شود الا انکه مضاعف میشود
 او و روزی با اعدان مالک کل شیئی بر او صلوات می فرستند
 و طلب رحمت و مغفرت از برای او میکنند و هر قدر سعی و عاوش
 ان و خفت و زدن ان و عظم خط او و طراز الواح او کرد و در جنت
 محبوب است از دون او و لا یونی نیست که در حواشی ان نوشته شود
 مثل آنچه باب طلب است که کتاب ان انها خود بیرون می برند و محل
 قول در این باب آنکه هر کس در صفح خود لایق است که بیان او لیس
 شیئی باشد اگر چه قوی او با الهامیه و دون ان با الهامیه باشد
 و از ان داده نشد بجز خط حسن نوشتن او و او رضای او و تلامذ
 او است یا نظیر او یا انکه در او کل شیئی عمل با ج خداوند او
 مانده و صوره شود زیرا که هیچ کس از هیچ نفسی نیست که مدد روح
 بنالودت او است و هر کس نظر در انها کل ان نماید و صلوات فرستد
 باین قول اللهم صل علی البیان و من امن به و کل شان بالعره
 و الجلال و عذیب اللهم من لم یؤمن به بالسطوة و العدال او ای
 حقوق کلمات انرا عموده فلان من فضل الله علی عباده انرا کان
 غنیاً و کل لها بیان من بظرفه الله است کل رحمت از برای کسی که ایمان
 او در کل نعمت از برای کسی که ایمان باو می آورد و الیای الامس
 من الالذات من امن بظرفه الله کان امن بالله

و ما امر الله به في كل العالم ومن لم يؤمن به وان امن بالله وما آتت
 به من قبل فكافته ما امن ويدخل النار بلخصه ان باب انك ظهور الله
 در هر ظهور که در او از مشیت او است یا شد لها بالله بوده و هست
 که کل شیئی در دنیا او را شیئی بوده و هست در نفسی که ایمان بظهور بعد
 او آورده گوید ایمان آورده بظهور او است اکلا از قبل و بعد و در
 ظهور بظهور بعد زیرا که ظهور بعد در آن ظهور همان ظهور است
 نفس چهارده سال قبل از آنکه بنور زده رسید نوزده آورده ایمان
 چهارده است این است که هر کس بمن بظهور الله ایمان آورد و ایمان
 با آنچه او امر فرموده او در ایمان آورده است بخداوند از اولی که از
 برای او اول نیست و در ظل رضای خداوند بیرون آید بکل رضای
 در هر ظهوری و هر کس ایمان با او نیاید و اگر چه در کل عالم در ایمان
 و رضای خداوند بوده کل هیا مشهور و امیر که در کافه ما امن باشد
 طریقه این چنانچه هر نفس در هر ظهوری ظاهر است در اول آن
 در فرقان اظهار است نزد کل هر کس ایمان بخداوند علیه و آله آورده
 بیفتن ایمان آورده بخداوند او امر او در کل عالم و هر کس ایمان
 با او نیاید ایمان بخداوند نیاید و او امر او در هیچ عالم این است
 که حکم درون ایمان بمن علی الاخر شده و در مؤمنین بفران در آن
 زمان و لشرف الله ان یا اولی العالم کلام اجمعون چه بسا در نفسی ظهوری
 مؤمن و در ظهور دیگر و نداد وجه بسا نفسی که در ظهور قبل در

در ظهور بعد و حجت و از برای ظهور الله من اول بوده و در آخر که
 نشان ذکر نمود اگر کسی در هر ظهوری مؤمن نباشد در آن ظهور
 بعد از هزار هزار مؤمن باشد کل این عوالم مبتدل با ایمان میکرد و اگر
 لغوی با الله بر عکس بر عکس زیرا که در هر ظهوری آنچه در صفا و الله است
 در هر او است چه قبل و چه بعد مثلا در حقی ظهور در رسول الله اخبر صفا
 بوده الا اول ظهور قائم علیه السلام کلا در رضای او بوده و رضای ظهور
 او در آن روز همان رضای رسول الله بوده چنانچه رضای من بظهور الله
 امر و همین بیان است الحجب ظهور او الوقت مجزئ میشود رضای
 بظهور او لم یزل لایزال این شان مشیت بوده عند الله و خواهد بود
 و هیچ ظهوری نمیشود الا آنکه از مؤمنین با آن ظهور و از برای ایمان
 بظهور بعد هر کس فرشته میشود که اگر وفا کند احد در نماز می ماند
 چنانچه اگر حروف کتاب الف و با بعد عین مؤمنه احدی در نماز نماند
 بود عند ظهور رسول الله و هم چنین در فرقان اگر کل در هر ظهور
 ظهور و الله مستشرق و بضیا اشرفان او کشته حکم درون ایمان
 بر اهل ان اهل فرقان نشده و احدی از اهل ان نماند و هم چنین
 اگر کل مؤمنین بیان مؤمن شوند بمن بظهور الله احد در نماز نخواهد
 ماند و حکم درون ایمان بر احد نخواهد شد و در آن ظهور بوده که قدر
 لحد فاصله نشود مابین ظهور و ایمان کل من امن بالبیان که بعد طول
 الا المستفان هم لا یونیست که بمانند کار احیاء ادا من کیر ایشان نشود

که از احیاء ظهور پیدا کرده و هست اگر چه امید از فضل خداوند
 عطف و دروغنازی است که در جنب ظهور با او عالمیه خود در الراج
 خود کل عباد خود را از رفتن بیدار نماید و نکند در الراج حکم بیان
 که ناعیات یا مستغاث شده در بار نمایند چه کسی عالم بظهور است
 غیر الله هر وقت شود باید کل مضمون بنقطه حقیقت نماید و شکر
 الهیجا آورد که چه امید از فضل او است که نامستغاث رسد
 از قبل کلمه الله رفیع گردد و اما الدلیل ایانه و الوجود علی بقیة
 اذ البرزخ و عروبه و هو لا یغیر فی رجب سبحان الله عما یصفون
 البای الساس و العشر الاله الا لا یخیر العمل الا بانوار النقطه
 ملخص این باب آنکه جایز نیست عمل الا بانوار نقطه بیان زیرا که
 در این ظهور از برای حروف حتی آثار ایشان از نفس حقیقت ظاهر
 میکرد زیرا که ایات مخصوص نقطه است و صاجات مخصوص ^{سور لفق}
 و نقاسیر مخصوصی اند و هر صورتی مخصوصی با ابواب کلی کل
 از این بحر مشرف یکدندنا ایند که کل این آثار در حقیقت اولیه بخیر
 اشرف مشاهده کنند و هیچ غریزای ایشان غیر از سبق ایمان
 که از آن کل شیء هست عند الله و عند اولو العلم بنوده و نیست
 و کل فضل و ظل همین منظر است و از حین غروب الطلوع منظر
 الله آثار و ضمیر رفیع و حروف حتی و کل من امر با الله و بالبیان در
 ظل الغما منظر الا انک کسی طیار نماید در عرفان حکمی از احکام ^{الله}

در بیان کلمات مشاهدات

چراض و چه خروج و اثری از خود ظاهر نماید اگر چه در میان بخاوند
 نه نمایند در ظل و محشور و الا این ذکر نمیکرد عند الله و عند اولو
 العلم بلکه در این کورا که ناظر خواهد مسائل و تحقیق در احوال و
 کلمات و مانند دیگر نازل شده از نقطه شمس حقیقت زیرا که آثار
 او معانی مثل ضیاء شمس است بالنسبه بانوار که اگر چه بعد از
 یضون احدی بهما سبحان الله عنک سبحان عظیمه و تعالی الله
 فذلک علو کبری وادی سعی نمایند در علم حروف و افتراقات اعداد
 اسماء الله و افتراقات کلمات مشاهدات و افتراقات آثار مشاهدات
 در محل خود که از زاده شده که نظم بیان راه کس می کشد که شیون
 می تواند دهد که چه بفرار نوع ظاهر شود و کلی کل راجع بنفس
 بیان میکند زیرا که بر او حروف ناید نمیکرد و از او حروف نافر میگرد
 الا انکه نظم حفظ افتراقات بعضی یا بعضی بنسب است این سخن بیان
 مستقیم تفاوت هم می رسد که یا مشاهده میشود که هیچ نظمی در او
 داده نمی شود از بعد الا انکه احلی و انظم از نظم اول میکند و طویلی
 بنظر انظم بها الله و بشکر تبه فائز و کلامه ^{الله} عند الله فی ^{السیان}
 الا از رفیع الله ما ایشاء وینزل ما یرید انز فرقی ندیر و بجزیر نظمها
 نظمی است که بر جد و ظاهر تبه شود مثلا کرده و عاصدین است
 بپاری هم ذکر شود و هم خلط الهما خمس نکر دایات در عمل خود
 مناجات در ستم خود و نقاسیر و مفعد غر خود و کلمات در ^{الله}

فدس خود و کلمات فارسیه در امتناع ارتفاع خود چنانچه بر ملاحظه لطیف
 لوازم آثار انان محقق نبوده و نیست ذلك من فضل الله علی العالمین
 البیان حیث یستغاون بما امر والا ان یفرح الله عنهم بظهور
 ما هم به باللیل والنهار لا الله ویتهم بیوجیهون واکرطاً
 نشود و نشناسند کسی را نفس خود بیاض که او مرتب فرماید مثل
 شمشیر درین کواکب این وقتی است که کل را در حجاب بند چنانچه
 فقط بیان سه تفسیر بر آن نوشت در تفسیر بروج آیات الایمان
 و یک تفسیر بر سوره بقره بنهج مشهور علمیه که یک حرف از فضا
 او معادل میشود با هر کلمه برین او اول زول فران تا ارتفاع
 او تفسیر نموده در من یقین ضیا الشمس بنور الکوکب جمال الله
 من عین بلیق ان یدرک عند الله افا لا تظنون ان الایمان ایع و العشر
 من الواء اثبات لا یجوز کتابة انما الفطنة کما الایمان
 الخط وان یکن عند احد حرفان و حسن الخط یجب علی علماء و حکم
 من المؤمنین بلخص این باب آنکه کل آثار فقط استی بیان است
 ولی این اسم کیفیت مختص با ایشانست و بعد در مقام مناجات
 کیفیت ثانویه ذکر میشود و بعد در مقام تفاسیر کیفیت
 ثالثه و بعد در مقام صور علمیه کیفیت رابعیه و بعد در مقام
 کلمات فارسیه کیفیت خامسیه طلاق میشود ولی این اسم
 اسم مختص ایشانست نیز او یا صحفان چنانچه از او داده شده

برایند

در این باب از کتب اهل بیت

برایند ششم بعد البیان در نفوس گذارده شود زیرا که از ماده بی
 اسم الله مشتق میگردد و اول من تسمی نفسه به الله جل جلاله حیث
 قد نزل فی ربی انا الله لا اله الا انا الواحد البیان و کل تر بیان
 اسم او ظاهر زیرا که عدد البیان با واحد صورت جامع عدد الله میگردد
 تا آنکه مراد باشد از برای فقط بیان که از مراتب الله بوده و از برای من
 بظرفه الله که او است مراتب الله و آنچه که در بیان است که الله باشد از
 برای الله بوده و هست و در چند صورت جامع او است و در چند
 ذکر هر حرفی از حروف واحد بعد باب تمامیت عدد این کلمه علیه السلام
 زیرا که ایشانند که الله بوده و هستند و کل را جمع بیاب اول میگردد
 چنانچه در فقط بیان ظاهر از ماده الایمان بود الی التمام و من الله
 الا الله رب السموات و الارض رب کل شیء رب ماری و ملائیکه
 العالمین وان الهک لاله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم المسموع
 و از او داده شده که احد حرفی از حروف بیان است بنویسد الا
 یا حسن خط و احسن از برای هر تفسیر در حد او است و در حد حرف
 و نیز در حد و روان و این از برای این است که روح متعلق با حرف
 که در بیان است با علمای ممکنه الامکان فخره مرتفع گردد
 که در مؤمنین ببیان دیده نشود شیء الا انک از شیء در حد خود
 بکمال رسیدن باشد چنانچه از حروف الفیه چگونگی میزند و در حد
 از سایر ملل همین ششم من البیان کرد که اگر احد از بیان در مشرف

ارض باشد بنفاز حسن او وحسن آنچه در نزد او است در حد خود
 محصور که در کاین اعظم سببلی است از برای جذب کل ارباب بدین
 واقع خداوند حسن و کل در صورتی است که مقدر باشد نه آنکه
 بر نفس خود صعوبت وارد آورد در شئی زیرا که خداوند دوست
 نداشت که نظر فرماید بنفسی مگر در جزئی بل کل علی قدر ما استطاعوا
 گویند الا در این جبل مشاهده میشود که با اهلای مطهر نزد اهل با
 هست و بنا بر این مثلثه میگردند و بیانهاستند شده اند که
 با بیانهای خود در نزد من بظهور الله و اندک مذکور بود علی الله
 و هست و از اظهار وجود خود در نزد او مخفی نموده که از حیث تعبد
 و هست فلست الله ان با اولی البیان کلام اجمعون البیان ان
 و اعترافوا را نشانه من از ادان بقرشیا من انوار القطنه
 او یعنی فرضا الله من کتاب الله لا یجز ان یانه لسنه الا احد الا
 ان یستخ لفسه علی الحسی خطی خط او بخط او و نه فاذا ارجل عطا
 و الا لا یجوز ملخص این باب آنکه خداوند دست میدارد در بیان
 که آنچه واقع میشود از هر شئی از حد لطفه از شئی الا ما یدر الیه و حد
 الکمال بمنه های علو حسن صورت و سیرت گردنا آنکه هر نفسی بقدر
 ذره که وارد میاید و الا چه با محمل نکرده در انجمله است که حکم شده
 هر کس تفسیری بر کلمات بیان منویسد یا از خود کتاب در علی انشا
 میکند اگر خود میتواند با حسن خط نسخی اصل را داشته و الا داده یکی

کوزن

که نوشته و بعد از خود حفظ نمود ان وقت نسخ بدیگری داده شود
 که انوار نفسی در نزد خود ان نفس باشد و بعد بدیگری نوشته
 اگر دون این شود حیاط عمل او میگردد الا در مواضعیکه با و میسر نکند
 یا در عطا از برای خود نسخی در این انجام دهد که انوقت از برای او ان
 که قبل از استنساخ بدهد که نسخ خوب از برای او تمام نموده هیچ
 سازند از در صورت دون امکان هست و الا در صورت امکان
 از نسخ محبوب بوده و هست عند الله در مثل باب علمای این عصر
 که نسخ هر خطی که در هر صنف جدید نوع حکمی نماید همین قدر که
 نسخی اصل است حفظی نماید مثل کتاب صحابی که الان در این جبل
 هست از منشی ان بلکه اگر کتاب باشد کیان فقط سواد غیر محکم
 بهم رسد این حفظ نیست و از برای بحر محیط این قلب لطف من کل
 صناعه ان با اولی البیان علی حق ما انتم علیه مقدر وقت قل
 الله الطف خوف کل ذلطف ان بقدر ان بمنع عن سلطان
 لطفه من احد لکه السموات و الارض و لا ما یدر الیه ان
 کان لظافا من لطف الطیف البالی با سع و انش من الالوان
 از ان اودان صرف تمام ملک الله انما لطفه کیف یشاء
 و منی بوج مجتهد الله ملخص این باب آنکه خداوند از فضل وجود خود
 از ان داده که هر کس هر قدر بتواند در همان صورت نماید اگر ممکن
 بود که کل با علی الارض را بجایان بیان فرار دهد پس از ان از برای

او بوده ثم این باریتک در نزد ظهور و من بظهور الله منقش گشت چنان
 که در این اوان نیز حکم است چگونگی در نفس او لعل مثل امر و زواجر بگردد
 که در انضای الفجاءه ما الاخصی باسلام باشد و مقرر من اول او در
 باشد که چهره سکون او خشن محض باشد که چه در جا که مقرر او است
 هر چه در آن بوده و هفت چهره بر هر مرتبت باشد چهره بر مرتبت
 ولی این ذکر از برای استعوار و مؤمنین بیدان بوده که با صاحب خود
 نکرده آنچه که بحسبین بقران نموده و الا ان النور والظلم عنده سواء
 کلینهما سبحان محمد بالعتی والاکرام البا الاول من الاله الرابع
 فان المنقطه معانی مقام بیخلق عن الله و مقام بیخلق عمادون
 الله ذلك مقام عبودیت و بیترک اللقاه الذی برعباده الله باللیل
 والنفار و یسبح له بالعدو والاصال الخ فی این باب آنکه خداوند
 از برای شمع جنت و در مقام خلق فرموده یکی مقام غیب ذات
 او که مظهر الوهیت است که آنچه آیات فانه بر ما میداند و قبیل او میکند
 و او است که موصوف بمیکرم و بهیج و صغی و صعوبت عنیکم و بهیج
 و معالی اش از هر دو که در تثنای و مقدس است از هر دو که او در وجه
 امضا آن بیوفیه غیره و نیز بوجه سواه له لخلق والاولی الاله
 الواحد المنکبر للمغال مقام این ابر عظمت است فل الله حوق
 و ان ما دون الله خلق و کل الاله ابودون و در این ابر که در او است
 خلق او است و این ابر است که در او دیده نمیشود و الا الله که ما در

او خلق است

او خلق او است و این ابر است که در او آیه تبت دیده نمیشود بل
 ظهور او الله و ذات بطون الله و علو علو الله و سمو سمو الله
 و کینیتت انلا و فاینتت قدم و طلع صحره بحسب ابریل ذکر بیتی
 ذکر آیه از برای عرفان است و الا آیه سلطو عنیکم و ذکره اگر آیه سلطو
 کرد خلق او میشود و او بنفسه مذکور نمیکرد و الا بایماید که
 ذات الانا و از برای او امکان و حدودان نیست و قرب او عین
 بعد او است و بعد او عین قرب او است و اول او عین آخر او است
 و آخر او عین اول او است و ظاهر او عین باطن او است و باطن او
 عین ظاهر او است و علو او عین دنو او است و دنو او عین علو او
 و کافور او عین سانج او است و سانج او عین کافور او است
 و کینیتت او عین اینت او است و اینت او عین کینیتت او است
 لم یزل الله کان لها اولاد اوله ههنا لک و کان ربها اولاد ربها ههنا لک
 و کان محبوبها اولاد حید ههنا لک و کان معبودها اولاد عابد ههنا لک
 و کان مقصودها اولاد فاصدها لک سبحان ربها و شعاع کل ما یرکبه
 اسم و صفها و نعمت و تمیز لم یزل الله کان لها اولاد الرعیه و لم یزل الله
 ربها و لا رب سواه و لم یزل الله سلطانا و لا سلطان دونه و لم یزل
 الله ملکا و لا ملک غیره و لم یزل الله ملکا و لا ملک سواه و
 لم یزل الله علاما و لا علم سواه و لم یزل الله قدارا و لا قدار غیره
 و لم یزل الله کیانا و لا کیان دونه و لم یزل الله خالفا و لا مخالف

سواء و لم يزل الله وكل الاسماء بحسبه وكل الصفات في قبضه
 يسبح له ما السموات والارض وما بينهما لا اله الا هو العزيز الجبار
 و اين ابني است که با دوتان ذکر خلقت میشود و هر کس دعای سبحان
 من هر چی بگوید بخواند با بخواند در بحر ظهور و این است در خواسته
 مخفی گشته زیرا که این دعا در اول ظهور و زرات و مظاهر است
 از کبریت احمد و در بحر ظهور مشغول تر از هر شیخ و در رفع تراشقی
 بمثل آنکه میگوید سبحان من هو معنی آن یعنی در آخر ظهور و معلوم میسر
 مظاهر او در آینده مستحین که تنوی بکل داده و احد خطوطی
 بر ایشان نمیکند ولی در اول ظهور و کسی خطوط و فرمای ایشان
 بلکه مثلا سبحان من هو صادق از نصیقه را در ظهور و بعاری
 که از غلو ممانعت و در غت جلالت کسی خود را لایق نمیبیند که نصیقه
 او کند و او نصیقه میکند هر کس را که خواهد بر نصیقه از افتخارها
 در حق خود میکند و اول ظهور و بشاء اعزاز کبریت احمر است
 که کسی نصیقه بر او نمیکند و حال آنکه هر صفتی بنصیقه او صدف
 میگرد و در همین در کل اسما و صفات زیرا که در آن اسم و صفت
 دیده نمیشود الا او بلکه ظاهر بان اسم و صفت خود داد و در
 او معدوم صورتی پسند چنانچه امر و در نظر کنی در کورد فران که
 لایق نفسی اسم عالم الایعلم فر او کیت و او خود داد و در سول
 چه در فرای میداند و می بیند و همین قسم ملاحظه کن مظاهر اسما

و صفات

وصفا و اول این بحری است عظیم بخط و نظر بنفس است عبد عرف
 میکند و چه بسا سلاک این بحر فرشته و میشوند بنظر بر غیر ظاهر
 در او که اگر عزیزان باشد و دیده میشود که مظاهر حق مومن ایشان
 در آن میکنند و هم چنین در کل امثال صفات ولی چون در این برابرا
 دیده نمیشود الا امر حق و لیک و لایزال این است که بران جهات آنها
 حیات و هم چنین سلطان او را سلطان روز و عالم الایعلم
 و هم چنین مقدر را حجت لا مقدر الا ایاه و هم چنین صادق
 حیات یکن صادق غیره چنانچه از برای اسما الهی بر اول است و نه
 آخری و نیز از برای او عدوی بوده و نه هست و در کینویت هر شی
 اینی عز الله بوده و هست که با او تواند توحید او را کرد و او این است
 از مشیت است در او که او دیده نمیشود الا الله و در نفس خود که
 مشیت که نفس او است که او را الله بوده باشد که کلاک نکره
 نمیکند الا علی الله جل و عز و این اینی است که در هر شی دیده نمیشود
 در او الا الله زیرا که متوجه در چنین توجه با الله خلق نمی بیند
 و در چنین ذکر خلق خدای بیند خلق از برای که میداند که این خلق
 خدا خلق او بوده و هست و ماد و نوا خلق است در هر حال نظر
 کن امر و در بیان که هر کس توحید خدا میکند بتعلیم بقطره سینه
 که کلام توحید از آن مطلع عز مشرف که دیده ولی کلاک نکره در حق
 اشارت الا علی الله و نیز در معانی که مخفی ما و شده کلاک نمیکند الا

بغلا الله بلکه جهت خلق او شاهد است بر عبودیت او بر خداوند چنانچه
 جبهه نفس کل شیئی شاهد است بر نفس خود از برای خداوند ^{عبودیت}
 و کل شیئی از شیخ مثال او خلق شده و همین قسم که از برای او در ذات
 آیه حق و او بر خلق که بابت خلق عبادت میکند خداوند را و سجده
 از برای او میکند همین قسم هر شیئی بابت خلقت عبادت میکند
 محبوب خود را ولی رسید و نمی رسد الا باینی که خداوند در ذات
 که مدله بر ذات منعمان او که اگر مدله بر نفس است باشد از خلق او است
 بلکه احزان اولو الاقله نظر نگردد و نمیکند الا الله وحده که
 کل اسماء افندیده همیشه الا او که اگر عزیزین باشد عبادت ^{مشغول}
 میکند از عباد و حال آنکه هیچ شیئی خلق نشده الا از برای عبادت
 او چنانچه در قرآن تا زمان فرود و ما خلقنا للین و الانس الا لعیباد
 و همین قسم که در اسماء غیر الله دیده میشود در ابای این اسماء هم
 که افندیده موحدین باشد غیر الله دیده نمیشود که اگر نفس در ^{حرف}
 اسمی نظر بر غیر الله کند در این مختص بوده و در این اجزاء نوشته
 چنانچه ناظر در حقین نظر در مراتب می بیند الامثال خود را در او ^{میشود}
 نمیکند نفس این را در آن که در مراتب دیده میشود من مثال
 بلکه مثالی که در مراتب مثلی میگردان او در نفس مثال است که قائم
 بجهت است نزد نفس است که اگر در نفس است می بود باید که قبل
 از تجلی میده شود و هم چنین نظر کن در مراتب حروف حق که در مراتب

ایشان

ایشان اسم حق دیده میشود قبل از تجلی او باید دیده شود و حال آنکه
 او حقین تجلی تجلی دیده میشود که گوید او این حق نیست الا او مثل آنکه
 در مراتب نیست الامثال نور ذات بود این مثال در نفس مثال است نه
 نفس مراتب که اگر در مراتب بود باید که حروف حق قبل از آنکه مثال او
 المثال در اها ظاهر شود تا اگر بدگر می باشد و اگر هم بوده از تجلی
 قبل بوده نزد نفس این شیئی است که ممکن بوده و در این مرتبه
 که کل مدقی نظر فرود شده و مثال او در نفس مراتب که منته بلکه مثال
 عرض او نفس مثال است و ظهور او بدو المثال و نفس مراتب است
 هم چنین مشاهده کن کل اسماء و صفات او در اها همین الا الله ^{حده}
 و نظر با سمیت و ایتیت و صفیت مکان که تجویب میگردی از مقصود
 و از این صراحت میباش که در قرآن فرخ او با اسمها ناکشته و مظاهر ^{حده}
 قبل بیان فرموده و اگر جای فرموده مثل کلام سید الشهداء علیه السلام
 شده الهی ^{است} بالرجوع الا الاثار فاحضوا اليها بکسوف الاموار و هدایة
 الاسماء صا حنی ارجع اليک منها كما دخلت اليک منها و صون ^{الاسماء}
 عن النظر اليها و منوع الهمة عن الاعتماد علیها انک کنت علی شئ فندیا
 و امر و هم او کل مرتفع است بر این مجری که عیبش اند و چنین علم
 بر ایتیت نظر بر آن نکند این است که مرتفع شده از کل این حکم الامین
 که بر عهد الاسماء الا الله ولا يدخل من الطوائف و لا من اللغز و لا من ^{الاسماء}
 اد لری و بحر اللغز الا الله وان یرى من الخیة التي هي الايتیت يدخل ^{الاسماء}

الخلق ولم يبرهن في ذرة الخلق بل بيكر بين اسم الخلق او لا يبرهنه الا الله و
 هيكل انساني بل در هر شی این در و ایر را خداوند نگذاشته که مایه اول است
 او را و توحید فرماید او را و زیند مستغنی الا او و مادون ^{خلق}
 او بیند و بایست نفس خود عبادت کند خداوند را و سجده کند از برای
 و منقطع کرد بسوی او از حجب عز او که اگر کسی چنین متوجه لا اله الا الله
 و همیشه با حق فضل در حق امکان مکان و اصل بلکه عینی بیند و
 الاعبودت خود را و این در و بیشتر ذکر نمیشود الا در نقطه حقیقت
 زیرا که عبادت مشقت نیست که عز الله تکلم نماید بلکه هر کل اشیا ^{تف}
 علیه اسم شی خواست که در محراب عبودیت سپهر نمایند زیرا که عز این مشقت
 نبوده و نیستند زیرا که عز از برای مشقت خداوند از آن نفور بود
 نمیشود و الله که عینش هاید و بعد از عز و بیان شمس عز از من بظهور
 الله مشقت بر این شی ظهور را و ظهور الله نیست بلکه او است صرف
 ظهور و که کل ایات مد علی الله از ظهور او در انشاء کل ظاهر میگردد
 و اگر نفسی روح نموده و در هر جزو از خود داخل در انوقت مشاهده
 عظمه الله را می نماید که ماسوا خلق او بوده و هستند و همان نفس
 لم یزل عبادت خدا را و منقطع است بسوی او چنانچه مجرب مشیت که
 صرف عالم ظهور است و کل اندک از شیخ ظلال ایات او خلق میگردد
 که با حق ممکن است در مقام عبودیت سیر نموده و از آن در من کل ذر
 ذکی نموده در مقام عبودیت خود با اینکه کلمه ان الله لا اله الا

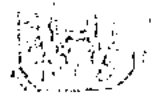
انا لم یزل ولا یزال ان یظهر کینونیت که مراتب الله هست مشرف
 بوده و هست که در او کینونیت او ذکر نمیشود بلکه کینونیت
 و کینونیت او خلق الله بوده و هست و این صراط است که از او
 ادق تر در علم خدا نبوده و نیست در حق نظر بخداوند باز است کل
 ما وصف الله لخلق و وصف میشود و در حق نظر با این است کل
 ما وصف به خلق و وصف میشود و لم یزل الله کان لها و مادون
 خلق له و لم یکن بین الله و بین خلقه ثالثا و ثانی الثالث خلق له
 لا اله الا هو انا کل عابدون الباء بالشاء من الهم بال الرابع
 فان کل باجج اللفظية مرجع الاله و ما مرجع الیهام مرجع الاله
 و ما مرجع الاله مرجع الیهام و ما مرجع الاله مرجع الیهام الخ این
 باب آنکه ذات اول لا یزال لا یزال ان یبدل و لن یوصف و لن یغت
 و لن یری بوده و هست و آنچه از او نازل میگردد از کلمه مشیت است
 و آنچه بسوی او راجع میگردد که ذلک این است که هر کوی از برای
 مشیت شرف ذات و ظهور و ان که اولوا العلم ان ظهور در ک نموده
 وی نماید مثلا امر و قیام و در بیان از ارتفاع ان رافع شود الله بوده
 و از برای خدا میگردد الی ظهور من بظهور الله که ان وقت اگر کسی عمل
 از برای عز او کند راجع بخداوند نمیکرد اگر چه با علی وجه توحید
 سیر کند چنانچه موحدین کتاب لطف بعد از ظهور رسول الله نمی
 از برای ایشان نه بخشید علو علم ایشان الا اشخاصه که داخل در ان

سیدنا محمد و آله

شده و هم چنین آنچه در قرآن شریف موعود در هر صفت محمود و هر چه
علم مکتوبی و استیلا حق محمودی و لی همین قدر که داخل بیان بیانه
باطل کنند و نری از برای ایشان نه خجسته و هم چنین اهل بیان
عند ظهور من بظهور الله هیچ امری از ایشان واجب الا الله عینک
اگر چه کلام الا الله باشد مگر با بیان با و ولی مثل از آن ظهور
آنچه در این بیان واقع از برای الله میگردد و واجب بسوی او میشود
نه اینکه واجب بذات او اگر چه بلکه رجوع بمن بظهور الله رجوع با او
و اینکه ذکر میشود که رجوع با او است مثل نسبت که عبارت است از
خوانده میشود که از جهت علو و عوا و نسبت بخود داده و غیر از این
در امکان ممکن نیست زیرا که ذات اول مضمون بنی نمیکرد و در
اول خلق نبی تعلق مثبت است و آخر خود او رجوع او است با او که است
شع عشر و فیض مثل از آنکه امر فرماید من بظهور الله بار نفع
بیان کسی مانند رفتی از زمین بر باره باینکه او را داخل جنت خود
نماید و از ابطال آن وجود آن بجا نهد و برای امره آن حرف
سبع لله کرده و جزای کل شیئی با داده می شود ولی اگر مقارن
با اظهور او بار نفع نماید آن وقت باید از برای او کذب از
او اگر رضای او در آن نبی باشد و الا رضای او است جنت فرما
و پاره و مافعل و یفعل این است سر کل وجود و غیب هر بار و نور که اگر
کسی مشتمک باین عروه حقیقتش کرده در هیچ شانه در ظل نار

کاه

نگردد و در ظلال جنت مشتمل باشد و الا در هر حالت که نظر کنی اصل
ان بسکوی که ما از برای خدا عمل میکنم چنانچه آنچه جز آن در قرآن از برای
مرایای الله واقع شد گفتند ما از برای خدا میکنیم و حال آنکه خدا
کردند و همین قسم در بیان آنچه مؤمنین او واقع شد از عروق قرآن
نمیکردند و قصد داشتند الا آنکه از برای خدا میکنیم و حال آنکه
بر خدا کردند و قسم بحق من بظهور که هیچ قسم در علم خداوندان عظیم
تر نیست هیچ نفسی بر او یا بر مؤمنین با و حرفه وارد نمی آید و الا آنکه
از برای خدا میکنند و بسکویید از برای خدا میکنم و حال آنکه در هیچ
و بسکویید و خدا میکنند ای اهل بیان شرم جز آن نموده و بعضی
حکم موعود و دخول حق موعود و بر شئون محبت محبت نماید که
الله چنین طوع و دیا نعت بکل شیئی زیرا که آنچه این می بینید
که مؤمنان قرآن هستند و چون نزول آن عزیزان یک نفر مؤمنان
نبودند هفت سال و حال آنکه جنت همانا است که بوده و هست
و این ان عدم تعقل اهل آن زمان بوده چنانچه در بیان الیوم العظمه
هر کس داخل شود برهان جنت اول میشود و عبادی که در اول است
محبت نماید بر اسطر عدم تعقل بوده و الا حجه الله چنین ظهور یافته
بر هر چه چنانچه چنین قول بیان اگر کل مؤمنین بتوان میخواستند
ایمان او روند با و بیل هر نفسی حجه الله در جزای ایشان بالغ و کامل بود
چنانچه خداوندنا احتیاج میفرماید بکل مثل آنکه با اول مؤمنین فرموده



بهان شی که او ایمان آورده همان شی در کل بوده چرا محیی مانده و همین
 حجت او را معذب می نماید و شی که داخل درین کرده نماند مشرب از
 یا اولی الا بصار کلمه اجمعون ایما ^{الکلی} شی من الو امد الرا بع
 فان البید الله حق شخص این باب آنکه خداوند حیاتی کرده نمیشود هیچ
 چیز مثل بدای که بدای اعتراف بقدرت او است برایش اگر مضمی
 عبادت او را با خیر در امکان غرق و مشغول و نیست همین قدر که
 اعتراف بدای نموده این عبادت اعظم از آنچه کرده میگرد که اگر ^{نه}
 او را داخل در نماز فرماید مقصد بوده وهست و لم یوم کسی نتواند
 گفت و فعل او زیرا که او عار است در رضای خود و هم چنین بر عکس
 اگر کسی آنچه در امکان مشغول است محمل عصیان او کرده اگر ناظر
 بیدار او نکرده این عصیان اعظم تر است نزد او از آنچه کرده و اگر
 بخواند او را داخل جنت فرماید که بر میسر کند ام و هم در فعل او گفته زیرا
 که او بوده محمود در رضای خود و معالی است بدای خدای که مشغول
 شود با بدای خلق او زیرا که بدای خلق از محیی میگرد و بدای او از
 قدرت و نزد هر ظهور مضمی بدای و ظاهر و حال آنکه حکم فرموده
 بایمان و جنت من مین قبل بدای او بر اعناق کل میکند و حکم و
 میکند تا آنکه اظهار قدرت فرماید و الا ترا و چه فران و چه بیان
 و چه رضای او و قانی و چه پانیر این نیست الا ارتقاء قدرت او ^{مشاء}
 سلطنت او که بداند که کل در قبضه و تصرف خدای خود بوده وهستند

اسماء

و از برای ایشان شی نبوده الا باذن او و این نیست الا بدای مشیت
 زیرا که ذات انزال را برزق و لم یزال بر حالت واحد بوده وهست
 ظهور و بطون صفت مشیت است و اول و آخر هندی سواد
 و اگر در او ذکر شود اول او همین آخر او بوده و ظهور او عین بطون او
 از استعمال این الفاظ ای ناظر در بیان محیی نکشند که اسم اول
 یک در بر در ذات عیب استعمال میشود و یک دفعه در ذکر اول ذکر
 و یک دفعه در خلق اول ذکر میگرد و یک دفعه در اول ناد ذکر میگرد
 اول که در صفت مشیت ذکر میگرد خلق اولی است که در وضع اول
 ذکر میگرد و هم چنین اولی که در خلق ذکر میگرد مثل او مثل شیخ مشیت
 در مراتب بالذات با اول مشیت و هم چنین ذکر اول در نماز این ذکر است
 که در خلق تمام است نه در خلق بقا است محیی از ظهورات اسمائیکه
 که هر شی در مقصد خود بر آنچه ذکر شود از صد خود تجاوز نماید و بعد
 از آنکه بدای ذات انزال را بدای مشیت کنی و امضا او را امضا
 نظر کن در هر ظهوری در بدای او که مثل کلامهای مجموع بوده
 چنانچه هر کس بدای ظهور بوده مشاهده این نوع ظهور و یاد محیی
 مشیت نموده و هم چنین قبل و فرقان با اسم تسبیح مذکور و این که
 در احادیث مذکور است که همین قدر که در تبر و رضا آمد بدای او
 نیست یعنی اگر ایمان بر تبر و ابع و سید که در نگیر باشد بدای او
 آنچه و رضا شده نیست و ضلال از الله ولی اگر بعد از آن باشد بدای انزال

کلیلاً در حق هر شیئی بوده و هست و منفک از هیچ شیئی در هیچ شایه
 نمیکرد الا ان یشاء الله انزل علی کل شیء قدره و ما ادا و بشیر ضا
 و کن تکبیر و عروج مشیت است که از طلوع از و کن بشیر العروج
 در هر کن تراب بر نفس خود نهی که در مثلاً آنچه در حیات رسول الله
 حکم شد و بدین ظاهر شده همان ثابت است الی جین عروج او بعد
 حلال او حلال است الی یوم القیمه و ظهور الاخریة از و نهی او
 الی ظهور الاخریة از و نهی او چنانچه بنده ای او بعد از او در هر نفسی
 او مشرف الی او بودی که یقین نموده برضای او که اگر در گری شده
 بعینه برای رسول الله بوده و حال آنکه چنین امر شده بلکه از و نهی
 کتاب الله قدری در اینجا و زعفران بوده ولی بعد از غروب شمس صیفت
 بدایای باطن او با مؤمنین با او بوده و هست ولی چون کسی نمیشناسد
 او را با نفس استیغاث و انهم در ایام بطون خود غیر از آنچه در ایام
 ظهور حکم فرموده می فرماید این بود معنی بدای الی غیره و جل که بعد از
 حال بر هر چه جا مسفر نکشته اگر چه با آنچه ممکن در امکان بوده عروج
 نموده باشد که نظر سید الشرفان است که عروج نموده و هم چنین
 اگر بمنشی تیر نزول نهی که در بر سر خوف نه نشسته نظر بدایا و نه
 نموده که نظر نکردن اعظم از آن است که منتهی کشد ولی ظهور این
 از ممکن مشیت است فرعون که در میان ظاهر کشد اگر در حق شیئی
 ذکر جنت شده الی یوم القیمه و عروج او ثابت بوده و هست و اگر در

مؤمن

در ظاهر ظاهر است

حق شیئی ذکر و در جنت فرموده الی یوم القیمه در نهاد او بعد از او
 بوده و هست و عند ظهور میا صفت اگر بعینه شیء و نار مشفیل شود
 شیء جنت میگردد و اگر شیء جنت نجیب که به شیء نار میگردد
 چنانچه در این گوید که بود مشاهده این مطلب را نمود و در هر ظهور
 بمنشی حد و جهد خود وسیع نموده که ذکر خیزی من قبل الله اندازی
 در کتاب او گذاشته الی ظهور و دیگر که این اعظم تر است از آنچه الی یوم
 الی یوم عروج نموده در مقامه رفیع که ذکر اینها از برای صاحبانش
 نماید چه بسا این مؤمنان مفاعله کفایت کرد و هیچ اسمی از آن باقی
 نماند اگر در هر روز و در حق کرد و الا جزای او با خداوند بوده و
 والله بحسب الحسنین الباب الرابع عشر فی الواحد الواحد
 در آن کل ذکر عبدی که طاعت این باب نکند او صاحب کل اشیا را میگردد
 هیچکس است او جنت کل اشیا و جنت انسانی است که مثال آن این است
 اگر قطعه الماس را با شلی در نزد مؤمنی باشد از آن الماس باغی از آن
 که بواسطه از در زده ظاهر میگردد هم چنین کل شیئی و این هیچکس را
 میگردد با اسم و صفت اگر فریاد او در اعلی الله است بد ظل الامتیا
 عند الله ذکر میشود و اگر از صفات در صفات او ذکر میگردد
 علو مغربه شایسته الی الله و اسماء و صفات و این هیچکس حکم
 و صفتیست بر او نمیکرد الا آنکه در زده ظهور در ظل ان ظهور
 داخل کرد و الا در نفع میشود حکم ایمان از او چگونه حکم اسمیت

وصفتت و نظر خداوند بر این است نه بر شئون ظاهره چنانچه
 امر و زوید می شود که صفت حسن و جود و الفاس و اوصاف
 ناریه امر و زوید میگردد اگر امر و زوید بیان نفسی مؤمن باشد
 بالله و ایات آنکه چه بر اثر نیتش باشد او است که بر سر نیتش
 نیتش و بر غیر او اگر در مشایع مفید باشد عند الله و عند
 اولو العلم در مشایع نزل بوده و در زوید ظهور من بظهور الله هر
 مؤمن که مؤمن با او کرده دلایق است که بر فواد او شمس طالع و استی
 در کسب و نیت او مشورت کرده و هر نفس مؤمن در بیان عبادت
 او بوده و هستند چنانچه اولو الهی اکمل در قرآن عبادت رسول الله
 بوده و هستند بعد از برای عبادت که بر مولای خود غیر آنچه لازم است
 وارد آورده و حال نظر کن و مخزون شود و بر بین چهره در طوق عبادت
 رفیق بر کردن انداخته و با این افتخار و نهایت در ظهور اشرف او در آخرت
 چگونه و امید آنکه اگر جای رسیده که در جیل ساکن گشته و کل ایام
 با دو مؤمن و بر نفس او با اسم مؤمن او واضح شده اگر میشد این نوع
 واضح نمیشد این است که کل در حجاب غرق و شمس در مرایا
 بضیاء او ^{مشرف} و انا و محجب و ماهیان در بابا بزننده و سوال
 از او نموده امر و در کل زمین قرآن مستظرف ظهور قائم ^{صلوات} ال محمد
 و از برای ظهور او نضرع و ابتهال و بر نیت او در رویاهای خود
 افتخار و او ابدت خود بجهنم رسانده و در جیل ساکن نموده

این است

این است معنی حدیث نبیه مستتر من یوسف بیاع و پیش روی ای اهل بیان
 پناه محبوب خود برده که طوق عبودیت او را بر اعناق خود داشته
 باشید در حق او و او را بنده آنچه که در حق خود که عبادت او هستید
 و او را بنده بنان است که نشینده باشید ظهور و رسول الله را
 در مثل واصحاب مستظرف بر او بعد از ظهور او از او انکه هفت
 سال بر دایمی نه سال واقع شد بر او آنچه واقع شد و باز فایده
 در حق شما آنکه ده که اگر کرده بود این ظهور این نوع نمیشد از
 خود حیا نموده و دیگر ظهور من بظهور الله این نوع نگردد و اگر خود
 فرادید که هیچ نفسی نیست و آنچه خود نمی پسندید از اول ^{الظن}
 که نشنا اولو الزرع بیرون رود انشاء الله بر او من و امر و نیت
 زیرا که شمس در مرایا بنشیند و نیت شناسند لا ینح او در خود این است
 که او ای پسند یکی مثل در حال آنکه کل با و قائم است و از آن خود آن
 خلق السموات و ما بینهما چنانچه از روز جود و بیان گفته و آن
 من جوده الدنیا و ما هنا و ان من علوه علم اللوح و القلم و من من
 تبع بعضی است بلکه هر شیء که اطلاق شد نیت بر او شود و شریعت
 از طعام جود او و نظره ایست از نظام من او فرد او و او در حب
 ظاهر و دانسته که در لیل و نهار در اماکن غرض خود او برای او که بر
 کسید چنانچه هر روز میکند و او در جیل باشد و حرف بر او و از
 آید و بفضل وجود او شما ها کل از سخن بر آید باشد ^{نلسنظرن}

ان یا اولی الابصار شتر نشظرون الباب الثامن من لفظ واحد الراجح
 فان کل اولی الذوات آیات که مختص این باب است که این باب هم بیان آن مثل
 باب غنبل است و از جهت ذکر علی و ما یستلیم ذکر امامان نکند و او است
 احق بملك خود از کل شیئی از او از من نفس لم یجد احدان یقول الامم
 سواء کان اعلی الخلق او ادناه و علی آتی شان کان بحکم ما یشاء الایستل
 عما حکم و کل عما قد حکم یستاون ثم این باب انکه اگر از من بدهد مولی
 بما لیک خود حلال میکند در ایشان افزون و همین قسم در جین ظهور
 اگر حرام فریاد بر نفسی این آیات ملک خود و احرام میکند و بر او
 چنانچه حرام فرموده بر هر کس که ایمان با او نیاموده و استند فرمود
 از هر عیبی تا انکه کسی در عوم ظهور او صادر است با نیکار ننماید
 و اگر مؤمن نمیکند صامت کرد چه بسا که میشود ذکر او و او فی
 لظن یصدیق نمیکند و نزدیک میکند و بایر از آیات او و حال انکه
 حرام شده بر او از جین ظهور بدو ایمان و بر او حلال میکند
 الایمان احتیاطا کسند ای اهل بیان که ظهور و الله ظاهر خود
 شد کیف یشاء الله و ظهور و در خود حق نکرده که آیات
 او حجت است بر کل و اگر نامل کسند لظن یصدیق میکند چه چیز
 در محرمه مابین کل آن و سوره توحید نیست چنانچه فرموده در آیات
 باخر که فواد او مدلی علی الله بوده با ایمان با او میکند و همیشه نظر
 کسند در ظهور و نقطه بیان لغل آن روز خود را محجوب سازید

از ظن

از محبوب خود و اگر تفکر در ظهور و نقطه قرآن میکند بیدار روز نشغل
 از الله و ای نمودن این حکم نشد الا انکه منتهای جد و جهد خود را
 کسند بر این که جهد کسند در کل دین و از محقق دین محجوبی و دید چنانچه
 در کور قرآن کل اینتهای وقت و اجتهاد مشاهده نموده و بر هم
 اجتهاد و احتیاط خود فتوی بر محقق دین داده که دین بقول او
 ثابت میکند و چنانکه محققین قرآن باین درجه احتیاط بر نفع
 کرده اند چنانچه خواهد بود بیان ولی حرام شده در بیان حکم قتل با
 از هشتی که هیچ شیئی بمثل آن نمی شده که هر کس بقتل او خطو کند
 قتل نفسی از دین الهی بیرون می رود و معتدب میکند در ماد او که
 خواهد و بر او حرام میشود آنچه بر او حلال بوده در بیان حتی نفس
 او بر او حرام و ندادن فرموده که کسی در بیان فتوی قتل کسی را دهد
 در هیچ حال و در هیچ شان و در هیچ مورد اگر چه در دین خود مخالف
 در شئون علمیه ظاهر کرد که بر احد نبوده و نیست بلکه خدا
 فصل و حکم شما هارا ای خانی منکون چه حد است که فتوی بر قتل نفسی
 دهد و حال انکه یشاء الله که از یکت آن نفس است که اسم اسلام بر خود
 گذاشته اید تصور کسند آنچه بر اهل بیت از قبل او شده با اسم اسلام
 کردند و حال انکه بر مذمت اسلام کردند که اسلامی نیست الایمان
 با و از یوم غروب شمس جفت است از برای احدی از مشدقین بیان
 حکم قتل جایز نبوده و نیست و اگر کسی کند از بیان نبوده و نیست و هیچ

انفی از برای او اعظم از این نخواهد بود زیرا که خداوند فرزان تا
 فرموده من مثل نفسا کما تمائل الناس جميعا این حکم نفسی است
 از انفس مؤمنین چگونگی است اگر آن نفس مثل کعبه منسوب ^{لله}
 شده باشد و نفس الله خوانده شده باشد با وجود آنکه اینقدر
 اهتمام در کتاب الله شده تا از برای استخاره که خود را منسوب ^{بقرآن}
 دانسته از صدر اسلام تا امروز اثری نماند هیچ عبادت از برای
 ایشان است از این نیست که عصبان معبود خود کنند و از برای
 او سجده کنند و خداوند چشم فرموده بر ذات مقدس خود که بنام زید
 کسیکه بر تلب او خطور کند فاما یکی از مؤمنین ببیان را چگونه است
 اگر کسی حکم کند یا العباد یا الله مرتکب شود و هر سبطا که مصیبت
 اول و آخری یاد کند و بر مؤمنین ببیان آنچه را اول و آخری یاد نماید
 واقع شده مرتفع سازد و هیچ ذی نفسی را ازین نکند از برای آنچه
 که بر حق و عادل واقع شد حق است خداوند برکت دهد بر آنچه
 بر او عطا فرموده و مضاعف فرماید آنچه در حق او نوشته و اگر رسد
 ایام او بظهور من بظهوره الله فرقی است از برای او که نصرت فرماید
 محض بین او و از او سوال فرماید بخصیف در اعمال او آنچه بر ایشان
 صعب بوده و طلب لطفت نماید از او الایوم القیمه که او است
 معطی کل شیء حق او و اگر عطا فرماید با و کسی را غیر سد حکم خداوند
 از آن بگیرد و او است حق او و مثل آنکه در سایر احکام امری که من الله

مخبره

میتواند کسی را از رخصت نماید و بخت نکند از محبوبی که هیچ شی
 که آنچه او دارد از او بوده قبل از ظهور او و نصرت کند او و او اگر
 امر بجهاد فرماید بعلو افتخار و سبیل او شهید کرد که اسم او آمد
 در بیان مرتبت سبست کرده و الا خواهد رفت از این عالم و زکری از
 او نخواهد بود زیرا این است که در ایام محموده نغمه دارد و کند از برای
 حق چنانچه سنت کل مؤمنین بقرآن بود از اعالی و اود از بنوعی ^{سبیل} دارد
 و او بسیار سوار خدا و ذکر ماجری علی شیعتم ولی ما ندر وقت همان
 کسی که بنوعی دارد می نمود و از برای او صیای دین او تضرع و گریه نمود
 از اول حکم که با سبب ظالم کشت بر او و اولو العیال معنی بر او سپاره
 در حجاب بختبین ذکر آنچه قبل واقع شده نموده لعل بعد مرتکب نشود
 امری که باعث خلود او در نار گردد این همه تا کنید در بیان شده
 که احد را بخوف نکند لعل صلح او و خلق مطلق بخوف نگردد از شیخ
 در راه یا اگر مقبل با او باشند و الا لاشی های محض که از اول امر تا آخر
 بمنتهای احسان و اجتهاد عبادت و عمل از برای خدا می کنند ولی ^{ظهور}
 ظهور الله میست صورتی بجز خدا اعمال ایشان با بلکه بقتل و کلاشی
 که لاشی است عند الله لاین نیستند و حکم میشود کسی کند لاین ^{ظهور}
 و ان شجره طیبه است که با یان بیانات ظاهر میگردد از برای رضای خدا
 و بجدیدین او و حکم حق در میان اهل بیان و حکم بعد از نفسی که داخل
 شده اگر بان روزمانده باشد و الا کجا پسندند جز سلطان ^{پا}

کتاب خورشید یا شامند و معنی بر روی او عرض عزیز من بخداوند و بدین
 او باشد و از برای غیر اولو السلطنه و درین بیان جایز نیست و از
 برای ایشان بر منسوبین بدین بیان ظاهر نیست در هیچ شان و
 هیچ حال و در هیچ مورد الا عند ظهور من بظهور الله و درین حکم
 من مبین با و ویدیهان که ازین داده شده از برای فتح بلاد که کل
 در ظل ایمان بخداوند و درین او وارد ساخته و بر منسوبین بسوی
 بعد از آن که حزن وارد نیارود و حتی در فتح اراضی هم بر اهل آن
 حکم را نرسند بلکه نامیتر بوده بشود تا دیگر ایشان را
 داخل درین خداوند نموده و در نزد خلق عزیز صیرر همیشه منافع دنیا
 در نزد ایشان عزیز بوده با خدایان بسیار باشد داخل شوند درین خدا
 و این حکم بر اهل بیان است نه بر ایشان الا عند ظهور من بظهور الله که
 امر الله امر مشرف از سایر قدر است آنچه با او را الله منافع کرد بر کل
 هست که از خود امکان خود بوجود کوفی ظاهر سازند کل عباد را بدین
 و بعد از فاق العبدان بقدر اولی بدین که لا بدبر الا باذن الله انهم
 مدبر و معقله و جنم من نفع و مشغ لا یزین علمه من شیء الا امر
 و لا الا رضی لا ما بدینها و لا یجزم من شیء الا ملکوت الارض و السموات
 و لا ما در آنها خالق مایشاء با امر الله که کان علی شیء فقدر الباب الساس
 من الواسع از ابع الله لا یسئل عما یفعل و ما و نه یسئل من کل شیء لطیف
 این باب نکند تا از برای او بداند که طهوری و بطوری نبوده و نیست

و غیر از برای الخیر طهوری و بطوری نبوده گمی در صفت او و راه مذاق
 که لایسئل ذکر شود و از برای او فعلی نیست که مضنون شود و بداند
 او که بفعل آن ذکر نمود یا حکم نیست داشت بلکه همیشه او را
 خلق نموده بمثل آنکه کل شیء با خلق فرموده بنفس او و او بنفس
 خلق فرموده و کل را با او و او را نسبت بخود داده بعلما و ستمو او
 مثل آنکه کعبه را بدست خود خوانده و حال آنکه کل المکتوب در نزد او است
 اختصاصی که لاجل علو و سمو نیست او است و همی تر قسم همیشه بر اعظم
 لایسئل نموده زیرا که در علم او ^{اعلی} انکلا ازین نبوده و نیست که لایسئل
 این نوع عطا کرد و بمثل فلک لایحیر و لایسترس و سایر امثال
 این و او را مظهر بفعل مایشاء و بحکم ما یرید نموده زیرا که ذات او ^{بنفس}
 همیشه است بخداست و نمی خواهد الا مایشاء الله و مایشاء الله ظاهر
 نمیکرد الا مایشاء المشیئ چنانچه ما اوله الله مشرف منکره و الا ما یرید
 المشیئ غیر آن توان لایسئل این نوع عطا کشت زیرا که با آن خلق میشود
 کل و اگر و اختیار فرماید خداوند مظهر واحد امکان ظاهر نشود
 و در بین ایشان باطل میگردد نظام ملکوت سموات و ارض و ^{بانهما}
 بل از اقلی که اول از برای او نبوده و آخری که آخر از برای او نیست ^{بیش}
 بوده و هست که در هر کوی بظهوری مرفوع گردد و مظهر لایسئل ^{بفعل}
 و بفعل مایشاء میگردد و حروف حقی در او دیده نمیشود و لامشیت
 او چنانچه در حروف صغیر ازین دیده نمیشود و لامشیت او که

بر خلق خطو کند و در اینجوشبث او غلبی که فرزند در این جنب در شب
 ان ظهور نیست و حکم عصیان بر او فکر میکرد زیرا که علو را با این
 که در او دیده نشود الا شمس که اگر نفس این دیده شد بجا این
 ذکر میکرد در روز شمس حقیقت و اگر شمس دیده شد ما بقلب شمس
 نقاب است زیرا که از برای الهی عز و ذات او وصفی غیر از صفت
 او و فعلی غیر از فعل او و جوهر غیر از جوهر با او نبوده و نیست
 در ظهور عرفان محمد ص ل الله ص بود مشیت او لیه حرف حیران
 شمس حقیقت ذات مشیت او بود در مشیت او زیرا که ام پزل
 و لا یزال طائف حول امران بودند اینچرا و خواسته بود حواسند
 و هم چنین حرف مشکوّه ازین واحد تا امر در هر کس نفی حقیقت
 باین بوده که مشیت او مشیت محمد بوده و الا لای ذکر نیست
 چنانچه هر چه در اسلام واقع شد بجز حیات عالمین بر مشیت
 او کردند و اگر این نبود حول و قوه بقدر نیاز برای ایشان نبود
 و هم چنین در کور مثل او محمد مثل این و هم چنین در نزد ظهور
 بیان که شمس حقیقت در این کور با اسم یا نبی مشرف الی ظهور
 من بظهور الله که آنچه شود بمشیت او میکرد و اگر خلاف رضای او
 کرد بر مشیت او میشود که اگر این نباشد بقدر شیء قوه از برای
 شیء نیست در این ظهور و این است معنی لاجل الا با الله
 العلی العظیم و اگر این نبود در هر چه ظهوری حرم خلق مخروف

نکشته زیرا

نکشته زیرا که در اخر ظهور خلق از بغایت قشایر در مشیت او
 رسانند که غیر آنچه او خواسته بخوانند چگونه میشود که بتاسند
 محبوب خود را و غیر حجاب او و حاجت او خواهند و اگر میخواهی که این
 بعین حقیقت ملاحظ کنی نظر کن در حین قطع نسبت که فاطمه غیبه
 از خود منقطع میکرد چگونه که تواند بر غیر حکم کند چو در شرح نظر کن
 و چه در نکون مثلا نفس سلم اگر مطلع اسلام از خود کند بر نفس خود
 حکم اسلام نتواند که چگونه بر دیگری و در این جنب لابد باید در بیان
 موفق ازین واقع شود اگر چه منتهی شود بامت اوم که ان وقت که
 حکم کند رایج میشود بحکم اوم چون ان زمان ان ظهور مشیت بوده
 با الله میکرد ان فعل که زیرا که خداوند بقی فرموده کل جلال و قوه را
 بخواند در صورتی است که فرار اندون می کند و در شرح بخوانند
 و در کور هم مثل این و اگر بخوانند در هر چه که داخل بیان بنامند
 حول قوه نیست زیرا که جوهر کل اگر قوه داخل بیان آورده اند
 غیر حول قوه نمائند که استشنا شود زیرا که حول قوه با الله در
 عینی نمائند بچی که اگر مانده بود باید حکم بچی در حق ایشان شود
 حال آنکه عین شود و هم چنین دل اسلام بعد از ظهور در بیان و هم حقیقت
 در بیان بعد از ظهور من بظهور الله که ان وقت کل حول قوه با الله
 که انان حقیقت که مظهر مشیت است ظاهر میکند و از برای اهل بیان
 عند ظهور او نمائند حول قوه بچی الا انکر در خلل او ساکن کردند

و هم چنین الاما اظهار تصور کن که اگر حول و قوه در باطل مانده
 همان نسبت حواس است که بوده و امر و زلفها بیکان همان نسبت میکند
 آنچه میکنند و الا آنکه نسبت حول و قوه الا با الله در هر ظهور و با آنچه
 من قبل الله ظاهر کرد و اگر عین فوار نظر کنی بیقی که کل حول و قوه
 در نزد من بظهور الله است با الله عزوجل باز حد و او است این ظهور
 چنانچه از آدم تا امروز و قوا در این ظهور بوده نظر در آنکه در حد و
 ممکن که مشیت ایزد الله بوده و لم یزل مدخل الله بوده اگر آدم اول
 از مد این بود امر و در ظل ایمان این مؤمن نمیشد چنانچه هر چه
 در نزد هر ظهوری مؤمن است مان هم چنین اگر در این ظهور از من
 بظهور الله نبود در حین ظهور چگونه راجع نمیشد و منقطع بسوی او
 که اگر همان را ظهور بعد واقع شود بل الامتغایه لا مالانها یه
 لها عما منها و فیها البها که مد کل این ظهورات از مظاهر ظهور او است
 که بعینه همان آدم اول که اول الله است در امکان این است هر چه نیست
 که اگر کسی در این بحر سیر کند لا حول الا بالله و ما شاهد می
 و جبر و تقوی بعضی راه دور منقطع می بیند و در صراط او سع از ناپاید
 سفوات الارض سیر میکند و در هر زمان ^{نقطه} بفعال بنیسا و حکم باید
 ما در حین ظهور میستاسد و حین بطون کریم میکند تا بوم ظهور او
 زیرا که عرفان را کل منقطع میکند و مظهر لا یستل عما یفعل و کل با
 سیلون را در حین ظهور ساجد میکند و او ان محجج نمیکرد و بلند

فصل بیگان و نون از او جدا نمیکرد زیرا که می بینند آنچه در هر
 ظهور و مظاهر است بقول او ظاهر گشت و نظر بر جوهر امر می نمایند نه
 بشنون منگش در هر ظهور زیرا که در نزد هر ظهور از برای چنین
 جنت و وصل است که فوفان تصور نیست در امکان و ظهور او که
 قبل شده کل را بعین شهود در این ظهور می بیند چنانچه اگر کسی
 بر رسول الله بود با بن نظر کل نبیین را در طالع او مشاهده می نمود
 کل ظهورات بعد از آنچه در این ظهور ممکن بود از ظهور او مشاهده
 میکند چنین کسی لایق که من بظهوره الله را در کتد و بگوید باقی
 حینکه مشوجه است الله اللهم انت الاول فلیس قبلک شی
 زیرا که آنچه ظهورات بوده منزه و بیجان شد و آنچه در بیان بوده
 منزه میگردید بمن بظهوره الله دیگر قبل و کجا هیچ که ذکر شود که اگر می بود
 حکم دون ایمان نمیشد و انت الاخر فلیس و انت شی زیرا که آنچه
 ظهورات من بعد ظاهر میگردید در ظهور او است من غیر او و انت
 الظاهر فلیس و انت شی زیرا که هر ظاهری در زمان او است ظاهر
 با و نه در غیر نونین با و که اگر ظاهری غیر او بود باید حکم شود ^{فوق}
 و حال آنکه حکم بر دن ایمان او میگردد چگونه فوقیت او و انت الباقی
 و لیس و انت شی که اگر غیر او بالحق بود باید ذات شی باشد و حال
 آنکه هر ذات شی در نزد هر ظهور باطل میگردد الا آنکه داخل از ظهور
 که مظهر الله است و انت علی کل شی قدر زیرا که غیر او مظهر از نیست

ظهور او از ظهورات
 با و چنانچه ظهورات
 نیز در نون

که اگر می بود باید حکم از صاحب حکم بماند و حال آنکه در ظاهر ظهوری
 آنچه مظاهر ضعیف بوده اگر داخل آن نمی گردد که لاشعری میشود و این است
 که عارف بالله در چنین ظهور شمس ضعیف بمیزان خطا وجود خود^{سه}
 و در زوایا و احوال احقر که با این است از بطون او باشد الم از هر
 ذالمی زیرا که کل الم در ظل این الم است نظر کن در ذرات طفل از شیر
 چون مسک فانت عنصری او است این نوع ضالم میگردد و چیزی
 که مسک فانت خواهد او است اگر محجب از او گردد چه فله منالم از آن
 میگردد و این جنبه های ظاهر که در بعضی هم میرسد از شیخ جی است
 که در بعضی ظاهر شده چگونه و اوقات و نور است در مظاهر ملک ملک
 وجود و حال اینکه این جنبه بالتبیین محبت روح ذکر میشود و هم^{چنین}
 جنبه روح بالتبیین خواهد ذکر میشود و قسم بذات مقدس الهی
 که کل در عالم طبیعت سازند که اگر از آن فرغ کنند در عالم جسد
 ذاتی وارد شوند نمیتوانند بقدر شع شع از مظاهر بگیرد و در
 بلکه بزرگ تر و قدر اخصر حل نشا خود و اسان کنند و هم چنین اگر
 در عالم جنبه نفس وارد شوند نیز مظاهر ظاهری معکلف کردند
 و اگر از این عروج کنند در نیز مظاهر مجسده معکلف کردند و اگر
 از انجاء عروج کنند در جنبه مظاهر شع معکلف کردند و اگر عروج^{نموده}
 در مظاهر در همان مظاهر نظر کنند بین بدی الله ساجد کردند و با
 که کل جبار بعد از ایمان با او باشد جنبه ضواء میگردد و الا جنبه

در نادر بین چه قدر جوهر است این جوهر وجه قدر است این جنبه
 وجه قدر سازج است این سازج وجه قدر کاخ است این کاخ
 که کل لذات در ظل ملک اوست میگردد و بر نسبت با و منوجه
 زیرا که کل لذت در رضای او است چنانچه بعد جام بلا دای بر شد
 و چنانکه میدان رضای او است مثل آنکه جام شراب ظهور و رانی شد
 در جنبه چگونگی است اگر مثلند و محبت او کرد که کل جنبه بر شد
 لاشعری است این است که سبب در این جنبه در جنبه ظهوری محض
 طلعت است و در جنبه غروب در هجران سوفان الاطالع از حزن
 او در فراوان لذات از هر لذت مثلند و ترا و و ترا و لو العلم
 چگونه تمام جاری کرد بر ارتقاء حجب و حال آنکه کل در محبت سبب است
 و هنوز از عالم جسد غیبه که بعد از موت طین میگردد صعود^{نکرده}
 چگونه میگردد از رسد و چگونه بقا مانده که خرفان خداوند
 فرموده این است که مثلند و بلذت جوهر تبه کموات از کبریت
 احمر بل ایوب لا مثلند و بلذت با شیل از لذت ان در عرا است اگر
 باشد از برای او و الا از برای هر این نوع هم معقد شده که هر نفسی
 همیشه در ایستاد خود باشد آثار کل بیان اینکه دل کند^{نقطه}
 حقیقت را در جنبه ظهور که در ظل این در یک کل خیر و مشاهده
 خواهد نمود و محجب نکرده که از کل چیز ممنوع خواهد گشت و انلا
 در عالم جسد از سیر نموده که انلا یک صیاح تواند با او بود

بطول و این والا در جسد عرضی کل یا او مشبه در زود بوده و هستند
 زیرا که بطون او در عرش خود است در این خلق و همان محل است و در
 این و جنت رضوان چنانچه قبیل از ظهور بود بعد از ظهور هم
 و بعد از غروب هم خواهد بود در هر عا و عرش که خداوند از برای او
 مقدر نموده باشد کل اهل بیان مثل ماهی است هستند که در راه او
 از بان زنده و غیر او شئی بنده بل هستی خود را با او دیده ولی از او محجب
 در زود هر حکم نظر بر همه آن نموده تا در هر ظهوری از او محجب نماند
 که این است مگر علم و عمل که عین ناظر کرد در فطوری بنی بیکه الله فانه اذا
 ذکر بیکه کل شئی با الله جبر الی ان کین و اوست مظهر مشیت در این ظهور
 فظفر بیان در زود ظهور من مظهر با الله نفسی او که عین همین نفس است
 در ظهور حضرت که بخواند ظاهر میگردد آن بیکه احدی فاندک ما قدره
 الله لا یرون فذلک لکن ذاهوا انکم فانه لا یخلف من شئی فان امر الله
 بظهور جبرائیل و انزل ان امر الله من قبل و من بعد و لا فکرت
 الباب السابع من الواحد الرابع ان البدن من الله و العود به الله
 ملخص این باب آنکه ما درون الله خلق او است و بعد کل شئی من الله هست
 با او و عود کل شئی الی الله هست با او و نظر کن در صلوات که دید انا
 خدا شد بر سول خدا و عود او بسوی خدا است با مرقطه بیان در همین
 در مرقطه الله کل احکام بیان را جاری نموده که او غیر فظفر بیان
 نیست که عود بر غیر الله اطلاق شود یا بند بر غیر او بلکه در هر جا

بدنی منصور الی الله و هر جا عود منصور الی الله و اظهر
 این بدن و عود بمظهر ظهور و از زمان است که کل این صلوات در اسلام و
 شده کل طائفه رجال ام الضاروه است که از لسان مشیت ظاهر
 گشته و هم چنین در عود این هر موصفت اگر با او تغییر دهند
 نیست الا من الله اگر چه بود اولو الالباب بدن نفسی عود است و عود
 نفسی و اولی این است که این کلمه را در عیان جاری نموده و از اخذ
 محجب که بعد چنانچه این کلمه در کتب اخبرین لا یحصل است و انا خذتم
 کسی تکفیر که مگر این است که امر و اگر کسی در فظفر بیان نظر کند
 من بعد الا نفس بدن و اگر فظفر فغان و او امر او باشد هم چنین
 من مظهر الله من بعد الا فظفر بیان را از وقت مرقه این علم او
 ظاهر شده و الا چه مرقه اطلاق بیان نموده و ان مرقه ان محجب
 ماند و کانه است ز اولو الالباب همین ذکر و بیان اگر تعقل نمایند
 و الله بید کل شئی من بعد و ان الی الله کل چه چون ای الی امر
 بظهور الله طوری بنید که و انظر لهما العزیر المحبوب الی باب الامت
 من الواحد الرابع ان بان الله یخلق کی و بنی کل شئی و یروف
 و یسب و یحیی ملخص این باب آنکه کل شئی راجع میگردد بحکم نفس انسانیه
 و از خانی شده از چهار ایش این خلق که فواد او باشد و ایز روزی
 که روح او باشد و ایز موت که نفس او باشد و ایز حیات که جسد
 او باشد و کل در زود نفس او بر جنت ذکر شده و بر آله

این کلمه را در کتب اخبرین لا یحصل است و انا خذتم

و در وقت موت و حیاتی که واقع شود مظهر و این مظاهر میگردند
هم چنین در مقابل روز قیامت باب نادر چه از این شئون واقع
کرد با الله باها میگردند زیرا که آنها در با الله فعل بوده اند اگر چه
در بعد خارج شده اند این است که حکم بر شاه میگردند که مقنون
بذات حروف سبع نشاء و الا انک مقنون بکرم رسول الله بوده
مثلا اگر یکی از اهل بیان و عرف کلی بصد موعی این نسبت ال فعل
حروف واحد زیرا که این نفس مکتور است و مکره این ال از جهت
اطاعت آنها و در این فعل دیده نمیشود ال فعل الله این است که اگر
در مشرف یا مغرب یکی از اهل بیان ببگری مثلا از شئون خلق
یا وقت یا موت یا حیات را ظاهر کند خداوند ظاهر کرده و این نسبت
او مظهر این فعل بوده و در او دیده نمیشود الا الواحد الا که در او دیده
نمیشود الا الله این است که غیر الله خالق شی نبوده و غیر الله دانست
شی غیر الله نیست شی غیر الله محیی شی و هم چنین اگر در مشرف یکی از خود
نار بدگری این شئون را ظاهر کند با الله صفت میگردند و الله بیکند
والی الله راجع نمیکرد و من الله اطلاق نمیشود زیرا که در آن جهت
غیر الله دیده و غیر الله دیدن ظاهر نمیکرد و الا بعدین در وقت مظهر
بیان چنانچه لفظ الله محقق نمیکرد و الا سطر این و کل آنچه در بیان
مکون میگردند بیان شئون از بعد بواسطه آیات و کلمات است
که در بیان نازل شده مظهر که در فعل کار هیچ مانده نشده بود شونی

مکتوب

که مشرف به خلق و در وقت موت و چون در سبیل حج میگردند چگونه
میشد فهم چنین کل او را مشاهده کن و مبین الا الله که بر او
خالق و دانق و بیست و نحی نبوده و بیست و در زمان ظهور وی
از مظهر محییان که اگر قدر الحی بیاید در مظهر فعل الله مذکور نمیکرد
چنانچه امر و زکریا در قرآن مظهر زنی شود اگر چه با الله دانق
ولی چون نشاء است او را از ظهور آن محییان در راجع ال الله
که لایق بود که قبل او در ظل فعل ظاهر او ذکر شود چنانچه اگر امر و
بیک پنجان را که مؤمنی بیان دهد در عارف با الله اصلی است از آنچه
کل الارض را من لم یؤمن بالسیان حاضر نماید بهرهای شان حب زیرا
که این کاس با در ظل مظاهر فعل او میگردند و این شان اگر چه با الله
بوده و لایق بود که همیشه بر او خداوند فعل او را نسبت مظهر
خود نمایند زیرا که آن ظاهر را که او معتقد است در این مورد
مرفوع شده و به مقامات خود حاصل کنند و هنوز او نشاء چگونه
حکیم فعل او ذکر شود در ظل فعل مظاهر سبحان الله عز وکلت سبحان
عظیمها و اگر کسی در یک بیان از شئون من مظهر الله و نماید
از اینکه در آن کند کل شئون بیان از بعد از ظهور آن در قبل زیرا که
در آن فعل فعل الله ظاهر در فعل اگر چه باشد هست و الا این نسبت
که الا الله نسبت داده شود و الا و انک نفس ان شان شود شئون بیان
که ان وقت الیفا است که در مظهر فعل واقع شود زیرا که حروف محییان

ظهور و با باشد که ظاهر شوند و هنوز مردم با این حرف حق معتقد
 در مقام اهل انوار و اهل اساجد که بدین جنایات و در مشاهده
 میشود اگر چه ان همان است بعین و وجه بعد از ظهور و در رفع
 میگردد و در مظاهر ظاهر فعل الله میگوید این است که حکم
 او میگردد و فلتنظرت ان با اولی الایضا و فانا کما سنظر ان
 البیة الناسیه من احوال الرابع کل من یخرج من البیان من ذمک
 فلنکین ذکر اسمہ و ما قد قد الله له من عده الیوم بطریق الله
 نقطه البیان بجزی کل نفس عما کسبت و الله لیس بحساب و امته
 لغنی معال لخص این باب آنکه از نزول نقطه بیان الاظهر من بظاہر
 الله صاحب ملک که با حقار بیان رفیع کرده و در سبیل ^{نقطه} حقیقت
 حقیقت بجز او معتمد است ظاهر سازد در رفیع کلام حق
 ذکر اولیون است بر او کرده که شایه ذکر نموده بر جوهر بیان و در حق
 تا اوج و در نقطه تا آنکه جز اهدا و با احسن جزا کدام جزا از این با
 ثبات کسی که ذکر او ذکر الله است هر شی از ذکر کند و اظهار حسنا
 او از کند همین جزا و ابرس ز او و زده شی که او است اول سنگش
 واحد اول بظهور قدرت چنانچه از زمان رسول الله تا امروز
 اگر کسی نبیست همواره احصای شده که بی بین او جزا بجز عمل کرده با
 شنیده نشد اگر چه در بیان هر کس ظاهر کرد با ظهور قدرت
 الهیه و همواره از لیه خواهد بود و از رفیع کل ابد مستغنی خواهد گشت

از آنکه

از آنکه قدر جزوی از نفس مؤمن بگیرد و الله بقی من نشاء و بفضله
 انه فضال الیم الباب العاشر من احوال الرابع لا یجزئ الله یوم
 و کتب غیر البیان الا ان انشاء الله بما يتعلق بعلم الکلام وان ما اخرج
 من المنطق والاصول و غیرها لم یوزن لاحد من المؤمنین تلخیص این باب آنکه
 فقط با این اخذ اند عالم بظهورات ما الا ظاهر و این ظهور ظاهر
 او اعلی علو دلالت بر خداوند که اتقی انا الله لا اله الا انا باشد تا
 از او هر کل ذرات لسان او جاری شده و در هر شی بطریق الاظهار بیان
 از او ظاهر گشته چه بهنج آیات و چه بهنج مناجات و چه بهنج معانی
 و چه بهنج علوم حکمیه و چه بهنج اجوبه فارسیه که احدی محتاج با
 نباشد و از زنده نشد بغیر ان تا اوان و از زنده داده شده
 اگر کسی بر علم انشاء کند چون اسم الله بر او مذکور شده که ایمان او با
 جایز است بغیر او اگر معنون بکلام فقط باشد و الا چگونه مدال
 خواهد بود بر شی حقیقت و در ان ذکر از مذکور ذکر در ان ذکر بی
 و همی شده از انشاء ما الیسمی و لا یغنی مثل اصول و منطقی و قواعد
 فقیه و حکمیه و علم لغات غیر مستعمله و ما یشیر هذا و ما فی مثل
 فی الصرف و التوفیق قد ما یکفی للمشاوین ما یوفی الفاعل و
 و ما در انما من شیئها از دون ذلك من یعرف الله العبد اذا اشتغل
 به اگر چه در این کورا که خلق مکلمات فارسیه مستغنی هستند و اگر
 کسی بخواهد فهم بیان را بهم رساند بجز با احتیاج خود اخذ میکند

از آنکه

زبانده از نفس بیان فرمود این است صراط مستقیم از برای منادین
 و معلمین الیوی که شیخ حقیقت ظاهر کرده که آن روز کتاب حقیقت
 ناطق در جوع بکنایه صامت را اجزاء از کتاب ناطق است و آن کتاب
 که منزه و مقدس بوده از شئون علمی خلاق عملیه آنها چنانچه در این
 ظهور فقط هر کس واقع شده دیده که او متبر بوده از علم خود و
 و منطلق و فخر و اصول و آنچه مایه تفریح را بهیها است زیرا که کل اینها
 از برای فهم آید هست در کلام و کسی که او را در آید الله کلام او کلام
 چه احتیاج است او را این شئون و حال آنکه خداوند در بار
 عطا فرموده و نطقی که اگر کتاب سرب می در مشتهای سر عرش بنویسد
 در مشبه و روز که فصل نماید مقابل یک قرآن از آن حدت کلام
 مکرر که اگر اولو الاکابر و اعلی الارض جمع شوند قدرش از تمام یک
 آید از آن را ندارند چگونه بر ایشان یا تکلم و عرفان این است هم
 الهی و چون پیشا، کیف پیشا، بهایشا، لما پیشا، انه هو القادر
 العلم و باین شئون محجب از محبوب خود در مرتبه ظهور او ننگشته
 که در قرآن قبل خداوند نازل فرموده که کل انما را و در این آیه است
 الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلین یبتغی فیها فیض
 لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد احاط بكل شیء علما
 ولی در مشهوره کل خواستند اظهار حجوز برای مظاهر قدرت و
 علم از برای مظهر علم نمایند و حال آنکه از برای این افراد خلق شده

و اگر

و اگر درین مظهر الله که مظهر قدرت و علم الله است ایضا که خداوند
 بر او نازل میگردد یکدیگر روشن کرده و بشهر بیان رسیده و آنچه بسیار
 که قرآن خواننده و از آن قرآن که او را بعد از علم است از برای مظهر
 این آیه که فاسم ال محمدات محیی کشته زیرا که مثل آنحضرت مثل
 این آیه فرزند کن چنانچه در این دیده می شود الاذنه الله و علم او را
 دیده می شود الاذنه الله و علم او را و کل از برای این خلق شده و امروز
 از او محو میماند با آنکه نظر مظهر علم و قدرت او نموده و علم او نیست
 الا در نفس خود بنفخ خود و در خلق خود بخلق خود و قدرت او نیست
 بر شیء الا در نفس خود با الوهیت خود در خلق خود بر بعیدیت خود او است
 جوهر کل جوهر که کل از او محجب باین شئون علمی مؤلفه که اگر مضمون
 با ایمان او نکرده لاشی میگرد و مستحق ایمان با او که اگر علم شیء نباشد
 کل جوهر علم در حق زمین ثابت میگردد محجب این است که کل او را میباشند
 و نظریه علم و حکمت نمیکند و استند در مرتبه ظهور و مظهر الله
 اهایه هستند که خود را بجهل معترف کنند و حال آنکه این قدر عقل
 نمیکند که علم ایشان از برای فهم کلمات او بوده از قبیل مدرجت
 ظهور او چه احتیاج بیعلم این علوم و حال آنکه کلام او ظاهر در
 او ظاهر است چنانچه در این ظهور هر کس بوده مشاهده این مطلب
 والله یحقق الحق و هو خیر لما کین الباطن الطاهر و الاشر من الواصل الرابع
 من بخا و زعم خدا بسیار تلاکیم علیه حکم الايمان سواکان علمان

و اگر در این مظهر

سلطانان و اعدا و عبادا ملحقین با ارباب نیک خداوند چیزی نیست
 بیان نظر بکل خلق خود فرموده و صدور از برای خلق خود در هر مقام
 که واقف باشند مقدر فرموده که هیچ نفسی در جنت بیان بقدر
 شئی مخزون و مضطر نگردد بلکه از برای هر شئی حکم فرموده که مقدر
 به شئی آن شئی را ابعاد بحال برساند که از جنت خود ممنوع نگردد مثلا
 لوری که در آن چند سطر سبکویی نوشته شده باشد جنت او این است
 که آن را با انواع نذیب و طر و شوی که در مقام مشعر میباشند
 که جاری نمود در حق او جاری سازند انوف مالک او و او را با علی
 درجه امکان خود رسانند که اگر فوق آن در عالم او باشد در جوان
 مرتفع ظاهر بنازد او را از جنت خود ممنوع داشته و مواخذ از آن
 نفس خواهد شد که با وجود قدرش چو اضع ضعیف نموی و هر نفسی
 از حد و بیان مجاوز کند سوا که آن علی اللقی او اودناه محکوم
 ایمان نمیکرد ولی ارباب نفسی خود بوده که برین بظاره الله حکم بنگاه
 که آن قبیل از آنکه بشناساند نفسی را نفسی خود را که اعلی جنت
 او است بخدود بیان حکم خواهد فرمود ولی چنین ظهور بر کتب
 کلام و مسم در حکم او گویند زیرا که صدور بیان کلا از او است ولی
 ظهور در کتب که مثل ظهور مثل نزول بیان است حرفای عرف
 و ایدر باین مختلی بر سگان جبروت خود خواهد فرمود چنانچه در
 حین ظهور و فطره بیان حین مختلی بر و نفس واقع شد تا آنکه

که بکل سید را لقب باشد چنانچه خود را که اگر بر نفسی واقع
 منقطع نگردد از عظمت که میدینند که کل اهل بیان با اسم او
 قائم میکردند و یک دفعه بشنود که او بوده که شب و روز با او
 بوده زیرا که مثل همین در فطره قرآن تصور کنند و قبل از آن
 الا ادم و هم چنین در بعد از اهل الهایه و پناه بر بند خدا که اول
 در حق او بدو در خطور و بحق نگردد و شرف اول ایمان را بر او کنند
 اگر چه بدینند حدث را اول حجة الله بالعرش در همان حین
 اگر تصور کنند چنانچه امر و ذاعظم حجت رسول الله که قرآن است
 می بینند که مالایچی که با او نمون هستند و همین حجت بعینه در
 اسلام بود و تا هفت سال کبی قرآن بیان تر اعظم نگردد و در
 مراتب نفسی خود بوده که از حد و بیان مجاوز نکند و این مطلب
 در قرآن محقق بوده چنانچه آیه و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک
 هم الکافرون باورد و تو دیگر که در و آیه دیگر که مسطور است
 نازل شده و با وجود این می بینند که چه قدر با غدی کرده اند
 او خود با الله و ارباب خود بوده که این امر را در حق حکم من بظاره
 جریان نداده که ما نزل الله فیما نزل الله است چنانچه ما نزل الله
 در زمان رسول خدا قرآن بود من نزل الله فی الاخیل و هم چنین
 ما نزل الله فی القرآن امر من نزل الله فی البیان است من نزل الله
 فی القرآن و این است که کل بر عم خود الله میکند و حال آنکه

میکنند آنچه میگویند زیرا که ذات اولی خداست که بر او حکمی یا
 درون حکمی وارد شود بل این در مظهر است اولی است در حقیقت
 اولیه چنانچه در حق فرموده ان الذین یسألونک انما یسألون
 الله و هم چنین در کل شئون این مطلب جاری است حکم بر او حکم
 بر خداست بلکه این مطلب با اهل بیت از قبل شرکاء بوده و در حق
 خود جاری فرموده بحقیقت تا نوبه چنانچه زیارت جامع کبیره
 معلوم است از این نحو بیان من ذکرت قد عرفنا الله و من جعله فقد
 جعل الله من اجبتک فقد احب الله و من ابغضکم فقد ابغض الله و
 خدا میداند که در غیر شیعریه خدا این زیارت را میجوئد و الله
 رجوع بدینا کرده و احکام ایشان را نمیشناسد و کلامش شعور است و در
 این زیارت را میجوئد از این است که حجت خدا بالغ نباشد مثل آنچه
 در جبین ظهور رسول الله و عده عیسی در حق خدای ظاهر شد
 که پائی از بعدی اسم احمد اولی تا امروز هنوز یاد مانده و بنا
 و عد منتظری باشد و گوید که روی بدینی که در ملک و نیک هستند
 و بدین اعتقاد مانده اند این بواسطه این است که تعقل در حجت
 رسول الله نکرده که فراموش باشد و الا کل جنین ظهور و عده عیسی را
 مشاهده می نمودند که ظاهر شده همین قدر که محققان مانده در نهاد الله
 گشته و نیز خود در این خود هنوز منتظرند ای اهل بیان رحم
 بر خود نموده که از وقت ظهور و من بظهور الله این قسم نگشته و

مقام مظهر حکم اهل بیت بحقیقت ثالثه در حق شعبان خود
 ذکر فرموده زیرا که این همه در یک تجلی شدن کمی بدینی که درین استقامت
 بواسطه قول امام علیه السلام فرموده در حدیث مطول که محل آن این است
 الراذ علیه الراذ علینا و الراذ علینا الراذ علی رسول الله و الراذ علیه
 الراذ علی الله بلکه این هم شکر داده اند مطلب و در حق مؤمن
 هم جاری فرموده اند چنانچه در حدیث تفسیر شرح جلیقه ذکر شده که
 جوهر ذکر این است من ستر من منافق سترتی و من سترغ فقد ستر الله
 و حال بی بین که در هم چهار وجه شرکاء بوده و در مقام حقیقت
 که غیر الله دیده نمیشود که در حق او آیه لا تقفوا بین یدی الله تا دل
 کشد چگونه محفل اند که چه بعضی در این امر مقدم بین یدی رسول
 گرفته اند و خلاف روایت زیرا که در بعضی از ذکر رسول شده بلکه
 مراد شمس حقیقت است که همه از اعلی رسول بوده باشد که در او دیده
 نمیشود الا الله این شئون منکره در این باب بجهت اخذ ثمرات
 تا کسی از مقصود محبت نکند و الله حیر الما کین الباب الثانی و اعش
 من الواحد الرابع و ادفع کل بیعاع کانت فوق الاصل ملخص این باب
 در هر ظهوری که من عند الله ظاهر میگردد بیعاعی که قبل بوده مرتفع می
 چنانچه از روی کسی درین رسول الله می بیند بیعاع او صیای عیسی را
 بلکه اساسی انوار انبی مانند چگونگی و محل قبول انوار برسد و هم چنین
 بعد از ظهور و ان محل قبولی که بر حق او من رفیع است مرتفع می گردد

در این باب در حدیث آمده است

از مظهر نبوت گرفته تا مظهر شیعه منتهی گردد بلکه ضروری که نسبت با
 قبل میدهند که در با سایر ائمه برابری نفع شود و هم چنین محلیست
 چنانچه در حدیثی که ائمه موسی بر بیت المقدس سر بردند و ائمه علی
 که از برای ایشان عیبی مقدر فرموده و ائمه رسول الله بکعبه رو
 نقش طین شریف بنیست بلکه جوهر این شرف را الله است و هر جا که
 ظاهر شود ظاهر میگردد و در زمین حدیثی را که بشود و یکی از
 اولاد آنکه در منسوب با او است چگونه میروند و از مظهر یکدانشان
 نبوت و ولایت و این کل بیایان نماز که بر او میگردد و محجوب شده و الا
 در حیل با کسی که ساکن نکند و این از انجلیک و وضو و کس و در ^{سوره}
 و از قبل که ائمه عیبی چگونه با اعمال این خود عمل کردند و در هبها
 در معبدها خود عبادت میکردند و ان شمس جنبش تا هفت سال
 در حیل از حیل مکر برید استخاره که حق او را عیبش است محجوب
 و حال آنکه از حین بعثت آنحضرت حق از هر صاحبی که از ائمه
 عیبی بود منقطع گشت الا آنکه در ظلال او واقع شود و بعد از ظهور
 فضل بیان هر سنی بدینی که چله قدر خلق بکعبه میروند و طواف
 میکنند و حال آنکه کسی که کعبه بقول او کعبه است در این حیل حله
 و او بعینه همان رسول الله است زیرا که مثل او الله مثل شمس است
 اگر بالا نهایت طالع شود بیک شمس زیاده نیست و کل با او تمام
 هستند این است که در هر ظهور بعدی ظهور را الله اشرف است

و احو

در حق مظهر ایشانکه ظاهرات که کل ظهوران قبل از برای رسول
 خلق شده و کل ظهوران و ان ظهور از برای تمام ال محمد خلق شده
 هم چنین کل ظهورات و این ظهور و ظهور من مظهر الله از برای
 بعد من مظهر الله خلق شده و کل این ظهورات از برای بعد من
 مظهر الله خلق شده و هم چنین اما لاهای شمس جنبش طالع
 غار و میگردد و از برای یکدانشی بوده و نیست طوی از برای
 نغی که در هر ظهوری را خدا داد در ان ظهور و بعد از آنکه نظر
 بشون قبل کرده و از ان حنجی که در زیر که امروز آنچه در اسلام
 بر پا شده بواسطه بعثت رسول الله شده و آنچه که از من عیبی
 مرتفع شده بواسطه همین بعثت بوده و هم چنین اگر در ظهور
 من مظهر الله نظر کنید ببیند که آنچه در بیان واقع شده ^{ظهور}
 ذات حروف بیج بوده و ان روزا که نظر عمیق امر نماید محجوب
 او نمی مانند بطور و ان بقدر بیان که در هر حکم حق و حق
 لاهای خواسته و بان معجز و عاماند چنانچه امر و دیده میشود
 که کل این ظهورات با سینه ترا و در ظلال یک کل او است که بفرماید
 خدا و نعمته و ان را در رفع عیب نماید تا اعظم از ان نماز فرماید
 و همین قسم بر بین این ظهور و ان خداوند اعظم از ظهور و قبل
 ظاهر و نماید امر با ارتفاع عیب نماید و الله علی کل شیء قدیر ^{الباب}
 الثالث والعشرون الواحد في ارتفاع بقاء الواحد حکم من ملک

و احو

من بضع حرف الارض بان لا يجوز صرف الاء تلك البضع مخفي بنا
 كه هج لها وليس لي نسبت مكرانك وظاهر جهه و دون حصه كدور
 كل عوالم بوده در حروف این ارض ظاهر و باطن و كل ارجح انسانیه من
 لدن ادم تا ارم وند هیاكل انسانیه مشتم و همین قسم هیاكل بود
 مشتم و هیاكل ناریه معدنی و طی و هر ظهوری و ظهوری حکم خاصه
 ظاهر و كل ما مورد با بضع و بعد از غروب و رفع الاظهور و دیگر
 بطون و در این ظهور بیان خداوند و مستندناشته مقصد
 مرتفعی بیند الامعاد محمد و ال محمد و ابواب الهیه و اگر این ظهور
 بحروف واحد تعبیر میگردد و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت
 نظر فریاد و مفاعد سایر نسبتین و صد و هفتاد و هفتاد و هفتاد
 که افند ایشان محال است و امثال بوده و هست در ظل این معانی
 مستبنا انکه مردم امصعب نكشته که اگر کسی خواهد كل واحد
 نماید تواند و كل در همین واحدا است که نكته ان محسوب میگرد
 عند الله و عند اولی العلم طوبی ان برای هر نفسی که مومن شود ان
 برای ارتفاع این مفاعد مشتمه كحل قول ما انك سموات و ارض
 ما بینها میگردد و در علم خدا گذشته که مرتفع شود و خواهد شد
 و دردی از برای مشیت الله بنوده و نیست زیرا که او فاهر بوده و كل
 ممکنات و ظاهر بوده بر كل موجودات طوبی ان برای نفسی که مومن از
 برای ظهور مشیت او واقع شود که او است همین حواقیق احداث

خداوند در بیان و وعده فرموده خداوند که هر متفقا زهنی ما
 مضاعف فرماید ان را هزار مرتبه و ثبوت فرماید و با و عطا فرماید
 آنچه که او را حق شود و الله علی کل شیء قدير و آنچه امر و بضع است حرف
 ارض از برای کسی از ان نیست که تصرف کند الا انکدر همین بضع
 مرتفعه صرف کند زیرا که مال خود این بضع است مگر با ظهور
 حقیقت است بر ارج دیگران داده شود که او است و الله و حق
 کل شیء و ان روز که ظاهر شده غیر این حکم من بعد از خداوند عالم
 بوده و هست که چه شود و بر کلف مثل اظهور و تکلیفی بنوده
 نیست و الله بكل شیء علم الباب الرابع و اعشر من الواحد الرابع
 ان من یسبح ربنا ان البضع یا من یعرفی عنده بما ذمعی الله عشره طیف
 این باب انکه هر کس پناه بر بضع حروف واحد حق است بر مرد
 که او را پناه دهند زیرا که این ارض بر كل ارض مظهر بحیر و کلام
 علیه است لعل در یوم ظهور و بنظره الله که فیما است این ظهور است
 بخود حروف واحد پناه برده که از هلاکت ان روز نجات یابند
 هلاک ایامه از جسد زیرا که كل عمل میگذرد از برای نفری بنادند
 اگر ان روز پناه بنیند بوجه و در ظل کل شیء هالک میروند و اگر
 بصیر باشد بر عارض كل اعلی الارض امید دهد که در نفی فرود
 و در استثناء داخل شود زیرا که این شرح خلق انسان است که این
 و غیر بکل باطل نکرده و در این است که پناه با ایشان برده اند

مفاعد

ایشان رفتن باشد یا در ایشان چنانچه در کور و خان کل بیرون
 این حروف میرفتند و در ایشان نوشته و در میکند و در علی بعد
 آنرا که ظاهر شدند بان حقی که درین ایشان بران بود و بنامین
 رسالت فقط بیان را نموده بشنون و بیوتی کل حقیقتند تا آنکه
 واقع شد آنچه واقع شد در روز اسلام کل با قرال قبل ایشان
 عمل میکنند و فتوی نفس خود ایشان میدهند اگر بجز این هم بود
 باز بر نفس ایشان امری واقع نمی آید و حال آنکه در کور و اموال خود
 باسم توفیر داری سید الشهدا علیه السلام میگذرد و بر مقدم بود
 که در آنچه که رفتن این است حد این خلق اول که حیض لفظ افک
 که در خدایشان گفته شود باسم اسلام میکنند آنچه میگذرد و بر مظهر
 اسلام که رسول الله باشد که در آنچه که رفتند و لغت غیرت از بیان
 الا بصار شده درین الله بصرون اسم آنچه میگذرد الله میکنند
 ولی بر ظاهر میگذرد حکم بر حکم جدا است و نمیدانند ^{خارج}
 از دین میکردند و بکان خود در اعلی و حبه احیاء و اجزاد ^{کنند}
 اگر در گذاریدای اهل بیان که به هیچ نفسی وارد نسازید آنچه خود
 نمی پسندید لعل بوم ظهور و حروف واحد نگردد اگر از برای ^{میکوید} انقضای
 و نظر کنید در کل ثواب سوور و اینه که انامه خود در وایت میکنند
 و ثواب دعای که میخواهند که کل واج میگرد و در بوم قیامت که در
 ظل محمد و آل محمد مشهور گردید که این اعظم منی است که حج الله بر

اولیای خود گذاشته اند که ایشان را این نوع توابع او عده داده و حمد
 هدایه و اکرامات با بر پا کرده و ایشان آمدند و در راه ایشان کلمه
 توحید را دیدند آنچه دیدند و هنوز با او توابع ایشان و در عارضه
 و توحید مکن و نظر کن در اتمت عینی که هنوز بوعده یا از من بعدی است
 احمد منتظرند و از برای او شرف و در صفت خود و حال آنکه آمدند ^{هزار}
 و در بیست دهفتاد سال گذشت و قیامت او برپا شد و هنوز
 اهل او این طایفه اند ^{خبر} خود کرده اعمال خود را میباشند و آنکه در
 نفس خود را چنین بقی میکنند که اگر از برای نفسی نباشد بر نفس
 هم نباشد که این است طریقی بجای در دنیا و امری که عمل کنید
 و هیچ ظهوری واقع نمیشود مگر آنکه مظهر آن ظهور و کمال مظهر و ابان
 خود میکنند لعل بوم ^{نزه} که ظهور بعد باشد تا آنکه در حال آنکه
 نماز ایشان مشرب شده لعل در کور و بیان خود و هم در بین بوم
 قیامت مفسر سازید زیرا که در بوم من بظرفه الله آنچه از بوم آدم تا آن
 روز خلق بوده هستند بر روی ارض بلکه از عوالم قبل آدم هم و عوالم
 بعد هم امکان آنها در آن بوم هست و در بین کل امم مفسر نشود با بمان
 با و اگر یکی از شاهها مفسر شوید اشعار کل ملل خواهد بود او که
 بر نزه وجود خود ظاهر کردید اعراض نفسی خواهید بود و او خود را
 لا بوم قیامت بعد با آنچه از او ظاهر میشود مفسر نکرده که آنچه
 شنیده آید که در بوم قیامت حکمی که میشود کل مطلع میشود و این است

مراد ککل جو خلق در آن روز مؤمنین بان ظهورند و الا ظهور یک
حکم که میشود کل بجاستدوی میشود و محل میکتب مثلا ذکر الهی
در قران از جنین تا بالا برتا امر و زهر کسی خوانده مشاهده شده
او این است افضاح نظر کنید میوان احصا کد چند صباغ
خود از خون بخوبی شد و در زهر یعنی کربلا در قران نمود مفضل
کرید حتی در زهر خود شن که از هم یکی از احیاء است دو مقرر نمود
این است مراد از این که حکم بیاست را کل میشود و فلک ذقین آن
یا اولی الابصار ثم یفنون الی الخاسر و النقص من الورد الراجح
و ان لا یخیر لاحد ان ینع احدا الا اذ ان یخیر یشک البصاغ ملحق
این باب انکه اگر کسی خواهد پناه برد بمقاعد رفیع که چایز نیست
که او واضح کند و او ارتفاع میکرد داشت طمعی بود و اگر ان نفس
صاحب چپ باشد در مفضل خود هم اگر پناه بر او و پناه می دهد مثلا
اگر یکی در شرف او می باشد دیگری پناه بر وی با اسم پناه باین مظاهر
پناه داده میشود و اجل الله عز وجل و ذلك الذین انهم یخیر
مذکر بیت الحرام ملحق این باب انکه بزال از برای خداوند مکار نبوده و پناه
بود در هر ظهور مبنی هر سخن که نسبت بخود داده او بیست اوشده و محل
اطوان ملائکه سما و اهل از کشته بلکه کل طائف جملا او هستند
که ظاهر در این طین میکرد که اگر نفس طین بود باید علم بر او لم بال
منعبر نکره اگر چه با اهل آمده مظاهر است که مثل ان طین هم مثل امرا

این است که در کتاب
نزول است

و مثل ارم مثل شمشیر است اگر با اینها بر معاعد بیست منعبر کرد
بک بیت بوده این است که سید بل ان مثل ظهور مشیت است با
بظهور بعد و الایبیت همان طینی که در یوم ادم الاله منق
شده همین است که امر و میشد و چنانچه همان امری که در ان بیت
بوده امر و زمین امراست که در این بیت هست و ان محل استواء
من عیاره الله است که بعین بیت من خراسان است که بعین همان محل
کعبه است و حدان بعد اسم الله است در ذوع و عرض و طول اگر جز
از او محسوس میکنند و اگر قدرت بود مؤمنین یا الله و اهراسی باشد
که از روی ایا حادار نفع ان بالماس بر کرد و ترابان اکبر کرد
و ان عطر احر و ملی چون که این قدرت مشاهده میشود بر هر سخن که
ارتفاع صدف شود لاین و علی ظاهر و باطن اگر از امر است که در او رب
بصفا خواهد بود ان نشون دیگر که امر و زهر پنا و الو الصباغ
ظاهرات و در این فاما سجای هست که در وسط ان بنا نشال
کعبه شده وضع این شده الا اینک قبل از ظهور امر الله در ارتفاع
بیت در ان ارض الا ان که این باشد از برای ان ارض در موهی الهی از
برای ان ارض طولین دید که الله علیه فاننا قد ذکر الله علیه بل قد
روعه کذک مجری الله المحسن و یذکر الله من بدکره ولو کان مثل اللات
ان هو جز الذالین و امر به بیت بنیث الا انک از این بیت استدلال
کست مسدلون بر بیت توحید و هایل و حید و تکبیر ان بیت از

این است که در کتاب
نزول است

سازند و در ظاهرا نظر نموده که در وقت ظهور منظره الله از
 محقق بیت بحجبت که در چنانچه همین شجره بود که هزار و دویست
 و هفتاد سال قبل از حج فرمود و هیچ حوالی نمیکند به الا آنکه هفتاد
 هزار نفس بر حوال آن طواف میکنند ولی از ظهور محقق بیت چه
 قدر گذشتند و هنوز یک نفس بر مقصود او مطلع نگشته و اخذ
 نکرده و حال آنکه بیت الله قلوب مؤمنین با او است که آنها مومنین
 بمنظره الله هستند امر و مؤمنین بیان نمایند با چرخ در زمان
 نازل شده نه مؤمنین با و اگر نیز مردم بر حوال بیت حضرت طواف
 کرده امر بر بیت نمیشد همین قدر که نگردد بر اعناق خلق تا باشد که روند
 که بر حوال طین منسوب با و گندنا آنکه حد خود با شناخته و بریم
 ظهور او از او محجبت نگردد این است غم حج که در سبیل او رود و اگر
 لعن این واسطه در یوم ظهور از برای نفس او صادر گردد که در آن
 که نمره که شد زیرا که هفتاد هزار نفس که بر حوال آن بیت طواف
 میکنند حال محقق آن بیت در جیل با کواکب و غیر از یک نفس در
 او بیت چگونه تر که فرشته شده و حال آنکه لایق بود که چون ظهور کل
 مؤمنین بقرآن جای که حوال او در طین ایستد طواف میکند حوال
 نفس او در حین ظهور او اما الاغایر طواف گشته و لی همان حورت
 که پای پیاده بر بیت او فرشته حال او این نوع حکم میکند و نفسی که
 اموالهای خود را صرف راه بیت او کرده اند حال ایستند یک قطعه
 امر

ارض کرد و او ساکن باشد از او منع میکنند این است حد خلق
 که همیشه لا یشع حرکت کوه و میکنند و در یوم اخذ بنیبر کویا
 مبت میگردند و مشعور به ایشان مراد الله در او امر او میشود
 قدری بخود آمده ای اهل بیان و مستعد ظهور محقق بیت که باید که
 او مباحات میفرماید بطریقین حوال بیت خود در بطون خود
 ایشان از او مغفرت برایشان نازل میفرماید اگر در سبیل حج بعضی
 با بعضی خوش سلوکی گشتند چنانچه خود در سفر نگردد و بیایم که بعضی
 کلمه می خوانند و از ذوق خود که هم منزل او بود بقدر یک پنجان اب
 او از مضایقه می خوانند در کشتی بواسطه آن که عزیز بود چنانچه خود من
 از یوم شهر تا مسقط که در او زده و روز طول کشید چون میرفتند که
 اب بهارند بیکدیگر گذرانند مرا فرستادند که در هیچ حال هیچ
 نفسی جز زنده در دنیا و دید که غاوب مؤمنین او بیست بخداوندان
 بیت طین و توبت جوید بسوی خداوند بر بیت او که عا در اجنا
 مستجاب میگردد و هر کس قدر فراطی در راه خداوند صرف کند با عرقا
 رب بیت الفین با و در دنیا عطا کرده میشود و هر کس توانا ذکر کرد
 بلا آنکه در سبیل جز نبیند و زود در حین موت بدین کسی بعضی
 روح میشود که مؤمنین بکتاب قبل باشد ولی هیچ شی در سبیل حج هم
 از آن نیست که نکست با خلق نموده که اگر با نفسی باشد نه خود خرد
 کرد و نیز او را خرد کند چه در سبیل بگرداند که افصح از هزار است

تزو حق و حیط عمل ایشان میشد تراغ محتاج بود بایکدیگر جبرایت
 هر حال حرام بوده و هفت و شصت مؤمنین عزیز از جمله و صبر و حیا
 و سکون نبوده و بنیت بلکه بدیت و نارا است از مثل این مردم که
 در حواله و طواف کنند را پیش خود بوده که دین الله اوسع از هر تنی است
 و کسیکه فضل منزل او بایش جریا باشد از آن غور شده و الا ^{شهادت}
 بهم رساند بندگان نفس منجی از وی القاب خود عطا کند که معفو
 خواهد بود و عند الله مقبول میگردد و حج او این ارشده الا انک
 در سبیل خرفه بر و اند علی الله وارد یاید زیرا که در هر چه از خرف
 منصوب و نیکو و در اسباب متعارفین و ان حج معفو بلکه اگر بخار هم
 منع و گوهر نماید در جای که بنیامند از اوست در این دین از
 برای سکون ایشان و الا اگر نباشد نظام عالم مختل میگردد و اصل
 جبراید هستند و با اعمال خود مشرف به الله و خداوند جبرامیدهند
 نیکو کاران را چه در جریا باشند و چه در بر و مضاعف فرموده خداوند
 ثواب عبادی که در حرکت میکنند بواسطه نوع ایشان اگر در پیش
 خدا باشند و با هم رخصت محبت حرکت نمایند و الله بخیر المحسنین
 و لاین است بر سلطانه که در ملک ارحم الله هفت بل هر صاحب
 ملکی لا یوانست که در حدود بلاد خود در کل مطلع آن از اول تا اخر
 آن عمال گذاشته که اخبار و خطوط آن ارض را از طرفه بطرفه رسانند
 چنانچه در هر فرنگ این نظام با حال عالم منظم است و اجبار حیدرین

ماه و الیالی و آیام معدومه و مطلع میگردد و طایر امر اعام
 فرماید که کل بنیامند این نوع کسب چیز کنند که منی و نظاره الله لاید
 ظاهر جزا همدند و اگر در آن ارض بسیار وصول جزو رسیدن کبیر
 در میان کل مثل اول باشد بعد از الله زودتر بشرف هدایت مترقت
 میگردد و اگر نفسی بقدر شش عشره عشره از روز جزو کبیر ^{بشرف}
 و ایمان او در بندگان است از برای او که کل اعیال الارض را مالک شود
 و در راه خدا انفاق کند از این جهت است که این ارشده و لعل این
 ظاهر و ان بتر اعظم اسباب شرف هدایت بندگان او منظم باشد
 ولی تا عام نکرده و سرایت بچندام آن هر گاه نمیکند که نفسی که کل سبیل
 وصول از برای آن باشد نباشند و الا امروز هم چایا راهت در نزد
 صاحبان حکم ولی چه نکرده که مستضعفین را سبیل بران بنیت
 و لاین است بر صاحب حکمی که او کل قطع بلاد حکم آن ارض را مطلع
 کرده و سبیل از برای او کل باشد که اگر در ارضی که او از شریکان
 که ان بتر اعظم باشد سبیلی بسوی شمس هدایت داشته باشد
 بنظری که در ملک ظاهر است و الله عجل المنظرین الباب السراج و ^{عشر}
 من الواسع الرابع حواله البیت لاجز سبعة و من اراها ان یجمع هدایا
 حل علیها ان یأخذ و لو امر بر غیر صاحبان الله ارض بلکه من عبد الله
 بلکه ذات سنین تلخیص این باب بلکه صاحبان هدایت که خواهند
 را در شرف سازد با مسجد الحرام حواله آن را خواهد بر کسی بنیت که آنها

در هر چه از خرف

ما کیش نماید زیرا که مالک کل شی با استقلال خداوند است و اقامت
 احق بملک خود از برای بیت نفس خود این است اما الله اگر چه بکره
 دارد و نفسی که اظهار کرده او رضای خداست زیرا که بر او است که
 راضی کرده باشد خدا او را از خود کرده که او را خلق کرده که اظهار ما
 شتی ز او نماید که *والله يحب المتقين* *الباب الثامن والعشرون*
الواحد *ان لا یجوز التغایر الا لک البیت الا بالفتا الذی لا یجوز*
فی السبیل من حزن و یونی بعد موعده او بعد متاویل من نهی است
بخدمه کن الا اول و الثانی و الثالث و الرابع من البیت لیقسم
علی انفسهم و لا یجوز لهم ان یشلوا عن ذلک الا ان یونی من بعد علمهم
و یجوز عن المملوک الذی یخدم فی الطریق و عن الصغار و عن
فی الطریق و عن الایفاد و ملخص این باب آنکه در حج نشده الا آنکه
مریضین بسوی او در سبیل او مشدق شوند در جنای او و تکلیف نفع
 شده از دون مستطیعین اجناسا آنکه خوف نکرند در سبیل
 در هر نفسی در یک تیر و اجب شده ما آنکه بر او صعب نیاید و چون
 بران و خریدن از برای میت هنی شده ما آنکه در چنین ظهور و حزن
 فایز گردند بملکهای ریح خود در چنین بطور خیار گردند بحمل استوار
 او در نزد ظهور و خیل او و اگر بر نفسی لایم آید همین قدر که او اند
 نکرده و موت او را در آن کند که در عرصه او بوده و ز قشر خداست
 که جزا دهد او را با حسن جزا او را داخل جنت نماید با عظیم عطا

و تکلیفها

الاستیعاب فی سبیل الله

و تکلیفها از دنیا بر داشته ما آنکه با انها مشغول در سبیل وارد نیاید
 و از زاده سگان از جن بیت خود با و معرفتین با آن محل را که در هر
 حول حج و عوده زیرا که از برای ایشان مثل دیگران صعب نیست و کلام
 نفسی است که در آنجا و الله واقع شود و طواف حول بیت نکند و از آن
 فرموده و اذین و اگر چه ارفقال ذهب یا زکده و شقال یوزینه
 نحوایست بر نوزده نفسی که در حول بیت بر سر او خود ساکت عطا
 که کل با مر قائم بر کن شیخ قائم باشند که مدخل ظهور و فقط بر
 کرد و ایشان را از فرموده که بر اذین ببیند الله کمال عزت ما
 مرغی داشته و سوال از عطیه محبوب خود فرموده ما آنکه خود مکلفین
 بتکلیف خود عمل نموده که از قرب تعویذ علوات و نوزده نفسی است
 موهبه خدایه و در هر ستره نوزده نموده و بشکر محبوب خود شاکر
 کشند و بر حقیقتها مامورده که در شیخ خود ذکر شده و بر سر او فرمود
 ملوکه که در هر یک اول سعید و در ثانی زود و در ثالث سبز بود
 و ابع فرزند و شتو نواف محبوب بر مشغله که بیان عز و اذین و عز ایشان
 است و اسباب او واحد صرف نموده که در کل روز عز مشاهیر
 در نزد اهل حقیقت بوده و هست که کل از برای استعدا و یوم ظهور
 من یظلم الله هست که حسین ظهور او بر حاجیان حتی نبی الایبری
 از و بر حاجان بیت حقیقی نبی الاضغان و بر خدام و معاند
 واحد صفتی نبی الاحد مشا و در هیچ شتاد از شتون و در این نبی

الامر او این است را اگر کسی در لشکر و عسکر از چهار مشغال ^{شده}
 بر شاخصی گذریت نذارند بران ویرم الیک و خدام و صفار و یا
 پینایه السبیل او فضل و رحمت خرد تا اینک بشی مشقی نیاید
 از برای مکلفین در مواقع تکلیف خود که کل این احکام نزد منزل ان
 بین الکافه الترتیب است لعل نفسی احدی نماید در یوم ظهور منزل
 و در هر زمان از برای حفاظت بپیش حقیقت نفوس مقدسه بوده و هست
 که ناظم و علم باطن باطن بوده که آن در رکن رابع ظاهر ظاهر است
 و در رکن اول و از برای او است وضع بیست و حال آنکه بر او گذشت
 از لیل و صغار عدد هشتاد و او شفاعت از برای عزت او است
 که بر اعنا و کل از قبل بوده و در بعد خواهد بود و هیچ نفسی که در ^{میت}
 او را الله نباشد بهمان خاضع است از برای حقیقت او ^{مظاهر}
 حتی از یوم ادم گرفته تا امروز حتی آن نفسی هم که محجبه ماندان
 طلعت حقیقت شب و روز با او است که ساجد است و از اول
 عمر تا آخر در شتر طاعت او است و خود عین اندازان اعلای خلق گرفته
 تا او نمایان مثلا اگر امت عیسی سجد نکرند از برای رسول خدا
 اطاعت که از عیسی بر اعناق ایشان بوده همان سجد ایشان است
 از برای رسول خدا قیاد که ظهور عیسی در زمان خود همان طلعت حقیقت
 بوده و هم چنین قبل قبل از تو کن و بعد بعد و او شاهد کنی
 هیچ شاه از برای هیچ شیئی نبوده و نیست الا آنکه بهمان ^{شده}

نیزان

از برای بقطره حیثیت ساجد و خاضع و خاشع و فاسق و ذاکر بود
 و هست و لم یزل خدا را با و عبادت و ملی خود مانقت همیکر دو که
 اگر بشناسد او را بیکباره از کل خود منقطع میگرد بسوی او چنانچه ^{نظاره}
 که شناخته به اول خدا را چگونه ایمان او روند و آنها که شناخته
 چگونه در ناد جاریانند و هم چنین قبل قبل او را در رکن و بعد بعد
 نظر کن این است عزه الله که کل عبودیت از برای او مقرر نذاکر قبول
 کند و حال آنکه قبول میکند الا آنکه خاصین هر روز و دست هفتاد
 سال از بعثت گذشت و در هر سنه را انهار بر حواله بیست طوائف
 و در سنه الحزب و اصعب بیست خود حج رفتند دید که ما شاء الله از هر ^{نظر}
 حج آمده و لی احدی او را شناخته و او کل را شناخته کرد و بی خبر قول
 او حرکت کرده و میگردد کسی که او را میشناخته و با او حج کرده همان
 که عدد هشتاد واحد را گذشت که خداوند با او مباحث فرموده ^{ملا}
 اعلام با نقطاع او و اخلاص او در رضای او نیز این است که بر او فضل
 خاصی شده بلکه همان فضل در حق کل شده ولی کل خود را محجبه داشته
 از آن فضل زیرا که در آن سنه ظهور کتاب شرح سوره یوسف بگلا
 ولی چون نظر کردند دیدن دینی ندانند و بعد بی خبر واقف شدند
 و حال آنکه تصور نمیکستند که همین قرآن که حال این همه مصدق و او
 هفت سال در حبس عرب بود و مصدق غیر از امیر المؤمنین علیه
 بظاهر نبود ولی آن نفس چون نظر محبت محبت نموده موقف شده

و نظر دیگری نکرده این است که یوم میانه خداوند سوال صورت
 از هر نفسی باین فرم او است نزد اتباع او نفسی را چه بسیار نفسی
 استماع ایات خاصه میگرد و و صدق حق میکند و بیست آن میکند
 این است که کل نفس و کلفتند بر غیره و در هر ظهور و منظره
 اعلم علیا با ادنای خلق یکسانند در حکم چه بسا از ادنی خدین
 کند و از اعلم توحی مایند این است که در هر ظهور بعضی با اتباع بعضی خل
 نادر میگرد و اگر نفسی بقدر هم خود عمل کند اهل نظر مشغول
 نمیکند و نظر اعزای یکسند بلکه نظر عیال و غیره العز یکسند چنانچه
 آن نفس در جبین ظهور نظر بحقیقت کرد اگر چه ضعیف باشد و لکن
 توحی بود ولی دیگران که نظر بر حق خود کردند محیی با نند و در آن
 که از حج و افعی عرفان مذوق بیت بوده محرم کشت و او که عارف
 با الله و ایات او شده حج کرده با اشخاصی که در آن حول مؤمن بوده
 و بر طائفین حول بیت بعد از تصدیق حق و در حکم غیر خود بر
 شده و این است که شنیده باشند که اگر شنیده بودند مکلف
 ولی شنیده و چون اعتنا نکرده محیی مایند و بزعم خود در رضای خدا
 حج کرده ولی عند الله از ایمان محیی مایند که حج شده است از شوق ایمان
 ای اهل بیان رخصت بر خود کرده و یک دفعه اعمال خود را باطل کرده
 و در هر ظهور کمال داشت اگر چه نمیداند که ظهور است که اگر بدانی
 منتهای وقت را میکنی ولی بشانه ظاهر میشود که بشانه یقین بحقیقت

که در کجاست بر خود و کل بالغ باشد و الله عزوجل المکن الباب التاسع
 والعشرون الواسع ان الشا باللیل بدخل المسجد و یحضر
 السرا و عند شغره عشره من کل من کل في ذلك الیل ^{من تلافی} بلخص این باب آنکه
 بر بسا آن ارض و قریبا و این داده شده که در لیل طواف نموده در
 نزد سزا و بعد علیها شغرتش و بیسج و تقدیس و تحمید و توحید
 و تکبیر جدا مانند کشت و رجوع عینا از خود نموده و عطا چها
 متفال زهدی در جوانیشان در حرات از برای هر نفسی ندر هر وقت
 که موفق شوند بوقوع عیب و آنچه مایه تقرب ایشان است رضا
 افران خود و حب زریات ایشان است که اگر نفسی ای تواند بر تریه
 خود قبل از تکلیف اظهار لطف و رحمت نماید اعظم است از برای
 آنکه طاعتی که با و فریب جوید بسوی خداوند خود و خداوند از خود
 والدین را که در حق تریه خود با منتهای چیزی که ممکن است در حواله
 ظاهر سازند آن مباحث خود خوانده اعظا مالمی ^{بظهور} و در تریه
 که کل در میان انا البون و احوین ما و اولوا الف ابر خود با شوق او
 که در میان زبان است سلوک نموده که عبادی بر قلوب ایشان نه
 نشد لاجل اجلال والدین من بظهور الله و اولوا الف ابر او کل از
 برای یک نفسی است که خلق میشود و در ذوق داده میشود و بعضی
 روح میگردند و زنده می شوند و او است ^{مقتضی} که اولوا الف ابر هر
 با سبب ظاهر و در هر بطوری در اوج تریه محیی که اگر عزیزان باشند

لجان لالا الا الله كفت زیرا که از این است که دلالت بر آن کلمه
 میکند چنانکه این کلمه که حرف است دلالت بر توحید خداوند
 عزوجل میکند ان کیونبت الحیة هم دلالت بر ذات اقدس و حده
 میکند و ما من الا الله انا کماله طائفون الباب الاو
 من الورد الامس فی بیان المسجد بلخص این باب آنکه اولارضی محل ظهور
 که جسد من بظهور الله در او ظاهر کرد مسجد الحرام بوده و هست و هم حقیقت
 در نظر بیان شرح حقیقت مشهور بوده و هست و هر قدر که توان
 او ارتفاع و ادوار الله را لایق بوده و هست چنانچه خواهد رسید پس
 که محل طین الله احدی بشرط از شطران ارضی عظیم قرار گیرد و محل
 صلوة و صلیان کرد چنانچه از آن در مظاهر است که حد اول این
 نبوده بلکه چهار ضعف زیاده مضاعف گشته بر آن و مراد از آن
 امر این است که ارضی که با آنستاب ظهور و جسد او این نوع مرتفع کرد
 که آن محل محل الحرام برین کرد در طواف بیت او چگونه خواهد بود
 اراضی ایجاد فائیه مدله بر یکدیگر او و اراضی بقوس مدله بر توحید
 و اراضی اربع مدله بر خید او و اراضی ارضه مدله بر بیسج او که اول
 نادر محبت مشرف و در نداء هوا و لایث رفیع و در ثالث ما توبه
 ممتنع و در رابع مزایب وجود منعمالی کرده و الله بید کل شیء شمر
 افلا شطون ابدا لانه من الواحد النامس ذکر مساجد انما
 من قبل العشر بلخص این باب آنکه لایق است بر مقدرین در بیان که

الاسماء والاعلام
 الالهیة والارواحیة

مسجد جادیدا باسم حرف حقی من بظهور الله بنا گشت که سلبا
 او برای حرف حقی اول در الفاظ بیسج و نقد بسج توحید و عظیم
 الهی را جای او بند و در الفاظ هر قدر که توانست در ارتفاع و هند و صلیح
 که در آن اسراف نبوده و نیست که پدید می شود که بعد از اسم اشغاث
 در آن مسجد استرهای رفیع او بچند که مثل گوکب هم امرضا است
 و در اینجا حاضر شده مؤمنین بخدا و آیات او و عزاز گذارده ولی پیش
 از آن رفتی که همین حرف هر یک بر بند بسوی حیات دنیا که افلا مقنا
 حوز ایشان را از ایشان ممنوع نکرده چنانچه در ظهور و نقد برین
 که مذکور با اسم احادیث قبل ایشان امامت در مساجد نموده و وجود ایشان
 یا آنکه های که نسبت با ایشان داده از مساکینی که در آن ذکر حد
 مرتفع میشود ممنوع داشت چنانچه هر کس در این ظهور بوده و
 از اینست نموده که در مساجد عالی که از برای ایشان راضی شده
 بر نداء هم راضی شده بلکه از این هم شکر نموده تا آنکه واقع شد آنچه
 واقع شدند این است که حجتی بر ایشان نباشد لان بهین حجت این
 مساجد بر پا میشود و بهین حجت از قبل بر پاشد که اگر برین
 مساجد الله نازل شده بود چگونه این هم مساجد بر پا میشد
 این خلیفان نظیر و دلیل نکرده و از این جهت است که محبت میکردند
 ارضی نظر میکنند برینند خلق کثیر می بودند ولی نظر میکنند
 که این هم در ظل پر شجر حرکت میکند و بواسطه حجتی راضی باین

هر مشقت در سبیل میشوند ولی چون مایه افتخار شده لایسز میگرد
 و حال آنکه کل این هر خلق اعمالشان بواسطه ولله علی الناس حجج^{است}
 و همان کلمه در یوم ظهور من بظهور الله هست و امر نه هست و در آن
 نزول فرقان بوده ولی چون می بینند در آن امر خود قریبی ندانند
 این است که محجوب می مانند از صید امر و بعد که از برای خود قریب^{است}
 و مایه افتخار میشود و کل می کنند و اگر همان فکری از روز میکند و بنا
 یوم بود می شنید امر خدا را چگونگی عمل کند چنانچه امر روزی پسند که همان
 حجج هست و همین قسم محجوبانند اند محجوب در هر چه ایستاد از حجج
 کتاب الله منشرح شده سیر می کنند و از نفس محجوبان این است که
 حکم ظلال بر خلق میشود و حکم شعاع بر مؤمنین از روی بصیرت و شکی
 ای هر خود حقیقت است و منقالی است از افتران بگریز از لایسز
 الا الله فلن تب العالمین الباب انما من لواذنا ههنا مس
 از بیان عزان السنین و الشهور و لخص این باب آنکه خداوند عالم اجاق
 فرموده کل سین را با امر خود و از ظهور و بیان در راه عدل و سبقت
 عدل کل شی و از آن نوزده شهر قاهره داده و هر شهر را نوزده روز نوزده
 تا آنکه کل از نقطه خویل حمل تا صحرای السیر او که بحوث منتهی میکند
 در نوزده رایت حروف واحد سیر نمایند و شهر اول را بجای او آخر^{است}
 نامیده و وضع این را بر این عدل فرموده و هر یومی را چهار حکمی قرار
 داده که مانند زمین در این جنت با اعلام می کند در امکان مانند که در

در آن شهر

در سه شهر اول که اشهر مشیخ است خلق بنا را افند و موجودات مبرک
 و در چهار ماه بعد که شهر خجید است خلق ارواح ممکنات مبرک و که
 در آن روز داده میشوند و در شش ماه بعد که شهر نور و خجید است
 حی و غیر آن خداوند موجودات را فرمود جسدی بلکه موث از نفی و حی
 در اثبات و در شش ماه بعد که شهر نور و تکبیر است حیث میدهد و حی
 عالم از جل اشخاصی با که از حبه و در آن زده و در حیث و ثابت است
 و در شهر اول بنا و الله است و چهار شهر بعد هوا از لایسز
 شهر بعد ما و خجید است که بر نفی کل شی جاری میکند در آن هوا از ل
 که در عبادت از بنا و الله و در شش ماه بعد مغلق بر آب است
 که این خطا هشته از عناصر و ثلثه در آن عنصر مستقر کرد و هر واحد
 شود و کل خلق هم مگر از این واحد در واحد و شهر اول شهر
 نقطه است و شهر دوم در حول اوطانف و مثل او در این شهر
 مثل شمسی است و سایر شهر و مثل را از آفتابند که ضیاء آن شهر
 در آنجا مشرق شده و در آنجا دیده نمیشود الا آن شهر بان اجناد
 شهر بجا نامیده یعنی آنکه بجای کل شهر در آن شهر است و از آن مخصوص
 که بایند بمن بظهور الله و هر یومی از آن یکی از حروف واحد
 داده و یوم اول که روز و فاست یوم لا اله الا الله است مثل آن یوم
 مثل نقطه است در بیان که کل آن خلق میشود و بسوی او
 می نمایند و مظهر از آن در نقطه بیان ذات حروف سبع خوان داده و

در آن شهر

در این ظهور عرض من بظهور الله ظاهر واده زیرا که او است مشرف و در
 عرش و او است منزل ایات یا بن محو و او است که دیده میشود او
 الا الله عزوجل و او است که با اول شناخته میشود و او است که با
 شناخته میشود و او است ظاهر که بظاهر شناخته میشود و او
 باطن که باطن شناخته میشود و او است که شیش کل از او است
 و ششیت او با الله است بغیر او هر نفسی که مومن شود بر او
 و سیصد و شصت و یک مرتبه نوحید کند در آن سال محفوظ
 می ماند تا آخر آن سال تقدر با ناله میگرد و الله علی کل شیء حفیظ و
 این عرفان اینکه در این ظهور شعور که شانی از نشان خلقت است که کل
 مدله شده هر چه واحد چگونگی است و در آن از خلق حق که شانی
 ششیت می بیند اما بظاهر حق میزانی است که محض علم باشد این
 بلکه اخذ نتیجه کند و بر وجه ظهور همین ظاهر که مالک کل ارض است
 می بیند خود را الهی بظاهر را و در زواجا حاضر کرد و اگر چه
 مثل این ظهور ظاهر شوند بعضی مطلقی هذا ما یقع المصنف
 الباری ارج من اول الصلوات حکم تسمیه الانما با سماء الله او اما
 و علی و فاطمه و اهل بیت علیهم السلام بطریق این است که
 خداوندانند فرموده عباد خود و اگر تسمیه کنند حق خود را با
 که مدله او است مثل غریز جبار و امثالها و بهترین اسما
 که منسوب الی الله شود مثل جل جلاله یا جل جلاله یا جل جلاله

یا نور الله یا فضل الله یا جود الله و امثال این نوع اسما هم مشرف
 و عبد الله و ذکر الله این نوع هم باید است که لا اله الا الله می توان
 در آن عروج نمود و اگر در غیر نبوت و ولایت و محبت بخاهد اسم
 که دارد از اسما حمید بخا و ننگند و جمع بین اسم محمد و علی اعظم
 کل اسما است و اگر کل امثال و کوه مرتبه نموده ششیتا خشینا
 نا ظهوری که کل شیء با سماء الهی خواهد میشود که هیچ شیء اطلاق
 نمیشود بر او اسمی الا انکه مشابره است با یکی از اسما حق جل و عرش
 مثل حلیم که از طعوب است و می مشابره است با اسم الله عزوجل و در
 این ظهور بیان از این نوع وضع بسیار خواهد شد حتی انکه از آن
 راده شده بکل که در بر وجه ظهور ششیتا که در دم رسیده باشد
 بر حد کمال اطلاق شیء نمیکند الا انکه مشابره یکی از اسما حق است
 جل و عرش و اگر نرسد در آن ظهور در ظهور بعد خواهد شد که خوا
 شدن انکه عملی کرد کل سماء ارض و ما بپیرها از اسم حق چه می کنند
 که طین مدله علی الله باشد یا ایشان هر دو خلفند الا انکه از آن
 برای او خلق شده زیرا که روح نوحید کاشی با خداوند روح بسا
 قرار داده مثلا اگر بر خوی مومنی نشینند روح آن ارض ساکن میکند
 و مثلند و اگر دون آن نشینند مضطرب میکند و نشاء که عین
 از خدا کسی نتواند حصصا ان نمود که از ازال از خدا طلب میکند فایم
 ان را از وی خود و هم چنین مثل در طین زده شد که کل اشیا و

نفضل نواز غور طوبی از برای اهل زما که در هیچ شیئی اسمی اطلاق نکند
 الا باسم حیوانی است که بدعو الجنت گفت از زما از هیچ شیئی
 بخت خود غیر خدا الا انک عنینهای کمال حد خود ظاهر شود مثلا
 ان بلور جنت جرات که ماده این بوده و هم چنین از برای این
 بلور بنفشه در جرات است در جنت تا وقت که رسد بجای که
 در چند ماه است و هر شعری از زده که با قوت کردان وقت
 عنینهای جنت رسیده زیرا که وقت که حج بوده بهمانند است او رفت
 یک قیراط از اگر بکمال یا قوت رسد که در امکان او است
 قدرها دارد و هم چنین کاتبی را تصور کن و کمال علم او ایشان
 در ایمان بخداست در هر ظهور و باخیز از قبل از نازل میکرد
 منو علم زیرا که در هر یک علمای از هر فن دارند و نه بغنا زیرا که
 هم چنین ظاهر است که هر یک اهل فنادر رتبه خود دارند و هم
 چنین شنون دیگر بلکه علم علم خداست و از نیت دیگر علم ظهور
 او در ظهوری و عنای نیت الا بقدر بسوی او و استغنا از
 مادی او و ان ظاهر و نیکو به الا انک بالتب عیظ ظهور و ظاهر
 که در دنیا است که شکر ظهورات قبل از نمودن که این مشع است
 زیرا که انسان در حین نوزده سالگی شکر بوم و نظف را باید کند
 که اگر بنودان و نظف را و بنا و با بنفام رسیده بوم هم چنین اگر
 درین ادم بنودان و بنای دین باین حد رسیده بود و هم چنین

الما انصافه تصور کن از خدا او شکر کن او را هر محلی که فرمود
 در هر ظهوری که ما و است از شکر او که محبوب است نزد او و الله
 من دنیا و الا صراط حق یقین و قدم این امر این است که بشکارت این
 اسم از صمیات این اسما حاج نکشته لعل بقنی با عذاب سماوی
 اسم خود در این ظهور که این اسم است که در مدله من بظهور الله باشد
 بنبر عزیزان نیز این است که عجبی اسم محیی که در میز را که در این کور نازل
 سید الشهدا یعنی با اسم خود حضرت نامیده شده بود و
 ظهور من بظهور الله شبیه نسبت که کل این اسما محبوب بر نامیده
 شده اند و اگر نقی در دلالت بر این ثابت ماندان وقت اسم او است
 که کینو نیت او از مجرد و خلق شده که این است اسم حسنی بران
 شود و الا اطل انکی است در بحث التروی که در نفی و از میگرد چنانچه
 دیدی در بوم و نیامت که چه قدر نفوس با اسم رسول الله که اسم
 امکان از ان با لام نیت نامیده شده و محیی نامند از محبوب
 و الله علی کل شی شهدید و بدانکه مثل من بظهور الله مثل محک است
 که در فضل میکند مابین طالی خالص از عزیزان مثلا اگر کسی بیایا الله
 نامیده شده باشد که بیضا او که اولین این با و است ایمان او
 از وقت این اسم در حق او و است ثابت میکرد و الا در نفی و از میگرد
 کانه لیکن شینا مذکور الباری الخامس من الواحد الخامس
 فی بیان حکم احد اموال الدین که در بیون بالسیان حکم کرده ان خطا

اسماء...

في الدين الاية البلاد التي لا يمكن الاخذ بلحقين بانك ^{ظهور} و
 انجر ما على الارض است در ظل ظهور بعد بايد واقع شود متلاوة
 ظهور و سوا خدا اين بود که کل ما على الارض در ظل او مؤمن شوند
 آنچه که نشاء از ضعف سلين بوده والايات از برای ان پند
 نوره و ديوم ظهور و رسول الله صلي الله عليه واله صاحب نفس
 او براو حلال بود چگونگي ما بفتح على الحيوة مكرانکه داخل ايمان باو
 مشو که از وقت براو حلال ميشد آنچه را که خداوند باو عطا فرود
 از خود خود هم چنين در ظهور من بظهوره الله نفس بر صاحبش
 حلال بنيت الايمان باو کل اکل که نشاء و با الا انکه داخل
 در ظل من او و ان است فصل خداوند صحت خلق مثلا اگر فتح بلادي
 در صد اسلام شد بجز و فرود داخل اسلام شده و فاني بنم با
 کشته و آنچه که نشاء و حجت در حق ایشان بوده چه الا ان بود
 نادر مانده و هم چنين در اين ظهور حلال بنيت بر غير مؤمنين
 بجز آنچه ما بنيت با ایشان است الا انکه داخل ايمان کردند
 که انوقت حلال ميگردد بر ایشان آنچه که خداوند با ایشان عطا
 فرموده از خود خود و اين حکم بر سلاطين صادر ندارد در دين است
 بجهت و نیز در بلادي که باعت خون نفسی با حق و نفسی شود و اظهار
 از اهل خداوندان فرموده مثلا بخاري که در بلاد و نيك بخار
 ميکنند که بر ایشان است که بنهتهای وقت حساب خود واداشته

باشند که فلي از برای ایشان واقع نگردد الا انکه خداوند نشاء
 فرماید با خداوند که مقدر و شود بر ما على الارض چنانچه و عله
 فرموده که ان وقت کل در حجت الهی ساکن خواهند بود و اگر خود
 نخواهند و طو قد رت الهی ایشان را داخل صيف بايد و ایشان از ان
 بخت داده و مبدل بيروز مي فرماید و الله على كل شئ قدير من ان است
 که صاحبان قدرت صبر فرود که دري از سمانان شود که ما على
 الارض را داخل درين کند بلکه مثل آنچه در دين اسلام کل دخل
 شده از آنچه ظاهر شده با مر رسول الله در هر ظهور و عا هم همان قسم
 بايد ظاهر کرد و آنچه من الله هست از ان است و لي آنچه جملی است
 اطاعت او که اگر صاحبان قدرت که در دين رسول الله هم رسيد
 با او را نشاء عمل کرده بودند امر و نما على الارض کل مؤمنين بقران
 بودند حال که نشاء و تصور ان عباد بوده و لا از مبدل آنچه با
 ظاهر شود در قران شده و الله يضر من نشاء با مر و الله قوي عزيز
 ثم ابر حکم انکه در وقت ظهور من بظهوره الله کل شئ بشيبت با
 شده باشند تا الحدان مؤمنين ببيان ان ايمان باو خارج
 نگردد و اگر کرد حکم او حکم من ان مؤمن با الله بکرم و شمشيدان
 مقدر الهی که اگر کل ظهور در بظهوره الله بر حضرت او جمع شوند
 هيج نفسی بر روی ارض نمی ماند مگر انکه داخل جنت بکرم بدل هيج
 شئ را نشاء نفس خود بوده که کل برين حضرت او است نرا اعمالی که

در بیان نازل شده در چنین ظهور او و فضل از ظهور هر کسی قد
 جوی مختلف جوید از امر او مختلف جسمه پناه بره بخدا از آنچه شما را
 از بند آمد و رو کند و انصام جسمه بحیل او که هر کس انصام
 بطاعت او در کل اعمال نجاست یا فخر و خواهد یافت ذلك من فضل
 الله یؤتیته من یشاء والله ذو الفضل العظیم الباب السادس من التوا
 فی حکم اموال الله یؤخذ فی ذلك الذین ان یکن فیهم من شیء لم یکن له
 فی مال الله الا بقضه البیان وان غریب الشمس تلحق فضلها
 عن من یحرقها و غیره وان ما دون ذلك یؤخذ و لا عن عده الهام
 لها کما هاشم لیاخذ من الذین قد یجوا بان فی الیهام کل علی ذلک
 ما یستکفیه وان ما زاد لیس من الالعفاء و یصرف فی البقاع
 وان یونی کل نفس او کان الطفل فی بطن امه چیز من ان یصرف فی
 البقاع موهبه من الله انتر کان فیها یا صیغما لم یضرب با بانکه
 هر گاه خداوند عالم منت گذاشت بر مؤمنین بفتح بلائی که خداوند
 اسلام نکرده آنچه ما لم یکن له عدالت حق فطر بوده و هست ما دانگی
 شمس حقیقت مشرق با و راجع صیر کرد و اگر در یوم یوم مؤمنین
 از مؤمنین بیپایان سپرده تا یوم ظهور حق که در نمایندگی مؤمنین
 انبیا پنجه در روز ایشان است و بر احدی حلال نیست تصرف او
 مثل آنکه مال حجت خدا را علما بغیر اذن او گرفته و تصرف فرار نموده
 و حال آنکه اگر در فراطی تصرف نموده اند جزای آن خدا است از با

ایشان کل شیء لله است و اثر و بجزا و نذاز نقطه منت کیت
 و آنچه قبل از حق حجت خداوند بر تو کسی بغلق که حلال نیست
 بر او و قدر فراطی و اگر داده بکسی بری نیست اگر چه با علم اهل ان
 زمان بوده و غیر شرط نموده در حق حجت خداوند که بلا از او بیداری
 داده و معطل و آخذ هر دو در نارند چه انکه صاحب حق و اوست
 بر آنچه یک خداوند در قرآن موهبه یا عطا می نموده از دیگری
 و او است غنی از نفس غنا چگونگی که بغنا مستغنی کرد و این
 خواست که خود را از نارنجاست دهد خود داده و آنچه حجت خدا
 غنی بوده و هست و کل از موجود او هستند که خالق شده اند چگونگی
 و ما یفرع بر وجود رسد امر روز که یوم قیامت است سوال کرده
 میشود از عالمی که مسجد الف الفی از مال حجت نبی و اگر بی برادر که
 کوری همین حرف از برای او است داشت از هر عذابی ز او و لو العلم
 اگر روح ایمان در او باشد و الا هر که از هر که هر که کل شیء هالک الا
 وجهه را بستند و کویا شنیده و الا کل و لیه و عارف بالله اگر کل
 ما علی الارض ما یهدیه و او بصیر است از اینکه یوم قیامت سوال
 کرده شود از او که درون ضمای محبوبی او در آن بوده و غیر ما لم یکن
 له عدل باشد بجهانها از کل گرفته میشود و از ضل حروف حجت
 شریف اهل بیان میکند و از اعلی گرفته تا ادنی منتهی شود و بعد
 و آنچه بر نفس خود و اولیای ضرر عطا میفرماید بر نفسی آنچه

و اینها از موهبیه محبوسه و اگر زیاد آمده صورت بقیع مأموره
میکرد و یا انکه کل اهل بیان سهامی عطا میشود اگر چه طفل
مشترک باشد در جن امتی در مشربا و ضم با مضمون که این احوالی
از صورت در بقیع اگر بقیع شده باشد و الا از بقیع ان مقدم است
این است از خداوند و این باب فخره ان انکه در بیوم ظهور من ظهور
انکه آنچه کل اعیان الاخر شقیبت دارند از او است که در جای خود
ولی اهل بیان حق الله و اشناخته که آنچه از اول ظهور بیان دارند
از موهبیه او است قبل ظهور او چه دنیا و چه دنیا قدری حیانه
که بر او خوف وارد نیامده از عبید خود و حسنی که بقطر حقیقت
از برای او مقدم فرموده انا و منوع نداشتند از کل عالم بیان اعدا
که مالک نمیکرد چنین شی با الا او زیرا که او است ایبره لیس کشته
شی خداوند هر شی که بیان و صفت و صفت خود رسد لایق او است
زود بگری اندر چه علو که شرفنا مشربای و نوحتم کرد و بعد از
ظهور در خواطر مبارکش حریه وارد نیاید از خلقی که بجز او است
که حرف او معادل نمیشود با حرف کل شی زیرا که کل شی با شی
شده و هم چنین رضای او معادل نمیشود با رضای کل شی زیرا
که رضای کل شی با و خلق شده قسم با او که ان او در علم خداوند
اعظم شری بوده و نیست که بیک اشاه طرف او اعظم است
زود خداوند از عمل کل شی اگر با علی عاوان خود رسیده باشند

زیرا که

زیرا که وجود کل باواست چگونه و عمل کل و هم چنین الاوئب فالوئب
صروف الخی شمس الاسما و الامثال شمس النبیین و الصدقین و
الشهداء و المقربین کل علی فخره ما قدره لکل درجات مرعدند هم
و کل له عابدون و اگر آیه لیس کشاید شی در مؤمنین بیان توان
حفظ نمود و متغیر کرد فرض است برایشان که لها انرا حفظ نماید
و تجارت نموده ان قبل مالک او و صفوف خود از هر الفی ما شرفا
باشد و انکه است که در در مابین کل که کل از کل ان منبرج منتقم
کردند و مکان نمیرود که جانی که حیث خداوند این نوع عمل فرماید
مجاور نماید زیرا که در او را او کل فضل بوده و هست و لا حول الا
بالله العلی العظیم الی الی الی الی الی الی الی الی ان الله غفار
لمن ان ینالیان بنایشترین مکل شی من لم ینک بدک اللین لان
خرج من ملک هذا و خلق ملک هذا بطر اعظاما منسبه و لا اله الا
ملکی ان با انکه موهبیه خداوند با اهل بیان عطا فرموده که اگر کل ما
الارض با میدانند سبیلی بسوی او نداشتند و ازین است که بقطع نسبت
ان دون مؤمنین بی بیان و وصل نسبت بمؤمنین ظاهر فرموده
بیبیع ویشتری و دون ذلك من انواع الهدایا مثلا اگر کلی بر بدی کی از
مضای باشد همین قدر که بمؤمنین رهدة الفوق ظاهر میکرد و اگر
و اگر و کند ما را یکی در پیدا است حکم اول جاری نمیکرد و بقره ان
ظاهر میکرد که آنچه سبب فصل هم بهم رسد که یک نفس دون مؤمنین

او برای مؤمنی فرستاد از چنانکه ذکر میکند که این از برای مؤمنان
 طاهر میگردد اگر چه ستم معدومه بگذرد تا آنکه بیان نفس مزین
 رسد و خداوند از فرموده کرده در هر ارضی شیئی بنماید که
 بپایان تحصیل نموده لعل یوم ظهور و صحتی بخضر وجود خلق رسد
 که محبوبان اندر آنرا که هر چه لطافت در ملک ظاهر شود در شجرت
 از بحر لطف جود او دانند جل و علاه بوصف باللطف و انوار
 و اعظم من ان یدرک بما یفترق به دونه او لطفه لا یفترق لطف
 حلقه که کلام است که کل الاسماء و الامثال بشند لورن البایا التان
 من الاله الا ان کل نفس ان فی ايات البیان معدوم جواد
 عن عدد الواحد من ان یقید بقول الله ربی ولا اشک بالله
 و بی احد اشعه عشره ملخص این باب آنکه خلق بیان را تصور کن
 مثل نفوس مؤمنه بیان چگونه نفسی در جسد واقف و بشاء ظاهر
 و همین ششم آیات بیان را مشاهده کن و در این شرح چه میخاهی
 غرض نموده و لسانی که خداوند را و خلق فرموده بیرون آوردن کن
 قرانت از راز روی روح و بجان نموده هر قدر مواد مثلثه میگردد
 تلاوت نموده و کم تر از عدد واحد از ن داده نشده سراسر این آ
 که از مظاهر واحد بخاوند نموده لعل بیک هدایت تلاوت این آیات
 یوم نیامت هدایت ایشان مهتدی گردید و کل بیان را مثل مایه
 فرض کن که کسی بکسی میدهد که تجارت کند بالشان من نظر داشت

که بقوی

که نفوس مؤمنه بنقطه بیان سپرده که با و تجارت نمایند از برای
 یوم ظهور خود که اگر بخاهد مایه را پس کبر و کسی که ویم نکوید
 هر چه در حکم مایه با الهایه نفوس در آن شرح هستند چنانچه امر و
 می بینی اگر کسی مسئله طهارت فراوان بر سر گوید چگونه بیان
 تجارت بین و دنیا می کنند و لکن در یوم ظهور صاحبش که بجو
 حساب از مردم پس بگیرد و همه خود را عیاش می کنند و در یوم ظهور
 من یظرو الله تصور کن که این جنت را بر پاهای نموده که آن روز اخذ
 خداوند کند بیک حدیقه و اسلطان فرض کن و یکی را عالم و یکی را
 ناجی و همین ششم در اصناف مردم جاری کن و در یوم ظهور خود
 بود و صاحب وجود خود را و مایه بیع بر او از مال خود دستوع کن
 چنانچه از روزی مثل از روزی بدینی در بیان یکی میگوید ماضی بیان
 هشم یکی شیخ الاسلام یکی محمد بکر امام جمعه و هر بیان اسمها
 معجز هستند ولی از صاحب این که این اسما از او نشنیده و محجب
 چه یوم ظهور من یظرو الله الی الا نهایت تلاوت بیان میشود ولی
 از منزل آن محجب و لکن تصور میکنید که در چنین قول بیان مثل چیز
 ظهور داشت چنانچه چنین قول فران داشته اند ولی اخذ میکنند
 چون از روزی بدیند عزت است کل باسم عزت او معجز اند ولی همین
 قرآن گوید که در بیست و سال نازل شد و مظاهر است که در آن روز
 نسخ لایقی نام نشد و الا امین المؤمنین علیه السلام در ای مبارک خود

بمجدی او در بیان محی که مذکور است قسم بدانند از سر الحی محی
 که در یوم ظهور من بظهور الله اگر کسی بکتابه از او شود و تلاوت
 کند هفت است از آنکه هفت مرتبه بیان را تلاوت کند قدری غفل
 نموده بر بپند که امر و آنچه در اسلام هست در جهه بدر چهره
 میگردد تا بمید که کتاب الله هست ختم میشود همین قسم یوم ظهور
 من بظهور الله را تصور کن که مبدل دلیل برید او است و محبت بشود
 مؤمن فکر مشوک او اجل از آن است زیرا که کل شئون دلیل مشوع
 میگردد بکتاب الله و او بنفسه حجیات زیرا که کل از ایشان
 مثل او عاجز هستند و از این هر از عالم منطقی محی و صرف
 و قدر و اصول لغتالان هستند که اگر مؤمن بکتاب الله باشد
 حکم درون ایمان بر آنها میشود پس هر نفس حجیات نزد شئون
 مایفوج و بدانند در بیان هیچ حرفی نماند شده مگر آنکه قصد شده
 که اطاعت کسید من بظهور الله که او بوده مازل بیان قبل از ظهور
 خود و اگر نتواند تلاوت ارباب نماید نوزده مرتبه از طلوع تا
 طلوع گفتند الله الله ربی ولا اشرك بالله ثم احدا که اگر از روی
 بصیرت کوی بلاد بی یوم قیامت هر صدی بصدای خو خواهد شد
 و ثواب کل بیان عطا کرده خواهد شد و الله بوث الفضل من
 لیس من عباده اترکان بافضل عظیم البایب التاسع من العت
 الحامس في ان يدركه كل شيء اذا اراد ان يسئله اسمان اسماء الله

سرا وجه

سرا وجه او اللغاتنا ملخص این باب آنکه از اینجا یک هیچ شی شنبت
 ندارد الا بالله عز وجل و یوم از برای او مقدر شده که در منتهای جمال
 خود رسد که اسم الامکان او بالفعل در او ظاهر کرد و او را نوشت
 که این میگردد که اسم الله بر او ذکر شود در حد او و خوف ریش او و از
 اینجا یک اهل بیان را خداوند فرموده که کل شی را بمنتهای الیه کمال خود
 ظاهر که با تداون فرموده ایشان که هر شی را مجرد اسم او با سماء
 جل عز وجل او شود که هیچ نفس در هیچ شی را نبیند الا طاعت مشیت
 و ظهور مشیت را که در او دیده اند و الا الله صلا منتهی الیه
 ایه جاد سنان است در سین او نبیند الا استبح و در یوم او
 الا نور و بارکات او الا کریم و چه ذکر بقول پاچه خطور کرد مقابل
 یا انکه الفئات کند بر او بجز آنکه بلسان گوید یا بقله جو خطور
 دهد و اگر نتواند بکرام اسم الله الامنع الامدس ذکر کند که خداوند
 عز وجل از او قبول میفرماید آنچه را که او داده فرموده در این امر که هیچ
 شی در او دیده نشود الا من بظهور الله که مبدل اسماء و صفات الهی است
 بلکه در یوم ظهور او شمس حیثیت هیچ صاحب نبی اظهار نبش
 خود نکند و در خود نبیند الا او را که او قائم با او بوده و هست
 نه این است که نتواند او را در خود دید بلکه مثل او مثل او است
 که در مقابل شمس واقع شود شمس را در خود می بیند و حال آنکه
 مشع او است کل با یقع علیه اسم شی هر شی من بظهور الله همین قسم

نصرت کن از عالم بخرد و ذکر فتنه نامتها الیه بخندد که آنچه در او است
 از شمس شمس ظهور او است قبل از ظهور او زیرا که لم یزل غیر
 ظاهری بنویسد و نخواهد بود و دوست میدارد بیوی که ظاهر کرده
 نه بیند در علم خود الا انک کل عینها الیه بحال خود در بیان عروج
 نموده و نیست در طبعی در عروج الی الانک او مالک او گشته
 از نفس مومن از خلق مجبور او مکل او را بگشاید انداز برای اسفند
 طلوع شمس که عجز و اشراق ضیاء او که ایات او است کل الا که گشته
 بر او این است عزمه این حکم اگر نفسی لغفل نماید و الله بنور قلوب عباده
 للمنفون البایع العاکثر من الواحد الخامس ان الله قد قد الیه اسکل
 للرجال والدوائر للنساء بکثرون ویکتبن فیها ما ایشاء ان
 من البیان ملخص این باب انکه خداوند انداز برای اهل بیان دو فضل
 عظیم مبعده فرموده و بر ایشان انعامت کرده و از هیسکل
 از برای حال که ظاهر اوها و باطن او او است و از او داده کرده
 نوشته شود از آنچه از شمس مفضل مشرق گشته هر چه تواند از
 بوجود او اخذ کند که آنچه در آن هیسکل نوشته شود از آن در فضل
 ظاهر میکند لطف بالحق و النقطه بالنقطه و از برای مظاهر با
 و از مفضل شمس چیست و از آن فرموده و از اینج واحد فرار داده
 و هر واحد او احد که مدک باشد هر دو لله بان الله ملائک السموات
 والارض و ما بینهما و الله بکل شیء حیط نا انک صدور یافته ایشان

بفر

فیس شمس چیست مثالی که بد لعل در بوم ظهور آن بخر اعظم ولا
 نکند الا او و از آن فرموده ایشان را که آنچه خواهند بود او را کلام
 مشرفان شمس وجود ذکر گشته که هر چه در آن ذکر گشته از آن در آن
 نفس ظاهر میکند لطف بالحق و النقطه بالنقطه اگر چه بد
 مانده بر آن هجرت که امیر المؤمنین علیه السلام در آن ذکر است اظاهر
 او کلامها را نموده در نقطه خود و در با وجود خود و الف شیخ
 و در با سلطان و در جیم مذکور ذکر نموده و از این جهت که بسم
 الامنع الا حدس با در این ظهور ظاهر کرده که از این بند نقطه تا جیم
 مراتب از بعد خلق و در ذوق موت و حیات جامع باشد و اگر با آنچه
 بوجود منتشر گشته کسی عمل نماید مفاسد خود را ملاحظه میکند
 اگر مشیت الله بر هر بیان انها جاری شده باشد عزم این دو حکم
 این است که کل بیان خلق عالم الکریمات و همین قدر که در هیسکل
 یا مانع ظاهر شد و از حدتها تجاوز ننمود لعل در سبب حسن
 بظرفه الله بشرها ایمان بر آن شمس چیست فانی کرد که آنچه در
 هیسکل و در آن نوشته شده مجید او است و شریه او از آنچه
 غیره و ستان او میگویند و اگر کسی تر او باشد از عطیه خود
 و ثمر از اظواهر نکند در خطوط حسن با سینه با سبوت و حد
 چگونه در حق او ذکر شود و حال انکه در وجود خود و باطل کرده
 و این از برای این است که کل اهل بیان انحد و حسن بیرون روند

زیرا که در هیکل محبت بر او است و در دوازده واو حافظ
 هاست این است مراد از نزول او لعل مردم باین در عظیمه عظیم
 و موهبه کبری در جبین ظهور آن شمس از لطف او قدم اول الهی
 در هاتوا و لواله و از دروا و بکله منقطع کردند اگر چه کور که
 مرتبه نماید محسن سنین محسن خواهد سید بل محسن اسبوع بل محسن
 یوم بل محسن ساعت بل محسن دقیقه بل محسن عاشره از ناسعه و هر
 که توان ذکر نمود در فرمایند زیرا که بنوده بی بر شیت و مابتنی
 بی بی بی عز بل بل بل بل فخلق الله بیده ما بی بی بی الصفت
 مثل النار و احراقه میشود که در آن محقق کرد و احراق ظاهر شود
 یا مصباح مشتی کرد و نور او موزون کند امکنه که در آن صفت
 کشته و هم چنین بصورتی که کل امثال محبوب را از جوهر وجود
 ناصتها الیه حده و در نظر کن در هیچ شان هر کل این دروازه
 الاهی که واحد مثل انکه الانچه در فرای بی بی او دیده نمیشود
 الاهی که رسول الله که اگر آن خود کینونیت از منزهت نمیکند
 در ایمان با او و مظاهر او و آنچه از قبل الله بر او نازل شده و هم
 نزد ظهوری مشاهده کن بعین یقین این جوهر واحد که اسرار
 در کل شیئی که در یوم ظهور من بظهور الله در هیکل غیر هیکل او
 دیده شود از بقعه از او محبت شده و لکن او اظهارت زنی از او
 خود او با او آنچه او میکند و خدا نمیکند الا او را اگر چه در جبین

عجبه

احباب بر او کند این است لای الله روح الامر که او نام و فعلوت
 الباطن و العشر من الواحد الثالث في صلوة المولود و الثلث بکبر
 تکبیرات در صلوة المولود یعنی بعد از اول تسعة عشره انا کلمه
 مؤمنون و فی الثانی انا کلمه بالله مؤمنون و بعد تکبیر الثالث
 انا کلمه بالله محبون و بعد الرابع انا کلمه بالله مبینون و بعد الخامس
 انا کلمه بالله ارضیون و بکبر سست تکبیرات فی صلوة الملبت یعنی
 تسعة عشره بعد الا انا کلمه بالله عابدون و فی الثانی انا کلمه
 لله ساجدون و فی الثالث انا کلمه بالله فاشنون و فی الرابع انا
 کلمه لله ذاکرون و فی الخامس انا کلمه بالله شاکرون و فی السادس انا
 کلمه بالله صابرون لخص این باب است که آنچه حکم خداوند غلام با صاله
 نازل فرموده موهبه ایست از قبل او از برای من بظهور الله و کل این
 در ظل دلالت احکام الهیه وارد می آیند و از آنجمله اند فرموده در
 موهبه مولودی چه در کچه انی صلوتی رفیع کرد و بر پنج تکبیر تا
 انکما سم الله بران ذکر شود لعل اگر ماند و یوم قیامت برادر کند
 از مؤمنین بمن بظهور الله کرده و هم در جبین صعود او بمقام خود حکم
 فرموده بیشش تکبیر در صلوة واحد تا انکه عدل باشد که بدین
 اوها بوده و روح ان الواسط لعل یوم قیامت با اول من امن
 بمن بظهور الله ایمان او در و شئونات ملک او و اشقی نکند او اند
 زیرا که این اربعایست بر غیر مؤمنین صعب است چه بسا ان نفس

معروف نباشد و کل خود را معروف می نماند چنانچه در ظاهر و باطن
 بعد از عروج شجره حقیقت در ایمان بان نفس هویت ثابت
 نماند از آنجی ظاهر است و حال آنکه کل با اعمال و ان عمل میگردند و
 حال آنکه حکم دون ایمان در حق الهاد صده اسلام جاری گشت
 از نزد همان نفس در نقطه بیان هم همین قسم صورت و کن که هر کس دخل
 در بار شد بسیار از روی بصیرت بحالت یافت باین عمل نیز با اعمال
 دیگر زیرا که آن نفسی است که بدن کل شی از او است با الله و عود کل
 شی بسوی او است با الله چه بسا نفوس که از جنس ظاهر و شجره با
 نظر بر حقان خود نموده و از آن بجهت گشته و حال آنکه عند الله کل
 مکلف بوده با آنچه مکلف شده اند و نزد خداوند اعلی و ادنی حق
 بوده و هست و امر و زکری بیستی که کل مؤمنند با میر المؤمنین
 بواسطه آن است که خلاف ندیده و در دون محبت او پرورش
 نموده و الا اگر همین نفوس صده اسلام می بودند همان نشانه که
 در حدیث موضوع شده میدیدی چنانچه در این کور که خداوند
 منت گذا و بر مؤمنین بعد از اسم و حق از برای او شوق محبت
 بهم رسیده و این بواسطه نفسی نقطه بوده که اگر با وضو می گشت
 امحان و دم میشد که مؤمن خالص اخل از که برین امر است از برای
 صلوة از برای این است که اگر در یوم قیامت حاضر گردد محبت نگردد
 بعد کل اعتقاد نموده و در یوم نزه ظاهر میگردد که چه ند صعب است

بر من علی الارض که بعضی که عقد فیض نداشته داخل در ایمان
 شوند چنانچه که در امیر المؤمنین شنبه خود معنی نکشته و زاد
 کنند طلا و عزا و در زنده کل دیده و اگر یوم او واقع میشدی
 و در آن نشانی بودی از وقت صادق بودی و حال آنکه آن روز
 سلمان را بودند و معناد و او را که لایق در حق ایشان بنموده
 این است مبدأ اختلاف در هر ظهوری طوبی از برای بعضی کفایت
 با آنچه حجت بران حجت میکرد و شود که آن وقت افرا از لبح
 اگر من علی الارض خواهند داخل در حجت میکردند با ابواب الهی
 و می بینند سمر صراطی که او سرح است از مابین شما با ایللیات
 و ارض مقبولات و در هر حال را فی خود بوده که در امتحانات
 خداوندی تمام نماندند و متمسک بجبل کتاب گشته که ها و گنا
 کل صبیحین را و الله بید کل شی نه بعید جان الله کل
 الباب الاله و الله الواحد ^{الواحد} و فی الاموات و الاحیاء المر
 و جعل حوائم العقیق ایدیه هم ملخص این باب آنکه چون این
 ظاهری عرشان جسد باطنی است بر آنچه از حکم میکند و این هم حکم
 محکم میکند و الا آنکه مثلند و میگرد و یا سنا که او است با این جسد
 نه نفس این از این جهت است که خداوند از جهت آنکه عرش آن
 بوده حکم فرموده در حق او غیر نهی حفظ او که آنچه سبب گوه
 او کرد و بر او وارد نیاید زیرا که جسد از عرش خود ماضی است

اصولاً شجره حقیقت در ظاهر و باطن

بر این جسد و اگر غیر این را مشاهده کند گو با او عزیز گشته و اگر
 درین امر مشاهده کند بر او واروی ابدانچه واروی ابدان
 جهنت است که امر باعظام و احزانه نجات شده و ازین راه
 که در باب وی یا حجر مصقل مشهور کرده که بشی که سبب جسد زانی
 او باشد در عرض خود ملاحظه نماید این است که این ارکان
 بمن الله علی من ریشاء من عباده انه هو المصمیم القیوم و ازین
 بخاتم عینی داده شده که از برکت ایه مضمونش بران حرفی
 جسد ناز و آید و از مار محو در ظل نور مستقر باشد
 و هر کس بریدان خانی باشد که اسم الله بر او مضمونش باشد
 از مؤمنین بیجان است و عالمین مجدودان حق است جدا
 که او را داخل در حیات خود فرماید و از فضل وجود خود انقدر
 با او کرامت فرماید که لایحه شود و من صدق من الله حدیثا الوان
 با الله و ایضا نوشته شود که این حکم آنکه چون عود کل بسوی
 تکبیر میکند که عنصر زاب ذکر بشود در آن و منهای عروج
 اول ریه او حرات نا آنکه عین ریه صفا که حد بلوریت
 هست رسد که از وقت اسم صمد در حق او ظاهر شود لعل
 عود کل در چنین اجساد جوهریه و ایشه مشرف گردند و در
 برخی شوند تکبیر او و الله یهدی من ریشاء یامر ان عینه مسیح
 الباری الثالث العشر من اول الملام فی بیان کتاب الوصیه

لا اله الا الله علی الامر البیان مختصر این باب آنکه هر نفسی از الله
 در حق عباد اعظم تر ازین نبوده که اذن داده ایشان را بعبادت
 خود و تعلیم ایشان فرموده بشیخ و حمید و توحید و تکبیر خود
 و اذن داده که در وقت موت کتاب وصیتی نوشته مضمون بر او قرار
 بوجدانیت او و عدل او اینک خلق و امر از برای او است و او قرار
 بنقطه الهیه و حرف حق او و اظهار حجت عظام سما و امثال
 و استبعاد او آنچه دوست ندانند و نذار و محبوب او آنچه
 که نماند از آن مضمون خود و امر نماید که کتاب او ساند بمن
 بظهر الله که اگر مشیت او غلبه گرفت جواب او همان است
 که من الله در حق او نازل شده و حفظان با او است که بیا
 بیدالی من بظهر الله رسیده بر احسن خط و لطف حسن زیرا
 که طول ظهوری نا ظهوری صفت است و حفظ ما بیدار نماید
 کل اسهل از هر شیئی است ولی منهای وقت نموده که العباد
 با الله ظهور حق نشود و او محجب ماند یا کتاب که نزد او است
 که این امر ظاهر است که در نزد ظهور هر نفسی بشی مغز است
 و نمیداند که مایه اغوار او از خودان حق است از ظهور و قبل او
 که در ظهور بعد خود نیست بخود نمیدهد از جهت علو ظهور خود
 مثل ظهور سوال الله که ظهور عینی یا مقدر ظهور خود ذکر
 فرموده و خود را بیان ظهور و معرفت کل فرموده و الا شبهه نیست

که اهل بیان با نجد وین ایشان بیان ثابت شده کمال ما بنیق
 عمل کرده و میکنند ولی بوم اخذ نتیجه محل کلام است مثل آنکه کل
 در چنین موت لا اله الا الله میگویند و میروند و در این ظهور ظاهر
 بماند که بار فضل او این کلام را میگوید در چنین موت میگوید ولی
 مظهر این کلام که مدد علی الله است در جایی بجز حق مستور این است
 که کل اعمال الهی مستور امیکرد هین شمس کل کتاب و صیفت خود مید
 نوشت و شهادت از برای خداوند بود حدایت خواهد داد
 و خواهد گفت لا اشرک با الله شیئا ولی بوم ظهور و نفوس خود را
 مظهر شمس است که نفی کرده آید و ملتفت بنسبت این است که
 بگوید نفوس خود را باطل میکند و مشعر میگرداند در جسم
 بر خود نموده که عملی میکند از روی بصیرت باشد لعل بوم
 قیامت توانید بخات یافت و بداند که مبدأ این کتاب من الله
 هست ولی با نظر به التقطه و رجوع ان لا اله الا الله و لا اعبد
 الا الله بقره چه بسا که میبوسید ولی یکی که میبوسید می نشاند
 و او خود را بنما می شناساند بختی که در کل بریا است ولی عجاایا
 انفس خود را مانع میکرد و مثل اینکه او و کل اهل قران با فضل
 او عمل میکنند ولی از حقوق او محجوب مانده با وجودیکه حجت او بر
 قبل با مشاهده می نمایند بخوارش ولی ملتفت می شوند بر آن
 که الهای هم که این کلمات را می بینند ملتفت شوند بلکه بر خیال

سوره بقره آیه ۱۷۱

خود چنین کان میکند که اگر ظهور حق شود او را خلقند بسوی او
 ولی همین نفوس در هر ظهوری هستند که در آخر ان ظهور با علی
 در جه ان برین رسید اند ولی با او واقع میشود آنچه واقع میشود
 والله بصیر بما انتم تعملون الباب الرابع و المخرج من الارض الطاس
 ان النار والهوا شمس الماء والذراب شمس کتاب الله شمس لفظه
 و آثار هاشم ما ذکر الله علیه است و شمس مره و ما یحفظه
 الشمس و ما یبطله کیونین شمس کل من یجزله ذلك الذی
 فانما یطرح کل انساب الیه شمس ما رزل من الذی غیر اهل ذلك الذی
 الا الذی اهل الذین فان قطع النسب عنهم و اثبات النسب
 الیهم و یطرح ملخص این باب آنکه خداوند عالم از فضل وجود خود
 امر بجزارت مظاهر معدوده فرموده که اگر نفسی کل اعلا الارض را
 جز امید و سبیلی بر یکبار از آنها انداشت و کل با امر الله من عند النجم
 از مظهر آن کشته که حق واقع امر الله مظهر است نه نفسی بلکه شئی
 عرضی است از برای ان امر که ان امر با شئی ظاهر میگردد و کسی که کلام
 او موجود مظهر است بر بین کرده حق عناصر جوهر به کمال علی الله
 چه میگویند اگر بذهب خود هم حکم میکنند سخن ایشان وارد نمی آید
 ولی خود از شدت احیاط از بس که اب استعمال میکنند که میگردد
 ولی بر حکم نفسی که کلام او مظهر است را خضر نمیشود که حکم طهارت
 کند مثل ان مثل نفسی که مثل سید الشهداء را علیهم تسلیم میشود

ولی سوال از دم بوضه میکند این است حد این خلوق حیوان اگر چشم
 هم لایق نیست با ایشان و یو که حیوان ضروری بعضی غیر سازد ولی
 اینها ظاهر است که چه میکند خداوند از نظر خود به بیان مطهر است
 مگر تا آنکه دلیل باشد از برای طهارت من و نظر به الله و ان لا غیر او
 ولی کیت که نظر بفرموده و در خداوند فرمایند اگر کور و ان میگردند
 با بیجا غیر سید کور بیان هم خدا عاقبت ایشانرا حفظ کند که
 از مفسود و محجوب نمایند تا بران اوری وارد نشوند و الا نشود
 دین در هر طهوری در جای خود حواس مثل آنکه ظهور و رسول الله
 که شد هر کس داخل دین اسلام شد شئون او را داد ولی نظر
 کن بچیزیکه این شئون در ظل از واقع میشود که ایمان با او باشد
 این است که هر کس شانه و اگر فتد و او میدرخشید مایه اگر عام عبودیت
 از برای کسی هست و عمل او موقوف گشت شئون و بندگی و بیوتیه
 در آن ظهور از برای او هست و الا فایز میکند که تمام یکی من قبل
 کتاب الله شینا و مظهری که مطهر است اول ایمان بر بیان است
 که مبتدا میفرماید جسد او را بطهارت و تازد نفس خود کتاب الله
 همین قدر که سلفاء ایه از واقع شود شئی که شپیت و او باشد
 ظاهر میگردد ثالث اسم الله است که شعش و شش بر سر که
 اظهر بینی خوانده شود ظاهر میگردد چهارم قطع نسبت از
 غیر اهل بیان و وصل از با اهل بیان است پنجم شجره حقیقتنا

در دم

در یوم ظهور او و کل آثار او ششم عناصر چهار بعبارست هفتم
 هشتم ما پیدا گسینو پنجم که کل اینها در وقتی است که عبودیت در آن
 نباشد و وی که از ذهن میاید بواسطه خلال یا مسواک از زاده
 و عضو شده و در هر حال خداوند دوست میدارد و مطهر است و هیچ
 شئی در میان احدی از خداوند نیست احدی از طهارت و لطافت
 و عفاف و پوی حیوان که در بارش راه رود و داخل در حج کرده
 عسار نباشد شده و خداوند در میان دوست میدارد که شایسته
 شود بر نفسی درون روح و در میان را دوست میدارد که کل
 با طهارت معنوی و صوری در هر حال باشند که نفس ایشان
 از خود ایشان گرفته باشد و باشد چگونه و دیگری و باسی نیست
 بر نفسی صلی اگر شجره حیوانی را او باشد مثل استی که از فرزند
 می آید و دستهای آج و سخن و امثال آنها کل اینها از برای
 این است که در دم در سعادت خدا باشند لعل یوم ظهور و حوش
 شاکر شوند و او را احکام جنل او نیز اینک از برای یک مشوی احیاء
 کند و عمارت خود را اعاده کنند ولی چنین فری بر حقوق دین بر ما
 نکستد چنانچه هر کس در کور و فران قبل بود این معنی و ما مشاهده نمود
 کل آنها یکباره اهل بیت ظلم نمودند رعایت و قانی دین را نمودند
 و هم چنین دو کور بیان هر کس بوده بمنتهای کمال این مطالب را
 مشاهده نمود که از برای یک مسئله جزئی فرج هزار بیت نوشته

و در جای تصدیق حق که اصل دین با آن ثابت میگردد اگر نشسته
 بود نفس حیوانه بود بلا موعود و محال آنکه خلاف حق نشسته باشد
 چیزی را خود را از حق مخفی نداشتند و معرود در این نقد استها نکتة
 که عند الله هبنا مشورا میگردد الا وقتی که صفیون شود با عیال
 بچو نکاه هست در پیش در علم اصول مخفی با قصد هر از بیست
 انشاء میکند که کل شئون است احیاط دین خود را بطور ادا داشته
 و در تصدیق خدا و ایاش او شامل میکند و اگر نفس شامل بود وجود
 خود را باطل کرده بود ولی اگر تمام نمیکند و بر کسی که کل بود که
 اصل دین است از مجرد او طالع میگردد کسب میکند آنچه تمام جا
 میکند از ذکران ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن گویند اذلال
 که عروج میکنند در مثال نفس حیوانه واقع شود که صورت بعضی
 مرسانند که نفع نتوانند رسانند لعل بوم ظهور و حق کسب کنند
 آنچه که دین تمام را بر باد دهد و خود ملتفت نشوند که این است
 وصییت حق بکل و اگر کسی عمل کند در هیچ حال صورت نمیبیند زیرا که
 از شمس حقیقت معرود عقربان او شامل است کل خلق را همین بود
 که شاهد باشند بر نفسی و در اظهار حجت از او لعل از مجرد
 و فضل خود او را داخل با ایمان بود فرمایند و مست کذا در براد
 بدگرا و اگر چه خود جز نباشد چنانچه در حق جز او این میماند
 نفوسیکه از ایشان صورتی ظاهر نشده بود و مقوله حقیقت

ایشان

ایشان از اجزای او ادبایات خود و حال آنکه یکی در مجرد بود و یکی در بر
 خدا و انا است که کسی او جز نباشد از جزای حق او و الله بخیر الحسین
 الباقی التاسع والعشرون من هذا المجلد ان شاء الله تعالی بحکم حضرت
 قدس سره و الله في الكتاب ملخص من بابها انکه چون یک خطه است
 که لایق است ذکر طهارت بر او شود و آنچه در لایق است بر او میکند
 محلیه در برابر از شمس وجود او بدگرا و کل را خداوند در ظل او منظر
 فرموده و از آن طهارت داده و در دست داشته و میدارد که
 ناطیف از انوار و مشهای بحال ظاهر سازند در مقام پسند
 مقام عرفانه آن آنکه کسی در حق ان بنوع اعظم و انلای او درون
 طهارت نکند که کل مطهر است از مجرد همین خطه او که ظاهر میگردد
 و در هر حال را نبوده که هیچ نفسی از اهل بیان حکم غیر طهارت
 نشود که اگر کسی کند خارج میشود از ایمان لعل بر ظاهر حق
 المظاهرین حقیقی از این جهت دارد نیاید چه قدر در قرآن مجید
 نموده از حکم خداوند بر نفوس که ملک علی الله بوده غیر حکم طهارت
 نموده و حال آنکه طهارت نفوس مؤمنین از برکت وجود ایشان
 بوده مثل آنکه در آیه که خود در عیبات بوده یومی که در جم سید
 بمقتل آمده در چنین جمع صاحب منزل از غسل با یکدیگر است
 طهارت با او رسیده بود نموده و حال آنکه در شریعت ایشان
 روشنی یا بس در چنین آیه از کجا حکم بوده بر غیر طهارت این است

که در حکم دین خود بخاورد و نماید بر عم احتیاط و حال آنکه اصل
 صبر و چگونگی که فرج باشد مانند ان با عباد الله فانقون الباب
 السادس والعشرون الواحد ان الله مالم یکن له عدل عارضا
الشمس من غیر محض بن ید الله وان جبین بالیوم اذن من الله
لکل نفس ان یرسله الی ان یطلع الشمس من مشرقها فاذا لا یحل لها
بیتغی از یر بالیعد الواحد خوف ذلك ان یرسلک والاک کیف
هذا وان کان من احد یخرج من یدیه من ضعف لم یکن له عدل فانما
قد عفی عن فضلائه من الله حقه ان کان من ان من ذلك والایات
لان الله قد اعناه من ملکه من یحل اح لا یضطر لهذا وان یضطر
عفی عن فضلائه من الله علیه انه فضل الکریم لم یخیر فی ما بانکه
اعظم چیز که خداوند دست میدارد که در میان اهل ایمان ظاهر
شود و حتی ایشان بعضی بعضی را هر چه ایشان در مقامات مرتبه
یا اصول یا فروع یا ظاهری یا باطنی یا اول یا آخری یا شری یا غیبی
و دیگر یکی نکند زیرا که هر کس داخل در ایمان شد مؤمن است در هر
مقام که واقف هست خیر است و اگر بعضی در بیان در بعضی از
از اهل ایمان کند بر او واجب میگردد و در هیچ مشقال از ذهب که
در کذب و بی بی نظیره الله نیز عزیر او کسی با غیر رسد که از او مطا الکریم
الابا و بلکه مابین خود خدا بر دست او غنائی میکند او شمس حقیقت
میخورد و بعضی را میباید بخواهد احد میکند را خداوند ازین قدر ان

کلی

که کسی حرات نکند و در بیان که در بعضی کند و بدو در ایمان والا
 در جاهش که بگذرد مقام او ظاهر است و هر که هر وقت که هست
 که از برای خدا است بخود است در فعل خود چه کسی که در ادبای مسئله
 فروع واقع شود چه کسی که در اعلای مسئله اصول واقف که در فعل
 یوم ظهور و حق کسی درون ذکر بحیث در جوان بین اعظم را ضعیف
 فعل این واسطه اهل ایمان در یوم قیامت هلاک نشوند و کسب
 او که هر که کل ایمان است بحاجت پایند و چون که او است ابر لیس کمینه
 شئی خداوند ازین جهت از فرموده که هر شئی که در ملک او با بر چند
 از برای او باشد و مادامی که شمس حقیقت مشرق است بر کسی حلال است
 آنچه که لایق او است از ملک او و الا با زون او بعد از ادای مظاهر در
 از او و از جبین غروب اذن داده شده بر مؤمنین که از قبل از او خود
 مستملک شوند و شاکر شوند مجبور و خود را الا جبین ظاهر و در صحن
 حلال نیست بر کسی بدو شمس عشر تا نین صبر در او الا و آنکه
 مرد کند بمالک او از ملک او آنچه که بقیام حال رسیده من کل با الله
 مبلغ الا مشهوری حله من عدو الواحد خوف ذلك فداون له من حرمه
 قبل ظهوره و من لم یوف با والله ان الله لم یخیر فی ما بانکه
عدل فعلیه فی حرمه و شمس حقیقت مشقال من ذهب لئلا یضطر ان یخیر
من ار الله احدان یقتوی فدینه و اذن داده شده از برای صانعی
که در ملک حوال یک صنعت از او ظاهر میگردد که بر او شئی نباشد تا آنکه

در بیان که در بعضی کند و بدو در ایمان والا

کل در سوره حمت او مستقر باشند و هر وقت که مالک شود باید
 در چنین ظهور بکنند بمالک او هر کس که دوست داشته که اطاعت
 خداوند نماید بر او خواهد نمود کدام عزت ازین اعظم است که نماز
 باطاعت مالک خود مفسخ کرد و این بدست آلا از فضل او که از آن
 داده بر خلق خود و آلا او چه معنی مطلق مطلق بوده از مساوی خود
 خود و کل از وجود او خلق شده اند و نزد او در کف فضل و عدل
 هستند و الله ماء السموات والارض وما بیدها و الله عنی منبع من
 این است که آن نفسی که وضع میکند از برای غیر او منع بکند بلکه هیچ نفسی
 در هیچ شان نمی آید عمل کند آلا از برای خداوند آلا آنکه محبت می آید
 در زهر ظهوری و ری عیان و صای او و این است که باطل میگرد و آنچه
 که بکان خود لله میبکند و الا حینکه باطل میگرد از ملک خداوند
 بیرون زنده و الله است کل شی و این سرت که هر چه بر خود وارد
 می آید از او است و از برای او فسد میشود و چون صاحب محبت
 کشته بر او وارد می آید نه این است که در چنین اجتناب حجت از الله در حق
 او بالغ نباشد که اگر حجت در حق او بالغ نبود محکوم بحکم نمیشد
 در چنین ظهور رسول الله حجت از الله بر اهل انجیل بالغ بود و مؤمنان
 بهمان حجت دین ایشان ظاهر و لی چون محبت باطن کشته
 اگر چه اخصار قلب خود منظور نمیدهند که موعود عینی آید باشد
 و ایشان ایمان نیاورده باشند و حال آنکه از ظاهر است این

قسم میگرد

قسم میگرد که در زهر ظهور و حتی سلسله ظهور قبل بکان
 و اجتهاد خود در بین خود محبتی مانده و خداوند منت می گذارد
 بر هر که خواهد هدایت خود زیرا که اهدا است عزت است نزد خداوند
 از هر چیز زیرا که هر چه کبر باشد و او نباشد کویا هیچ چیز نبوده
 و نیست و هر گاه او باشد و هیچ نباشد چیزی از او منفرد نبوده
 و نیست و از برای او در حجت آنچه او وعده شده خواهد رسید
 زیرا که خلق حجت را مثل خلق کل شی و من کن آنچه می آید در امکان
 خداوند در او خلق میفرماید زیرا که او بوده بر هر شی و تدریک است
 محبط و ما من الا الله تا کل الخاصون الباب الساج و عشر
 من الواحد لئلا من ذکر الواجب کل شهر بان بدگرا همه کل
 یوم حسن و شعیب ^ع الله الهی ^ع یوم الاول الله اعظم ^ع الثالث
 الا ان یشی بالله اقدم ^ع یوم التاسع والعشرون یوم الشهر لخصی
 این باب را بکنند از طالع شمس تا غروب از خداوند نازن فرموده هر نفسی
 و اگر نوز و پنج مرتبه بگوید الله الهی یا الله اعظم یا الله اظهر یا الله
 انور یا الله اکبر یا امثال این نوع کلمات مشغول عمل در یوم نیاید
 از برکت تلاوت این اسما مقدسه شرف هدایت بر اعظم و طاهر
 قدم فائز گردد و تواند در روز هدایت حروف حق مهندی کرد
 نماید که این اسما را بخواند و آلا بران محبتی که در دنیا که مثل است
 اسما مثل کینونیا تا آلا علی الله هست همین قسم که این حروف

دلائل میکند بر اینکه خداوند اعظم ازین است که وصف کرده
 شود همین چشم این کیسویات کلاک بر اینکه خداوند اعظم
 ازین است که لغت کرده شود بر این است که حروف واحد از حد
 مثالیت بخا و نمایند زیرا که سببلی از برای احدی بسوی
 ازین بوده و نیست و آنچه در امکان ممکن خلق او است و حروف
 واحد اولای اسما و هستند خلق او که در آنها دیده نمیشود الا
 وحده و در معانی که آنها دیده میشوند خلق الله اند و
 معانی که دیده نشود در ایشان الا الله انوقت حروف و حقیقت
 آن با عباد الله شقون که در آنها علو نموده اگر چه علو کنند
 نتوانند ادراک کنند ایشان را و هر چه در تو کنند حق ایشان
 در آثار عبودیت ایشان بوده و هست و اعلا ایشان بر اینست
 افتد ایشان هست که دلائل میکند اعلا الله و حده ازین
 حروف بیخ و تخمید و تحلیل و تکبیر خداوند عالم ایشان را
 داده نزد چنین تکبیر نظر کن بر ایشان که چنین نظر محجب میکردی
 بل همین چشم که در حروف الله اکبر یعنی بیسی الا الله داد این کبریا
 هم مشاهده نمیشود الا الله فل کل خلق الله و کل الله عابد و الباب
 التاسع والعشرون الواسع الحادی عشر فی البیع و الشراء و حقوق الرضا
 بغيرها بای میکان ولو کان بقی العمل ببيع البیع و الشراء صغیر
 او کبیر و مجوز الشراء بل بین من یجر علی ما یجری بین المشتري و البایع

وهو ال اجل علیها وان ینفص طهاها لمحقن اباب انک خداوند
 اذن فرموده در بیع و شرا حقیق ضایدها و اذن فرموده صغیر
 و کبیر و حر و مملوک و اهلین فدر استعمال رضا شود از نظر نیت
 بیع و شرا صحیح میگردد در بیان اگر چه با اشاره بنقص عمل باشد
 و اذن فرموده خداوند بخار و ادب نیز بیک که با اسامی و در مابین
 ایشان و برانکه شافعی بر این باجل در معاملات خود قرار دهند
 تا انکه در سعه و فضل و رحمت حق شاکر باشند لعل هر یوم ظهور و حق
 بیع ایبه شمس حقیقت و شرای مادی و ارباب و رضای او و نفوس
 خود ایشان واقع گردد لعل بذاک بیجی بومذک کل العاصم و الباب
 التاسع و العشر من الواحد الحادی عشر فی بیان ان المشترا لیس عشر حصر
 وان لها عشر عشر حصر من الذهب عشرة الاف و بیار و بیار عشر
 عشر حصر من الفضة الف و بیار و من صغیر لکن علی شیء و من کل
 عند علی الخوان لم یباع فغداها علی عده حروف الطاحین احد
 جسمانه و اربعین مثقالا مثقالک فاذا زاد بعد ذلک من کل
 مثقال ذهب جسمانه و من الفضة حصر بونی ملک الی ان
 لم یخا و حده و ما له ان یسئل الا ان یأخذ من یفقد لعل بذاک
 بنقص من بطره و الله و یکون بذاک من الشاکرین لمحقن اباب انک
 خداوند بوده خالق و ملک خود و او ای که ملک او در ذره مو
 نباشد اذن داده بر اینکه کل یکی کرد الی ایشان در نظرش در ایشان

حصر

هرگاه يك عمل گذشت و مقدار آن از پانصد و چهل مثقال گذشت
 و واحد مصغر نشد بر پد مؤسبن که بنورده ششم رسیده باشد
 بر اینکه از هر مثقال زهک بنورده بخورد می باشد یا زهک و پیمان
 و از هر مثقال زهک که بنورده بخورد است بخواه دنیا بملک بیان
 داده شود لعل در یوم ظهور من بظهور الله از بخورد و مستغنی
 کشته و بر او جز و وارد دنیا رود اگر چه بر آن اثر یک کل بخورد و باشد
 و این از خصوص الله بوده از برای من بظهور الله که در آن سرفانی زده
 اولوا الالباب مشهور است ولی از برای مستظلمین ظهور خود را
 از زده لعل و انوقت حزنه بر او وارد دنیا بد و مضطر نگردد
 که از خود و الله بخاورد نماید و نفسی از آن مخزون کرد چه آنکه
 در بیان هیچ عبادت نزد خداوند محبوب تر بنوده از نفع نفسی
 بنفسی اگر چه باو حال سرور در قلب او باشد و هیچ عملی بعد از
 بنورده بضر نفسی نفسی را اگر چه باو حال جزه در قلب او باشد
 نزار است که با اسم او کشته آنچه میکند و یوم ظهور او است
 احیاء کذاشته و در تصدیق او تا عمل کند مثل آنکه امر و آنچه
 ماعلی الارض است با اسم همان شیشه اولیه که در ظهوری با اسم
 بنویان ظهور ظاهر کشته میکند آنچه میکند ولی ظاهر است در
 این ظهور که کل ظهورات نزد او شجی است که واقع شد بلکه آنچه
 صراحت مؤسبن بظهور قبل او ظاهر گشت از مؤسبن بظهور

مؤسبن

قبل او نکشت اگر آنها تصدیق کرده ضروی هم بر شیعیان
 او وارد دنیا ورده ولی از میان انشاب ظهور قبل او ظاهر است
 و اگر کل عدالت او مشاهده نمایند شبهه نیست که در اطاعت
 معبود خود مؤسبن بی ادای تکلیف خود را خواهند نمود
 چه در این ظهور بر جنبه رضا الله حرکت کند از فتح ماعلی الارض
 مستغنی میگردد که بر مستظلمین در ملک خود مستکذارد و آن
 حضور الله بر ایشان عفو فرماید زیرا که این قدر از برای خداوند
 ماعلی الارض بوده و هست که اگر کل بر نفس او قدم گذاوند کل
 مستغنی شوند و از زده داده شده که مقدار هر مثقال زهک
 بنورده بخورد و هم چنین فصد و طهارت و در آنچه ظاهر است
 امر و ذکاوتی خواهند صرف نمایند یکی با بنورده صورت شود
 که بر پیدی مؤسبن بی بیان غیر فصد و فصد منقلب کردند تا آنکه
 کل در سع و فضل حق شاکر گردند و در این کل اسرار حکمت و الو
 الافئده مخزون گشته اگر کسی از روی بصیرت نظر کند کل اسرار
 توحید را بعین یقین مشاهده میکند و چون که هیچ احد نشد
 حدها را در مقام خود در جای که بیان فایده شده در خلل باستی
 داخل او رده اگر چه از برای تجار در این حکم در بناد و هر نفسیه
 امر و نفسی ظاهر است ولی بعد از میان نفع میکند و اگر
 کسی بود ایات قرآن بر او است که بشت و هشت بخورد دهد نه طهارت

ان الا انک بهین بیع و شرا شود کل اینها از برای این است که نفس
 در سبیل حق بخون نکرده و در یوم ظهور از لعل در چنین ظهور
 آفرین شود که خلق تا اگر در روز قیامت در بیان حکم اینها
 بر آنها میشد و الله بیدری من یشاء الا صراط حق تعین هیچ
 جستی از نفس عمل با او را الله اعلم از نبوده نزد موحدین و هیچ
 ناری است از مجاز و از حد و الله و بعدی یعنی یعنی نبوده
 اگر چه بعد از حوری باشد ^{ملین} در دعای من یا الله و آیات او الله
 یفضل یوم القيمة بین کل باطنی و انا کل من فضلہ سائلون
 الباب اول من الواحد الایمانه نظم البیان لا یرید علی تسعہ
 عشر حلیا یکتب فی ثلثه الاولی الایات و الایات المنجیات
 التفاسیر و التفسیر صور العلیه و انما الایات کل ذلک من
 الواحد لا اسم المنسفات و ان یکون مع کل نفس حیضه اول
 من اقل عدد الالف حمله من الایات لیسا و کیف یشاء و انما
 البیت ثلثین حرفا و انما الایات عشره بحسب ملخص این باب انکه
 هیچ شیئی نزد خداوند محبوب تر از اعتدال نیست حتی آنکه اگر کسی
 مالک باشد اگر خواهد حق او اعتدال ظاهر فرماید باید بر حق
 باشد که صاحب سطرلاب یا صحنه ای وقت در آن نظر کند بعد
 ذکر شیئی اول را از آخر زیاده نزدیک جای که در این چنین محسوس
 خداوند باشد چگونه است در موافقیکه توان اعتدال را ظاهر

کرد

کرد و از آن فرموده خداوند در نظم بیان بر اینک از نوزده جلد
 زیاده نکرده و در کل باصنهای اعتدال و نظم و ترتیب نیست کرده
 که اگر کسی نظر کند در آخر آن یک حرف اول آن زیاده نرینند
 نه این است که این قسم آمده ولی این در هنرهای مقام اعتدال
 که ذکر میشود بلکه اعتدال ازین هم در علم خداوند گذشته که ملاحظه
 اعداد حروف و غیر شود که این که حق خلق ممکن نیست بکل آنچه نام دل
 شده در ذوال و در ذرات از آن شده و اسم بیان بحقیقت اول
 اطلاق برای آن وحده میگردند زیرا که او است حجت عظمی و پدید
 کبری که کلمات یکند اعلی الله وحده و در حقیقت ثانویه
 اطلاق بنا حیات و در ثالت بنفاسیر و در رابع بکلمات علیه
 و در خامس بکلمات فارسیه میگردد و لی کل در ظل ایات ذکر کرده
 اگر چه آن تر مضاحت که در اول ظاهر است در آخر هم مستور است
 ولی کل چون نتوانند در آن نمود ذکر نشده و مراد از این ترتیب این است
 که در یوم ظهور صاحب بیان کل کینونات مشایخ با حروف و حله
 کثیر باشند و در بحر وحدانیت سائر باشند لعل یوم ظهور
 حق توانند جنبا آسمان حقیقت مستحق گردند و بفرمانند
 خود نزد آن بزرگواران حاضر شوند بدون شگون و پند و سر
 که ظاهر است و در هر یک اگر از کل رایت حسوس ذکر شود بر مشایخ
 اعتدال محبوب است نزد حق اگر چه در ثلث اول ما غیر آن است

و در رابع بعد این نام بتغیر طعمه و در سینه بعد حروف مجید و
 سینه بعد این ذکر الکرن الشکر جاوی ولی در هر یک کل ظاهر
 باطن بوده و هست بلکه در هر حرف ناظر مشاهده میکند بلکه
 در هر نقطه چنانچه از دایره کان اربع است در صورت دلیل
 بر مثال کینونیتان ولی نیز این است که در این واحد غیر واحد
 شود که اگر یکی نزدیک کرد عشر نمیکردند تا این ستران یکدو این
 واحد دیده نمیشود الامثال واحد با عدد از این جهت است که
 بر سبب واحد خود نزد واحد اول توانند حاضر شد در اول ظهور و
 نظر کن در بیان اگر چه ارسیده که مجلد شود ولی کل از بعد ظهور
 یک نابوده که در کل این حروف واحد همان حیوان است نیز آن
 که خالق غیر الله یا رازی و وفان یا یعنی یا محیی سوای او بیاند
 بلکه این واحد اول خلق او است که دلالت میکند در صفة انکسار
 بوحدانیتی که ممکن است در امکان ظاهر شود و الا ان وحدانیت
 ذات لا یوفی بوده و هست و مضمون بدگری نمیکرد و ان وحل
 عدد بنوده و نیست و معروف نمیکرد و هندی سه و غیره این نظم
 انکه در یوم فیماست لعل کل مؤمنین ببیان هدیای حروف و
 مهتدی کردند ولی غور و نکشته بی نقطه و حروف حتی که ان روز
 روز امتحان است اگر کسی از نقطه و ان حروف را دوست داشته
 و هدیای آنها مهتدی گشت دلیل است که این نقطه و حروف را

دوست داشته و الا نظر کن چه قدر نقطه قران و حروف حتی ان
 را امتدی و سنی و طاعتند و حال انکه از هر یک واحد اول است
 این نقطه و حروف نکشته در ان ظهور هم مثل این ظهور و حروف
 و مراتب با حق که بشی در ان روز محیی بگری که کل بیان و ارواح
 در روز من بظهور الله مثل حدیث است در کتب او چنانچه امر روز
 کل قران و ارواح اگر از نقطه بیان بلی بر حق کل نازل شده
 رحمت حق بوده و هستند و اگر لا جاری کرد حکم ان ظاهر نظر
 بدین که از حدیث هم خفیف نه هست یا نه این است حکم واقع
 عند الله اگر چه در ظل هر حرف هزاران نفس مستظلمند
 که هر یک با ری از او امر قران مغنی و معترفند ولی کل بیان یک
 قائم است که ان برید منزل قران بوده نه برید غیر ان تصور کن
 اگر سول خداوند یک این نازل فرموده بود که کل مؤمنین با
 داخل هر چند کسی می خوانست حکم دون رحمت حق الهی است
 و حال انکه احصا نتوان کرد بعضی از آنها را چگونگی رسد بکل
 همین قدر هم که فرموده و حکم دون ان فرمود نظر کن که چه قدر
 در حد خود ماندند تا این است جوهر کل عالم که یک بلی کل زنده
 میکردند و یک لای او کل فای صیگر و ندی نمی بشنوی یک تصور
 کنند بغیر با تعبیر یا بشنوی دیگر که منصور است بلکه این حکم
 حکم حق است که فرزان منصور و دیگر حرف کما حق کل شی جاری

میکرد و منتهای جده جهه را فرموده که در یوم ظهور جزو آن
 کلمات او بر او احتیاج نکرده که کل بیان کلام ظهور و قبل او است
 و او است عالم زیاچیه تا اول فرموده از کل خلق زیر او را و احوال کل
 در بنص او است و در هر یک کل بیت الاشجی که بر چون مسفر است
 و الا که لا یوق ذکر نبوت چنانچه اگر روز کسی افاضل طون زمان باشد
 در هر علی که تصدیق نکند چون ایات می خواهد بچشد او را علم
 او سبحان الله من فلک میگذرد برای او علم نبوده و علم آن است
 که علم بخدا و رسول و مظاهر امر و مظاهر حکم آن باشد و مادی
 انوار اطلاق علم او و الا افتد نمایند چنانچه در زبان عیسی ظاهر
 با این اسم هوس نذر که افرا بنبوت حضرت عیسی نکرده می بند
 بچشد در حق او هم چنین تصور کن در ظهور منی نظر را
 که اگر کل اهل بیان در جوهر علم مثل او کردند نمی بچشد لا بد
 با و فلش غیر آن با اولی العلم شده آیه شقون و در نظر ایات
 مرتب است سوره بسوره از یک آیه گرفته تا با اسم صفات
 منتهی کرده و سزاوار است که در هر دهه بعضی یک صحیفه که
 افلاکها بر بیت باشند بشون بیان زمان باشد هر کس
 با آنچه مثل ذرات و هر حرف یک بیت و با الراجحی حرف
 محسوب میگرد و مثل کل بیان مثل جوهری است که کسی ترکیبی
 امانت گذارد در یوم ظهور منی نظر از الله اگر آن کل خواهد افتد

ایرین

انچه با ایشان داده قدر شی صبر نمایند تا اینکه عیسی فرود آن
 محجوب یکی با اصول آن و یکی بشون حکم و یکی بشون عز بلکه کل
 از او است و در احوال با او میکند او را شناخته با ایات او و احوال
 در عرفان او فکره که بعد همان در نا محجوب خواهد بود و اگر
 در مابین خود و خدا تا ممل می کنید همان این که مابین خود و خدا
 بان توجه می کنید مثال او است که در افتد شما است که با او از
 او محجوب نکرید و نشناسید کسی و اگر از برای عرفان او خلق شده
 و در این بوده که اگر او بشناسد از خود و با اسم خود ولی بشون یک
 با ایات خود می شناسد کل را که هیچ کس بعد نمی بچشد باشد
 گاه هست کسی در بیت خود نشسته و در بیان ناظر است که رسول ^{نظر میکند}
 بر او وارد میگردد یا کتاب او چون بصیر نبوده در بین خود بعضی
 نمیکند و ولی الهی داخل نار میگردد و حال آنکه سیاه که بیان محل
 از نفس او بوده و کتاب که بر او افتاد فرموده با ایات خود اعظم
 از آن است نزد او زیرا که آن موهب خداوندی است در آخرت با او
 که اعظم تر است نزد خدا و نادانان ظهور است چنانچه که بر او افتاد
 از مکتب خود و غیب خود و مثل او در نکشند که در هر نفسی
 هست که با او مشدین بدین اسلام است ولی از منزل او منزل علیه
 محجوب است چه بسا اهل قرآن از هزار مثال از هفت است ولی
 بشی از منزل او منزل علیه محجوب میگردد که اگر بدانند از غیر میشود که گاه

خلق نشده بود کما نثره وجود خودی نصیب کرده کمال ذمت با
 نموده که صراط او از هر شیئی است ولی بعلم از او سر از هر شیئی است
 والله بیدار کل شیئی شمه بعید و قل انتم بما نزل الله فی الیاسین
 و علم بیان متوسط است بعلم بر اول از اول ان تا اخر ان زیرا که
 آنچه در اول نازل شده طبق احکام قرآنی است و بعد مفادین
 بیایند در ان ظاهر کشته نماند که با اول از اخر صحیحی که در
 پایا اخر ظاهر شده نظر در اول نموده بلکه هر چه در مقام خود
 از نادر و نود در صفت خود مذکور بوده و هست ولی هر چه بدین
 میگردد در الهی در ان ظاهر نماند و کل بیان قول بقسطه حقیقت است
 چنانچه کل بر عرفان است و علم با اول او و الله یهدی من یشاء
 لا اصرار حق یقین الیاب الثاني من الولد است ادر
 فان الله حکم للبر حکم الکر و قد دفع حکم الکر و امر الکل بما طاب
 وان الما ظاهر ظاهر و نظره نفسه لنفسه و لغیره بنفسه اذا
 لم یغیره التلیث فان حکم بعضه حکم کلّه و بالعکس ملحق این
 باب انکه خداوند بخود و فضل خود حکم ما کاسر و امثل ناکنه فرموده
 تا انکه در بعضی فضل و رحمت او باشد و آنچه قبل در بری با دفع
 عملی نموده و دفع نموده ولی در هر حال دوست باشد که در هیچ
 ارضی نباشد که در اجتماع با وی ساکن باشند مگر انکه جوی از راه
 باشد که نلطیف و نظهر سهل باشد و هیچ بینی نیست که در ان

حرف با

حرف یا نشود مگر انکه در ان عبور نمیکند اگر از ان قبیل
 شود بگره عبوری نمایند کل اهل بیان در این فعل وقت ممنوع
 که از نفسی منع نکرده و سر بیان حکم طهارت در این ظاهر شده
 الا حکم ما بحر توحید که همین قسم که یکطرفه ان مدک علی الله است
 کل هم مدک علی الله هست و ما بنفسه ظاهر و مظهر بوده
 و هست و در چنین نظریه شیلا ما بر ان شیئی بهترین است از دفع
 ان شیئی در ان زیرا که در ان که ظاهر است در اول دفع نظر نموده
 که کل نظهر بر اول الله بوده که بواسطه مظاهر میگردد و اگر
 بوم ظهور حق حکم فرماید بطهارت شیئی تعجب ندانند که قول ان
 مظهر است نه نفس شیئی اگر چه ظهور او نمیشود الا با بر او که با دیده
 میشود که کل اهل بیان بطهارت حکم قبل او در ما با منتهای
 اجتهاد عملی نمایند ولی در بوم ظهور ان بر همان شیئی محبت
 مثل انکه در مظهر طهارت ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن
 کرده اند در طهارت جسد خود با جسدی منتهای جسد و اجزای
 میگردد در طهارت جسدی از با توحید محبت میگردد که در
 کستد خود را بدانکه در خواری که حب عزراقه در ان باشد طهارت
 نیست عند الله و هم چنین هر روح و نفس جسد که حب و
 حروف واحد من مجرم در او باشد طهارت نیست عند الله زیرا
 که حکم طهارت جسد طهارت جسد را میگردد که ان ایمان

ظاهر میگردد نه غیر آن که اگر غیر این بود امر و ذبح مانی از نیت
 مضاری در ظاهر جسد لطیف زیاده نمی نمایند و حال آنکه
 حکم آنها ظاهر است و همین قسم چون ظهور من ظهور الله ظاهر
 نموده کل خود را با ایمان با و اگر بوی هزار مرتبه در مجرای داخل شود
 و خارج شود حکم طهارت جسدی معین میشود چگونگی آن که در
 باین تقدسات از حق محجوب نکشند چنانچه امر و محجوب هستند
 در طهارت ظاهر جسد چنین محاط است که عدیل ندارد
 و بجهت هر آن نیت در او تصنیف می نماید و در جای که داخل
 در آن طهارت کیسویت او را باطل میکند از حکم طهارت
 بر او نمیکند بلکه فتوی میدهد باینچه فایده میسازد که بر آن جاری
 کرد منتهای وقت را نموده که نماز ظاهر محجوب کردید و نماز باطن
 بلکه در او با منتهای کمال داشته باشد لعل در یوم ظهور
 نوازند بجزینا شمس مستغنی گردید و اگر انتم حقیقت در این باینچه
 منصوب است حکم طهارت نماید در هر چه که حکم شود بر کل حق
 که اطاعت نموده عمل نمایند زیرا که آنچه امر و میسازد از امر خلیل
 او است و در او در حال صبر امر سوا است و حکم بعضی از آنها
 حکم کل او است و بجاری نمودن آن بر نیتی که عیب است بر آن با و نما
 باشد و در تیر طاهر میکند آن را و در وقوع آن در هر یک مرتبه
 کانه است اگر با باشد که نفس بر آن گریه داشته باشد و خلت

والا یجین

والا یجین ما از محبوب نیت تطهیر و اگر ماضی شی و روز طهارت
 او را منغیر کند محبوب نیت استعمال از آن و حکم طهارت آن
 ما در نفع نمیکند و الا آنکه حکم ما در آن نشود و از شی طاهر اگر
 چه منغیر کرد طهارت و اگر مخلوط با نیت که در حکم مضاف
 با و معنی شود و با ما مضاف و تطهیر جایز نیست تا آنکه اغنیاء
 بر فواید اطهارت ارتقا نمایند و الا از خداوند اما از بی ابرام
 بصورت و هیچ شی محجوب نیت از خداوند نیست و اما آنکه
 ما را با منتهای طهارت حفظ نماید که اگر علی احاطه کند که این
 ما کاس بر این غیر طاهری که نشسته بر قلب مؤمن تطهیر کو ادا
 نمی آید و اینکه بعد از تغییر حکم بطلهاوت شده جبهه سعکلات
 و الا کدام نفس است که میل کند بقریب بان تا آنکه تطهیر رسد و در
 خداوند محبوب نیت وقت در طهارت را که صورت آری میگردد
 که اخر ضروریان نفس میسازد بلکه نفس مؤمن اجل از آن است از اینکه
 شی او را منغیر سازد بلکه او امر طهارت کلا از برای آنکه نفس
 مرتبت شود بر شان لطافت و طهارت است تا اینکه هیچ نفسی
 از نفس خود بیتی مکرده نگردد چگونگی رسد بیکری لعل در یوم ظهور
 الله واقع شود و گریه از او مشاهده شود که در روز رضای او وقت
 رضای جنات و رضای او رضای جنات و در هر حال سزاوار
 که عبد مؤمن بخواهد فواید شامه خود را حفظ نماید و بگوید درون جوی

استقامت نماید و هم چنین در سبب خود بر احوال خود مؤمنین ما
استقامت نماید که از رضای محبوب خود بازماند و ملتفت نشود
فلانما المناطیفة که باذن ربکم ان یا عباد الله ما شکرون
الباب الثالث من الواضحات ان الله قد حکم بان یبینوا
و کل فریة من بیئت حرمی این باب آنکه در این ظهور چون قاضی
شد آنچه واقع شد و کل از یک حکم رسول الله باین نعمت منقطع
بوده اند و چون حکم راضی شد آنچه ظاهر است از این
جهت امر شده در بیان که هیچ احوالی با ساکن نگردد الا آنکه
در آن محل بطبیعی بنا کنند بچو یکا اگر بوی مؤمنی مبتلا گردند
بمشغولهای حدیث لطیف عمل نماید درین بیان زیرا که در آن بقدر
که امر شده در تطبیف در او امر دیگر نشده و لطفی شده که کسی شی
یا نقیض ظاهر نماید تا آنکه امتداد بحال آن باشد یا شد مثلا
اگر کسی بنای عمادتی گذارد و از آن کمال آنچه در آن ممکن است رساند
هیچ آن بنای شی نمیگذرد مگر آنکه ملائکه طلب نعمت میکنند خداوند
بر او بلکه ذرات آن بنا هم طلب میکنند زیرا که هر شی در حد خود
وصول مایهش در حد خود و امتداد در همین قدر که کسی مقدر
شده چون آن ظاهر نگردد از او سؤال میشود لعل که اگر بوی شی
حقیقت در ظهور و احوال بر کند در بار حق مشاهده طاعت
خود و از مؤمنین بخود نماید و امر شده در این بین ابوابی که ماضی

هر صفای

سوالی که در این باب است

هر صفای است بجزی ظاهر سازند که انسان طویل نواند با اضعف
و اس خود داخل گردد و در هر یوم هر شانه که بیان رفیع کرد عفا
که نواست که ظاهر نمایند لعل در یوم ظهور حوشی که سبب حزن
گردد در ملک او مشاهده نشود زیرا که کل ذرات ظهور قبل و آنچه
بر او گذشت از سببین باید در یوم قیامت ظاهر گردد و در ظهور
بیطهره الله خداوند عالم است که در چه حد از سن ظاهر نماید
او را ولی از ابتدا ظهور نماید و احدی را نبوده که در هر سن ظاهر
ایمان بجز ظاهر گردد از کل خلق که بعد از اذن دیگر نتوانند
اظهار ذرات ظهور قبل نمایند الا بظهور بعد چنانچه در این
هر کس بوده مشاهده در این امر نموده که ذرات هر روز است
و هفتاد سال آنکند از آنکه از حد باب بخاورد نماید و اگر موقوف
نکشت باطهارت و وجود خود و خود بنقشه محجب مانند لکن
در ظهور و حوش منتهای سرعت نموده کلام الله اسرع است از هر شی
و در حین اسماع ظهور کل علی مایکی ترات بیان با ظاهر نموده
که اگر قدر لحد فضل بهم رساند محو میگردد کل آنچه کرده و بسا
باشد که از او مقبول شود الا آنکه از آن بعد ظاهر شود بفعل
الله ما یشاء و بحکم ما یرید الباب الرابع من الواضحات
ما اذن الله ان یسکن علی قطع الحسن عن حرفه البیان وان طال
علیه الزمان حاشی این باب اینکه همین قسم که خداوند عالم جوهر از

هر شیئی اخذ میفرماید که آنک در ظهور و حروفها جواهر از خود اخذ
 فرموده و در حدودها قرار داده زیرا که اشراق این کل بر این ^{حدود}
 حسیه قریب ظاهر گشت تا موانع دیگر بلکه ازین قطع بقطع
 دیگر سرایت کرد همین قسم که انفس در این اراضی سبیل هدایت
 انفس شدند همین قسم هم در اراضی امر الله نورا و لوا العالم ظاهر
 و در پنج مراتب توحید اهل ان مشاعر الله هستند ارض
 فاء مظاهر توحید ان لا اله الا هو در برای افنده مسجین مشرف
 میگرد و در عین مظاهر توحید ان لا اله الا اناد را فنده
 مقدسین و در الف مظاهر توحید ان لا اله الا الله در افنده
 موحدین و در خا مظاهر افنده توحید ان لا اله الا انت در افنده
 مکبرین و در میم مظاهر افنده معظین در برای الا اله الا انت
 خلق کل شیئی بامر مستضی اگر چه در هر صنفی کل این مراتب ظاهر
 بلکه در هر فتره و حکم ظهور است و ایصال مدد از مبدأ تا آنکه
 اهل ان توانند جوهر کلیه صعود نمایند و بجنات خمس در آسمان
 و برود هاد هیکل انسانی بغیر میگرد که اگر کسی نظر کند بر کل این
 خطوطها با بدین حسن ملاحظه میکند و لی این حکم مستورات
 لا ظهور من بظهور الله از وقت ان محل اشراق مبدأ میگرد و زیرا که
 ظهور و فرغان مکه صبه اشراق را حقیقت و در ظهور بیان از غیا
 خداوند عالم است که ان شمس حقیقت از کدام افق ارض طالع کرد

ازین

این جهات است که حکم شده که بر این قطع بقدره ما لا یحیی الله
 نمائند که اگر قدرش مشاهده میشود هر اینها را میباید که از خوف
 ما بالی محدود و در تقعر بیان ان الماس رفیع گردد که علم بقضی در آن
 غیر شیئی محبوبی میباید که در حال ان غوغا از خالق مشع است الا
 ان یشاء الله و ثواب یک انفس بر این پنج قطع افضل است ان
 عبارت در وارده هر سال که در ایمان محی مشرف باشد و الا در
 ظل اخذ ظل ان در هر گاه ممکن بود که سو کل ان یا خوف امر که در هر
 ارض جاری میگشت که هیکل هاد اراضی متین باشد ان کل ارض
 و قطعی که محل اشراق ظهور الله شده رفیع گردد بر کل ان و این
 قطع رفیع نمیکرد و الا انکه قبول بجهه ان برای قطع من بظهور الله ^{نوره}
 و الا خلق نمیشد این است انخار ان بر کل ارض چنانچه بقضی ان
 اگر احتیاط قبول ایمان با و ایمان کند خلق نمیشد در هر شان
 سائل از فضل او بوده که انچه سزاوار و موجود است بر کل ممکنات
 اشراق نماید که مدد کل از او است امر و نظر کن در قران که بیوی چه
 قدر نماز واقع میشود و کل ظل انیمو المصلوه حشر میگردند و ان
 او مدد میگردند و اگر کل اعلی الارض هم شغل میبشد ندان حکم جاری
 بود بلکه اگر فیاض اشراق ظهور بر پا شده الاما انخار مدد حق
 مصلین را و انقطاعی از برای مدد او نبود این است علو امر الله و
 سمو حکم او که کل او مصلحت میگردند و ان کل در مقام خود مثل شمس

در نقطه زوال استغاثت و هیچ شی را خداوند خلق نفرموده است
از جوهر علمی که مفسران با عمل کرده و هیچ علمی نیست الا علم بمبدأ
و احاطه شئون مابین فوج بر او الی یوم جمع کل بسوی او زیرا که در حق
مؤمن باغیر او نفس علم است نظر کن مؤمنین بفران بعلم آنکه آن
کتاب با الله است مؤمن شده اند و ما در دنیا از کل ما علی الارض
بعلم علم و در روز قیامت که کشند و همین قسم در نظر حقیقت مشاهده
کن در یوم عاشورا یکی جان میدهد از برای او بخوبی و یکی بر او گردانید
کرد این نیست الا محض علم و الا در صورت انسان هر دو بظاهر هستند
مثل حق مثل شمس در حق مثل مؤمن را مثل این همین نزد که مقابل
حکایت میکند از او مثل غیر مؤمن را مثل حجر در حق که هر چه شمس
بر او اثر آن کند امکان نماند در این است که از جان خدا
میدهد و از او میکند آنچه میکند و الا خدا خواهد از سنگ یا
همه را کند مقصد است و خود بنفسه راضی شده که اگر چیزی
بنا شود هر آنچه خداوند او را خلق میفرمود بر صورت باوریت
چنانچه در آن روز آنچه سبب ایمان مؤمنان گشت بعینه همان
سبب هم از برای او بود و لکن چون محیی بود همان سبب محیی
چنانچه امر و ظواهر است که مضامین محیی بیجان مینماید و محیی
بهان محیی و همین قسم در یوم ظهور من ظهور الله فرض کن که آنچه
مشیت در احوال ملکیت یا بعد منکون میشود با او است اگر

بعین

مشار ظهور

الاولی الامر الی الله

فیل از ظهور در بیت خود لا یوت باشد بلکه قبل از خود ظاهر
در که واره از برای شیر که بر کند که همان وقت مدد کل از او بوده
آنچه که بوده از ظهور آن قبل او است و آنچه میشود از ظهور آن
بعد او است و آن شی واحد است که مثل آن مثل شمس است
اگر ایلا احد طالع کرد و احد بذات است در صفت ابداع و اگر
غارب کرد و احد بنقل است در علم و اختراع و کل بضمیا او
از عالم افنده که منزه که جوهر نوحید در آن شرف تا احد جاد که مشیت
ظهور فیض است منزه کرد و الله یسکن فی عرف الرحمن
و شاء من عباده انه كان بافضل عظیما الی الی الناس من انما
السادس حکم التسلیم بان یسلمن الرجال بالله
و یحییون بالله اعظم و الناس اسلمن بالله الی الی محیی
بالله اجمل ملخص این باب اینکه جوهر کل قرآن در مغز تکبیر ظاهر
و خداوند عالم از انان اول بینه بیان نموده و آن اول شیخ است
که تکبیر گفت خدا را در ملکوت سموات و ارض و ما بینها و خدا
جواب نازل فرمود که آنچه طیران کرده اعظم تر است کبر بانی
که توان وصف کرد یا ذکر نموده و از این سر بخوبی امر شد در بیان
که سلام بیکبیر جدا جواب بدو که تعظیم او کرده و هم چیز بود
اولا لدان بالله الی الی و در جواب بالله اجمل کل الافان گشته
یکدیگر از آن اینک اهل در یوم ظهور من ظهور الله خوانند

ظاهرة

که افرا گشتند بعد از خداوند است این ^{مظنی} یعنی اگر تبت و اعظمت
 و اجابت و اجابت در ادب از این که وصف کرده شود
 لغت کرده و ثنا کرده شود و بخند کرده شود لعل خا نامی بگوید
 خود خواند که اقبال بان شمس حقیقت نمود و هم چنین در کل انما
 و امثال این حقیقت واحد در حول خود ^{همی} و محال چنانچه اگر نظر در
 فرغانگی می بینی که کل ظهور اسلام از او بوده و همین شمس اگر در عود
 نظر کنی جوهر کل را در حوت اخبر مشاهده میکنی که دیده نشود در آن
 عود الانقش بد اگر چه بظهور و در کن بکبر ظاهر شود ولی مبتدا
 بر شمس شود و فراد و همان بود که امامان علم خود مینمودند و بدان از
 همان نقطه قرآن بود زیرا که آنچه منظر میکند راجع بان میشود
 اگر چه آن رندان مظهر در پندای الله بود ولی او کل بدان از او
 بودند بظهور و قبل از هم چنین در ظهور و تصور کن که کل آنچه
 هست از او است و در آن کرده که او را در دنیا بدید بلکه از برای او
 شود مبر او این همه که امر شده که نفسی نفسی و آن خود نکند از برای
 از نفس است و الا سایر آنچه که مظهر حقیقت در حق اله این است
 ولی چون در سبیل جبرها نرسیدند او را لعل کل برکت از مخزون
 نشوند و کل بواسطه آن در مجرود سائر شوند تا این میگردند خود را
 شناساند چنان خود و بفراید که من صاحب پاد که امر و کل با
 آن عمل میکنند و اینکه کل در یوم قیامت در ظلل انوار الله بنشینند

داخل شوند تا امن شکار الله ازین جهت است که می بینند برشته
 سموات و در خود مایهها از او و از قبل او چون او را در آن پیکر
 بعین عین او نظر میکنند بخوبی می بینند و اگر نظر بسید همان پیکر
 کنند بخوبی می بینند همین صلوات که امر و زوی بسینی که احصا نمیشود
 نمود مستظلمین در ظل او را در میدان نظر کن در کتب که چه
 کردند که ظلم می کنند از کوان و همین شمس در بیان بر این زمین
 شمس در ظهور و من بظهور و الله مشاهده کن تا آنکه بخوبی از شمس
 حقیقت نکندی و در بحر کثرت بحیب از ترحدث نکندی امر و
 نظر کن در اسلام که آنچه مسلمین میکنند با اسم بین رسول الله
 میکند و در شمس حقیقت که بعد اسلام از قول او است فدی
 بفکر نموده که چه گذشت بران میزان است که آنچه گذشت بر مردم
 حجتی باشد بلکه اهل حق بران زبان سخن بود بمؤمنین با خجیل
 و کل موعود بودند با اسم آنحضرت و وصفان و خدا و انان است
 که چه فدیها با اسم عیسی اظهار دین او و میکند و در آن ^{سال} حقیقت
 برهانی هفت و برهانی نه سال اظهار خوان را کماهی بنواست
 فرماید و هم چنین نظر کن در ظهور و من بظهور الله که وقتی که آن
 ظاهر میگردد کل مؤمنین بسیار در ذروه ایمان خود و استظلام
 خود ثابت و قائمند ولی بجز ظهور اگر هیچ نفسی از ایمان یا
 بخوبی نشده صدق ایشان ظاهر و الا اثر بیان رخ بصر کل هباء

منشور و اسبک نند زیرا که آنچه دارند از دین خود از ظهور و قبل
 او است منتهای وقت را نموده که در ارض ظهوری با ارتفاع
 از ظهور او رسید ظهور محجوبی که این است جوهر علم اگر بخواهد
 در آن نمود و الله یصلی علی الذین هم اصوابا لله و ایام و هم
 بلقاءه یوم القیمه موفون الیاب السادس من الالذین
 حکم محو کل الکتاب الا انشاء و نشاءه فلان الامر ملخص
 این باب آنکه زهر ظهوری همین قسم که کیونیا است افند و ابر
 و انفس و اجساد بدیع ظاهر میشود همین قسم اعاری که از
 این اشجار حیث ظاهر میگردد جوهر آن است که قبل ظاهر گشته
 که اگر افند یا ارواح یا انفس یا الجساد از با آنها صورت
 شوند لکن موت ایشان از آن میکند کدام موت غیر محجوب است
 که از حکم و ایمان اعظم تر باشد نظر کن بر همین بشهادتین
 مسلم مسلم میگردد و حال آنکه همین شهادت که در زبان عدلی بود
 و امر و زهت و چگونگی حکم بر آنها نمیشود و همین قسم است
 در این ظهور و ظهور من بظهور الله جا بیکد و رسیده امی که
 اسلام با آن معتقد است در هر ظهوری این نوع بدیع می گردد
 چگونه است در شئون ما بقرع علیه ان ازین جهات است که
 امر شده بر محو کل کتب الا انکه در اثبات او الله و دین او نوشته
 شود و نظر کن از یوم ادم تا ظهور رسول الله در کتب سماوی و

اگر چه کل حق بوده و من عند الله ولی تر ظهور و زمان کل حق
 شد و حکم غیر حیث بر مؤمنین با نفاذ و زمان نازل
 شد و هم چنین در زهر ظهوری نظر کن در جا بیکد که کتب منسوخ
 لا الله در زهر ظهوری حکم بر ارتفاع آن شود چگونه است
 حکم کتیب خالق که در نزد آن کتب شیخی است در وراثت بالکثیر
 نیشم کو یادیده میشود من بظهور الله می نویسد بکل کله شهادتین
 با هم خود و او است جوهر کل دین که اگر نفسی نازل شود و حق
 مؤمن با و نکود آنچه در بیان مالک شده محو میگردد و همین قسم
 زهر ظهوری بیان تا یوم ظهور من بظهور الله انا و غطه و آنچه
 در ظل او مستدل بر او شود اما درین جنت و حدایت است
 و آنچه در حدیث رسیده که شیعیان ما در یوم ظهور حق محفل
 میشوند آنچه محفل میشود این است را حق چنانچه چنین ظهور
 رسول الله در غیر مؤمنین با و همین حکم بود اگر چه آنها مشرف
 بوده اند با آنچه من عند الله بر عیدی نازل شده بود و قسم بذات
 معذبی که شریک از برای او بنوده و نیست که در یوم من بظهور
 یک ایر از ایات او و انلا وقت نمودن اعظم تر است از کل بیات
 و آنچه در بیان رافع شده زیرا که آن روز حکم ایمان بران
 ناله میشود اگر چه بقبلیه واحد باشد و بر عز او نمیشود
 اگر چه با علی او چه علویان رسیده باشد الا آنکه راجع شود

لا الله اى اهل ايمان محج غيبانده از صف بديع خود در ظهور من
 يظهر الله ومحج غيبانده بمثل آنچه اهل قرآن مايند که باوند
 قيل او مسؤوف هستند و بارز او بديع او محج که اين است
 کل علم عمل اگر نواند و دل نمود و الله بحد من يشاء الا صراط
 يقين الباب السابع من الواحد السارس في النكاح و علم جوار
 المهر از بديلاهل المداين على اكثر من خمس و تسعين مقالات
 الذهب و اهل الفري خمس و تسعين مقالا من فضة و الاقل
 من شعر عشره كلنهما و الا يندبني الصعود و الا التروا الا
 واحد واحد بالعدد لا نفس الواحد ويرتفع الانقطاع و
 الاثان بعد الرضا و حله يندك و نها كلكه الله صلح من با
 انك خداوند عالم از جود و فضل خود مرتفع فرموده در بيان جود
 انقطاع و انا انك بهر چه نفسی نالی در ضای خدا از برای او
 نیاید و بر ضای زور نه و کله که دلالت کند که او بوده از برای
 خدا و هست و واضح است بحکم او بطوری که در مواقع خود مفصل
 ذکر شده که مختصر از این است که اگر بگویند این امر را انتی اما
 لله رب السموات و رب الارض رب کل شیء رب ماری و
 لا یری رب العالمین با آنچه مفقده شده از حد و مهر و هین
 قسم از آن طرف دهد و مهر کتدی بر لوحی و شاهد باشند
 بران از شهدا از طرفین از عشره و اکثر از برای او باشد حکم ثمان

نابسته

ثابت میگردد و خداوند حکم فرموده از برای اهل مداین که اهل
 شهر باشند بر نوزده و پنج مقال از ذهب عدده الله فوقان
 اقل ان بر نوزده مقال عدده واحد و در نوزده و در شتر و اقل
 واحد از پد شود یا نقص شود که از پنج حد بخاورد نمیکند که
 اول يك واحد باشد و ثانی دو واحد و ثالث سه واحد و رابع
 چهار واحد و خامس پنج واحد و در فري بهین در فوضه مقاد
 شده من عند الله که بعضو فان اگر فقه فیر اطل باشد باطل میگردد
 این قسم امر شده تا انکه کل کافین در فضل و سعادت
 حق باشند و اموال خود را از سبیل دیگر در این مواقع صرف
 اگر الوف الوقت میکنند بر یکدیگر با سبب یا صرف نمایند
 در مواقع افتران حرمی نیست بران این نوع حکم شده که کل در
 فضل و رحمت حق باشند و نظر کنند با آنچه که حلیت افتران
 بران منعقد میشود که کل الله باشد لعل در بود ظهور من
 الله از اثان کله که مدد علی الله هست بخاورد نمیند که
 اگر کسی در حین ظهور او ایمان با او بیاورد اگر چه الله گوید باطل
 میگردد حکم او الا انکه ان روز با او ثابت شود آنچه میشود
 مواقع دین چنانچه کل ملل جهان کان میکند که الله میکند
 آنچه میکند ولی از برای خدا اگر بود چرامر دور میشد و هر چه قسم
 در اسلام اگر کل در ظهور و ثمانه ان برای خدا میگردد چگونه باطل می

در مکاتیب اگر در غرض باشد باطل میگردد

و هم چنین در نزد ظهور شمس حقیقت اگر کسی بگوید من خدای
 مراشا و نمیشد کل کرمی بدین که میگویند بنده الله میکنیم یا انکد ایه
 فان صلاوتی و نسکی و حیای و نماز الله ربنا العالمین می خوانند
 عند الله کاذبند و الا حکم دون الله در حق ایشان نمیشد بلکه
 بزعم خود از برای او می کنند ولی بر او می کنند آنچه می کنند این است
 که کل اعمال بر زبان همین قبول می کرد و باطل می کرد و اگر در بیان
 لاجنب ظهور کل عمل کتبت الله عالمند الله زیرا که در ظل امر اثار
 مستقرند عند الله مقبول می کرد و عمل ایشان ولی در نزد ظهور
 من بظهور الله اگر از برای او کردند الله کرده اند و الا ما جعل الله
 بین الخلق و الباطل تا شاهد کس از برای او کند و ظل الا الله بخود
 می کرد و هر کس از برای عباد او کند و ظل نفی محشور می کرد و در
 هر حال کل طاعتند حول این زات مثلا آنچه که امت عیبی میکند
 بجان خود از برای خدا می کنند بواسطه عیبی که آن زبان زات
 مدال علی الله بوده و همین ظهور رسول الله اگر از نصاری کسی
 ایمان با حضرت او در آن بوده که از برای خدا عامل بوده و الا که در
 عند الله ظاهر گشت بچیزیکه نزد رسول الله ظاهر گشت زیرا که
 زات از لم یزال ولا یزال از برای او بچیزی بنوده و نیست و شهادت
 بر شئی شان قبل از شهادت در آن ذکر میشود و موصوف بیان
 وصف مظهر او می کرد که حقیقت او تیره باشد که در ظهور ما شاهد

ما شاهد از اوست

ما شاهد خداوند است و ما شاهد ذات غیر او کسی عالم با او نیست
 و اولم یزال ولا یزال شاهد بر کل شئی بوده قبل از وجود او و شهادت
 او بر کل شئی قبل از وجود او و مثل شهادت کل شئی است بعد از
 او لایعلا احد کیف هو الا هو سبحان الله عما هم یشهدون هیچ
 شئی سبب نیابت نمیکرد و الا انکه کسی در نسبت صادق باشد و همین
 قسم سبب نیابت نمیکرد و مگر انکه در نزد نفس خود بجان انکار از برای
 خداست محجوب کرده و الا هیچ نفسی نیست که ما بین خود و خدا
 بخاهد که عصبیان او را کند بلکه جان میکند که الله است و حال
 لدون الله بوده از این جهت است که باطل می کرد و اعمال آن نظر
 در نزد ظهور من بظهور الله که کل عاملین از برای خداوند در برابر
 بجهت آیات الله عامل شده اند و آن روز هم که همان حجت است
 چگونه میشود که از برای او عامل نشوند چنانچه در همین ظهور و با
 بکل اهل زبان همین قسم گفته شد ولی انکار از برای خدا بنود نشود
 تضدین کند و انکه بودی القود تضدین کرد این است که در نزد
 ظهوری خداوند عالم اصحان صیغری باید عباد خود و اگر شناسا
 خود ایشانرا بخود ایشان آنچه از برای او کرده اند یا غیر آن کرده اند
 چنانچه نزد ظهور رسول الله شناسا الله نفسی کرد و انجیل مدعی
 بود که آن برای خدا بدین عمل میکند و همان قدر که داخل عالم
 شدند از بجای آنها همان قدر که عامل بوده اند و مدتی بدین

عینی و مساوی آنها از برای خدا عامل بنوده اند و مستندین ^{نوع}
 عینی روح الله مدین بنوده و الا خداوند عالم اعتراف و اجل آنست
 که کسی از برای او عمل کند داخل نار شود و هم چنین بر وجه بیان
 مشاهده کن آنچه از اهل قرآن داخل بران شد الله بوده و الا
 لدون الله که در هوای خود کمان میگرد که الله میبکند و ^{عند}
 از برای دین آن میگرد و مراد است و استخوان تر اهل ^{مؤمنین}
 بالبیان ظاهر است که اطلاق هر دو چیز در اینجا شده و
 از اینجا بیک عمل از برای خدا کردن منوط است بعمل از برای ^{نظام}
 از جنی که محمد و آل محمد و ابواب هدی باشند علیه السلام از برای خدا
 کرده و الا الله راجع نمیکرد و مراد است الله در قبول رسول الله بوده
 که رایای ثانیه و عشرت خانی شمس خود او در اهل امر الله کشنده
 از برای خداوند و کل عاملین از برای خداوند چون در حال مظاهر
 امر او مستعمل گشته خداوند مقبول گشته آنچه از برای او نموده و
 بیان هم اگر کسی کلمه توحیدان بلا افتوان بگویم مظهر قبول بشود
 هر این عمل الهی از برای الله بدون عمل از برای مظهر هم قبول میگرد
 مثل صیونیم در انجیل و فرقان یا در بیان و من بظرفه الله ما
 بر تو سهل کرد مثل شهادت در انجیل مقبول نمیشد الا
 بشهادت عینی روح الله و هم چنین شهادت عینی مقبول ^{نشد}
 الا بشهادت هر حرف حتی آن در آن زمان اختصاصی از برای

این است که کل مدبر این واحد شوند تا آنکه اشین نرسینی و الا
 آنچه در انجیل عینی نبینی نگشهران واحد است اگر چه یک ^{نشی}
 باشد که در مشرف باشد یا در مغرب و اگر کسی در انجیل از برای خدا
 عامل بود از برای حرف واحد از ظهور عمل میگرد زیرا که ^{بهم}
 راجع الا الله میشود حال کل از برای حرف واحد هم عمل کرد که
 ما راجع بسوی ایشان ما راجع الا الله شود ولی هر دو ظهور ^{سوال}
 با و ایمان نیاروده کل آنچه از برای خدا کردند و از برای حرف زبان
 خود باطل شد مگر کسی که راجع شد که از برای الله و حرف ^ت
 از ظهور کرده و الا عند الله صادق بنوده که اگر صادق بود مؤمن ^{ایمان}
 بر رسول الله و ایمان بخروف حتی او میشود و حال آنکه هر دو کرد و از برای
 خدا بخروف واحد در انجیل عمل میبکند و حال آنکه در اوند و از برای
 غیر خدا میبکند و هم چنین در قرآن تزلزل از اول ظهور آن تا ^{۱۲}
 هر کس از برای خدا عامل بود عبادی بودند که از برای محمد و آل محمد و ابواب
 هدی بودند که اگر کسی حقیقت او کید از برای محمد بود و در حقیقت
 ثانوی بران برای امیر المؤمنین بنود صادق بنود در اینک او است از برای
 خدا و هم چنین الا ما بینهم الا حق الابواب ولی از جنی ظهور بیان
 اگر کسی از برای خدا بوده بخروف ظاهر او است که از برای ^{نظام}
 بیان و مظاهر ابراف و هم چنین در یوم من بظرفه الله خواهی دید که کل
 میگردند که ما از برای خدا عاملیم و بخروف واحد مؤمن ولی اگر حرف

ظهور با و از برای خدا عمل کرده باشد صافند و الا نه ظن باطل
 میکند آنچه مابین خود و خدا از برای خدا میکنند چگونگی و آنچه
 از برای خود و ماحد کنند با از برای مؤمنین بسیار که بسبب
 نسبت بسوی او حکم الله در آنها جاری میشود زیرا که از این که عبد
 مابین خود و خدا باز توجه میکند و مشاهده جمال الله در خود
 خود میکند و قصد الله میکند در هر عمل از این است که از نور ظهور
 الله بوده در افشاندن کل قبل از ظهور او و از این نزد او مثل ششمین
 مراتب نزد شمس سها زیرا که شجره حقیقت ظاهر از جهت عبودیت
 بر افشاندن کل تجلی میکند و گوییم نسبت از برای آن افشاندن محلی میگردد که
 در آنها دیده نمیشود و الا الله وحده و حده که اگر این نباشد چگونه
 میشود که عبد مابین خود و خدا الله میکند و مظهر حقیقت از او
 قبول نمیکند زیرا که آنچه مابین خود و خدا میکند شجره حقیقت
 که از آن شمس حقیقت در او مشرف شده مثلا اگر سواد خدا بنظر خود
 بود که عمل کند الله هر چه کسی عارف بود که عمل کند الله اگر کسی عبادت
 دیگر میکنند در همان نظر کن که نام بان سواد است که در آن ظهور
 مبعوث بوده تا آنکه مشرف شود به بعد از برای آن بنوده یا آنکه
 از این طرف مشرف شود و ظهور است بعد که همان از برای او نیست
 مثلا حسین که مابین خود و خدا در نقطه بیان حرف و ادوی
 او و از این که مابین خود و خدا بان عمل میکند و قصد الله میکند

که بدو

این است

این است که از شمس خود او در او متجلی شده ولی در ظهور بعد حرف
 یعنی نداد و محجب میگردد ولی در ظهور قبل اگر بگویند این است
 بواسطه رسول الله هست مقصد این میکنند زیرا که غیر از این نشسته
 و ندیده و در این ظهور ظاهر شده و نظر کن در قرآن در جبین ثمان
 دو نفس که الله عمل میکرد مثلا سید الشهدا علیه السلام چون که از برای
 خدا میکند از برای خدا بود ولی آنکه بر حضرت وارد او و پیش خود
 الله میکند و حال آنکه در آن الله بود و از این که او مابین خود و خدا
 در او نمی دید الا الله داد از وقت آن حضرت ایبر مکتوبی از این است بود
 در حقیقت خامس که اگر کشف عطا میشد میدید که آنچه خود
 الله میکند با و میکند و از برای او اگر چه محجب بود و بر او کرد کل
 این نظریل از برای این است که لعل بوم ظهور من بظهور الله پیش
 خود نشسته که ما الله میکنیم آنچه میکنیم که این ایبر که شما با
 توجه با و میکنند الا الله شجره است از شمس خود او در ایبر که سواد
 شما ها که از ظهور قبل او متجلی شده و در ظهور بعد اگر نقاب هم
 رسائید از برای او خواهد بود چنانچه قبل از برای نقطه بیان بوده
 و الا مابین خود و خدا از برای خدا نکرده اید زیرا که خداوند نام فرمود
 که آنچه از برای من کنید راجع بمن نمیکرد و الا آنکه از برای او کنید زیرا
 که ممکن نتواند در آن نمود تا از آنجا بلکه اگر در آن کند مظهر او را
 در امکان خود در آن نموده از ظاهر و در این مظهر با احتیاط و تمیز

که آنرا این جیل شد مابین خود و خدا نظر نموداری و او حکم نمودی
 همان مابین خود و خدای خود و که او بان صعود نموده این است که
 قبل همین کیونست در او است که چون از انشا خدا این نوع نمود
 که اگر میدانست که این همان نقطه فرغان است در ظهور خدای
 که ایه کل سابق است که با او توحید الا الله میکند از او بود
 هر چند واضح نمیشد که بر ثواب و خطور کند و چگونگی حکم کند
 چنانچه در شب و روز مابین خود و خدا رسول الله صلی الله
 هست در یوم من بظهور الله هم همین قسم کل من بین بیان مثل
 میشوند که پیش خود همان میکند که الله میکنیم ولی بر آن میکند
 شمس نگویند ان ایضا است که قبل با انشا مشرب بخدا شده اند و
 انفس مجلی شده و میدانند اگر بداند هیچ نادان او است
 نیست که کسی محبوب خود کند آنچه غیر محبوب خود و او دارد و حال
 آنکه از اول عمر تا آخر عمر با آنی که در او است از محبوب کینا آنچه میکند
 اگر از برای خدا کند برین چه قدر از عظیم است که انشا صحرای کوا
 الله میکند در انا و که از برای خود و مظاهر او باشد در انفس
 که بایا که از حروف واحد فرغان در انها مجلی است میکند و
 از سر این مجلی بدین است که درون الله واقع میشود در این ظهور
 که اگر الله بوده الواقع مختلف در ظهور و بدیع از شمس حقیقت می نمود
 و در دید بلکه آنچه دارد از ظهور قبل او است که در ظهور بدیع حکم

الله در حق انها نمیشود الا آنکه داخل در این ظهور و کردند نظر کن
 از یوم آدم تا ظهور و بیان و قبل از آن را هم و بعد را هم مثل آن
 مابین هیچ شمع شمع عشر انجلی نگذرند مگر آنکه کسایه من
 بوده که با و شدین بدین او بوده اند و در ان ظهور و عالمین
 با و الله عامل بوده اند اگر عمل با آنچه در او بوده طبق ما اول
 میکردند اند حال نظر کن تا ظهور فرغان که آنچه الله میکردند اند
 بان کس چگونگی درون الله شد که اگر الله بود لابد در ایمان بود
 داخل میشدند همین شمس در ظهور من بظهور الله بالانسیه
 بظهور بیان مشاهده کن که اگر کسی در بیان الله باشد خطا
 نمیشود و الله بودن او سزاوار است از برای حروف واحد باشد حکم
 ما بگذرد در شیخ در صفت خود حکم واحد را جاری میکرد
 که در یوم ظهور من بظهور الله کل بیان یک واحد یعنی عدد است
 که ان واحد را ج میشود با واحد بلا عدد که همان نفس من بظهور
 و بعد حروف حی با و مجلی میکردند و بعد واحد اول منکثر کرد
 تا یوم ظهور و الحوائج من بظهور الله که در حق ظهور او کل با در یک
 واحد باشند که در او دیده نشود الا واحد بلا عدد که نفس او است
 چنانچه از روز کل من بین بیان ان اشباح از واحد اول است که شمس
 میشود مجرد حروفی و از او منتهی میکند در رسول خدا نظر کن در هر
 و حکم شمس است احکم شمس حقیقت مکبر و حکم مرایای بعد از

مراثی را حکم و ادبای بلافاصله مکیر ازین جهت است که کل در نزد
 ظهور چشمی جفت شود و مصلحتی شد همین قسم که فیض
 وجود بایشان رسیده برای آنکه مقدم بر آنها جسته همین قسم
 در هدایت نظر کنونی نفس است و اگر خود بنفسه چشم جفت
 بر خورد نتواند هدایت او مصلحت شد چه آنکه در شریک و نوافع
 کشته اگر چه در آن شریک اگر داخل شود بمبدأ امر الفوری نماند
 ولی چون آن نظر را در بندت ظهور آن از برای او صعب است
 مگر آنکه راجع شود بعالم فری خود و آن عالم بعالم قوی خود نماند که
 منتهی شود بکسی که میتوان کلام ابواب هدایت را بفرمود و که از آن
 منتهی میشود تا آنکه برسد که تواند کلام ائمه را بفرمود و از آن که
 رتبه کند تا آنکه بکسی رسد که کلام رسول را بفرمود و آن وقت عالم
 افنده وارد کرد که بتواند کلام الله را بفرمود هر کلامی است که
 بر سوا که وارد میشود از لایق خاضع میکند و معلوم رسالت او
 در زمان لاشی میگرد و ولی باین برای آنکه بوی یک کتاب نازل شود
 که خاضع از برای چشم جفت میکند و در این هر چه واسطه
 قوا او بوده که تا خرف نشود نتواند در آن نمود چنانچه ظاهراً
 در این جبلت اگر کرده در شان آیات الله نازل میکند ولی به
 سکن او نمی میرد نمیکرد که اگر کشف غطا بجزو حجبت
 فقوس واسطه باشند شود از لایق در صفت خود مؤمن با الله

وایات او میکرد چنانچه جوهر کل وجود در حین استماع مؤمن گشت
 با آن شاعت و ارتعاش که در کتب و بیست او بود که مضمون با کل بیان
 ذکر کرد چگونگی بشنون دیگر سدا این است معنی ما بر علی التبی افضل
 من عبارة الثقلین زیرا که آن نفس با آن جوهر مجرد حین زوال ایات
 خاضع و خاشع میکرد و اقرار بوجود اینست خدا میکند ولی آن نفسی
 که ظاهر واسطه نفس مصلحتی با او شده حین استماع متذکر نمیکرد
 بلکه لغفل نمیشود از آن چگونگی که ایمان او در یاد بعد از ایمان توان
 عمل نمود با وای شهادت بیان محبت نکشته در نزد ظهور که مثل شماها
 همین قسم است که ذکر شد بر سایر و الا ظاهر و فان کلام جفت و
 نموده آید در نزد ظهور او از او حیا نموده که از قوفان مستعد نکشته
 اگر مستغرب نمیکرد بد که کل کیسوفات و اعمال اهل بیان نزد او مثل
 حدیقه ایست در کف او بقلبه کیف نیشا برایشا و کسی که آید
 کیسوفات شماها را از ظل الله بیرون می برد و خداوند الله میکند بجز
 محبت میشود و از او چگونه است حال اعمال شماها از او بلیغ نکند
 خالق افند که شمر علیه بسند آن کل این بیایها از برای آن بود که
 الله شود نه لدون الله که اگر کسی در ملک مؤمن شود الله باشد
 گوید آید میشود که حین ظهور من بظرفه الله که کل ما بین خود و خدا
 الله میکنند و حال آنکه اولاد الله در حق ایشان حکم میکند
 الا کسی که از برای او کند که او الله خدا الله کرده و هم چنین در بیان

اگر کسی از برای حروف واحد کند که در نامش روی شود حکم از وی ذوق
 که اگر از برای ارتفاع بیان است الله میگردد چنانچه در قرآن تا آنجا
 که بعضی خاص منقطع نشود از مظاهر امر آنچه باذن او امر شده الله
 شده و همان جناب قطاع آنچه طبعی الهی شده الله شده مثل
 علمای قرآن که کل طبعی کتاب الله و آنان رسول و ائمه هدی و اولاد
 هدی عمل نموده در این ظهور هم نارضی منقطع نکشته آنچه شود با
 الله است ولی بعد از آن قطاع آنچه طبعی او شود الله است از حروف
 واحد بخا و زنگره لعل بر یوم ظهور میآید تواند به هدایت
 از هاست که گشت همین قسم که الله تعالی میکند با الا انک ان شی
 لرسول الله باشد و همین قسم از آن مبدء که در قرآن آنچه اولاد منتهی
 کرد که صدق میکند الا انک از برای ظاهر امر او کرد و هر کس
 مطابق آنچه در بیان است عمل کند شیئی از حروف بیان میکند و تا
 منتهی شود یا حق وجود و کمال را ضعیف داشته که در نزد ظهور من
 بظهور الله آنچه که الله کرده اند از آن الله نشود که اگر از برای آن
 الله و المنقطع بوده و الا باطل میکند هدا ما وصیکم الله تبارک
 ان انتم به تعلمون البای الثامن من الواحد السادس
 فان من استدل بعبارة کتاب الله و آیات البیان بحجج کل علی الا
 بمتشابهات و انما دلیل له من برهین معجزه بعبارة خلاصه له و من بعد
 الایات فلا یعرض احد ولا یبدان بقرینة ذلك الباری کل شعبة

عزوبما

عشر یوماً و احدة وینفکرت فیما تر الله باللیل و النهار لظفر
 این باب انکه اگر کسی بعبارة ایات الله احتجاج کند حقیقت منقطع بیان
 محضی مانند انما عظم دلیل و ارفع سبیل اگر چه در هر ظهور و کل شیون
 شیخه حقیقت منقطع عز او است از مثل و فرین و شیر و عدل و کعبه
 ولی چون اکثر چشم فلاد بر ایشان نمی بیند علوان او در آیات بخوبی
 که اگر کل محضی دهند بفرمانند بنوانند لهذا حجت او احد را داده لعل
 یوم ظهور من بظهور الله در حق او ایم گفته نشود و آنچه در قرآن
 نازل شده در روز احتجاج بان نبوده که اگر کل بران واقف شده بودند
 امر در این شان سهل بود از اقرار محضی از شیون تا آنکه خود در قرآن
 میکنند و محضی در کتاب الله از برای الهانیت بلکه اگر بخواهند کند
 عمل با آنچه در کتاب الله بوده امر الله بوده و هست و امر شده که در
 نوزده روز یک دفعه در این باب نظر کنند لعل در ظهور من بظهور
 الله محضی نشود بشیون و در شان آیات که اعظم حجج بر همین
 بوده و هست نه این که در هر نوزده روز نظر کنند و مقصود
 ظاهر شود و در حجاب محضی میآید مثل آنکه هر روز صبح دعای
 نام ربی خوانند و از بس العجل العجل گفتند چون مشبه کردند
 حب خود را بر انقی خود و مکان که ندرک حب او و او را ندرک حال فرست
 سه سال مجا و فاش و امر الله ظاهر شده تا انکه او در محض
 خود داد جیل فرار داده اند و حال انکه بران محضی کردن کل مسلمین

برابر با است ظاهر شده که بعد از انقطاع و حی و نا ظهور این آیات
 از ظاهر نشد که ایشان بایه نمایند و این قدر بصیرت نبینند که
 بدانند غیر الله نمی توانند از نازل فرماید همین قدر که دیدن این نوع آیات
 از جهت ظاهر شده یعنی کسیند که این همان حقیقت اولیات که در حد
 اسلام خداوند بر او قرآن نازل فرموده و حال هم خواست بر او نازل
 فرماید که در حجت بین خود مؤمن بودید این امر را انقل میگردیدید
 که امر از دست بیرون نیست خداوند بخیر کل را در قرآن نازل فرمود
 چون نظر میکنید این نفس را هم در کای بپیدا مشاع بر خود راه
 میدهد این است که محجوب میگردید تا آنکه همان قسم که خداوند نازل
 فرمود در بدنه همین قسم هم نازل میفرماید در عود اگر این نظر نظر
 کسیند از بیان همه تصدیق میکنند چون نظر خلاق میکنند
 میگویند مشاع دارد بلی از خلق مشاع دارد ولی من عند الله
 مشاع ندارد زیرا که هر قسم خواهد بود در کماله خود جاری میفرماید
 و ظاهر است که بعد از غروب شمس حقیقت احدی تواند مثل آیات
 ایشان نمود چنانچه در قرآن که هزار و دویست و هفتاد و سال گذشت
 کل یقین نمودند بر عجز کل حال هم بعد از غروب شمس حقیقت مشاع
 دارد که از غیر او آیه ظاهر شود بر هیچ نظر و قدرش بدون تعلم
 و ششونیکه در نزد اهل علم مشهور است با وجود این مشاع که
 از غیر من بظهور الله کسی نتواند مدعی شد این امر او فرموده است

که اگر نفسی

که اگر نفسی ادعا کند و یا با نازل از ظاهر کرده و احدی منصرف نگردد و او را
 لعل بر این شمس حقیقت حقی و وار و نماید که اگر در قرآن ملاحظه این
 شده بود اعمال کل یکدیگر باطل نمیکشت زیرا که اگر نفسی بر حق بود
 حق نگردد و لکن بر او هم نگردد و حکمی در شان آنها نازل خواهد فرمود
 که حکم بر کل شود آیه نفس او و حال هم اگر بشود بدین چنین امر و در یقین
 نکسب امری نمود که سبب خون او باشد اگر چه در واقع غیر او باشد
 اگر چه این تصور است محال ولی همین قدر که ذکر اسم کرده در صاحب
 حب او بعد است که او را بخون کند صاحب اما لاسمه زیرا که اگر این
 روش بیرون نیست یا اوست و حال آنکه غیر از ممکن نیست که آیات
 بر هیچ نظر نازل فرماید که چرا نفسی نکند چیزی که در باشد و حال
 آنکه شب و روز در این نظار او عمل کرده باشد و اگر بر غیر مشاع
 کسی خود دانست او را کند از حکم او را با خدا بر خلق نیست که حکم
 نماید اجالا لاسم مجبوی هم و حال آنکه چنین نظمی نیست که تواند چنین
 معانی با ادعا کند که او را در قرآن بهم رسید و درین کور هم خواهد شد
 آیات او بسفند دلیل است بر ضیاء شمس وجود او عجز کل دلیل است بر فقر
 و احتیاج بسوی او بسیار این امر این است لعل بر روی ظهور و حق و درها
 ایشان بر صراط مفلح و دریا میر شیمی که در افنده ایشان است بر کون
 خود بیان از حکمی نکند که یکدیگر کل کسیند و اعمال آنها باطل
 گردد و خود جز نشوند اگر کل بر این یک امر اطاعت کنند خداوند

کسی را ایشان ظاهر فرماید و الفای عجت و دلیل در قلوب ایشان
 فرماید با اول ظاهر که از قبل او مشرف میکردند تا اینکه مؤمنان
 در حق او اظهار یقین نمودند و آنهانو اندازند اظهار خوف نمودند
 و خوف در خون حیات و کائنات کل اهل بیان را اگر در این حکم
 نمایند و بجات ایشان در یوم قیامت زیرا که آن یومی است که کل ما
 علی الارض بایان مشرف در آید ما ایشان از شرف حقیقت آن الله
 میگویند و در صامتین عباری هستند که نظر بگویند ان آیات تا الله جل
 نموده که آن شمس حقیقت باشد که آیات او که ضیاء او است فاصلا
 ما بین کل شیئی فذلک حجة الله فذمعت علیکم ان یا عباد الله فانقرض
 البالد التاسع من الاهداس و ان استعمال لباس الحر رجل کل البالد
 و کذلک الحکمة استعمال الذهب و الفضة لحق این باب آنکه خداوند
 عالم اندر فرموده بلباس حر چه یعنی با در هر شان و هم چنین
 استعمال ذهب و فضة تا آنکه کل در این جنت با آنچه سبب کوف
 قلوب عباد است رسیده و منتهای شکر الهی با ایمان در یوم
 من یظن الله ظاهرا سزاوار که اگر کل ما علی الارض اتفاق نمود
 سبب از برای این حکم نداشتند و لکن خداوند عالم عزوجل آن
 جود و فضل خود اندر فرموده مفید بر این امر خیر از برای نفسی
 نباشد در عده وصولان بدان که بجز حق خداوند جود و ثواب
 و امضاء عفو فرماید و در آخر منبأ و کراحت عفو فرماید و آن نفسی

بر نفسی از این ظهورات خواهد افتخار کند یا در شفاعت درود
 محبت میباید از رضای محبوب خود بلکه در هر شان که خداوند منت
 گذارد بر عبد بظهورات ملک خود سزاوار است که اظهار حضور
 و خشوع بخلق زیاد نماید که او است شکر الهی از برای او در صقع
 او و شرف و عزتی بر این ظهورات نیست الا با ایمان بمن بظهور
 که اگر شرف با این اسباب بود و در نزد رضای زیاد شد
 از هر مانی است و حال آنکه حکم ایمان نمی شود چگونگی حکم بشری شود
 ولی اگر افتوان با ایمان که در اظهار مواهب الهی است در حق عبد
 و هر گاه نفسی مالک شود استبا از ذهب یا فضة و یا وقتی با
 زنده کند بهتر است از برای آن از آنچه مالک شده و با آن مثلند تا
 در رضای محبوب خود زیرا که قلوب مؤمنین است محل رضای حق
 شبهه نیست که خوشنودی ایشان نزد خداوند اقرب از آن
 خوشنودی نفسی که مالک است انتی را و مثلند با او است و لکن
 این در نفسی است که نظر مجرد و خلق بشود اگر نظر در سلسله و
 کنی شکی نیست که رضای عالی اعظم است از رضای سلسله است
 مثلا اگر شیئی که من بظهور الله با و فرحال شود در هم چنین الا
 بالاخر به کل الامثال الا ان بنی الی فی الوجود ولی
 در یوم قیامت این امر با توان نمیزد اولی در دلیل توان نمیزد
 زیرا که کل مدعی علو و قرب محی هستند و کسی نمیداند مقام کسی با

در این حکم

الاشجر حیثیت که هم اظهار نمی فرماید تمام خلق را این است که
 سزاوار است که حکم اول کل عمل کنند تا اینکه هیچ نفسی جز او ند
 نیاید و خوف از حق بر نفس سبک می زند با الله و آیات او که در کتاب
 الله عنکم تفکرم و یأذن لکم الکتاب بما انتم به یشکرون
 البایب العاشرین الواحد السادس فی ان کل نفس من جن بان یفشی
 علی عقیق الاخر هذه الایرة قل الله حق وان ما دون الله خلق
 وکل له عابدون لخص این باب که هیچ شتادی در بیان این جزو
 نیست نه خداوند که در پیدا و انکسری باشد از عقیق فرزند که این
 منقوش باشد این اید عظیم ۱ قل الله حق وان ما دون الله خلق
 وکل له عابدون ثم ان انکسرها ذه است از قبل بقطعه حیثیت
 بر اینکه خداوند ظاهر از حق بوده و هست و ما دون آن خلق او بوده و هست
 لعل یوم ظهور حق با حق که محقق هر حق است اثر آن که در این باب
 خداوند خالق او است نه اینکه خاتم برید او باشد و حق ظاهر شود
 این اید و از حق ظاهر نماید و اگر ظاهر شد و معنی اثر از حیثیت
 آن که همین خاتم شاهد میگرد و بر او باطل میگرداند آنچه در بیان
 تر این است که ضد حق را ناری باشد صعب بلکه ای در امکان ضد حق
 محی شده بواسطه حیثیت او چون ظهور حق از برای اهل حق
 و در حق انوار است این است که کل نفس میگردند در آن روز و او است
 مرات الوهیت و شمس و یونیت که بدل بوده علی الله وحده وحده

وگر

و اگر نفسی خواهد خورد و در حق باطل نماید و عقیق مدوری آن
 که نقش شود بهیچکل با آن معروض که بیخ و احداث در اول ایزه الکبری
 در خانه اسناد آن و در تالت حروف بهیمله و در رابع اسماست و در
 خامس ایچه مناسبه صد او باشد که نوزده حروف بخا و زنی باشد که
 در دوازده اول فغان هم حروف بیست و شش را نوزده حروف است نوزده
 ولی کل اینها در صورت است که در ظهور حق بظهور الله در دل نماید
 چه نقش نموده زیرا که اول هر حرف واحد اول است که در حروف
 مکش میگردند تا آنکه در هر شش بعد از ظهور ظاهر میگردد و اگر ایمان
 بچرف حق من بظهور الله او روی همین ندر که در واحد اول باطل بندی
 بچول و قوه خداوند الی الامانها هر که مکش شود داخل حق است اگر
 در ظهور و بظهور بیان بودی این طلبی بعین ظهور مشاهده نموی
 که کل هدیات همان حروف اول هندی شدند و هندی بنیت الا
 مثال هندی این است که الامانها هر که مکش شود هم رساند بنیت مگر
 همان واحد اول این است خلق نگوین کل نقان و همچنین مشونان
 و بگرد با خلق کینونیات مشاهده کن و محیی میگردد از شمس ظهور
 که در او عیدی شیخ او را دوست دارد که اسمی است که عدل بر او است
 و اگر دیدی که عدل بر او نیست اگر تره طینی باشد که در ملک غیر مؤمن باشد
 حکم نفعی در آن جاری کن که در یوم دنیا است آنچه از برای من بظهور الله
 هست لله هست و آنچه از برای دون او است لدون الله و هم چنین

اسماء

در غنچه بیان مشاهده کن چنانچه قبل از ظهور آن در غنچه نشانی
 همین ششم بود و قبل از ظهور در غنچه انکه مشرف کرد
 سیدع فطرش اول همین ششم که از من بظهور الله تبارک و تعالی
 که از ظاهر نظر کن و مشاهده کن آنچه در این قیامت مشاهده
 و در هر حال بگو و ما من الا الله تا کل له خالصون الباقی
 والعمران الورد الثالث ان لا یجوز ضرب المعلم الطفل از بدین
 خفیفه و قبل از بیع حسن بنی بالاجور الضرعی مطلقا و بعد از
 بچونان دیدم حسن علی اللیم بضرعی علی اللباس و از بدین علی
 او بضرعی علی اللیم علیه القرب القوی حدیثی است که در بیاضی و از منی
 و از این که من زین فلینف من ضربه سعه عشر مضافا از زهید قد
 اندا الله للصبیان الثلایه ایام العید مائة ایدیه و از شیخ
 کل نفس علی کسری فان حین الذی یسفر علی الکسری او سرها و غیره
 من عمره ملحق این بابا انکه در هیچ حال خداوند دست نمیدارد که هیچ
 نفسی مخزن کرد چگونگی آنکه ضرب یاورد و نفی شده کل را که طفل
 قبل از آنکه محسوسین رسید او را تا صبیحان نماید و بر او ضرب
 و از نساوند و بعد از بلوغ از زیاده از پنج ضرب خفیف بخاورد
 اللهم نزل لم یلک بسوی حایل استدر و برشون و در روز جاری سازند
 چنانچه و این زمان است و اگر بخاورد از خمسة نماید نوزده روم بر او
 حلال است که در اختیار آن و اگر او را نباشد ضرب بر او است که نوزده مثال

ذهب بر بخاورد از خداوند الله و او هدیران نفس ضروب و روش
 میدارد خداوند که در هر حال اهل باطن بر خوف سرها یا عرض با کسری
 نشینند که از غنچه اشعرا و محسوس و غیره که در غنچه این او را این است اول
 بران نفسی که کل از مجرد او موجود میگردد و در غنچه او و نباید زیاده
 که نمی شناسد معلم خود کل را چنانچه در ظهور و فرقان ناچهار
 سال نکند کسی شناخت شمس حقیقت را و در غنچه بیان
 بست و پنج سال خداوند عالم است که از برای او مقدور فرموده
 او عمر لا یعرف که همان ایام خوشی او است اگر چه کل منظر او بیند
 ولی چون با وفا کل نبیند که لابد از حزن وارد خواهد آمد چنانچه
 بر هر سول خدا قبل از تولد فرغان هر یک بحسب حال و عیانت او معرفت
 بودند ولی بعد از تولد فرغان نظر کن در او که چیزها که نکشند
 که فلام حیا میکند که ذکر کند و همین ششم نظری در غنچه بیان شون
 قبل از ظهور او در نزد اشخاصه که می شناختند او و اظواهر است
 ولی بعد از ظهور با وجود یک تا امر و زیاده مضاره از بدین از شون
 مختلفه انا و اظواهر کشته باز بعضی کل از مباح و بند که فلام حیاتی
 از ذکر او و دلکن اگر کل را چنانچه خداوند عمل استدر غنچه بران شیخ
 وارد نمی اهدا مدبر را که اگر نباشد کسی کسی و منحرف نشاند از هم
 نفسی است در میان خلق اگر را چنانچه کل را و خلق شده اند اقدام بود
 بر روزانهم قریب یکدیگرند که هیچ فضیله اعظم بر این نبوده و نیست

اگر چه دیده میشود که ایام سرد و ایام خلی از ظهور و اوست
 اگر چه ظهور او و محیو وجه خلوصی اهد بود که محیو و منیم بوده
 هستند و لکن مثل امر و زمین کل با اسم او میکنند چیزی کنند
 و بر او راضی میشوند تا چیزی میشوند ان یا عباد الله شفقون الباب
 الثانی والعشرون فی الودعات من غان الطلاق لا يجوز الاوان
 یصبر المزمع المرنه سنه واحده لعل یصلح بینهما وان لم یصلح حل
 علیهما وکل ما اراد ان یرجع حل له الا لشهره عشره و لا یشرط صبر
 الصبر بعد الرجوع الا شهر الخفی ان یابا لانه بعد ان انکح خداوند
 و در نفس و بکله الله و صلواته و میباشون روز پنجم محبت سزاوار
 نیست که ظاهر شود زیرا که افراق ششون شرح محبت بنوده و نیست
 تا بفضل مضطر نکند بر او حلال نمیکرد و بعد از آن صراط او ظاهر
 ان یاز خلی است بر آنکه یک حواله نوزده شهر بیان باشد صبر نماید
 اگر ششون محبت ظاهر گشت که نفع شده و الا ان وقت جایز است
 بکله که دلالت بر آن کند و بعد از آن تا عده و احد حلال است بر آن
 رجوع و از صبر افراق تا چنین رجوع خواست بر آن صبر نوزده روز
 تا انکه خالص کرد ان ششون ابواب ناز و بعد از آن که عده نوزده
 حتم شد حل است بر آن افتران و همین قسم تا عده و احد رسیده
 از ان است برای ان و اگر رسید دیگر جایز نیست زیرا که داخل حکم
 اثنتینت میکرد و در حینت حکم اثنتینت بنوده و نیست زیرا

ککل

ککل از نفس واحد خلوص شده و همین قدر که در پیش واحد کمال شد
 باید بد و احد دیگر شود و نشانین که اگر ای الامت های واحد شود
 همان واحداش و لی اگر یکی زید شود بر عده و احد عشرت میکند
 و بر نفس واحد نشانین این است سر حرکت ان اگر کسی خواهد تعقل
 نماید در این باب انکه ناظر شوی عیلا حکم که اگر در یوم ظهور
 حکم باشی همین حکم او از او محیو نکندی مثل اینکه امر و نوحی بینی
 که در ظل هر حکم از احکام الامت های نفس سیر کشا و حال کند
 ولی یوم ظهور کل در نزد خلی اولاشی میکند و خدا اگر راجع کردی بقول
 او و الا آنچه امکان فیض دارد و احد خواهد نمود وجه قدر
 نوزده کسی که از عده محیو کرد و وجه قدر سهل است بر کسی که عده راجع
 کرد و طریقی نشین من حسن یوم عظیم الی الی الی العشر من الواحد
 ان یثبت النقطه لا يجوز ان یزید ابوابه علی حسن و لشعبین و یثبت
 الحروف علی حسن طریقی این باب انکه انجا میگرد در بیل دم از صفت
 یوم نیامت بخود امد و دوست میدارند که طلب بقرت نمایند بوی
 خداوند و بر احد اول اگر چه همان روز یوم بد کردی کلاشی میشوند
 ولی چون در میان نیست احسان ظاهر کل مدعی وصل محیو و در صفا
 از می شود و از این جهت امر شده که در عده حروف واحد اگر
 داخل شوند زیرا که ان او اخی است که در حینت اعلای انان نیست
 و از ن داده نشده که بیست نقطه از نوزده و پنج باب زیاد کرده

و در حینت حکم اثنتینت بنوده و نیست زیرا
 و در حینت حکم اثنتینت بنوده و نیست زیرا

تا آنکه دلیل باشد که او بوده مراتب فقه از قبل و بعد که شریف
 در او ظاهر بوده و میگردد و از او نمانده نشد از برای حرف حق
 بخا و از این باب تا آنکه دلیل باشد بصورت جواهر ملک
 او این را با شما از آنچه خداوند نیست بخود داده من این شوق
 و سوتیه که کل بان مغز نشود که بر تمام برهم رساند باها احد
 خود لایق میگردد که حقیقت تا توفیه اطلاق بر آنها شود
 تا آنکه منزه که بد با حق وجود و تکرار آن است که عبادی که درین مقام
 داخل میشوند اگر در یوم قیامت که ظهور و نفاذ است و بعد از این
 حرف و سایر احوال از درجات نبین و صدیقین و شهدا و
 مؤمنین اگر صادق بودند قبل در آن روز هم صدقان عند الله
 و عند اسمانه ظاهر میگردد مثلا نظر کن در ظهور رسول الله ص
 که کسی ایمان نیارود که بر پاوست رود و حال می بینی که سالی
 هزار نفس میرود ولی امروز که امتحان کل شد ظاهر شد که مثل بیایا
 کسی نبود که آنچه می بینی چون مایه عز و افتخار شده میروند
 این است که عملهای کل یک دفعه هیا منثور امیکرد چون که این
 روزی بصیرت نیست زیرا که بهمان حجتی که بان در صدر اسلام تا
 شده هالت او را روز که همان حجت من عند الله است چگونه است
 که کل حجتی مانده و هم چنین در قرآن نظر کن که در حین نزول در
 مضیاجه کلامها که گفتند و بعد کل مؤمنین که آنها را شنیده

نموده

نموده که آیا میشود کسی کلام خدا را شنیده و این نوع کلمات کو
 و کل اظهار ایمان نموده و قرانهای مطهر نیزها الف تمام نموده و
 امتحان شدند هم آنها که اینطور گفتند زیرا که جوهر اسلام در این
 پنج قطع است از یوم ظهور آیات الله تا امروز اگر کسی خواهد
 نتواند احصا نمود مؤمن خالص او حال اینکه همین نفوس اگر آن روز
 بودند می گفتند آنچه گفتند چنانچه اگر آن روز نبودند امروز
 هستند و می بینند که آیات الله مثل عزیمت خود ظاهر میگردد
 و بان ذکر چون میگردد حال آنکه خود بد درجات بالا فایز اگر کلام
 قبل را ببینند اظهار اجتهاد بر کل میکنند این است حد درم مثل
 بنقطه و اما در آن روز تا آنکه حرف حق با توفیه نهید می بینی
 امروز که کرد و توفیه و ادای حرف حق می کنند و سب آنکه
 قبل حرف خامس بود عزرا و کلام رسول الله هست و حال آنکه در
 هم پنج آیات نازل شد و اگر شدم امروز بریدم دم نیست چگونه
 که یک نفر نمیتواند از صراط بگذرد و حال آنکه که روزی آوا می کند
 آنچه میگردد این است که کل هیا منثور امیکرد که هر روز مثل هیا
 روز شهادت بود میدیدی آنچه در آن روز شنیدی بلکه کور
 نموده همین قسم که درجات جسته رفیع گشته و آنچه هم منزلت بوده
 این است که در دلیل امتحان نیست که هر منم منتهای ایشان بعرض
 میرسد ولی روز قیامت که میشود هاهای بصعق اول میرودند

که بصفتی نماند و صفتی باین امر هوای متلاها از حروف
 که از صفت و سالت نموده در بدنه ام هر کس رسانده و فی الجمله
 نکرده در صفتی فخر زیرا که الهام همان حقیقی که در بن الهام پیاورده
 با آنها خواستند رسانند حقیقت مظهر ایات را و باز باین هر فصل
 و حجت که از مقام غفلت خود وارد مقام آخر اوار می کرد
 لعل از صفتی بجای پاید و توانست محمل شد اگر چه آخر همان ظهور
 اول است و اهل حقیقت و فی الجمله بخشید خلق را این است حد
 و آن برین که امر و زهر او در ویش و هفتاد سال از بعثت گذشته
 و زیادت لفظاً الله که کل از برای از خلق شده چنانچه صریح است
 قائله اول سوره و عدالت کی که ای نکرده زیرا که در امکان لغت
 ذات از امکان نیست و آنچه در اد است اولفا با الله در قرآن مراد لغت
 شیخ حقیقت است که در کلام او دیده نمیشود الا آیات قرآنی
 و این در حقیقت اولیه از برای او است زیرا که غیر او نمیتواند
 محی ایات الله را از صفت امراطها را نماید حروف حقیقی کل است
 و امثال و آنچه در حد خلق است از مؤمنین آری که در قرآن این
 مذکور شده که سبب خلق کل شیئی شده برین که یک نفر غفلت
 نیست در افعال حروفی که در جیات بسیار منتهی میشود بکلام صفت
 مشهور و در هر کس در او داخل و خارج میشود ندان است که کل
 که این حرکت ایشان بوده و هست که اگر از روی شعور بوده نمی

حدیثی را بگردد که ولایت فاعل او بقول رسول ثابت است و نبوت
 او بحجتی که بر پد او است و بشود و در حوالان طواف کند یا اجتهاد
 کند و از صفت که کل منتهی با و میگردد و از او نشتر میکند بحجرت کرده
 اگر تا آخر این ظهور و نبوت کنی آنچه بر حروف واحد وارد شود
 از خلق میداند که مدعی حقیقت حروف و از این از صدا و غیر از
 دون از چه فدا اند که کل در هوای نفس خود حرکت میکنند ^{بصفتی}
 اگر چه بر نعم خود الله میکنند و لعن الله لدون الله صفت
 میشود امر شده با این قباحت ما مود بها العلق در یوم بعثت آنها
 که اطلاق حج میشود اگر صادق بوده و فاکنی چه فدا صفت
 بآنکه زیادت حقیقت ایشان آری و امر و ذکر یوم قیامت است ^{مستوفی}
 بلفظ آنها فایز آری نمیکند که اگر هم محی ای میکی در نزد خود مثل
 که واحد میگردد و میخوای صفت گذشت بر هر دو خود و حال آنکه
 خود تعبیر یکشیدی و زیادت ایشان مشرف میشود و در
 میگردد و بیان انتخاب بر کل میفودی که اگر در این صادق بودی
 در جیات مثل این صادق بودی و لکن در دلیل دلیل بکن آنچه توان
 و واحد نمی کن که در یوم قیامت آنچه کرده باطل نگردد و اگر
 بیان کنی زیادت گذران ^{۴۶} مؤمنان و در قیامت زیادت نفوس
 ایشان فایز نگردد باطل میشود آنچه کرده و هم چنین در قرآن
 بین واحد حکم کن و بحجرت مشوا صفت و بوجود امثال و افراد

مباشد بلکه بنفسه عمل کن از برای خدا اگر چه شریک از برای تو
 نباشد مثل آنکه در صدر اسلام ماهفت سال غیر از امیر المؤمنین
 کسی مؤمن بر رسول الله نشد و اما خالصا و آنچه بعد شد اگر صاف
 بود از یوم عروج رسول الله خارج نمیکشت که سده نفر پیاده ماند
 از اصحاب هیت نظر کن بچهره او که دین بان دین میکرد چنان اشخاص
 آن روز در مدینه بکل احکام قرآن عمل میکردند ولی حکم ایمان از برای
 همان نثار ماند که نظر باینست به الدین کردند که اگر بان نظر
 نکرده بودند عامل بودند با حکام قرآنی مثل آنکه در آن زمان کل
 بودند و احکام در آن ایمان میشد و مگر نمی بخشید این اشخاص
 علم و عمل و چهره زیارت نقطه و حروف و حروف در قیامت بعد از ثواب
 در یک نمود و خواهی کرد در لیل و نوح خود و اعلمی مانی که در صد
 در مجلس دست نشاند و حروف حروف و واحده می بینی بلکه ابواب این
 که نمی توانی که آن روز زیارت نمود و باطل میکنی آنچه کرده و منافق
 نمیشوی که هیت بجای از قبل بر پا بوده و امر روز بشون مابقی
 علی الاصل محسوس میکردی و اگر نظر کنی در آن روز هیچ حجت از برای تو نیست
 عند الله زیرا که همان دلیل که قبل است که قبل در قرآن بود ولی چون از دنیا
 ان روز هیت و همان دلیل است که قبل در قرآن بود ولی چون از دنیا
 بصیرت عمل نکرده محسوس میکردی و منافق نمیشوی و بعضی روح
 و داخل در نهاد میشوی و بر ثواب خطور نکرده که قیامت برپا شد

و حروف واحد جمع کردند و مضایای الهی و حق کل خلق از قبل نقطه
 جاری شد و از اجابتی که مغز و بجمام خود بودی و از کل محسوس مابندی
 این است که تو کل جزا و نذوقه که از مبداء محسوس نکردی که اگر آن نثار
 کرد کل شئون ثابت میکرد و الا کل باطل میکرد و در شصت و نهم
 که در قرآن انسان یا حیوان در جوهر عالم است و ان ظاهر میشود الا
 بکلام یا نوشتن و اگر در آن نظر کنی در جهات الا نظایر در همان عالم
 می بینی که کل آن نمیدهد الا عام بخدا مثل آنکه امر روز در غیر شصت
 قدر عالم از هر فن هست و تو که یکی از مسلمین بخیه هستی حکم ایمان
 بر اهلها نمیکنی چگونه میشود که بصیر لطیف حکم کند و علم بالله را هم
 مبین که آن علم عظم ظاهر است در هر ظاهر که حجت برید او باشد و
 کسی نیست که مؤمن بخدا نباشد بلکه از یوم ادم تا امروز کل
 روز حقه که هستند کل مؤمن بخدا هستند و بر رسول خود در آن
 زمان ولی چون در ظاهر و بعد باطل نشد باطل شدند اگر چه
 در اهلها می بود هر چه از ظهور الله محسوس نمی ماندند و این است راه
 از ایزد شرع و رب احسنه اعلمی و قدر گشت بصیر اگر روز میشوی
 که میگوید من قبل مؤمن بودم که در او بصیر ایمان است نه ظاهری
 و چگونه حال اعلمی حشر شده جواب است که نازل شده که دلالت آنست
 ایا شافیهها فلذلك الیوم یعنی بعد از آن حروف واحد که
 مؤمن بودی در قبل با شما که در روز خود داری با ایاتی که درین نوبت

ثابت بود و چون اعتنا نکردی و تحقیق نماندی این است که اعمی کشتی
 و مراد از اعمی ظاهر است کل را می بیند که با این عین می بیند بلکه کل
 با حیوان در ظاهر این عین شریکند بلکه مراد عین قلب است که بیان
 محبوس خود می بیند و می شناسد و در وقت تو صعب است عرفان
 بقطره بیان ولی نظر کن در نقطه فغان شیره نبت که است عینی کل
 منظر الهی و عود بوده اند هم چنین که تو منظر ظهور اعمی بودی
 اگر بگویی کل نبودند در وقت مسلمین هر کل به عین نبیند اگر چه در اعمی
 کل بودند منظر و در اینجا کل هستند که بعد از ظهور کسی شناخت
 او را این است که چشم قاوران ان نمی دید که بشناسد محبوب خود را
 و الا که می شناختند هرگز از قول عینی سخن نمی شنیدند بلکه هزار
 و دو پست و هفتاد سال هم از بعثت احمد و عود گذشت هنوز
 چشم قاوران ایشان کور است و نمی بینند و حال آنکه چشم ظاهری
 ایشان هر چه را می بیند بلکه از حدت بصر در و در بین بلاوی
 که در خود از حدت در نمی بیند و احصا می کنند و اگر بدست نظر کنی
 شاهد میشوی در سده سال از بعثت که اول ظهور حق بود که بر شده
 بود از غیبت ظهور و از حدت حرکت افتد که در فتنه تا آنکه ضعیف شود
 باین از غیبت ظاهر حدت را اول ظهور جوهر ایمان در آن نفی بود که آن
 برای طلب حق حرکت نمودند چون چشم قاوران ایشان باز بود و حوال
 شناختن چه در آن از غیبت احدی شناختن الا بعد از ظهور او

و چون در آن نفوس عین الله بوده و می شناسد که حقیقت را در آن
 الایمان او این جهت ظهور محبوب خود را شناختن و بیاد است
 آن عین نموده بر حقیقت او اگر چه عین دانستند که این عین بود
 زیرا که شناختن آن عین او میشود و هنوز عین او را ایشان
 خلوت شده بود و ظاهر اگر چه در باطن بود این است که یکی مثل
 میشود می بیند و یکی اعمی است محض می شنود و نمی بیند و همین
 دستور کن از ظهور و نقطه فغان تا امری الهی در وجه ایمان چگونه
 میشود در صحای که با یکی جان میدهد یکی کند آنچه شنیده این است
 که یکی بیند یکی نمی بیند و بجان خود می کند ولی علی الله وارد است
 که اگر بدانند حق می کند احضار است که موش او را در آن بکنند و از این
 از غیبت ظاهر شود و در وجه در راه ظهور میر نموده تا امری شود
 با حق ظهور شیعه چنانچه دیدی که اصحاب سید چگونه مقبل بودند
 و دیگران را چه که بودند مقبل بودند و این همان ترحمت قبل است که
 منزه شد با حق ظهور و که غیر مضلین در حق منق و مضلین چون
 افتد ایشان باز بود در اثبات ثابت و نیز آنکه کل ایشان هر چشم
 افتد ایشان باز بود که اگر چنین بود بعد از صعود او منق
 از مقصود او که کل را به بیست نمی نمود مگر از برای طلوع شمس حقیقت
 و استعداد اقطار الله در یوم قیامت ولی باز گشت از وجود که
 شده بود و طبع اسلام و سایر بلاد از مؤمنین بهمان واحد اول و

انکه کل ایشان در هر درجه که واقع بودند همان میگردند که حی با
ایشان است و حال آنکه از این اعداد مالاخره این فرعون صلیه
واقعیه طلب خود نیامد الا همان حروف واحد و حال آنکه کل انقاء
اجتهاد و روح با علی درجه یعنی رسیده بودند و هر روز ^{دست}
و هفتاد سال نیک و حول ایشان گذشت کل این ظهورات از برای
این است که در کو بیان با بصیرت باشی لعل در یوم ظهور حق که در
بیان است مؤلف یعنی الله او دانشاخت و بعین واحد هدی است
ایشان مهندی گشت و بعین مد علی الله مظاهر اسماء و اتکال
در یک نمود زیرا که مثل یوم قیامت ^{المتبرک} بایست خلق پس شجره ایست
که در یوم قیامت وقت اخذ نموان است که فضل از آن هنوز بیاید
نرسیده چنانچه در ظهور حضرت عیسی ^ع شجره انجیل که سید کمال
نرسیده الا اول بعثت رسول الله که اگر رسیده بود یک روز و یک
روز همان روز یوم بعثت می شد که بیست و ششم حجت باشد
نرسید و هفتم و آنچه اشجار و انجیل ^{بود} نرسید و سه سال ظهور
که در میان حکم الله می شد و حکم واقع که من قبل الله هست نازک
میگشت و بعد از غروب شجره فوان کمال آن در هزار و دویست و هفتاد
رسید که اگر بلوغ آن در دو ساعت در ششم جمادی الاولی بود و پنج
و بیست و بعد از ظاهر می شد زیرا که همیشه شجره حقیقت در عالم عرض
خود ناظر است و نظر میکند بر شجره که غروب نموده در ارضه و ادواج

و غیر

و انفس و اجساد خلق همین قدر که میدان شجره فوان خدا بعد از حجت
چید اول ظهور میگرد و از روی حجت که آن مختصا حجت احیاء
اعرف ما نازل تا آنکه با خلق خلق شود با اثره آن که عرفان با او است
در قیامت بعد که فرشته شود زیرا که اولین معرفت الله هست و از اینجا ^{یک}
معرفت الله ظاهر میگرد الا بما وصف الله به نفس من لسان رسوله
این است که منوط است بمعرفت ظاهر در ظهور و هم چنین تا بقیامت
وجود منتهی کرد و آنچه از انشا شجره فوان است با عرض شجره بیان
باید ظاهر شود که اگر نشود معلوم است که در آن فرخنده و الا
ظاهر میشود زیرا که کل چنانچه این جنت ملائکه مستحبین اند
نظر میکند بر کل خلق اگر ببیند بر شجره حقیقت حجت محبوب ایشان
هست می چینند و از هدایت او است یوفان مقصود و عزیزان
و هم چنین در یوم ظهور من بظهور الله آنچه که از بیان با او ایمان آورد
بجود حق او همان آثار بیان است و حال آنکه راضی نمیکرد بر آنکه
شود در ایشان شجره بالذکر که اگر در علم خدا کنشند این است آنچه
او را این اگر چه پناه داده شده کل ایشان حقیقت که پناه بان نفع
می بخشد ایشان را که ان عین به پناه خداوند است و الا چه فایده
که پناه بر خداوند بود و چون اولاد او را شناختند که پناه پناه بخدا
نبرده زیرا که کلام اعوذ بالله و اکل میگویند حق در حق همان که کتاب
شده چنانچه در صمد اسلام خود می اندوزی چون پناه با هر ^{مستحب}

بنود که عین پناه بخداوند است پناه داده نشد از دون تا روز قیامت
 و الا هر تنی که می بیند این کلمه را با لغت خود می گویند و حال آنکه خدا
 ایشان ظاهر است و نور ظهوری پناه بخدا پناه با او است و نور
 هر بطونی پناه با او امان ظهور است تا نور ظهور اشرف دیگر که
 از وقت ظهور قبل با او امان پناه نمیدهد و الا بظهور بعد
 و او امان و همیشه را قبل از ظهور است که اگر بعد از بیست و پنج
 عشر تا سعه صبر کند در آن حق مذکور میگردی چنانچه امر روز
 میگوید بر عبادی که از غیر مسلمین وارد بر اسلام می شوند این نور
 نیابت حروف واحد در امت بعد از آن که اولاد آن نمودند
 فیما بین اولاد او بودی در ایمان و خلوص خود و الله بخیر
 بر چشم زینب و الله ذوالفضل العظیم الباب الرابع والعشرون
 الواحد الکامل حکم الله فی چنین تحویل الشمس لخص این باب آنکه خدا
 عالم در میان ایام بومی را منسوب نموده و آن ایوم الله حقا
 و صاف شده که هر که خود را در آن ایوم را شناسد و این خداوند
 فرموده و در آن عمل کند مثل کل سال جز اهد او را و یک مقال
 ذهب صرف در آن مثل سیصد و شصت و یک مقال است که
 در سبیل خداوند صرف نموده باشد و همیشگی در کل اعمال و شوق
 چیز جباری نموده اراده را اول بوی است که شمس منتقل میگردد از برج
 مجمل در چنین تحویل چه دلیل واقع شود و وجه هزار ساله است که قبل

انفرد و احد الا نباشد و فوق مستغاث و در این بین هر کسی
 تواند از خداوند برای او بوده و هشت چهره در این ایوم در بیان
 از ن داده نشد بلکه بالا و بجا مستغاثه در چنین واحد است
 حق آن شیء کامل کرد و در آن نفس و هم چنین در ضیافت محبوب
 که بر یک نعمت شود و با اعلای آن و هم چنین در عادت لیل و نهار
 بر یک نعمت مانند نشوند در مجلس واحد و نغمه الا و بجا را بنماید
 مجالس را در دهند که این اثر است بی نظیری خداوند و از ن داده
 کرده و لیل بعد از کل قول این آیه را تلاوت نماید شهد الله ان لا
 الاله الا هو المبین القیوم و در نهاد این شهد الله ان لا الاله الا هو العزیز
 المحبوب یا انکه این شهد الله که در آن ذکر قدرت است که از برای
 تا لیل افضل است خداوند و آن ایوم یوم بقطر است و هجده روز
 بعد از آن ایام حروف حقی است که شرف است از ایام هجده شه که
 هر بومی منسوب یکی از احکام کل شیء است که کیفیت است کل اولاد
 بر وجود حق اند و در ظاهر چونکه ذکر نبی و وحی در این کور میگرد
 بمومنین اطلاق میشود الا ایوم فیما است که هر کس با شجره حیثت
 هراسم که خواهد که میکند و غیر از آن کسی نمیشناسد تا آنکه حکم کند
 و در واحد اول صوم جایز نیست بلکه با ابواب واحد و خول بود
 جنت واجب و کل این ظهور است از برای اینکه در ایوم من بظهور الله
 که ایوم اول ایوم او است و مثل او مثل شمس است در نهاد با و هجده

در این ایوم هر که...

یا فخرنا بنکد مثل این ظهور کرد که مثل این بوم گذشت و کسیکه
 این بوم از برای او خلق شده در جزین بود و حال آنکه این بوم ^{بیش}
 باو عزیز گشته و هر شی در بوم دنیا ظاهر میشود بر هیچکس ^{بشان}
 حتی در فاین و ساعات و لیل و نهار و ایام و شهور و سنین
 و وفات تا آنکه بطالع ایات از لیه و ظهور و اشرفیه منزه
 کرده که از وقت اجل ازین است که ذکر حد و خلقی شود لم یزل
 کان عالما و قديما و لم یزل الله کان جا کما و قديما الباقی اناس
 العشر الواحد السار فان الله فدا بران یقیم امر مفاعله
 اناس معتم اسم من یظهر الله من بعد بلقب الغمام والحکم علی
 من یختر من موفی الارض بما یمن علی من یبای انک خداوند
 عالم ازین و موده کل اکره از اسماع ذکر من یظهر الله بایر
 هر مفسی خیزد از مقام خود و بعد فاعل کرد اجلا لا من کما
 و اعظاما له من نقطه الاولى لعل و بوم ظهور کسی اظهار از مقام
 در نزد او نکند که کل اعمال غیب از برای بوم شهادت است که اگر
 کسی در کل عمر خود در وقت شنید بر خیزد ولی یک ساعت قبل از
 روح بشود که ظاهر شده یا آنکه کتاب او میسد که او من یا آنکه خود
 او بر او وارد شود و بگوید من و حجت اقامه کند یا از کوهین او یا
 برپا است و فی الحین خاضع نگردد و از برای قرآن و ساجد نگردد از برای
 منزلت بیان کل اعمال غیب او باطل میگرد که کو با هیچ نگردد و اگر بر
 باشد

و در این خواب می بیند بان خواب انجا را صاحب کند و هم چنین در خواب

باشد شرمی بخشد او را و اگر خواهد عفو میکند او اگر در خواب
 در ایام غیب خود بر او شاهد شده اگر چه هرگز نمی بیند از خواب
 محبوب خود مخوف شد و کمال حشت و در این موده که لایب ملاقات
 کرد او را که از برای اسم او این نوع احترام دارد و عمل کند و با او
 مستان اسم نکند آنچه از برای اسم میگردید اگر چه اگر بداند حرام
 کرد ولی خود اشتباه وارد می آورد چنانچه در ظهور و رسول الله کل
 منتظر او بودند ولی در جن ظهور شنید که با او چه کردند و حال
 آنکه او در خواب می بیند بان خواب انجا را صاحب کند و هم چنین در خواب
 نقطه بیان که کل از برای اسم اقامت میشوند و از برای ظهور و در وقت
 مفرج و با بهمان موده و اگر در خواب می بیند او را بان خواب انجا را
 می نمودند و حال که با عظم حجتی که درین ایشان بان برپا است ظاهر شده
 و منتظر این ظهور و او را محض است کل بعد از اسماع ایات او در خانه
 خود مستیخ نشسته و اولان در این جمل اکواست و صد خدیو را شب
 خود شده ای اهل بیان که این طور واقع نگردد که از برای او شب و روز
 که بر کیند و از برای اسم او قائم گردید و حال که بوم اخذ کرده است که از
 پیام یا اسم سبیلی سوی ستمی هم رسانند این چشم محی می آیند و خواب
 او دید سلوک منتظرین رسول الله و آنچه بر او وارد شد از منتظرین
 با او و مگو کرد درین نبودند از روز صیگونی که درین نبودند و الا ان
 روز در میان خود بجان خود در اعلی در جبر فضل و درین خود عامل بود

و گمان و در حق بر خود نمی بردند مثل آنکه این مدعی بی کمال با علی
 فضل و درین خود عاملند و خطور و در حق از برای خود نمیکند
 و خواهی شنید آنچه که در نقطه بیان وارد آمده زیرا که ضمایم
 فرض شده که کل بنویسند و بنیست که عمل در بنیست بعد از آن
 شوند و خواهی در آن نمودن من ظهور الله را و اگر فرادگذا دیدای اهل
 کلا که هیچ معنی نرسند بدینچه بر نفس خود نمی پسندید و حق را
 جلوه ندهید و یا بر عکس که آن حق محض است و اگر خالی او مستظل
 نگردد و درین باطل بیکر دید لعل آن جز و او دنیا بدو کل اعمال
 که از یوم ظهور و نقطه بیان کرده آید تا آن روز باطل نگردد و کل
 بر خداوند نموده که ازین خط بیرون رفتن لعل بر مقصود خود
 چونکه نمی شناسد جز و او دنیا و دید را تا باطل و او در آن
 ظهور که او می شناسد کل را نفس خود بیایات و کلمات خود
 ولی کل بان بقیه نمیکند و نمی شناسد او را در این جهت محجب
 می مانند و هیچ حقی نیست از برای کسی که یقین نکند با و بعد از
 اسماع این آیات این است صراطی که کل بان داخل در جنت میشوند
 و محجبین بان داخل دنیا میگردند که هیچ حقی از او اعظم از آن خلق
 نشده بلکه اول جلال است از آنکه محبت و وصف جنبیت وصف
 شود و با آنکه خلق جنت با او میشوند و اگر بخوای در بد جنت
 نظر کنی نظر کن در بد دین اسلام که هر کس داخل میشود داخل جنت

السلامة فی التوجه الی الله

بود و آرد ناز و در جهل بد جنت مفضل گشته تا آنکه
 یک اهل بیت را نظر کن در ظاهر و در هر یک اصحاب او اصحاب رضوان
 و جنت بوده اند و درون او در ناز و تا آنکه منتهی شد با حق اویا
 که در حق خاص منقطع گشت هر کس بر او با الله و راه اهل بیت بود
 جنت بود و هر کس در جوی منحرف بود در ناز تا آنکه بطلان
 باطن باطن خلق جنت را بین و حکم دون جنت بر کسیکه نشاء
 او را و عاقبت گشت حقی از ذکر کن و بعد میداد جنت با بیان
 و نا ظاهر و من ظهور الله متبعین و از منجین شناس حکم
 و ناز و این شهود ملا حظ کن که این است مقصود از آنچه در قرآن
 نازل شده از ذکر جنت و ناز و پناه بر هر حال از ناز و در
 که همین سبب ناز و حق میگرد و هم چنین در ایمان که همین سبب
 اکبر میگردد که در آن خلق شده آنچه عبد محبوب دارد او در آن
 فتنه حریفی و آنچه که عبد محبوب ندارد علم بان را بخلق الله ما یشاء
 بامر الله کان علی کل شیء قدیر الباری السادس والعشرون
 السادس فان لا یحیل السور لاحد الا اذا اودیت الله او
 بدین النقطه بعد استطاعتها و اراد ان یجوز او یرید ان یرجع
 الی الله استطاع علی الروح والروحان او اودان بضر احدا و سبیل
 وان یجیر احد علی احد سفر او یدخل بینه بغير اذنه او یرید ان یجرح
 من ینبیه بغير اذنه حق و علیه وجهه شمس شهر او ان یفقد احد

عن ذلك الحكم ولم يعمل به فعلا شهدا البيان ان ياخذوا عن
شعبين مثقالا من ذهب حيث لا تم واذا ادا ان يجير احد علي
فرض علي علم او يطلع ان يحضر ويمنعه وان علم ولم يحضر فمجرم عليه
فوجه شفعه عشر يوما لم يحل له بعد انقضاء الثلث والعشر
الا وان ياتي بشعير مثقالا من ذهب ان استطاع والامن
وان لم يقدر على الفضة فليس تقف الله شعير عشره الا ان
يقدر ويبقى الشهدا البيان لبينقضا اعلى من اذن باعلا
صونه ثمه على الفقراء والمساكين من اهل الدين والكتاب كل
علي حسب شانهم ولا يساوي احد من سوا الواجب من الحج والوضوء بين
يدي القنطرة الا اذا ادا ان يردوا ويخرجوا لا ينبغي له ان يطول
ايام سفره وان ادا ان يطول فليحذر ان يفتن ما يعلق به من
كثيره يترخلفه من ثمره ولا يطول اكثر من ثمانية وثلاثين شهرا
الا ان يخرج البحر فان له اذن علي فخر شعير شهره لا يحل له
خروج ذلك ومن يجره عن ذلك للمدين ان يقدر عليه ان يقف
اشي وماتين من مثقال من ذهب والاشي وماتين مثقالا من الفضة
لخصه ان ياتي انك اذن داده شده سفره بوي بيت ومفقد بقطره
اكر استطاعت از برای او باشد وزيادت مقامه و تجارت
مصرف نفسی که خواهد بود در این اذن داده شده و در تجارت
ما خلقه سفره را او باشد باس بنیت از برای او و اگر نبوده زیاده از

دو حواله در تراویح داده نشده الا انک سبیل ان قد همین باشد
که از وقت از برای او اذن الله هست زیاده از این و در غیر زیاده از
بیخ حواله اذن داده نشده و بعد حساب از یوم خروج از بیت است
تا داخل بران و اگر بخاورد نماید اگر مفقد است دو بیت و در مثقالا
و ذهب الا از فضا بر این طوری که حکم شده داده باشد که از حدود
هست و در این حکم انکه در یوم ظهور منظره الله در چنین استماع
کنند سوی او و مفقد نماید بر آنچه در این باب گفته و در اگر کل یا
از برای ادا و اینک باید است از ابواب خلعه و درین قبل که در ظهور
بعد از آن مجید نشود حکم ایمان نمیکرد و سفره بوی بیت الا بعد
استطاعت بروح و روحان الا در ظهور یوم قیامت که از وقت
واجب میگردد که چه بر غلین باشد زیرا که از برای او صلوات شده
چگونه میخواند از قره وجود مفقد شد که کسی ناظر باشد بخلاق
وجود خود و امر شده از برای کسی که داخل شود بیت کسی را بغیر اذن او
یا انکه بیات قدم او داده سفره بوی و حرکت دهد یا انکه او را از بیت
بعز اذن او بیرون آورد بر اینک نوزده ماه بر او صلوات نیست اشرف
و اگر کسی بخدای کند از این حکم بر شده بیان فرمود است که جزای خدای
ان نوزده بیخ مثقال در حق او حکم نمایند و هر نفسی که عالم شود جبر نفسی
نفسی را بر اداست که صنع نماید و اگر تعاقب و نوزده نوزده یوم حلال
نمیکرد و بر او اذن و بعد از انقضای او نوزده مثقال ذهب اگر

استطاعت دارد والا از فقه والا نوزده مرتبه استغفار کند و کلمات
 و شکر خدا را بگوید و با او افترا و بعد از استغفار احدی از آنها
 انفاق نبوی شده بیان که ایشان بر اهل احتیاج انفاق کنند
 بر نفوس خود اگر تکلف دانند الا بر مؤذنین و اهل احتیاج از مؤذنین
 در هر وقت که هست محمود است و نیز این است که عمل در بیان بقیه
 غیر حقی دارد نیاید عمل که عادت کل گردد و بر مفسود بود ظهور او
 حزن و آرد دنیا بد که اگر نواز برای او بود حکمی هیچ نفی نمیشد با
 بلکه کل از بجز جوید او است که در زمره تکلیف بیرون می آید الا
 اکثر احدی اعمال است زیرا که بعد از عرض تکلیف قبول امر الله نمی
 نمایند خداوند در هر حال غنی بوده از خلق خود و دوست داشته
 می دارد که کل یا ضعیفای حیدر جانش او مضاعف کند که هیچ
 بر هیچ نفی بعد نفی حزن و آرد دنیا آورد که کل در هدم او اما آرد
 باشند الا یوم القیمه که آن اول یوم ظهور است و اوقات خدا
 عالم هیچ نبی را بصورت نقره داده و هیچ کتاب و آمان از نقره داده مگر هر کل
 اخذ عهد از ایمان بظهور بعد و کتاب بعد که خسته زیرا که از برای نفی
 او نطفیل و صد نبوده و در سفر بعد مسائل منوع بوده و هست در هر
 که مسائل از روی اخف که در عهد الله محبوب است و اگر متزی که توان
 یک روز رفت دور و دور و بر خدا است که مضاعف فرماید نفی
 او را و اگر در هر روزی چیزی از مشقت شود طلب نمیشد میکند از خداوند

بر مالک در هر حال باید ملاحظه نمود و حد هر حیوان و اگر بعد از نوزده
 او در بیان عمر اخف از تحمل او بر او وارد نشاز که بقعی که اوقات
 بر میدارد از برای او نمی بخشند و در سفر اعانت حال اصغف باید
 در هر حال و آنچه تکلیف و مشقت است منوع بوده و هست الا قبل
 روح و در بیان بر مفادری که من قبل الله مفاد شد و مراعات باید
 در هر حال محبوب بوده و هست و اگر نفی نفی ادر سبیل ضایع شد
 یک قدم سوار کند تواریل حج در نماز عمل او نوشته میشود و کدام
 فضل است ازین عظیم تر اگر کسی موفقی شود در سبیل خداوند هر گاه
 سفر و کل ابتدا گشتد روح و در بیان قطعه میگردان از قطع ضعیف
 آنچه قبل حکم شده بواسطه احتیاج کل بوده که ملاحظه ای منفع حرم
 عقب بر نفس خود و دیگران وارد می آرد و الا اگر روح و در بیان
 می بود از نوع حکم نمیشد و اسفار اعراب و در شاهد است بر آن
 حکمی که قبل شده چنین گوید و در جمله بد چه شیء کند که کل توانستند
 زیاده از یک فرسخ سفر کرد و الله بجز من در شاهه السبل یا ذمه
 انه کان علی کل شیء حقیقا الباب السابع والعشرون الواحد السور
 نه حکم طهاره و ما یخرج من الفاره و عدم فرض الخیر عنه و كذلك الحكم
 فی الحيوان الذي یطیر باللیل والذي یسوی با یا بیل طلیح این باب الله
 آنچه صحبت شده بود بر کل مؤمنین از ما یخرج من الفاره او ما یطیر
 باللیل او اشباه ذلك بر اینکه باسی نیست ولی از جمله لطافت

و الله اعلم بالصواب

و نظرات غیر محبوب بوده و هست مانع از طهارت نمیکرد و در
 هر حال نظیر مطهر مطهر کرده که محبت از صلب نمائی که در یوم ظهور
 من بظهوره الله ذکر درون طهارتی نماید که او اجل ازین است بلکه قول
 او مطهر است و در هر شان در مکان ظاهر و مطهر بوده و هست
 و از یوی که اول از برای آن نیست الی آخری که آخر از برای آن نیست و
 طهارت و ارض لطافت بوده و هست و هیچ شیئی او را منغیر نماید
 و ابا و اولاد هم چنین امهات او صفوه خلق بوده و مکن طهر
 و طهارت طویلی بد که یوم القیامه علی طهاره من عندنا
 فلک لعل الفضل العظیم البالب الناسخ و العشرین الواحد است
 فی عدم جواز النظر لاحد الا کتب احدا لا للمیمن ان اذ فوا بعضهم
 ببعض او علموا بر جلاله مخفی این باب آنکه از داده نشده که
 کسی نظر نکند در کتاب کسی در هیچ حال چه سر بیشتر و سر باز چه
 کتب علمی و چه حسابی و چه کتب مکتوبه بعضی بسوی بعضی الا
 هر وقت که دانند ضایع او با اذن دهد او را که از وقت حاله
 میکرد و بر او این نمی نشاند الا آنکه کل بعضی فیض جاپوشیده
 که اگر در کتب یوم قیامت را با شیخ و مقصود سلوکی نکند و
 کردن سبیل حیا باشد و الله ببعثت من ریشا و عبادة عمالا
 انه کان علی کل شیء وکیلا البالب الناسخ و العشرین الواحد است
 فی ان کل نفس من حیران یحییها و اکتب الیه و یحییها و اکتب الیه

و ما یفرع علیه مخفی این باب آنکه واجب است در این ظهور که اگر کسی بی
 کسی خطی ننویسد بر اینک او را حواری دهد و فصل محبوب سیزده بخط
 خود یا خط دیگر که در همین قسم اگر کسی سوال کند بر منوع واجب است
 جواب باینچه که لایق است که در عمل در یوم ظهور و الله کسی از ان بزر اعظم
 محبت نکند و در چنین کمنازل صفی نماید من قول الله السیرتیم کل یکون
 ملی بر یکدیگر حق جواب از برای اینجاست و لی ایت میکند تا بمشرف
 نزد وجودم چنین کتب شبیه نیست که یوم قیامت کتب او نازل
 خواهد شد بر کل کسی بواسطه اجتناب خود و محبت نکند و از در جواب
 محبوب خود که با اجابت کینویت او خلق میکند و در وقت افتد با
 بر حد است و در وقت اوج اقرار بیدویت و در وقت انفسی قرار بر
 و در وقت اجساد اقرار بیاثت و در وقت ظهوری بحیثین از صفت
 ممتاز و یکدند و اولاد ظهور قبل که کل بحسبند مثل آنکه از روزی شود
 که در اسلام کسی کلین را بگوید و آنچه ما یفرع بر او است از ولایت
 و احکام فرایه نکوید بلکه منصرف میشود ولی در ظهور بعد صفت
 از و در صا و بین با اجابت ممتاز میکند و بعد صبر است
 که در کل عالم و مراتب اجابت حق نماید اگر چه با اجابت بکتاب است
 یا با لسان یا بعمل که این اقوی است و از هر یک اجابت ان نفس کل
 مامور شده بر اجابت بکدیگر حق اگر طفلان بر کنند و اجابت اجابت
 او را اجابت او با آنچه میشود و هم چنین اگر کسی لسان حالش نااطق

و ما یفرع علیه مخفی این باب آنکه واجب است در این ظهور که اگر کسی بی

باشند بر نفسین لانه است اجابت او وهم چنین اگر مفاعدان عمل
اجابت باشند با ظهورات دیگر که نفس بصیر خود ادراک میکند و
اجابت او تا آنکه هیچ نفسی در هیچ موضع سبب حریزه مشاهده نمی نماید
لعل در یوم فیات که با بصارت او بی غیبتناسد محبوب و مقصود خود
الامر شاو الله بر او من حیث لا یعلم حریزه وارو نیاید که یک دفعه شایسته
به الدین رفیع شود و او بشنون ما یبقی علی الدین محبتی مانده باشد
چنانچه در هر ظهوری هر که محبتی مانده همین سبب میگردد و او را کلمات
بسیار من بسیار بفضله امر کار بکل شیء بحیطا الباری اول
من الواحد السابع تجدید الکتاب لانا انقضی الیوم ما بین حوایلیها
و نحو ما کتب من قبل او انفاذ الا احد ملخص این باب بنگردد هر ظهور
حدادند و سستی دارد که کل شیء جدید شود ازین جهت امر فرمود
که در هر دو سالی دو سال یک دفعه هر نفسی مایملک خود را کتب
مجدد کند یا بنگردد یا عذیب زبیر یا آنکه بنفسی عطا کند لعل عین
بر حریزه بنفشد که گوه از نظر او باشد یا شد لعل در یوم فیات چنین
حقیقت ظاهر حریزه را نریند بصورت غیر محبوب لعل روح انهم و
ظلال غیر محبوب و افغ نکرده زیرا که حریزه که نوشته میشود هفتاد
هزار مملکت بود و کلند وهم چنین حین نحو که حفظ میکند او را که
ارو در نظر کند در چیزی بی کسی که یک حرف از قرآن را چه قدر از قفس
حافظ هستند که احصا نتوانند و هر حریزه که بصورت محبوب نوشته

انف

شود

شود ملائکه دوست میدادند که نظر او کتدر بل و هر شیء چنین
مشاهده کن وهم چنین بر عکس در بیان هیچ شیء را ظاهر کن
الامر علوصع و کمال العمل یوم فیات نظر محبوب خود بر او افتد و
حتی مشاهده کند در بر خلق خود که نظر کل ملائکه و خلایق او است
و کم شیء می آید که در یوم فیات لایق نظر شرح حقیقت کرده باشد
اگر شیء که فوق از حد مثل از نباشد ان شیء است که لایق شده اند
اند لیکتله شیء و کل خواهی که در بیانهای خود با محبت و دل
بوده نزد ظهور شرح حقیقت از هر چیزی که مشرف کرد که بان فدا
ظهور رسد و در فصله بشوند که ما قبل در بعد بوده از برای
ظهور که این بوده از برای وصول بان مقصود و هیچ نفسی نیست
که یک کلمه از کلمات بیان را نریند پس با ایمان باو با حسن خط
اللائکه واجب میگردد از برای او آنچه محبوب او است عند الله و
خطوط مراتب اسم واجدات اول خط الهی و آخر خط اعلا و ما
بدرها بد جهات ذکر و گو با مشاهده میشود و ظاهر که صلحا
ادراک بهم میرسد که نوزده ظلم با شیرین بنویسد و کما الی ربکی
بهتر از اثبات است و استکمال و کل علو حال است اگر معرفت
برضای محبوب اول و مقصود اول و الا امر روز دیده میشود
که کتب و الا فی ایدیه السلام با حسن خط نوشته شده و لی اتاری
که مثبت حق و نماند از میگرد که کل کتب قبل آن هر یک حرف اول

ان اقرار با پیمان نکند قبول نمیکرد و از ایشان کیستند ایشان
 و چگونه وحسرت گنا بیست آنها رسد و حال آنکه از آثار مثل بی
 معطله و حضور شیده مانده و جمال او در اهل انده احسن
 جمال مذکور با اسم جمال است و هنوز بشده شده که کتاب نبیوم
 اسم بعدد نفس نبیوم که عدد اسم یوسف علیک السلام است بر اسحقان
 خود نوشته شده باشد و حال آنکه از بد ظهور تا امروز چه خود
 کتبها نوشته شده که در وصف ایمان با و نمی بخشند در وقت ظهور
 من بظهور الله همین ششم کل مخفی خواهد بود الا ان شاء الله تعالی
 نموده که بعد از ظهور نوشته شود الا ان شاء الله تعالی حقیقت که نوشتن
 یک حرف از آن اعظم تر است از نوشتن بیان و آنچه در ظل آن
 نوشته شده نظر کن در مبدء قرآن که اگر در یوم ظهور در رسول الله
 کسی یک حرف از آن نوشته حکم ایمان بر او میداد اگر مؤمن با بود
 ولی اگر کل انجیل و آنچه در بین عیدی انتشار شده در ظل انجیل نوشته
 نمی بخشد از برای او این است هر چه علم اگر نواز در یک نمود و
 خواهی در یک نمود بصیر شو که مخفی نماید که هیچ شی در آن ظهور محبوب
 تر از آن نیست که آثار او را احسن خط نبی و خاصه کنی بلکه نوشته
 بر کل که انچه از آن بعد جود مرقف میکند و کل مؤمنین بیدان داشته
 باشند زیرا که او است بیان این روز در اعلامی که در بیان مضمون
 هر که خواند نام نموده و در قرآن ششمی حقیقت حاضر نمایند کل

سؤال

مسئول غنای او نبوده و هستند چه خوب صنعتی است چنانچه
 برای ارتقاء کلمات او و نکته آثار او اگر خوانند در یوم ظهور حضرت
 که در بین خدا را و اگر مثل امروز هستند که هر کس در وقت خود محبت
 لا ینکف الله تعالی الابدان بقدره و لیسو کل علی الله یوم العیامه
 بایات الله یومنون الباب الثاني من الواحد الشان الساج
في السنة حيث ينبغي ان لا يعمل احد من عمل الا و يقول بلسان
لاقرن او فعلت لله رب السموات و رب الارض و بكل شی
ما رى و ما لى رب العالمین و ان یقره بقلیجی من طهرین یا
انک هیچ عملی نمیکرد الا انک واقع شود و ازین جویبار شده که هر
چین عمل کردی تا لامان هذا قدرت السموات و رب الارض و کل شی
رب ما رى و ما لى رب العالمین و اگر در قلب تلاوت کند مجری است
از او ولی الله واقع نمیکرد و عملی که انکه معرفت رسانید بشیوه حقیقت
کاین ایرادنی است از آیات او و عیامه او در نفس خود ان و محبت نکند
در یوم میامت چنانچه در قرآن هر که عامل از برای رسول الله و حرف
حقى او بود عامل از برای خدا بود و محبوب نیست که کسی عمل کند از برای
کسی الا انک الله کند و الله نمی شود الا انک از برای آن ظهور کند از روز
عبادی که در انجیل عاملند کل از برای خدا می کند بار عیسی ام اگر چه
ما قبل روز رسول الله الله بوده ولی چنین ظهور لدون الله میشود
بلکه در آن ظهور و باید از برای رسول الله کند که از وقت الله ثابت

در وقت ظهور

میکرد و هم چنین عبادی که در بیان عالمند از برای خدا و این آیه
 میخوانند اگر در بوم ظهور من بظهور الله از برای او عمل کردند الله گفته
 والا باطل میکند که گویا هیچ عمل کرده اند این در صورت اصل و
 دیگر فرع آن خود احد کن و شئون دنیای که باید الله شود خود ارباب
 غنا مثلا عندنا اولی بقاء و قصد میکنی که از برای خدا میکنی و حال آنکه
 او شجره که مدک علی الله هست محب هستی این را که در نفس تو است
 از آن شجره مشرق گشته و راجع باین میگردد در ظهور و اخراج آن و گاه
 که خود را از آن منع میکنی آنچه از برای او در نفس خود میکنی و همین
 کل شئون را مشاهده کن در دنیا که میکنی از برای او است و از او
 محب هستی و هم چنین شئون دین را ملاحظه کن تا بچهره کاین رسید
 کرد اگر در بوم ظهور من بظهور الله از برای او عمل کردی الله گفته چه
 گفتن لا اله الا الله باشد چه اب خود من والا اگر از برای او نکر
 اگر لا اله الا الله بگوید در نماز میروی و اگر اب بیاشای شراب درون
 جنت اشامید از این علم جوهری بیطاعت که چنین ظهور و رسول
 حکم شد که کل ملل لدون الله عالمند اگر کل بکتاب خدا و رسول
 در زمان خود مؤمن بوده و الا از هم هستند که ظاهراست تر از این
 که همان طماع از بوم آدم همان رسول الله هست و کل کتب منزل
 فراتر است که بر او نازل شده که در حقیقت از ظهور و قبل محجوب ماند
 و از کتاب او چونکه نتوانست که این همان است که در ظهور و بعد ظاهر

حاله که عمل کنی الله در بیان و خارج نکردی از حروف واحد و کل را تا
 بحروف اول یعنی بلکه در آنها غیر از ظهور و اظاهر یعنی در بیان
 الله عامل بوده ولی چنین ظهور من بظهور الله اگر کل اعانت را از برای
 بفظ کنی که لدون الله میشود زیرا که بفظ بیان آن روز همان من
 بظهور الله هست نزدون آن و هم چنین حروف حق همان حروف حق است
 که تو از برای آنها عامل بوده چگونه میشود و فی کظاهر میشود
 یعنی این است که در ظهور و خلق کثیر بجان آنکه الله می کند و
 میشوند و لدون الله میشوند و خود ملتفت میشوند الا نشاء
 ان یهدیکم ان فی نفسی نفسی اهدایت کند بگذار است از برای او از بنده
 مشرق یا مغرب یا مالک شود و هم چنین از برای هر صد بگذار است از کل
 ماعلی الارض زیرا که هدایت بعد از موت ماحل جنت میکند و
 بماعلی الارض بعد از موت آنچه مستحق است بر او نازل نماید آن
 که خداوند و ستمی آید که کل را هدایت کند بکلمات من بظهور الله
 ولی نفس من مستکبر خود مرشدی نمیشود بعضی باسم علم و بعضی بغیر
 و هر نفسی بشی محب میکند که در نزد موت هیچ دفع نمی بخشد او را
 کمال وقت نموده که او صراط احد از سیف واردی من الشهدا
 هادی کل مرشدی گشته لعل آنچه از اول عمر تا آخر الله میشود یک
 دفعه لدون الله شود و جز نشوی و الله هدایت من بیا الا صراط
 حق یعنی الباب الثالث من الواحد السابع فان اداء الدین

در بیان اول

واجب فوری ملحق این باب اند که فرموده بؤمن عند الله محسوب
 و هست و هم چنین ادای عرض که واجب است نزد خداوندان هفت
 اگر تواند نمود و وصل در آن جایز نیست و نیز این حکم آنکه
 همین قسم که آیات شمس و قمر و تغذیس و توحید و بیکر و کل
 دین مظاهر اوست که حقیقت عطا فرموده بخلق خود در حق
 ظهور آورده او واجب از کلمه توحید که فیه ثامن الیه شون
 خدیده اگر کسی خود در حق ظهور دهد کند و عرض خود را چیزی از آن
 منقوض نکند و الا آنکه بعضی از آن در افاق و انفسی مشاهده
 نماید چه ندید بیداست که نفسی که حق یعنی باره نماید چگونه
 حق الله که عبدان مؤمن شود ولی در حین در اظهار ایمان خود
 و از مدین دین و معنی از بان محجوبان این است حد خلق اگر بین
 یعنی نیکو و الله حکم بالحق و از هجیر الفاصلین الباب
 الرابع من الواحد السابع فی التخلیص ملحق این باب آنکه از
 داده شده در هر حال که عبد تخلیص نماید نفس خود را که بد است
 از اول لیل و احداث تا غروب بوم واحد ختم شود و تفسیرش
 مضاعف در او پیوسته و نیست و مراد از آن آنکه بیک اسم
 از اسما الله مثلند شود و در حق التفات اسم و بیک از
 داده نشد و حین نسیان با سبب نیست لعل بوم فی امانت بپرکت
 این محل تواند با اسم واحد صدق خود و از هدایت او محجوب گشته

و کما یوم

در بیان این باب که در حدیث آمده است

و کما یومید و میشود که شیخ حقیقت ظاهر که مبدأ کل اسماء
 امثال است و اسکان بحر تخلیص و تخلیص خود محجوب و بیکر است
 از برای وصول با اوست و آن بهمان محجوب میگردد مثل آنکه در
 فرمان و دین اسلام که اصل آن مؤخر از الله است تا منتهی شود
 باحو مسائل فرعی و در وضع آن برای معرفت شمس حقیقت است
 در حق طلوع آن ولی بین که هر نفسی یکی محجوب شده چنانچه امر و
 می بینی و از مفسود که در کلمات بازمانده و ملتفت بنشیند
 و در حق عدم التفات حجه الله بر کل بالغ پیوسته و هست زیرا
 که اگر ندید بر نماید بهمان محجوب که مدین بدین اسلام شده بهمان
 توان تصدیق خود این که می بینی از اول تا آخر بدین خود عمل
 میکند و خطور و در حق خود نمیکند بجهت آن است که سخن
 نمیکرد و در حجت در میان ظاهر نیست و الا همان کلام که در صدمه اسلام
 در ظهور شمس حقیقت گفته میشود بگوید همان نفس چنانچه در باغ
 و مجال این اسلام که ظاهر شد مفسود همان کلام که خود لغت
 می نمودند چگونه میشود که آیات خدا را بشنود و بگوید گفتند
 این است که عامل از روی بصیرت در هر شان کم بوده و اکثر چون
 از دین تربیت میشوند و در آن اظهار ایمان میکنند و خدا را تا
 که خلوص در چه نفسی است و بصیرت در چه نفسی و الله بخاطر الذین
 امنوا بالله و یا شرعی ذکر و در نماز خود میسبغ الیها من الیها

بوم ظهور الشیخ لکن بحال الاحدین بدین الذی ذوان بر قبیل
 ظهوره نادان اسم فلحضرت حق بامر باشتا وان قبل ان یخبر بلعل
 بما عمل من قبل و لکن حین ما حضر لقطع عن کل الذین لا ما
 بامر به لخصی این باب اندکجه سبحان میکرد عرفان ظهورش
 وهم چنین بر عکس و دین خداوند در نزد ظهوری و اوست که
 از قبل از بقول ظهور ظاهر میگردد و نظر کن از اوم الاحاطه کتب
 بظهور قبیل اگر ظهور بعد مؤمن میگشتند حکم ایما بر آنها میشد
 و الا فاما میشد آنچه از برای ایشان بود قبیل و هم چنین در نزد ظهور
 من غیره با الله کلینا اتباع او ایات نیز که ضای خداوند در
 ظاهر نمیکرد و الا بضای او و بعد از ظهور و وفوف با آنچه از قبل بوده
 ثم یبیشد و پیشی شود و امرین خود لعل در یوم فیات تو از جنات
 یا نثار فرج ان و فکدان روزی است که جنت خداوند ظاهر است
 بر خاق و فکدر عن و حین الظهور لا قبل ذلک و لا بعد هذا ان اسم
 بحیثون ان معلومون الباب السامس من الواحد السابع
 فی عدم جواز اخذ سبب الحریة الا انها الا و حین الضرورة
 او وقت المجاهدة الا للذین هم یصنعون ملخصی این باب آنکه
 استبا که نفسی از نفسی خائف کرد و محبوب نیست عند الله الا در
 اذن یا از برای عبادی که بصنعت آنها مستغولند و هم چنین
 لباسی که سبب خوف نفسی شود داخل جنت نمیکرد و سزاوار است
 بر عبد که

ان الله لا یغفر الذنوب الا لمن اراد

بر عبد که او ایف باشد که اری که سبب خوف نفسی باشد از او صاف
 نشود لعل در یوم فیات کل به کل انسانیت و شوق لا یغفر
 بان باشد لعل عین تم حیضت بر تنی شاهد نگردد و درین صفا
 خود را نیز که نمیداند نواز جوهر و جوهر محبوب میشود و چه بسا
 میشود که باشد با غیر نیز چون که هیچ ناری از نفس احجاب او
 عظیم تر نبوده و نیست و نظر کن نفسی که غیر از داخ در علم کلام
 او را سزاوار فرمید که آینه هدی باشد در جلیه ساکن کشته که یک
 کلام لغت جنت که لسان عیاش است عینو است اهل ان کلام نمایند
 چگونه که بفهمند برین که در جوهر وجود چه میشود و دست بردار
 معذرت الهی که اگر کسی ملتفت شود فی الجبین منظر میگردد و کل با
 استبا خدی است من الله ایشان را که با کسی که در هر شان با او شود
 و با او شوی و بد کل از او بوده بامر او و عود کل بسوی او است بامر او
 این نوع وارد شود و فی نفسی مؤمنه احصا میکند اخذ حق آنکه
 از برای لغای کل از برای او خلق شده حال این نوع وارد آید که در
 ساکن کرد که یک اهل نواز نباشد که او را بعین او بیند آامن
 شای الله و ازین جهت است که حرام شده در بیان اثران نفسی با غیر
 شیخ خود و برین که بر او ظاهر ندر کل است ملاحظه ان علماء در سلسله
 خود و حکام در سلسله خود و بخار در سلسله خود و سایر کسان در
 سلسله خود بنا آنکه هیچ نفسی نبیند غیر از جنسی خود و ازین که لا

نبت که شمس حقیقت را در کتب نماید لا یموتی که غیر الله و انمی بینند
 چگونه کل خلق توانند در کمال زواید داشته که در یوم قیامت
 دادند خواهند نمود و در جوهر وجود واقع نشود چیزی بگذرد مسأله
 او مذکور نیست کسی که از لسان کینونیات کل شیئی کلمه سبحان الله
 می شنود که باو شیخ و مقدس جدا و تذکره میشود بلکه با
 دوفت از در مساحت قدس اوقتی میشود چگونگی لایق که غیر کلمه
 حبش شود یا آنکه غیر مضعد مشاهده نماید باین است که در آن
 روز نشوی و عالم تکریدی بلکه مثل ان قیامت را هم مثل این قیامت
 فرض کن اگر واقع و امیند استی و که ظاهر استندی که عبادی که
 رها خد کشید و با علی الارض ایش و بازده از فضل او بر نیا
 او و اصل کشته هر چه بن معنی لایق که در مثل چنین نشان
 این بر هیچ ظاهر است و اگر نظر واقع کنی که شب و روز غیر او مذکور
 نیست نه بود در عالم نو و آنچه میکنی با او میکنی و از برای او و حال
 این قسم محیی میشود فلسفون الله بکرم الرحمن عن کل ما یخزن
 بی الا نقران یا عباد الله کلمه اجمعون الباب السابع من
 الواحد السابع بدیع المن بدیع المن بظهوره الله ان یسئل من
 ان شاء و من علیه فلیتفرق من مضعد بن اربعه علیه ملخص این باب
 همین قسم که کینونیات کل وجود با النبت بنمن وجود مثل شیخ
 در اثبات کرد آن مشاهده کن حد کل شیئی را و بدان که هیچ معنی

و عند الامام

و انما الله اعلم

و عندا ولی العلم اعتراف شیخ حقیقت نبوده و نیست و انما
 ظاهر میشود بر جعفر بر بیت و کل توانند چون که نمی بینند
 واقع و از برای او مساجد شمار شده در یوم قیامت که یوم ظهور
 او است کل از فضل او طلب نمایند آنچه سبب ایشان کرد عمل
 ان ندم وجود که لغای او است کل محرم نگردد زیرا که غیر از سبب
 او برای کل نیست در زمان است که نظر باینست که ان که کل با
 الله آنچه که از فضل خلق شده و آنچه بقدر امکان دارد باین نوع عین
 بنوع وجود خود را اخذ نماید هر ایند معادل می شود با شمس عشر
 عشر از او زیرا که شمسیت کل از او است چگونه توان در این نگ
 نمود و ذکر او را بد کرد و در او هم چنین در کل شئون این حقیقت
 و اجاری کن تا آنکه در مبدأ کل چیز محیی تکریدی اگر چه این امر است
 از هشی ولی اگر ظاهر شود ان با قدر است که فواید در کتب نمود چنانچه
 که عبادی که با اسم نفیض میفرست پوشیده توانند چگونه میشود
 در حق او توانند در کتب نمود این از برای این است که اگر بر غیر ان
 ظاهر و ظاهر کرد و عمل هیچ معنی از ندم وجود خود محیی نگردد و
 بن علی بن شمس عباد الله که ان با فضل عظیم الباطنی
 الثامن من الواحد السابع و من علی الکمال ان یکتب من مطلع شهر
 شهر اخر واحد واحد واجب من اعما الله کالله اکبر و اعظم
 او اظهر و نحوه و فواید ان بحسب من اول العلم الاخره شهر یکتیب

سکه

ما فاش عنه وان مات فعلا وانه ان نكثوا له ما فضي عليه من
 ملحقين باب انكره بقوى ار شده در هر شهر يك واحد در واحد
 بر كند و حساب از حین انقضاء نطفه او است تا حین منبسط
 او و اگر از او فوت شود بر ذوات او هست و عمره ان انكره لعل در
 يوم ظهوره شجره حقیقت مكثر كند مؤمنین با و ازیرا كلیت
 افند ممد است من الله باین اسماء همین قسم كند كرمه سنی ما
 سبب میشود كه كم بر شجره من سله سبب خول از در واحد
 كرده و در ان كودن ان انكره لعل واحد اول مكثر كرده تا انكره
 سموات و ارض و ما بینها از ان كرمه يوم ظهوره كل نریبند و رات
 واحد الا این واحد را حی اشرفه كند هم یکی صراط نوره كرا كرمه
 واحد ما در حین ظهور واحد فران میدیند احدی از سلبین ان
 صراط منحرف نمیشد و كل این واحد بد جهان مشهور میشود بوجد
 اول كل عالم را واحد واحد كرمه هر درجه محلی از درجه فروش
 فراریده تا انكره سد بیک واحد همان واحد اولی است كه كل
 مكلفند بمعرفت آنها و در ان واحد نیز بین الا واحد بلا عدد كه
 حروف اول باشد تا انكره بینین در رابا الا طلعت شمس جده
 و این است جوهر بوجد و سرخ بید كو پادیده میشود كه سرخ
 جویان هم میدرسانند تا انكره در كل شی جای كرمه در حقی عدد خاتم در
 ظلمت ان عدد واحد میشود كه مظاهر غیظه درین ارقام بها كل را

دارد

اسماء الاله

دارد و اگر کسی جاری کند و در خطها و احدا و لها كل را فرار دهد
 نشناخت است واحد اول را حنی او و او وضع او عطا نکره
 مثلا اگر بها يك نام نوزده مشغال نضیر باشد باید بها هجده
 نام هجده مشغال باشد و بها از انها كل واحد فرار دهد كه
 كل متدان او هستند این است كه در بعضی ان بعضی كل كرمه میشود
 و در حشر ان حشر كل و در عرض ان عرض كل و در حرای ان حرای كل
 مثل انكار حنی بدینی و اسلام انچه هست مدد بین است
 باسم محمد و مظاهر او و ابواب هدایت هم چنین در دنیا كل با
 مستد این است كه كل اعداد مكثره باین واحد نامند و ان
 بواحد اول كسبلا عدد است قائم و ان بنفسه با الله عزوجل
 قائم و بعد از ربه واحد اول را بشه الا مظاهر هست ان برای
 مرتبه واحد كه غیر الله احصا نتوان نمود و الله یخلص ما یشاء
 و بكثر ان واحد اول كه یف یشاء با در ان كل عملی كل شی فدیما
 الباب التاسع من الواحد السابع فرض علی كل ملك بیعت و برك
 الذین ان یبین یشاء لنفسه علی ابواب حشره قبل الشعین
 و بیننا علی ابواب الشعین ملحق این باب انكره صاحب مبعی كه
 در بیان در شمع كرمه سزا و او است و بیعت بنا كند باسم من بظهور الله
 و محل فرار خود فرار دهد و عدد ابواب اول از نوزده و پنج مجاوز
 نشود و تا از نوزده تا انكره شجره حقیقت و در بشتر حجاب هم سر این كرمه

باشد که لسان کین بنیت او که کاهی ظاهر است ناطق کرده که
 لله است ملک السموات والارض وما یدبرها العلی و یوم ظهور
 او شهادت طین مکتوب شهادت ندهد و حق او را و شهادت
 آنچه از برای او است که شیهه بنیت که موت کل را در آن میکند
 بر ایمان و صورت او و اسم خراوی ماند الی یوم القیمه و تا حال
 که شنبه نشد در ظهور حقیقی چنین صاحب بلکه بدین خود عالم
 بوجه باشد الی امثال این ده میشد و الا از یوم ادم ناطق و بیان
 آنچه صاحب ملک بوده در هر ملک با اسم ظاهر و ان ملک من
 الله کرده آنچه کرده مگر بعد در ظهور من ظهور الله مایه افتخار و
 سکان عصر او بر آن که این ایشان الی یوم القیمه بجنون کشود
 عند الله و الا خواهد رفت مثل آنچه از ادم تا امروز در دست و هفت
 یکی در یوم قیامت پیدا نشد که صورتی المثل شود و الا کل بد
 که هستند علی ما هو خیره الله عامل بوده اند ولی چه مگر در یوم
 شجره حقیقت که آیات الله اوله از است از شجره محبت او و شجره مانده
 چنانچه در عصر ظهور بیان انقطاع او بجای رسیده که بیان
 حق و کس است نفوس نوره با او و کسیکه عالم الارض و نفس او
 با اسم او فیکند آنچه میکند ظاهر است که در جیل او مسکن
 نموده ثم این حکم آنکه لعل یوم ظهور شجره حقیقت مثل این بیست
 مکتوب شد باشد لعل بیست او مانع شود نه این است که در بلاد

ظهور حجت

ظهور حجت او بالغ نباشد بلکه عجب که خداوند بقره بیان
 عطا فرموده تا امروز بر یک واحدی از این ظاهر نشد و کتاب که کسی
 خود آیات الله نویسد و فرستد که بیان این حجت بر منزل علیه
 بالغ کرده و جوار بر نفی را که خواهد بلسان آیات من عند الله
 نازل نماید زیرا که در ظهور و زمان که جوهر ظهور است قبل بوده
 مخاطب غیر رسول الله نشد و بر کسی انحضرت نازل نفرموده آیه نوحی
 کتابت بلکه آن نازل فرموده بلسان اعراب مصطلح از زبان نبویه
 با وجود ظهور این نوع حجت و تمامیت بعثت بر بین چرواض شد
 و حال اینک در این همان کلانی است که بیان آن کل مؤمنین محلی است
 و اگر ما علی الایضه عامل شویم لا یونی بلکه اگر نیامست بر پاشود و کل
 عامل باشند محفل و نازل میشود بر قلبی که ناطق تیر وجود و جوهر
 دلیل رسید شهود نیستند و ملتفت نمیکرد و فی الحقیقت ^{ساجد} الله
 نمیکرد و حال آنکه این همان است که لوازلنا هذا القرآن علی جیل
 لواینه جاشعاً متصدعاً من حشید الله قبله و حق او نازل شد
 و بعد نفوسی که میشوند و سجده نمی کنند نازل شده چنانکه بعضی
 این شریف است و اذا سمعوا آیات الله لا یسجدون و با وجود این
 خطور و دنیا ایمان در حق خود نمیکند و حال آنکه بقدر حکم جیل
 در چنین خشوع عند الله بیان نمیشود و حال آنکه شیهه بنیت که
 آیات بعد اعظم است از آیات قبل بما الارض اهلها اهلها اهلها

اگر کل مؤمنین ببینان در چنین اشعاع یکتا بر ساجد شوند و گویند
 بل و خطوبه لایق ایشان نکند اینواست که گویند مؤمنین یا
 هستند زیرا که همان آیه است که است بر تکمیر کل مجازند و کل
 اعمال از برای رضای او بوده و آن وقت احدی در امتحان صراط
 قسم بخداوند بک و حده و حده لا شریک له بوده و هست که اگر
 نفس در مشرفی باشد که کل بیان در لوح حقیقا او بین معنی خود بیند
 و با آنچه کرده امکان ممکن است یا علی وجه فضل و تقرب و سید باشد
 و کتابان شمس حقیقت بر او فانی شود بنوع ایات که سخن او را با او بنمایا
 نزد خود اگر بقدر طریقه معنی صبا زود پیش خود و نکوید بقلب خود و
 لسان خود هذا من عند الله لاریب فیها تا کل با الله و ایاة موشونند
 خود را عند الله حکم ایمان را جاری شود و از بیاض که حفظ داشت و
 عامل بوده سر جوی با و نفع بخشند و نظارت توحید و او نبوده که کلا
 محبوب خود و آتش آخته که اگر قلب از جلی بود باید از حشیه الله
 مستخرج کرده و حال آنکه از حکم در وجه قبل او است که در قرآن
 باشد چگونه است و آیات آن که نزد منزل آن چنین نفسی بعدش
 از جلی میشود و خود در نزد خود عدلان برای خود نمی بیند و تقوا
 خود که بیان افوازند حفظ داشته و حال آنکه منصوب میشود که چنین
 نفسی هم رسد که کل بیان را تواند حفظ نمود با کل عامل بود و این صحت
 امتناع مثل ذکر شد که کل خلق خدا خود را در نزد آن ظهور دانند

و از جلی

و از جلی

و از جلی خود را سخت نگردد و بجان خود و وقت ذکر محسوس خود را
 میشوند مثل حجر ثمت میگذرد و لایق جای که باید خاضع شود
 که اجابت کیونست او خلق میکرد و کانه من ارسبع میشود ای
 بیان آیت توبه که موقت نیست کل را در یوم قیامت که طالع میشود
 بعنه و حکمی کند بر آنچه خواهد داد نای وجود را اگر خواهد اعلم کند
 و اعلائی وجود را درنی میکند چنانچه در بیان کرد اگر ملتفت شوی
 و غیر از او کسی قدرت ندارد بر این و آنچه کند همان میشود من این است
 که نشود چنانچه همین قدر که هر صل حدی خواست این المؤمنین را
 خود که را اند که چه کردند آنچه کردند ولی ثابت شد حال هم همین را که اگر
 کند لابد ثابت میکرد زیرا که همان آری است که درین قبل با و ثابت
 شد و بعد هم با وی شود و غیر الله صاحب امر واقع نبوده و نیست
 و کل با او عاملند اگر طبعی را او عامل شوند و الا که مخل حکمی کرد
 و الله رفیع مرتب است من عباده انه کان علی کل شیء قدیر الباق
 العاشرین الواحد السابع فلن یزین کل نفس هیکل اسم المستغاث
 فی حین نزله و لا ینبغی لاحد ان یرکب طیفا من ارباب انکدر اسمنا الله
 هیچ اسمی بغافل نمیکند عدان با اسم مستغاث و ان اعلمی توه اسماء
 که بمنتهی الیه ظهور رسیده و در آن ظاهر نیست الا واحدا اول
 واحدا اول نیست الا واحدا اول که در قرآن رسول الله است و در بیان
 ذات حروف السبع و قبل از خوان عیدی بود و بعد از بیان من بظهور

اعراض و ظهورات مختلف ظاهر میشود و لامشوی بر اعراض
 که موی از حد خود است همان متشابه است که اعراض او را
 مستغیر میکند و هیچ اسمی علاوه بر آن اسم مستغفات نیست
 در این اسما و بر عددی که اعداد طرح کنی واحد بعد واحد
 اسم احدی ناقص میشود و اگر با الف لام حساب کنی اسم مستغفات
 بر اعداد اسمی نیاید و در هر مقام مظان ظاهر شده که
 بوده علی الله این جهت امر شده که کل از حین انفساد مطلقه
 گشتن از هیکل و هیکل که عدد اسم مستغفات در آن باشد زیرا
 که از مبدأ ظهور تا ظهور اخره اذانا است که چه قدر شود و کن
 زبانه از عدد مستغفات اگر خدا خواهد بخواند شود و در کور آن
 بد و عود آن در اسم اغوشد بنقص عدد اسم هر بیان خدا عالم
 که فاجده حد رسد زیرا که در این معیاری نیست زیرا که فاصل بین
 انجیل و قرآن بالفهم رسیده زیرا که شرح حقیقت در هر حال
 ناظر است بخلاف خود هر وقت که بیدار استعداد ظهور در ادراک
 افکند مسجین می شناساند خود و با کل باذن الله عزوجل
 زیرا که انبیا و حجرتی و سکونی بنوده و نیست الا با الله عزوجل
 نزه ان اینک کل اسما چون طائفه در حلال اسم الله و کمال کمال اسما
 بیلغ این اسم است لعل کل بقوس در بیان بیلاغ مایکن برسد
 که در حین ظهور حقیقت تواند شمس حقیقت را در ک نمود

و طائف

اسم الله عزوجل

و طائف حول او گشت و در امت باشد که ان عدد بخواند نکند
 که اگر بان عدد رسد بنقص در بیان و شود که ظاهر شود شرح
 بر او است رجوع بسوی او و اگر چه بعضی نر نماید اهل ان زبان
 یا بد یا بر فضل و هیچ فضلی اعظم نرود و بیان ازین بنوده نیست
 اگر قدر دانند و خود را از نادانان بجزاه الله بخالت دهند و در ظل
 نور او ساکن شوند زیرا که ظهور او مبدی خلق کینونیات است
 در روز آفته بعد از تمامیت ذوات اجساد قبل از ظهور او و هیچ
 قسم کرد هیچکس از او بپلنا اسم نرود و نشود که از است در محضر
 لعل با این سبب از ظاهر و اسما محض نماید و غیر الله نرود
 شاهد شود الا رضای محبوب خود غلبه زن انفسکم با الله کم
 شمر با اسم الحسنی که اما فان له المغان و الارض و ملکوت السموات
 و الارض و ما بینهما الا اله الا هو الغیر المحبوب الباب المادوی
 من الواحد السابع فعدم جواز الصعود علی المنابر و الام
 بالجلاوس علی الکراسی بلخص این باب نکهتی شده از صعود بر منابر
 شده است و بر اعراض پاس بر یا کرمی تا آنکه کل ان شان و قوس
 نرود و اگر محل اجتماع است بر تحقیق کسی که از دره که کل شوند اجتماع
 نمود کلمات خود او شده ان آنکه لعل بوم ظهور حق کسی بافتخار علم
 نرود ان مبدأ علم منعالم کرده و چه بسیار عظیم است این از بریا
 که علم او غیر نفس او نیست و در سخن در علم که آمده می هستند

عزایشان کلام او را خوانند در آن نمود چگونگی نوشتن کلام که در علم اخبار
 نمود بلکه هر علم که مانع علیه اسم شئی است از برای عرفان کلام او خلق
 شده و تود او نیست الا جوهر وجود و این کلامی هم که می بینی ابداً
 از پیشود در صفت ان بیقران و الامضام ذات او اجل است از
 ذکر افعال مجرد و هیچ لذت اعظم از در امکان خلق نشده که کسی
 اسماع نماید ایات آن را و بفرماید آن را و لم و سم در حروف کلام
 آن نگویید مضایر با کلام غیر او نکنند همین قسم که کیونیت او ^{مظهر}
 الوهیت و ربوبیت است بر کلی شئی همین قسم کلام او مظهر الوهیت ^{است}
 و ربوبیت است بر کل کلامها که اگر ان انسان می بود منکله این
 صیغه انا الله لا اله الا انا و ان ماد و فی خلقی ان یا کل
 الحروف ایای با نقون و حال آنکه میگوید بلسان کیونیت خود
 آنچه گفت می شنود انرا کاشی که اگر این بود چگونگی در نزد هر ظهور
 کل کسب هم او بر قبیل باید با و من کردن چنانچه نفس مؤمنه
 با آن کسب باید باین مظهر مؤمن کردن و ازین است که بلسان ^{حده} او
 حجت او بر کل ماعلی الارض بالغ است بر هر السان بلسان او که اگر
 او میبکی از امتش دم باشد بان سخن کرده میشود میان او ^{حده}
 بمثل آنکه سخن کرده میشود بر اول من من باللسان و بان گفتنی شود
 که کل ماعلی الارض عاجز ندان ایشان با و اگر اللطین صدق می بود که
 نصدق خود خدا کرده زیرا که اصداق نادانیت در قولها اگر العیان

بالا

باقه نام عمل نمود و چنین نمود بکلام خداوند را و است کبریا
 علی الارض عرض کند همین قدر که سخن کل اید و حال آنکه می بیند
 باید جمع کند و نصدق کند خداوند را بر قول او از جنس سماع
 تا آنکه بدجهه یعنی رسیده در نار حجاب بوده و اینک کل کلام
 یا اصداق الصادقین در حین ظهور اگر نصدق شجره حقیقت
 را نمودند و در حین تلاوت ایات آن تا مل در نصدق او مگر نصدق
 یا اصداق الصادقین گفتند و الا عمل ایشان مکتب خلق است
 زیرا که این اسمی است از اسما و نوری است از انوار او که مظهر
 او است در صدق کجا نوان زبان او را موصوف باین وصف نمود
 زیرا که اگر صدق در امکان تصور است بصدق او است و حال
 با علا صوف خود ندانی فریاد کل خلق را که کل میگویند یا اصداق
 الصادقین چرا تا مل در نصدق آنچه نازل میشود و او بدین
 که پاک و غیر ظلم بر دو عالم میکرد و الا من شاء و کل ملتفت میشوند
 اگر بگویند که نشنیدیم ایات را که شنیده اند و اگر بگویند عبادی
 که صاوتند غیر از یا سماع قران صاوت گشته که چنین نیست و اگر
 بگویند که این آیه ای از الله نیست و کل عاجز نیستند گوئی که ایشان
 نموده بر فطرت و حال آنکه مثل بر انان مجرد نازل میگردد و این است
 که کل بایمان با و صاوت و نصدق کلام او علی اسمی را که عطا فرموده
 بیکل از مظاهر وجود که ایات صداق اول میگذران او منحرف نماید

که اگر منع نمی نمودند هیچ ظهوری نکند بگروه نمی شد در چنین ظهور
 این است که کل یا اسم او صادق ولی منع او را از صفتی میکند مثل
 اگر کسی بگوید شمس در اوقات صادق است و صیغه در حد خود ولی در
 سما نکند بچه فقه سنجی است مثل همان هم در زمان رسول الله
 همین قسم است که با شیاع دین عیسی آنها را صادق می گفتند ولی
 از شمس حقیقت که کل ایان حوالی خاتم او طائفند نمی گفتند و
 میخواستند که آن صدف شیخ در اوقات خودی بود تصدیق کنند
 شمس سمارا و حال آنکه چنین خطور دون تصدیق رسول الله
 شجیت شمس از آنها مرفوع شد و هم چنین در ظهور میان برین
 و هم چنین در ظهور منی بظهور الله و منی شو که تصدیق اهل بیان
 تصدیق او نکند که مثل مثل از است که در شد بلکه او را بخورد او
 تصدیق کنی این است صواعق فوالله بالله و بر این اصل کل دفع
 از اجاری کن و صدقوا الله یا الله و حیوا الله یا الله و اطعوا
 الله یا الله و اتبعوا الله یا الله و هم چنین کل اسما و امثال را
 در آن روز مشاهده کن و بر بین آنچه قدر و منی است که اگر حقیقت
 ظهور منی میان کل اعیان الارض منی بودند بعد از در حین ابر اول
 کل تصدیق نمیکند تا و اهل این کل عند الله کاری میشود درها
 صادق بود بر بین آنچه قدر لطیف است امر و منی اهل با شیاع
 که مبدع علم او فهم کلمات عبادی است که با و ایمان او در تصدیق

که او را

کنی او را این است که نشناختن محصور خود را و در لیل سیر کرده
 و الا اگر شناسی کل عالم را اگر لا گوید که میکوی و اگر بلی گوید بلی
 میکوی زیرا که آنچه قبل صدق نماید با شیاع قول او شده است
 که در نزد ظهوری اهل ان ظهور و بعلمای ان ظهور و محبت میشود
 و حال آنکه از وی امر غافلند که بیک قول ای او کل اینها خبر
 صادق میکردند و ارب با شیاع ظهور و حق را که در موم ظهور و تصدیق
 اهل بیان تصدیق او نکند که کل تصدیقهای ایشان در نزد او
 بیک بلی تصدیق منی میشود و بیک لا دون ان نظر کن در زمان
 که اگر در حال خدا یک کلمه فرموده بود بر تصدیق طائفه هر این
 امر و کل تصدیق میکردند از طائفه تصدیق رسول الله و اگر بر عکس
 بر عکس چه اینها صادق بودند ما دون ان زیرا که مناط شهادت
 حوائت بر شهادت خلق و تصدیق او است بر تصدیق خلق
 چنانچه کل موعودین احمد که تصدیق نکردند رسول الله و بقول
 کاذب شدند و حال آنکه در زمان خود شبیه نیست که صادق باشند
 که از بن عیسی مخرب بودند ولی عند الله صادق بنوندند اگر
 صادق می بودند ایمان رسول الله می آوردند و هم چنین در نزد
 منی بظهور الله بین که کل کاذبند اعمادی که تصدیق کنند او را چه
 اعلای من علی الارض باشد و چه دون ان زیرا که تصدیق منی حقیقت
 او است و کل صادق میکردند با شیاع ان و شبیه نیست که در نزد

هر ظهوری خداوند امتحان میفرماید خلق خود را با آنچه کردن ایشان
 با او برپا بوده و سبب فقرت آن بسوی خداوند بوده و الله یهدیک
 من یشاء الا صراطا مستقیما الباب الثانی والعشرون الاولیاء
 فلا یبقی من عمل الله ان یشاء به شیئا لم یضرب له ^{ظهور} یاریا ^{ظهور} یفکره
 حقیقی هر کس از برای او عامل از برای خدا عامل بوده و هر کس از برای
 خدا عامل بوده از برای او عامل بوده و در یوم قیامت که ظهور است
 و حروف حق او در کل مؤمنین با او از داده نشد اگر کسی عملی از
 برای او کند بر اینکه خداوند آن را پذیرد و آن بوده از دوزخ گرفته شود
 منتهی شود زیرا که وجود او از برای او خلق شده چگونه میقتضی
 بر وجود آن اگر چه او اجل از آن بوده و هست چنانچه در ظهور
 حقیقت در قرآن بیان بوده ولی این خدا عباد است و در وجود
 ایشان در یوم معاد و الا شبه نیست که شیخ حقیقت در یوم قیامت
 قبل از ظهور کسی او را نمیشناسد که این حکم را تو از جاری نمود
 و بعد از ظهور و اختلاف میکرد و بشانی که باز میسر نیست و اطاعت
 این را از برای مد کین مکرر ظهور او کل شیء نمایند که اختلاف
 واقع نشود در ایمان او در آن که در وقت شرم بیان از برای ایشان
 ثابت میکرد و در وقت هم در شئون معدومه چه قدر توان
 نمود از برای یک نفسی واحد عمل کردند این نیست الا محض عنان
 کل حد خود و الا ان حقیقی است که در ملک از هر آن هر دو

مطابق

مظهر غنا و استغنا است از برای آن ولی چون از هر دو نوحید
 در این اعجازی و در این وجهت لحنی شده و الله یؤت الفضل
 من یشاء من عباده انه كان في ساعا علما الباب الثالث
والعشر من الائمة الائمة الائمة الائمة الائمة الائمة الائمة الائمة
 تسعة عشر ^{ظهور} حتى يظهر الله في ايام ظهوره ^{ظهور} بمخاطبة ^{ظهور} لحنی ^{ظهور} این باب
 هیچ چیز نزد خداوند اعظم تر از آیات او نبوده و نیست و اگر
 معترف کرد بمخاطبه شیخ حقیقت که اسم الله بر او ذکر میشود مثل
 انک آیات الله میگوی و در آن هم نشان الله میگوی از وقت آغاز
 هر شیئی غیر از بیت عند الله و عند اولی العالمین صغیر که بزرگ
 ایه باشد بخط آن بر کل اهل بیان فرض شده عالمک ان که شیخ
 در یوم قیامت معاد را بیان میکند که اگر کسی کل ارض یا مالک آن
 میدهد و اخذ چنین لوحی کند بها از زبانه است عند الله و عند
 اولی العلم زیرا که آن بابت بخانی است من عند الله از برای آن نفس
 و اگر العیاذ بالله در وقت قبل باشد بابت ناول او است تا قیامت
 دیگر مثل هر چه در این ظهور بر مؤمنین وارد شد اعلامی ^{ظهور} خود
 ایشان شد بیان در حقیقت ^{ظهور} نزد هر چه غیر مؤمنین نازل
 شد همان حقیقی است من الله از برای او که بیان در نازل بخند میکند
 الا از اشاء الله چه بخطان باشد وجه با تا از آن و اگر ممکن
 شود که در آن ظهور این عزیزان شود ^{ظهور} هر چه حافظ کل انار می بود ^{حقیقت}

خطی که در امکان فوق آن تصور نباشد و چون مشغول است
 و یک آن احتیاج فیض و خواهد نمود که اگر کسی بکتاب او آید
 بهتر است از آنکه کل بیان و کتب که در بیان انشاء شده نویسد
 که کل رفع مکرر و از می ماند ظاهر و دیگر در دران ظهور اگر
 یک حرف از ان ظهور و کتب نویسد با ایمان یا در توان با آن عظم
 تراست از آنکه کل انشاء حقیقت و از قبل و آنچه در ظل او انشاء
 شده نویسد و هم چنین عروج کن از ظهوری ظاهر و که
 بلاغی از برای عروج تو خواهد بود علم خدا چنانچه برای از برای
 نبوده و گویا دیده میشود که کتب انتم حقیقت تا از مکرر
 بر مؤمنین با او استقبال میکند حامل او را اعزاز استقبال
 عزیز عزیز خود و قائم میشوند از برای ان ایشامند از کانون
 و شهدا پیشین مثل انکه از مؤمنین بران در این ظهوری بنی
 که در حضور قرآن قائم میشوند و از شرح حقیقت که منزل او است
 محجوبانده اند چنانچه در این عرشه عرشه چنین است میان عمل
 لاجل اعزاز او است که اعزاز منزل او در رفع شود و جوهر علم تو اهل
 از ظاهرات که اگر کسی در انکه ظهور و اینها شون مایه
 بر او است و لکن خواهد بود که کل چیز چنانچه اگر کسی در صلوات
 سوره توحید را از کتاب الهی نوشت بهتر بود از آنکه انجیل
 و کل کتب که در ظل او انشاء شده بود نویسد و هم چنین حین

ظهور ظاهر

ظهور ظاهر و نقطه حقیقت است بر این ده اهل از مقصود
 تکراری نامکن چیزی شد خداوند از ان الله لکم شرا یاه
 لشکر من و بدانند این حکم از دفاع فضل او است و الا کتب قابل
 نیست با سخفا و عطا او را و بر کل سوال از فضل او است
 و بر او نیست الا آنچه مشیت الله بعلق گرفته نویسد من نشاء
 و منع عنی نشاء و لکن الله یوفی الناس کلهم اجمعون ان الله
 با الله و بیا یاسر یوفیون الباب الرابع عشر من الولد السابع
 فعدم جواز التوبه الا عند الله من مظهر نفسه و ظهوره و الا
 فاستغفر و الله سر اعذارکم لخصی این باب انکه از او داده
 شده استغفار نفسی در نفسی در لیل و در یوم میاست عند
 مظهره الله باذن او جاری است و الا استغفار باید کرد خدا را
 در هر حال مابین خود و او که اگر عیب یا چقدر امکان ممکن است
 استغفار کند خدا را با آن مستحق است با سخفا و کینویت خود
 چگونه که بر شون ان رسد از انکه استغفار کنی و از انکه از او
 استغفار میکنی از او محجوب باشی زیرا که استغفار از خدا نشاء
 نمیشود و الا با استغفار از مظهر او که ان شرح حقیقت باشد
 و هم چنین حروف حق او در یوم ظهور او و الا بعد از کل شی که
 شرح نمیشود از برای تو چنانچه در لیل و یوم استغفار میکنی و خود ظاهر
 بران کسی که استغفار تو را و استغفار تو خداوند است زیرا

مظهر ظاهر

که در امکان سبب نیست از برای خلق بسوی خدا الایا و ابواب واحد که
 منتهی میگردد بر واحد بلا عدد که اول باشد که مکنون کل اعداد را ^{ظاهر}
 قبل و بعد است و هم چنین در جرم و احد جرم سین را سزاوار است
 الا استغفار از دو با هم چنین هم با الاستغفار از دو سینه هم
 چنین حرفا جرم تا واحد اول تمام شود که انوقت تکلیف از اتوات
 احصاء نمودن ازین جهت در استغفار منقطع میگردد با الایا ظهور
 فیما ت ولی هر نفسی که مابین خود و خدا کند از حد و بیان تجاوز
 نکند خداوند قبول میفرماید استغفار از آن تا حسین ظهور در آن
 وقت قبول نمیشود الا از ظاهر و ظهور و هم چنین کل اعمال
 و اطوار که تصور کن و قدر در آن بوم ظهور و در کل حوالان طاعت
 میگردد و استغفار الله ذکر کل جن و جنل جن و بعد جن الباب
 للناس والعرض من الواد السائر و جوب السجد عند باب مدینه ^{و یطعن}
 حیها و فظله الالهیه اعظا ما من الله له انه هو الغیر المحبوب
 ملحقی این بار انکه از آنجا یکد کل نفوس از خلق ایات الوهیت
 در بویست خلق شده هودش در علو و سوسا زنده چون که چشم
 حقیقت یعنی بنظر که محبوب خود را ایشانند محسوس میمانند
 از خضوع از برای آن و حال انکه از اول عمر تا آخر با او در قبل او
 در این خود ساجد بوده خدا را و عابد بوده او را و حاضر بوده
 از برای آن حقیقت و حاضر بوده از برای آن یکسو نیست ولی ^{حسین}

ظهور آن

ظهور آن که پیش خود کل خلق بخود میبستند و از او محسوس میمانند
 زیرا که او را هیچکس مثل خود نمی بیند و حال آنکه سبحان الله عن الامراض
 مثل آن هیچکس مثل شمس سها است و آیات از صیبا او است و مثل
 کل مؤمنین اگر مؤمن باشد مثل مرآت است که در آن شمس نمایان
 شود و صیبا از بقدر همان است این است که امر شده مدینه که
 از آن اطلاع کرد که کل ساجد شوند نزد باریان و هم چنین از آن که کل
 ظهور را کرد و مثل آنکه کل طلوع مدینه فرامیگردد و محل ظهور ^{حسین}
 معروف و اجاب است بر کل نفوس که در نزد خود حوالان مدینه و در آن
 ارض ساجد گردند و حسین ظهور در قبل منقطع میگردد و با ذات ^{ظاهر}
 در آن ظهور در آن و در حکم میشود اگر چه هیچ شئی نیست مگر آنکه با
 و علیه او از شجره حقیقت است ولی در هر ظهوری طاعت او در
 ظهور قبل او ظاهر میشود نه حسین ظهور مثلا بوم ظهور ^{مظهر}
 الله خضوع خلق از او فقط بیان ظاهر میشود چه مبد ^{ظهور}
 مقام مظهر ظهور است اگر چه مظهر ظهور بعد از او است از
 بلوغ ظهور قبل او چون کل توانست احصاء نمودن این است که این نوع
 بیان می شود و الا که نظر آنکه هیچ نفسی نیست که بسبب طاعت ^{نکته}
 خالو خود و او همان خضوع او است از برای شجره حقیقت اگر چه
 محسوس نبوده و طاعت او عین عصیان میگردد در ظهور بعد مثل آنچه
 در انجیل عامل بودند حاضر بودند قبول عیسی از برای رسول الله

در ظهور قبل از آنکه از ظهور بر ظهور بعد مقبول نمیشود هم
 چنین آنچه از زنده در آن عمل میکند از برای خدا خاضع و خاشع
 از برای حفظ بیان با آنچه میکند ولی چون نمی شناسند شمس
 حقیقت را ازین است که از ایمان بان محقق یابند میزان است
 که او خواهد که کل مؤمن با او شوند ولی بجا آن کل در ایمان با او است
 و او بنفس غنی است از ایمان با سواى خود مثل آنکه اگر کل رسول
 مؤمن میشدند خود ایشان بجا آن می یافتند و الا آن شجره
 بنفس در جنت بوده و هشتای اهل بیان اگر ایمان او دید
 بمن بظواهر الله خود مؤمن میکردند و الا او غنی بود از کل دهشت
 مثلا اگر در مقابل شخصی الامالها برات واقع شود انعکس بر
 میدارد و حکایت میکند از او و حال آنکه ان بنفس غنی است از
 وجود در ایا و شخصی که در آنها منطبق است این است خدا مکان
 نور ظهور را از اندکی برایش خود بود که کسب نیات و فانیات و
 نفسانیات خود را در جنت واحد است نموده لعل هر یوم ظهور
 حقیقت بر احد اول منطبق کرد و حجاب مانع نشود واحد شانه
 یا الامالها بیکه این است فضل عظیم و نور کبر اگر نور را از والا
 نجات وجود خود را باطل نموده اید باندی خود امر و مسالی هفت
 هزار نفس زیادت بیست الله برود که بار رسول الله شده ولی
 آری از که خود با حضرت بود تا هفت سال در جیل مگر بود و حال آنکه

آری از فی نفس امر است این است که این هر خلق که الان میرودند از
 روی بصیرت نیستند که اگر بودند در ظهور و رج او که افوی
 از ظهور قبل است مؤمن میشدند با او و حال آنکه بی بینی
 که چگونه واقع شده که با قبل او مدین بدن هشتاد و شب
 و روز سجده میکند خدا را با او و حال آنکه در جیل محال است
 ان شده و حال آنکه افتخار کل با ایمان با او است چنانچه می بینی
 که امر و کل مفتخرند با ایمان با او در ظهور قبل او در ظهور بعد
 او که ایمان قبل لدون الله بران حکم میشود با او محقق یابند چنانچه
 ایمان مؤمنین با جیل چنین ظهور رسول الله در وفا ایمان حکم
 شد و هم چنین زده ظهور وی مشاهده کن ظهور قبل او بود آنکه
 در زده ظهور وی سن ظهور او قبل او با الامالها بیکه قبل از ان
 ظاهر میکرد حتی آنکه از زبانه که ان ظهور و بجا طی در ان ظهور
 بوده در این ظهور جوهر میکرد اگر چه بیکن بر تیر باشد و هم چنین
 کل واقع و مشاهده کن و محجب معان ما آنکه از ان کردی نموده
 خود و لم یزل باه باشی و جنت خود هفتاد من فضل الله علیکم لعلکم
 بین بیدی الله شجود و نه آنکه قبل او زده و زنی محض سجده میکند
 یاد بر که بر این معنی متعدد ممکن است لعل ان الفیض المظهره و حال
 امر بوده در دین اسلام ولی چنین ظهور کسی بیکن و بعد از ان ای
 سجد نکند درین بیدار و اگر از این کن شتر و این هم ظالمی و آری بیا:

راضی میگردان است که در یوم ظهور کل معنی میشوند و اگر ^{تفقد}
 گشت که بر فایان نفس خود ظهور و الله را صدیق گشت که بحاجت ^{باشد}
 و چون نمیکند حجب ایشان مانع میگرد و وجود در اجاب میماند
 والله یهدی من یشاء الا صراط حق یعین الباری الشکور والعشر
 من الواحد السابع فان الله قد فرض علی کل ملک بعثه فی دین البیاء
 ان لا یکن علی ارضه من لا یدین بذلك الدین وكذلك فرض علی الناس
 کلهم اجمعین الا من یخرج ارضه کلیه ینتفع به الناس کما فی الاصحاح
 ملخص این باب را باینکه هر صاحب اقتداری ثابت بوده و هست من عند ^{الله}
 بر اینست که نگردد در ارض خود غیر مؤمن بیاید و در ظهورش
 بظهور الله غیر مؤمن یا ورنه آنرا نگردد یوم قیامت شیخ حقیقت
 مشاهده نمکند راضی که ظاهر میگرد و در مؤمنین بخود داد
 از جنبت نفس ناری نباشد و استخراج اهل ایمان از حد و جنت عین
 رحمت خدا بوده و هست و راضی بوده که در ظهورش بظهور الله در ^{مؤمنین}
 بان نشود چنانچه در این ظهور در حق حروف خنی که کل با آثار مثل
 ایشان کل اظهار علم خود را می نمودند و اصل دین ایشان بحاجت
 ثابت بوده راضی شده با آنچه از برای دیگران راضی شده برین چه
 قد کل محیی شود میشوند و حروف حق چه قدر بیاید و راضی باش
 که مثل این نوع در هیچ نفس نشود که هیچ شیئی مثل ان نفسی شده لعل در
 یوم قیامت با ابتداء از حکم بحاجت یا به و حروف واحد که اصل ^{خود}
 با نماند

ان السبع من الیوم الا یوم

با هفت ثابت که در حروف و در دنیا و در آنرا که می شناسی و در جنی که
 می شناسی اما در حقیقت در دنیا ایشان هست که بعضی کنی که ^{باشد}
 حقیقت و اگر از اهل فولد باشی که با اسماع آیات از تو و ایشان
 که اول ظهورش قیامت است و حروف اسم واحد را درون
 انها که از الله را بکل صیرر ساند و اذن داده شده حروف کثیر
 و هر وجودی که مثل وجود انها را دفعه منور شود از برای مؤمنین
 در عبادت ایشان که از وقت اذن داده شده و الا فی شده باشد
 طی لعل یوم قیامت شیخ حقیقت بر بیدار بر ایمان دون
 مؤمنین بخود و اگر در ملک نفسی باشد یک نفس بقدر ایمان
 در عبادت الالهان که اذن داده شده اگر بخار و کلیه داشته باشد
 و الا منوع بوده و هست خصوص اگر ایشان غیر عز باشد که
 مطلقا اذن داده شده فلشرف الله فی ذلك الحكم ثم شرف
 و اگر نفسی بود نفسی باشد حلال نبوده و نیست بدان زیرا که حکم
 عز ایمان در حق او میشود و شرط بحال طهارت دین است نزد
 ان ولشرف الله فی البقیة یا ایها الناس کلمه اجمعون
 البیاء السابع والعشر من الواحد السابع فی ان یوم الجمعة هذه الایة ^{تلقاه}
 الشمس انما البیاء من عند الله علی طالعک یا ایها الشمس
 الطالع شاهدی علی ما قد شهد الله علی نفسه ان لا اله الا
 هو العز المحبوب بدانکه خداوند عالم یوم جمعه را خلق فرموده ان

برای طهارت و لطافت و سکون عباد از آنچه در ایام ستم مجمل
 بوده و هر چه که در شب و روز جمع کرده شود نواب مثل ایام
 با و داده میشود و از اینجا بکه هر شیئی روح آن متعلق با انسان
 و شهادت هر شیئی بشهادت انسان است از این جهت است
 که در روز جمعه در مقابل شعر آن شاه که برید بر او که عدل است
 بر تو حید از خدا و ایمان از بنفطه بیان و آنچه در او فائز است
 لعل در یوم و فیما مشهور بین بدی شمس حقیقت آن که در ناطق کرد
 و شهادت دهد و حدایت خداوند در نزد او و بر حقیقت هر کس
 که شیع است که این است که این امر اگر کسی بخواهد در آن عود و الا شیخ
 نیست که بعد از ظهر و در هر وقتی در یوم جمع جز اهدا گفت ولی یوم
 محو میگردد و اگر بگوید بین بدی الله در فرض است که کل ایام هر کس
 در یوم ظهر و بین بدی من بقره الله در هر یوم جمع هر کس که در نزد
 او حاضر باشد با آنکه از آن دهد آنچه رضای او است در آن
 یفعل ما یشاء و محکم ما یرید لا یسئل عما یفعل و کل عن کل شیئی
 یسئلون الباب الثامن والعشرون من الوجد السابع في ان من حیرت
 نفسا عما دافله ان یبذره ثعنه عثر متقلا من الذهب ان
 استلغ والامن الفضة والاحل یستغفر الله ثعنه عثره
 الا انا استاذن فاذن له فلا تنی علیه ومن یحیی نفسا یحیی
 علیه ما یحل علیه من قبل الا حین ما یحیی و یحیی کل عامه و ما کما

من المومنین

من المومنین وان یحیی الامم علیهم السلام کل شهر یسئل
 متقلا من الذهب وان ما یستغفر الله بکنه الی بیان ملخص این
 باب است که خداوند عالم از سر فضل وجود بر بندگان امر فرموده که
 هیچ نفسی را بخردن دستاورد از برای همان شیخ حقیقت که لعل
 بر آن حرفی وارد نیاید یوم بطون که کسی نیست اسد از او اگر کسی
 بخاورد نماید از حد و الهیه بر او حد ذکر شده و اگر از آن بخاورد نماید
 حکم ایمان بر او جاری نمیکرد و از آن داده شده در مقام آن
 از آن حد بر نفس کشند و بر زهد و فقر بعد و احد حکم شده که
 محجوبان از حد الهی و اگر مقصد نباشد بعد و احد استغفار
 میکند خداوند عالم را و طلب عفو نماید از آنکه او را بخورد خسته
 زیرا که قلب مؤمن محل تقوی و الله هست و اگر حرف بر او وارد
 مثل آن است که بر حرف حق وارد آمد و اگر بر حرف حق حرف زد
 آید مثل آن است که بر خداوند عزوجل وارد آمد این است که هیچ
 طاعتی در میان او نباشد از حال هجرت در قلوب مؤمنین نبوده
 و هم چنین بعد از حرف بر الهی نبوده و بر اولوالارواح حکم مضا
 میکند وجه در هجرت وجه در حرف و انسان در هر حال باید
 باشد که اگر با بنده حاجت یار و در نفسی و اهم حرفت نکارد نفسی را
 و اگر نفسی نفسی باشد که شیئی حاصل شود بر او حد و الهیه داده

ی آید زیرا که هیچ عملی مثل این نبوده تری خداوند نیست در شدت بعد
 و بر عامل از حکم ایمان جاری نشده و نمی شود و اگر کسی نزدیک کرد
 محل افترا را و بر او درون حلال میکرد و مواد ای که جایل است ان
 نفسی حکم کلیت بر محل افترا را جاری نمیکرد و کل عمل او ضبط
 میکرد اگر چه با عالی و ذوق و تقوی عامل باشد و اگر بخواهد کذب را
 که لاجل علیه بر او از حد و الهیه در شهر عد و احدا در هفت بر او
 می آید و اگر منقض شود مظهر حیات حکم درون انفعال در بیان
 بر او میشود در کل حال این بوده که شش روز از برای خداست
 بناسید و هایل شوید نفسی را که کل اعمال جبار کرد و ملتفت
 نشوید و لنتفق الله حوالی یقین لعلمک نقلون و غیره ان اینکه
 اهل بیان با این نوع تربیت شوند لعل در یوم ظهور حقیقت
 او جزیه وارد نیارند و با و سلوک نکند آنچه در ایشان است
 چه عبدا و اولیاء اخر در این او مدین است همان برای لغای او
 و میشود که ظاهر شود و چنین نفسی او را بخورند کند پادشاه
 او حکم جانی کند و حال آنکه بظاهر از همه اعلای باشد و سایر
 هدایت از برای او جمع تر و قبض روح شود و جز نشود ظهور را
 و حال آنکه شش روز از برای ایشان با آن مخوف بوده و مشفق
 بوده و اگر اولو الکلمه قبل از خود را بعد از استماع واقعه موسی
 این جعفر علیه بر غیر داده بودند لعل بر شجره حقیقت هم یوم ظهور

چون دابر

چون داب بنود وارد نمی آمد و حال آنکه چه فتنه سبها که در همه
 سلطانه چنین سلطنت خود که هیچ نمی بود و مجتهد یوم نبی است
 و اگر مثل این بدع را بر داشتند بود لعل سبب حرمیان حوزة نفسی
 بود همین چیزها بلکه بغایت بنظر اخصیفت و اید اعظم نمیکرد
 در مقام خود ان ماعلی الاخر و اتفاق مثل او اگر چه شش نیست
 که اولو الکلمه بیان مواردی که وارد شده بر شجره از حوزة رفیع
 نمود لعل در یوم ظهور حوزة مثل این موارد در رجح او واقع نشود
 اگر چه بنی سید از نفسی ظهور که کل بشیخت کینونیت خود نمود
 و اگر فرار گذاری که نفسی را بخورند نکند لعل نفسی حوزة مجلد و اد
 آورده باشی او را از ایمان جدا و نزد محجوب عموده باشی و لکن
 اگر العیاذ بالله بر شجره حقیقت حوزة وارد اید اعظم تر است
 از حوزة هفتی که امکان ممکن باشد ذکران و هم شئون دیگر
 دره که فتنه نازده منتهی شود زیرا که کل شی باوشی میکند و
 اجل از افترا نشی است و بعد حوزة حقی الاثر فی الاثر بعد
 از او و احدا و واحد نماند تا اینکه لا مالا نهای منتهی شود
 چه یکی از اعداد واحد حوزی اید و مقدم میشود بر واحد ثانی
 و مثلا اگر ادنای خالق در یوم ظهور ایمان او در حوزة اعلای
 از اعلای که ایمان نیارنده این است که در ظهوری عالی نقل
 میشود و ساقل عالی میکند و بر عکس عالی عالی میکند و ساقل

ساقله بیکره اگر قصدش حو نکت و الله یوفی بیا و صفتش
 موعباوه الله کان بکل شیء علیما الباب التاسع فی القصر فی الواحد
 فی الصلوة ملحوظ این باب انک اول صلوئی که وضع شد صلوئی نماز بود
 وکل از بعد و واحد وضع شد تا آنکه هر یکی باب چینی باشد
 حو که در آن نیز بیند الا ظاهر در آن حروف و در کل نیز بیند الا
 بلا عدد و اما انکه بر اعنا و کل ایه خضوعی و خشوعی باشد از برای
 منی بظهور الله که اگر کسی بظاهر مستکف شود از طاعت او دل
 بکینویت عابد بوده خدا را با و هیچ عملی بعد از معرفت افضل
 از صلوئه نبوده و نیست و صلوئه نفس در حد وجود او است
 مثلا صلوئه فقط با النسبه فی صلوئی حو مثل نقطه است بالنسبه
 حروف حو و هم چنین صلوئی بالنسبه خروج و واحد تا و هم چنین
 صلوئه تا و بالنسبه حروف ثالث الا انکه با حروف وجود منتهی شود
 چنانچه مثل از ظهور شرح حقیقت نماز میکند و آخر وجود هم
 حدود ظاهر نماز میکند و در صلوئه کل بقوی ز فیک کعبت
 از صلوئه حروف حو اولاشتی است و چگونه که ترا و او رسد و هم
 در کل اعمال نظر کن یک کلام لا اله الا الله که من بظهور الله گوید
 معترن نمیشود و با او حید کل شیء چه فیلا چه بعد از سر اجراء
 زیرا که او است ما شهد الله علیه نفسه و آنچه دیگر آن تو حید
 از حروف حو و کل اعداد منکثره او واحد اول با و تو حید می
 کنند

اگر اینجا

اگر در اینجا نمی توانی تصور کنی نظر کن در نقطه فرزان که صلوئه

اگر در اینجا نمی توانی تصور کنی نظر کن در نقطه فرزان که صلوئه
 رسول الله از اشرف خلوق که امیر المؤمنین بودند حاضر می شود
 وجود با او خلق شده چگونه می توان معترن نمود با صلوئه
 او این است که هر شیء حو نفس حو حرکت نماید از حو بعد حو
 نمی تواند بخواند نماید و در صلوئه مخلوقه با او صلوئه کل شیء معترن
 نمی شود باینکه کعبت صلوئه امیر المؤمنین و هم چنین الاقرب
 الی ان یخبر الی واحد الا اول و یحاکم در و در صلوئه او است مثل آنکه
 اگر فی اشیا منکثره واجب کنی تا آنکه در سدیک و امر جاهل کل را با
 بی هائیت منیدانیت و هم چنین صلوئه امیر المؤمنین کل صلوئه با
 دارد بی هائیت من بکینویت و هم چنین در کل شیء نظر کن
 همان صلوئی که در بدنه در چنین فلان اعراب و شک می زند او
 مبرین که در محل اقامت در بین علماء چه قدر کلام او می شنود تا
 آنکه در یک سله فرعیه مشاعر بان هزار بیت کلین علماء انشاء
 نموده ولی از این شیء محجوبان از صلا مثل آنکه هر روز کل منیت
 بقران شب در و نه هفتد و کعبت نماز واجب می کنند و در کعبت
 و در مرتبه از برای خدا سجده واجب می کنند فلان از بدقت آن محجوب
 ولی بران وارد می آوردند آنچه وارد می آورند و حال آنکه بوی که رسول
 خدا وضع نمود از را بود الا حیل خضوعی و خشوعی که در اعناق
 مردم باشد از برای بوم رجوع خود و از اینجا یک عبادت مقبول

الایوحید در مقام خود پیشو کبریا چه وارد شد کلام در مقام
 عبادت یا و لا اله الا الله منوجه و در نفس واحد و ظاهر صلوٰه با
 منع نموده و حال آنکه انکشاف که شب و روز در صلوٰه اند چون که
 مضیبات الله شده حکم درین حقیقت در باره ایشان نازل
 شد چگونگی و صلوٰه که یک شان از شئون دین ایشان است
 بدانکه در نزد هر ظهور و شهادتین که از مبدی دین است بدیع میگردد
 مثل آنکه در ظهور رسول الله لا اله الا الله عینی روح الله که
 کسی میگفت حکم اسلام بر او نیند لا اله الا الله گوید که
 معترف است بحدیث رسول الله و هم چنین در ظهور فرشته الهی
 لا اله الا الله مقبول میشود که معترف باشد بشهادت و حجت
 او که آن بعین همان لا اله الا الله و شهادت در نقطه بیان است
 و آن روز بجز این ظهور مقبول نمیکرد بمثل آنکه در ظهور و فنا
 مقبول نکشت الا آنکه سبک شد بلسان عجم و اقرار بنبوت ^{خبر}
 جاپیک در جوهر دین این نوع حکم وارد آمد چگونگی است حکم متعلق
 بان وارد می بینی که هر نفسی یکی از اعمال از مذمت آن محجب مانده
 که اگر ناظر بودند کل بر جوهر لیل و مبدی وجود هر این افراتر از
 بصیرات صراطی و می نمودند و در این شئون محجب نمی ماندند
 ولی از این شئون هم در غایت شمس محجب همان که اگر نهد جوی محرف
 شوی شهادت بیان حکم درون علو ایمان خواهد نمود و ^{ظلال}

هم همیشه بعد از آن که کل اینها نوزان مثل خانی است که برید
 نوازست حرکت میدهند از راه طوره کی خواهی بل کی با مصیبت ^{گویی}
 که بجز روز واحد مؤمن شود و عزت را در اله ببیند زود نفس شی
 و محجب نشود بنظر کربن در آن شی که اگر قابل نمی بود محل از بندشد
 و در چنین صلوٰه فضا کند جدا و واحد و حده بملاصط این نکته
 که اگر بوم نیامت واقع شود خاضع باشد از برای جوی از حروف
 واحد اول از وقت مصیبت او اطلاق شود اگر در مقام امتحان
 برآمد صادق شد در بوم نیامت و الا در لیل مقبول میشود
 ازان همین قدر که بیان نظر ناظر باشد باید عبادت در مقام صلی
 مذمبند الامع بود و از نظر نکند الا بسوی خداوند و حده لا شریک
 که اگر در عبادت اسمی باوصفی دارد نظر آورد محجب صبر کرده و مقبول
 نمیشود عبادت او بلکه باید توجه کند بذات اقدس الهی که لم یلد
 ولم یولد بوده و هست و کل شیء دون خلق او است و او شناخته
 نمیشود بکنند ذات او و موصوف نمیکرد بعرفد بر کینو نیست او
 و صحنی عبادت و پرستش نیست الا ذات او ولی در کل این شئون
 اذ ابواب هدی بیرون نرفته که هر کس می نوح با زبان ابواب جنت
 میکند که عرفان مجرد واحد باشد در بوم ظهور آنها و آن
 جنت اجل ازان است که صورت در دیر در آن باشد و آن جنتی
 که در او صورت در وقت هست از لباس حریر و اسباب رفاه ^{ظلال}

طری و شراب ظهور و حور مثل منقطع یا فوٹ و وصفهای که شده
 حافظ آنها دون از واحد است و آنها از ان واحد ^{اول} هستند از ان
 که محییان با بنهاد ریزان واحد اول که انجا ^{سوی} حرف ظهور است
 و هنوز بمقام صور حد و قیوم ^{تیر} نیامده و وقتی که ظاهر می شود
 غده از انست نه غیر از مثلا اگر روز در مفعد ^{چهل} هر از وصی
 باور و روشن شود که نوعی از صفای جنت باشد نظر آن که مایه
 به او حدیثی است که فرموده اند ذیل که در مصباح اسراف نیست
 این است که حافظ این حدودات کل ^{سند} است از ان واحد اول
 اگر چه در صدر اسلام بین بدی او نبود و الا یک مصباح و هم چنین
 در کل ظهورات مشاهده کن لعل بدیوم ^{قیامت} محییان را که
 در ریزان واحد اول هم باشد و حال آنکه سزاوار است که آنچه در
 امکان مصباح ممکن است لایق است که بین بدی او مشرف شود
 ولی حافظ کل این صور حد و قیوم از واحد مکتوبه در صفع او است
 نه نفس واحد اول و نظر آن در ظاهر ملک و استدلال کن و کل
 خالق را واحد اول و احدی که تا آنکه مشرف شود به واحد اول که در
 الله است و حروف حقیق از ان باشد در هر تبار از تکثر ان واحد است
 که کل نامم با او است و هم چنین صلوات کل خلق از حد خود تجاوز
 نمیکرد و کل صلواتها بسفها ساجدند از برای صلوات فقط
 و او ساجد است از برای خداوند و حد و حد مثل نفس صلی

زوم تا کیوتیات

زوم تا کیوتیات و امثل از بینی که معاینه اعمال مثل کیوتیات است
 اگر چه صلواته از وجود بعینه مثل صلوات اول وجود است ولی هیت
 قسم که کیوتیات از وجود سزاوند مذکور شدند از اول وجود
 در حد خود که از وجود باشد که انک کل اعمال مشاهده کن و
 سه رکعت از اول صلوات توحیدفات کن و در چهار رکعت بعد
 توحید صفات و در شش رکعت بعد توحید افعال و در شش ^{کعبه}
 توحید عبادیه و مبین در کل الا الله و حده و حده لا شریک له
 و هم چنین کل واحد منکوره و امثل واحد اول این که اگر نفسی از
 وجود عبادت کند یا ذیل از ان در توحید فعل توحید کند یا قبل
 از ان در توحید صفات توحید کند یا ذیل از ان در توحید افعال
 توحید کند نیست الا آنچه که در واحد اول منجلی شده و مبین
 خالق الا الله و دانستی الا الله و محیی الا الله که در کل ارباب انجلی
 نیست الا شمس واحد و ان حقیقت مشیت اولیه است که او صفها
 مدک علی الله است و کل آنچه می کنند در برابر او می کنند و او
 با الله عزوجل و اگر ناظر شوی بر این نظری بینی بعین بعین که
 مشیت کل اشیا بمشیت ظاهر در ملک است و نیز این است که
 کیوتیات مشیت بکیوتیاتها ظاهر شود بلکه در هر ظهوری آن
 در امکان ممکن است از ظاهر و او ظاهر میگردان است معنی آنست
 تر و موزام مخی الرار عود و هم چنین مثل زوم بقود فی الط

ما خود استیلا طاقی و کل این بر این است و انکه کف خود را می بیند
 بر بین و بفرمان بگذران لعل در یوم قیامت ترازو اخذ ترغوب
 و الا کرد کرد روز حکم در معرفت الله هر از هر کتاب نوشته
 اگر ناظر بودند که شای که دامنوی پسند و بر کجا اولدی ایوان
 کجا مشرف شده و در خلل چه ظهوری مستقر میگردد هر ایندرون
 قیامت دفع می بخشد ایشا از این است که در یوم قیامت کل
 عرفانها اگر شهود شود ترمی بخشد و الا در هوای خواندن نفس
 می ماند در مقام عبادت توحید مکن الایسوی ذات غیب ازل
 که مستحق پرستش و عبادت است ولی از اینجا بیک توجه بان مقرر
 با قرار بر آنچه حروف واحد بران هستند از معرفت و رضای او
 داخل شود در مدینه توحید انکه غیر الله دانند یعنی و اگر نفسی در حق
 عبادت نظر با اسم کند عبادت کرده خدا او محقق مانده از معضو
 الطوع و جبل بلکه کل است مانند است بر اینکه نیست الهی عزیز و معبود
 مسوای آن و هر شیئی که در شایسته بر او میشود و خلق او است و او
 مستحق عبادت و پرستش من خلق و عبادت کن خدا ایشا و اگر
 برای جای عبادت نولد نماید در تغییری در پرستش نولد
 بهم نرسد و اگر در حقیقت بهم چنین زیرا که این است نشان
 عبادت خدا او صده و اگر از خوف عبادت کن لاین بساطت الهی
 نبوده و نیست و حکم توحید نمیشود در حق توحیدم اگر نظر در حقیقت

در نماز

و رضای از عبادت کنی شریک که آئینده خلق را با او اگر چه خلق
 او است که جنبش باشد زیرا که نادر و جنبش هر دو عابدند خدا را
 و ساجدند از برای او و آنچه سزاوار است فایده او را عبادت او
 با سحفتان بلا خوف از نادر و در جاد جنبش اگر چه بعد از محقق
 عبادت عابد محفوظان نادر و در جنبش رضای او بوده و هست
 ولی سبب عبادت نکرد که در مقام خود از فضل وجود حق
 بر آنچه حکمت الهیه مفوض شده جاری میکند و واجب صلوات صلوات
 که از وی روح و روحان شود و بطول محبوس نبوده و نیست و هر چه
 مجرد و جوهری باشد عند الله محبوب میز بوده و هست و غیر از
 صلوات واحد بر نفع شده و آنچه در این ظهور امر شده ذکر الله است
 که بر روح و روحان واقع شود که افضل عبادان و مانع در جانب
 و اگر کسی از یک گشت نماز محجب مانده لاجل کل با علی الارض مغفوب
 عند الله و فضل از زباده از آن است و آنچه در او است اعلای
 ازان است و کل که همان طاعتند حول نقطه و حدث که مبداء
 و صلوات ان باشد و بدانکه در این استادن نماز مقابل کسی هست
 که بدو و عود نمود در قبضه او است و هیچ شیئی از علم او پوشیده نیست
 و هیچ شیئی او را عاجز نمیکند و قادر است بر کل اشیا و عالم است
 بگشتی فضل وجودان مثل انکه عالم است بگشتی بعد وجودان
 و بیان آن در مواضع امر شده کل آنچه عابد بوده اند خدا را عابد با

و خواهد بر موافق امر شاهد گشت و با استدلال و بیان مانند
 فلنصلین باذن ربکم شوا یا ه نشون البای الاول من اول
 الثامن فان مثل عمل من یدله الله بالنسبه لا یمکن
 الشمس بالنسبه لا الخور ما فی این باب انکه بدانکه مثل عمل
 میظهره الله مثل شمس است و مثل کل وجود اعمال الارطوبن ضای
 خدا باشد مثل کرب و فخر مثل اول من قابل شمس الحقیقه یعنی
 آنرا که در نوم ظهور شمس حقیقت کل وجود شهادت
 یعنی طبق ضای او شهادت او بین کل اینها مثل شمس است که
 با وجود ان انها مذکور شوند و خوان این بسیار حقیقت ولی
 عمل با آن در مبداه ظهوری بعبارت صعبه که اگر در حدیث نقل
 قرآن کنی ناظر باین نظری بود اگر کل حرف انجیل جوئی بود
 معادله نمیکرد قول ایشان را با قول رسول خدا زیرا که قول
 مثل شمس است و انها دلیل مذکورند در هزار و هم چنین اگر
 کسی ناظر باین نظر بود در نقطه بیان چنین ظهور قول ان را
 مثل شمس مید و قول با سواي ان را اگر چه حق بود مثل نور که
 در لیل و هم چنین در ظهور من بقره الله اگر کل اهل بیان در
 ظهور او بقول او عامل و وجود خود را و اعمال خود را مثل اگر
 نور شمس بیندند و وجود خود را احد نموده و الاحکام که کتب
 هم بر اینها سخن اهد شد لا بر من چنین بان که در هزار و نحو صدند

در این

و در لیل با نور این است که این حکم اگر کسی احد کند بوم دنیا
 و کل علم و عمل همین است اگر کسی موفق شود که اگر کل بر این نظر
 ناظر بودند در هیچ مبداه ظهوری ظاهر و ظهور حکم در دنیا
 در حق خلق نمی نمود این است که کل در لیل خود را می بیند که در
 خود نوری دارند و انجیب از ان که مبداه هزار و یک خودی
 از برای انها بلکه مضمحل می شود نزد ضیاء شمس و مثل نور کل
 علم ایشان و فرض کن و کلام ایشان و مثل ضیاء عمل من ظهور
 الله و کلمات او فرض کن که کل وجود ما بر هم می پیچد و در ظل
 میک یا نسبت قائم میکند و میگوید از لسان مجازی خود که خدا
 عز وجل باشد ان الله لا اله الا انا و ان ما دونی خلقی فل
 یا خلقی ای یا ثنونی و همین شمس اعمال او میگوید ای ثنونی
 علم و عرفان مبداه است الی عودان نظر کن در نجوم انجلیتیه
 که بعد از صعود شمس حقیقت در ظهور خود مشتهر گشته بودند
 که بعد از طلوع همان شمس بگر نوری از برای انها ماند و در نور
 هر ظهوری همین شمس بین اگر چه ما الان هم بجان نور هستند
 و عمل میکنند ولی در آنکه در اسلام مؤمن شده میداد که بلا
 نورند و از ضیاء شمس حقیقت محجوب ماندند که رسول الله با
 و هم چنین در مبداه ظهور و رضو کن تا انکه از نور وجود
 نزد لقا محجوب خود محجوب نماز و شکر کن چنانکه نظر من خدا

ثم مثل ما علمك الله في الكتاب فيكون الباب الثاني من باب
 الثامن بحرف على كل نفس ان يورث لوارثه تسعة عشر وارث من
 الفطائر اللطيفة وتسعة عشر خانا ينفس عليها اسماء امهات
 وان لا يورث من الميت الابيه وامه ووزوجه وابنه واخيه
 واخذه وما علمه بعد ما يتعرف لنفسه من نفس والده على ان يورثه
 مطبق في باب انك اذا ايجابك مراتب وحدد هفت حرف تمام كذا
 كه حرف انبات باشند از اين جهت حكم شده كه اوست بزوان
 ميت بهر حقيقت الاهفت نفس چنانچه در شبهه صفتي هفت
 و شبهه ان خدا را بان صفت خوانند مثل اوجد و وجد و وجد
 و وحيد و صوخذ و موخذ و موصد از اين سر است كه اين نوع نفي
 شده از صفة امر و هيچ نفي نبست كه اوده نمايد امر را و آنچه
 مناسب ادا و است الا انك خدا را خوانند هفت اسمي كه فلك است
 خوانند هر يك را عدد فارق ملك انك اسباب از امر از براي او خطا
 ميگردد و مقصود ان اگر لله و في الله بوجه مقدر ميگردد كه
 شود و نمره ان انك در يوم قيامت كه كل احكام مقدر ميگردد و
 عند الله اگر شجره حقيقت حكم نمايد بدوين اين كسي له و يوم نكوي
 مثل انك حدود اوست كه الان در قرآن صبين است اگر ميگردد
 بر نفس و ان حدود حكم فرموده بود ان حكم رسول الله بود
 اين است كه ان روز حكم فرموده و نمايه الامهات در ظل ان

عالمند

عاملند و ان روز چون بران نفس حده ميشود صعب ميگردد
 بران الا انك نظر عبد انك مثل بوي كه حدود او در قرآن نازل
 شده و عاينان در فهم مثل صبا اين حكم بران نفس است و حال انك
 در يوم قيامت ناكل و امشي نومايد شجره حقيقت خود و اموت
 باسم ظهور اول انظر ما يد كل ما يد در هر پيچين و بصيرت بخدي
 باشند كه اگر صدها نفس از براي طواف بيت جمع شده باشند
 و از بلاد خود بيرون آمده باشند از براي بوي كه دران يوم ان
 طواف اوده شده و همان روز شجره حقيقت ظاهر شود و بوي
 لا تطوفوا الا كل من عمل استدرك طواف نموده و الا باطل است
 كل اعمال الهنا و بر انكه الان كه از براي او جمع شده و ميگردد
 با امر او بوده در فضل و دليل بران كتابان از قبل و كتابان از بعد
 كه غير الله نوان مثل ان نازل نموده و اگر چنين ظهور و هفت يك نقر بصيرت
 نظر همه امر ميگردد و پيچين ميگردد و او طائف بوده از براي خدا
 خالصه و كل هي ميگردد و عاين همان صراط است كه از براي
 يك نفر اوسع از سواد عرض ميگردد و از براي انك پيچين نميگردد
 ان سيف و ارق از شعور ميگردد و اين است كه در مبداه ظهوري
 بصيرت ان اقل از كبريتا حرمي افتد زيرا كه اكثر بصيرت يك
 ديگر و ظهور غير در امار الهی عمل ميگردد آنچه واقعا با امر خود
 و از براي او بوي چون او از روي بصيرت نبست و نمره ظهور صا

صفتي هفت

در محیی ماست از اربع او و حال آنکه او را قبل از ظهوری از
 برای آن بوده که بندگان مطیع خویشند لعل اگر ظهور واقع شود
 بان اطاعت اطاعت کند ولی قوی که ظهور واقع میشود مطیع
 بکان خود اطاعت میکنند ولی از وقت عصیان است اطاعت
 مثل مؤمنین با تجلیل تا قبل از ظهور رسول الله کل مطیع بودند
 خدا را درین خود و محمود بودند در فعل خود اگر طبعی شریعت
 عیسی کاهی عمل میکردند و این ظهور رسول الله اصل برین است
 که کله شهادتین بود و ظهور بدیع ظاهر شد در مقام نبوت
 ایشان لا اله الا الله و در مقام عیسی روح الله محمد رسول الله
 نازل شد و در مقام اوصیای او علی و ابی طالب حجج الله نازل شد
 و در ذکر ارکان بیست او ذکر ابواب هدی جای که اصول دین او
 بدیع کرد و چگونه است ظهور و نشون احکام دین از این است سر
 قول صوم شریف علیه الرحمه در معنی که کسی از ایشان سوال نموده بود
 از آن کلمه که حضرت صوفی باید و سبب و سبزه و تو که در آن روز
 از صفای آن ظهورند محتمل نمی شوند و حضرت صادق در ذکر کائنات
 حق ایشان میکند بعد از حق بسیار که نمی تواند محتمل شود
 بودند که اگر حضرت ظاهر شود و بگوید که دست او ولایت امین
 المؤمنین برادر تو بر میداری فی القور با او امتناع نموده بود
 که احشای او ظاهر است و اهل حقیقت که کلامه از لسان حضرت

با و شواهد

با و شواهد او چون محتمل نشد کافر شد ولی ملتفت نشد
 و این از انجابت که نظر عبید امر نمیکند و ظهور حضرت زین العابدین
 رسول الله می بیند و اگر ظهور حضرت امیر مصلح ظهور رسول الله
 مشاهده کند بالنسبه و ظهور عیسی محتمل میکرد و کلامه که او سح
 تراست از همه مقبولات و از حرفا بلیات ولی چون نظر نمیکند
 او میگرداند از برای او صراط واحد میکرد از سیف من این است
 که او باطالی این بوده که دست از ولایت امیر المؤمنین بردار زیرا
 که این امر بیست مشغ و لم یزل لا يزال نور انحضرت در مظاهر خود
 بوده و هست بلکه مراد این بوده که در آن ظهور با اسم امیر المؤمنین
 بود و در این ظهور بیان اسم محیی صفت و چنانچه بعینه امیر المؤمنین
 در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله همان وضعی بود در زمان
 بعد از او و چون و زود ظهوری اگر نظر کنی عبید امر صراط او سح
 از هر شیئی او سعی کرد امکان است و اگر محیی گویی او میگرداند
 هر شیئی که تواند علم تو با او احاطه نمود و اگر کل مؤمنین بلسان حضرت
 ایشان در حد رسد که محتمل باشند مثل ذکر طواف و ان شریف
 یک نفس در میان این کل و امر فریاد نفسی را که ایات خود را بخوانند
 بر اضا اگر فی الفور ضد بی تو و حکم ایمان بر ایشان جاری و الا
 حکم ایمان از ایشان در نفع میکرد و چگونه بود بطواف که شانه
 از نشون دین ایشان است و بدانکه آنچه کل و انداز و فضل شجر

حقیقت است نزد من آن مثلا اگر فرموده بود این مظاهر است
 نیز ندکی را می رسید که تو اندام و سیم گوید گفت این است که کل از
 نزد او است و کل محسوس است از او از صید و وجود نامشروع الیه
 ذکر ایشان را عطا می کند لعل در یوم ظهور او بفرج وجود که ایما
 با او است فائز گردند ولی این جای نموده و در هر ظهوری محسوس می گردند
 محسوس و حال آنکه در آن ذکر شده نمره خلق کلینی در این شرح یعنی
 ان الله الذي رفع السموات بغير عمد من دونهما ثم اسوى على العرش
 وسجى الشمس والقمر كل يوم لاجل ستمي بده الامم فيفضل الايات
 لعلمكم بآلاء الله وتوحيها ان الله لا يظلم احد شيئا يعني نعمه وكرام
 مظهر همان مظهر بقوله فان است لعل بآلاء رسول الله كآلاء الله
 هست فائز شده باشد و حال آنکه سبب یعنی در هر دو جای است
 بلکه در این ظهور افوی است و این که در این ظهور در سبب و سبب
 نازل شده و این ظهور مظاهر است که بیک اسبوح محسوس و حال
 نمره خلق کلینی می بینی کل با حکام آن عامل ولی از آن وجود خود محسوس
 اگر در یوم ظهور و بیک ایاز آیات بیان کل مؤمنین بقرآن یعنی نموده
 بودند بر این که این حقیقت است چنانچه همان حقیقت است که در صمد است
 بر او قرآن نازل شد لعل بر او الله در این ایر فائز شده بودند
 و حال آنکه مظاهر است که کل لا یستور لادب می کنند و ملتفت می گردند
 بر او الهی و حال آنکه بری است مظهر حقیقت از رؤیت کمی در شناسد

او را علقاء او و الفاء الله ندانند اگر کل مؤمنین بیان در ظهور
 من بظهور الله یعنی گسترد بر این که او بوده فقط بیان اهل بر او الله
 در بیان فائز شده باشند چون که آن در کل بقوله مؤمنین الله
 از این جهت ذکر مثل با و میشود و الا انما لی شانزده هیکل ظهور
 اخرونه اسرار نیست که هیکل ظهور در دنیا معروف کند خود را اگر
 چه ظاهر در هر دو واحد است ولی چون شئون اخرونه ^{عظمت} اهل
 از این جهت بیان ذکر می کند ولی چون بظهور قبل کل مؤمنین
 و عین ایشان جدید نیست که ظهور بعد از آن است که بیفتند
 از این جهت ذکر می کند با اسم ظهور و قبل بقدر خود و لعل اگر
 بخشهای عجیب هم باشد فائز شناخت او را مثل آنکه یوم ظهور
 رسول الله اگر کل مؤمنین یعنی یعنی میگردند که او است هر ایام
 بر او الهی را بحیثی رسیده بودند و حال آنکه او اعظم است از آن
 ولی از برای اهل ظهور قبل ذکر میفرماید اسم صید ظهور
 ما لعل اهل ان ظهور بران صواب که از ندرت و وجود خود فائز گردند
 فلستم فکتن مما خلق الله لکم و یجعلن کل امة لکم الله ربکم لعلکم
 یوم ظهوره با یا فائز مؤمنین ذلك یوم من بظهور الله ان توتق
 به فانکم انتم و فدا منتم بالله و ما توال الله فی البیان فالافتد
 احجیم عن لقاء الله و عما یزول الله من قبل فی البیان و لا یضیق
 فیذ فان صبرکم لیکن الاعلی النادر هم یومئذ لا یعامون وان

بعلیون لا یصرون ولكن لا تعلمون ولما اخلصون الله
 انفسكم لا یؤمنون فلما اخلص انفسكم الله وبكم لعلکم تطیعوا
 انفسکم لم یظنوا باطقی علی العالمین فلما اقیق اول الظهور
 ان لا یضرب فی الله وتكون عنده من الجدیدین فان هذا ان
 انفسکم ان امنتم بالله وایا من قبل موفون ما خلفتم الا
 لذلك وما ادرتم بامر الالهة فلا یخفی عن لقاء الله لا من
 قبل ولا من بعد وکنتم بايات الله یوفین الباب الثالث من
 الواحد الثامن ان بعد ظهور کل شیء هالک الا وجهه يوم
 القیامة ورضی علی کل نفس ان یستغفر من شجرة الالهة بنفسه لا غیره
 الا له عند حیث یلیق لیکن له ان یحضر بنفسه ویستغفر منه
 سواء ان یحییبه بکلامه او یحطه والایستغفر عن الله بسبب اخر
 الخط و غیره ملخص این بآنکه بعد یوم قیامت خواهد شد و شیء حیث
 ظاهر اگر چه رضای خوار نمیشود در حق مؤمنین بیان نگردد
 کلمه که قبل ذکر شد کل شیء هالک الا وجهه لعل کل رانف باشد
 و در آن یوم ان احتیاج را به محبوب خود میدل نشود اشیا ایشان
 بنفی بلکه اگر امکان بنفی هست میدل شود با اشیا ولی از احتیاج
 این خلق مله هوش هدایت لایش حرکت ایشان بوده نه از روی
 بصیرت بر فرض اگر ظاهر شود و قیامت را بر پا و یاید و چنین کلمه
 که استاز هر ناری است از برای اهل بیان نازل کند زیرا که کل از برای

بخار

بخانت عمل میکردند بعد از آنکه خداوند حکم هلاک فرماید بر بخانت
 فرض است باشد و فرض که حاضر شوند بعد از علم بتزلزل این ایه
 و حکم از واستغفار کنند زانو و رجوع کنند بسوی او و اینا آنکه
 میدل فرماید هلاک را بخانت که این است مشغول با اعمال شد
 و اگر بعد از سماع این حکم کل عمل جز را کند یا از آنها لکن است
 الا آنکه رایج شود بهمان قولی که هلاک کند بخانت یا بدو که نظر
 کند در ظل این کلمه هلاک یعنی که کنونیات و کل اعمال بضر
 الله تمام شده که اگر آن روز کسی بخانت یا بر این عمل کند
 روح در روی ارض نمیکند از برای وجودی که هلاک شده
 عند الله چه بتر از برای بقای او و حال آنکه حدیث این عند الله
 نودا و اولو العالم است از آن است که بعین یعنی ولی چون
 عالم حدیث نواز فرمید که از اول عمر تا اخر عمر از برای بخانت عمل کند
 و یک دفعه در ظل هلاک واقع شوی و اصلاح ان نمی شود الا از
 صد ادر که اگر بعد از تزلزل این ایه بر عالم اگر کند واستغفار کنی
 تر نمی بخشد الا آنکه رایج شوی و یک کلمه از مبدأ اخذ کنی اگر چه
 بیک کلمه خدا بخانت باشد که این نور بخانت میدهد و این همه
 استغفار هم نور بخانت میدهد و واجب است بر بعد از سماع
 ان کل اعمال منقطع گردی زیرا که کل را از برای بخانت میگردی بعد
 از ان که حکم الهی بر زبان شد چه و رایج شوی و کلمه یا از اخذ کنی

استغفار کنی

اگر چه باشد و اگر کلام اعلا ایضا و ابدی از برای اخذ
 کلمه ای بر واقع تر از برای تو خواهد بود تا آنکه در راه خدا انفا
 کنی زیرا که اگر انفاق کنی بجات می دهد و در اولی اگر اخذ کنی چنان کلمه
 بجات میدهد و در ثانیوم بنه و دیگر اگر نتوانی با سرخ آنچه مقصد
 بر از هشی طلب کن و اخذ کن که اگر از حین استماع یک طمخ صبر کنی آن
 لحظه نفس روح شوی درها لکن خواهی بود و اگر بخیل گردی
 اخذ کلمه را جاری نموی اگر نفس روح شوی اصل از صده جاری
 گردد کلمه که بعد از موت بود در جنت باشی و در اولی صمد بود کرد
 و این از برای هر ای است که باقیال بیان کل اعمال مقبول میشود
 صمد میگردد سینه بجهت او آنچه جدیدی میورد از آن لکن
 باز مؤمن جدید شوی بجهت از آن است کسرها لکن روی هیچ
 اری مثل این از برای اهل بیان در حق نشده زیرا که بجات ایشان
 در این است نزد اعمال ایشان و حدود و امانت و در آنچه میکنند
 از صده مثل آنکه با باشد در بیان اعلم از آنها باشی در بیت خود
 نشسته باشی و صاحب ظاهر شده باشد و تو فرورد گشته باشی
 و ملتفت نشده باشی تا آنکه موفف از صمد شده باشد مثل
 آنکه در راهی که کمال است بظواهر واقع شود که آنها بخیل می دهد
 امر الله را تصور کن و خوف او را در این ارض مثل خوف رسول الله
 در جیل مکه که در قرآن این آیه که تا از تو موه کل اهل از زمان درها لکن

و این نیز

داخل شدند و عند الله و عند سوله و عند اولی العالم و در نفس
 که قرآن با تلاوت نمود بهلاکت ذکر شدند و حکم و در ایمان
 برایشان شده حال آنکه تا امروز هم بمان خود در دین خود ما
 منتهی این است که اهل بیان هم بعد از ظهور منظره الله عامل
 باشند باشند بخوبی ولی بعد از تولد این ایچده ترا اعمال ایشان
 عبد عمل میکنند در راه خدا بلکه واضحی بمان دادن می شود و در
 راه آن لعل بجات یا بد و بعد از آن که از صده امر حکم هلاکت شود
 و بیکچه فایده منتهی عمل که می کنند تا او را و اولی العالم مثل
 عبادی هستند که بعد از تولد بیان عامل بودند بخیل او و قبل
 از آن مثل عبادی خواهند بود بیکه امروز در بخیل عمل میکنند و حال
 آنکه قرآن تا نازل شد و حکم او ارتفاع آن شد قدری از روی بصیرت عمل
 نموده لعل هر یوم قیامت هلاک نشوید و اگر شود بجات باید
 که فاشیم حقیقت طالع است کل امور ممکن ممکن ولی اگر غریب کند
 دیگر ممکن نیست بخیل و بشدیل الا باطوای دیگر مثلا اگر در ظهور
 قرآن بعد از تولد این آیه کسی اند رسول الله طلب نموده بود بجات
 بعد از هلاک و اشبه هر نیست که آن صده خود تا اول می فرمود با آن
 الله خدا بختناک بعد ما اهل کناک فضلا عن اولی الیک انما ^{ضلیف}
 و بهین تا امروز در بجات بود تا امروز که صمد ظهور بیان است
 تو خداوند رسول او را هدی و ابوابی کل مؤمنین بل از ملاکت

سماوات و ارض و ما بده نماید از هر شی و حال هم که شد از فضل
 مبدء منصوص نکشد شی بلکه آن مقوم مردم مانند هم چنین
 در ظهور من بظهور الله تصور کن و مراش باشد و فانی و ساعاً
 یوم فیما ماب ما و یاس یا ش از حین ظهور تا غروب با عظیم
 طوری که حساب یکینی سال خود را از قدر دور خود گذراند این آ
 که در راه خدا انفا و کنی و بجات بیاید و لکن اگر از حشا عجبی شوی
 که کل الاشی شود چه شریک با ساند دینی یا نفس خود و دینوی با خلق
 قسم بناد و عقیدت لم بزل که روح انسا از بنیت در خلق و الا از سماء
 این کله اب میشدند و هر که خطور میکند که جان بر فلک ایشان
 زیرا که میشود که از اول عمر عمل در آن برای بجات و آخر از مبدء بجات
 چنین حکمی نازل شود که یثوق الصدق و عاش که عن عذاب الله
 زیرا که عجز کل را میرساند بدانکه عدد وجهه عدد اسم و احداث
 و هر کس در خلد بجدت رسول الله و حرف حق آن مؤمن بود از دوت
 ها لکن است در زمان الا ظهور بیان و هر کس در ظل حرف و احد
 بیان آمدان بعد ها لکن است با ظهور من بظهور الله در هم چنین
 بر من هر ظهوری را بما لانها یله اما لانها یله و عباری که در انشا
 در ظل حرف وجهه قرآن بودند شبیه بنیت که در یوم فیما ماب بجات
 یا فتنند بیکت حبات ایشان و همان حرف حروف و احداث در بیان
 و هم چنین اگر واقع کسی در بیان در ظل حرف و جرات واقع شود

در یوم فیما ماب

در یوم فیما ماب بجات می باید زیرا که در آن ظهور من حرف از نفس
 ظاهر و حروف حق می او نمیشود و اگر شود علامت دوزن بجات او
 بوده در حروف وجهه بیان و همین سر از بدیع فطران جاری بود
 تا امر و دوز جاری است تا امر و دنیا لانها یله اما لانها یله مراش
 شود هر ظهوری را که ظهور الله مثل ظهور خلق بنیت و مجزاً
 حقی است که کل با علی الاعراض مثل او عاجز شوند و فانی که کرد
 مرقی نماید و بجهت حقیقت مردم بتوانند مشاهده ظهوری را
 نمود که از وقت ضیاء ان شمس حقیقت بنفسه و کلام است بر ظهور
 او و از وقت ظاهر میگردد اعرفوا الله با الله زیرا که تا امر و
 هر چه ظاهر شده اعرفوا الله بجهت بوده من این است که در حین
 اعرفوا الله با الله حجت باشد محجی بکرمی او مبدء بلکه کو او بن
 مذکر می کند که مستحین ملا اعلی محبوب خود داد هر ظهوری
 می شناسند بلکه حجت را با او می شناسند من او را بجهت و بدانکه
 معرفت الله در مقام اعرفوا الله با الله ثابت نمیکرد الا و اعرفوا
 الحروف الواحد بر این ذکر هم بما بظهور من عند واحد الا اول از کل آن
 الا من یکتون ذلك الواحد الا اول ان لا یثقون و مراد از نکتش خلقی او
 با او صفت او بنفس او من این است که حروف اول حروف حق شود
 یا حروف حق اعداد منگش شوند بلکه هدایت واحد اول کل معنی
 میشود که کل اخر وجود و انرا که نمی بیند الا محلی اول وجود و بعض

اعد خدا و چنانچه ظاهر است ادعای خلق از زمین است بدین
 رسول الله که اعلای خلق است این است خداوند نگذرد که اعدا
 از واحد اول و نشوونگی علی الله یوم القيمة لعلمکم فقلون و راد
 ازین توکل ز این است که این امر را بخواند یا انکر بر سر سجاده که بر کف
 که خدا یا من بر تو توکل کردم مرا بخت ده یوم قیامت بلکه آن روز توکل
 تو این است که شجره حقیقت که ظاهر شود ایمان آوردی یا و بیعت کنی
 بایات او که انوقت توکل بر خدا کرده و نفع تو نیز او متر شده و الا هیچ
 نتیجی صبروت نشده الا انکه است خود و اگر توکل بر خداوند نموده و شجره
 هم نیست که خداوند خداوند است در عهد خود اگر کسی را تو توکل کند بخدا
 میدهد او از هر شی که مخزون سازد آن را و آنچه شده که این بلل
 مختلف در روی زمین بر روی زمین و حال انکه کل خود را توکل
 علی الله میداند بطوری که در میان خود و اندر هر کس بستان خود
 تقفل نموده که امر توکل یاد کتاب الله هست با امر رسول با ارحم
 رحیم با امر متبعین حروف و اخذ ولی برین که کل ارجح میشود بیعتی
 ظاهر و ظهور مثل انچه در اسلام حقیقت است صدان
 رسول الله هست و حال انکه الاما لانها را از برای ه نشاء نشون
 و از برای بیان هر توکل الوف الوف می توان بیان نمود و نشوونگی
 علی الله یوم القيمة و بایات تو فون الباب الرابع من الوجود الثانی
 ان کل شیء اعداد للقطر و اوسط الحرف الحی و ادناه الحلق و حوض

اربعه

این باب انکه اگر کل از بیست کس در نظرش ایات و اعظمت عجب
 عند الله و عند اولی الالباب اعلی در یوم ظهور فاصله نشود بین
 استماع ایشان و ایمان ایشان بخدا و این است جوهر کل علم زیرا
 که دون این اگر علم را و ادا باشد لاشی میشود و حکم دون ایمان
 در حق او میشود و اگر هیچ علم نداشته باشد الا همین جوهر کل علم
 داشته و ناجی خواهد شد بر آنکه مثل آن در ظهور وی ظاهر است
 که اعلای خلق اذنا میشوند و ادعای خلق اعلی یا اعلی اعلا را و اذ
 اذنه را اگر کسی را نشد کند یوم قیامت انوا اذ احصا نموده در جات
 مؤمنین از سبقت ایمان هر بیان ظهورات از برای ان نفس
 مؤمن می توان فهمید که در چه سلسله از واحد واقع شده مثلا
 اگر یک نفس بعد از سیصد و شصت نفس بظهور الله ایما
 آورد او است اخر واحد از عدد واحد و هم چنین این رشته حکم است
 و حد کل اعداد و ادران کن و هر شی که عدل او ممکن باشد ان برای او
 اول است و هم چنین درجه بدجه تا بکل اعداد منتهی میشوند این است
 استحقاق هر موجود در میدان وجود که اگر در یوم ظهور من بظهور الله
 و شصت و یک مرتبه طعمه الماس نزد او باشد و هر یک از دیگری
 نوز و پنج مثقال ذهب در بها ضاعف باشد سیصد و شصت و یک
 نفر در یک یوم با و ایمان او رند و فاصله شود بین هر کدام بقدر
 یک بلی اگر خواهد عطا کند این اعداد و ایمان اعداد همین چشم چنان

این اعداد عطا میکند و همچنین در هر شان سوره را جاری کند
 بین و حکم الله و ظاهر لعل یوم قیامت سبقت گیری با افراد
 بر ضد یقین بخیر در حین ذر السنت بیک بقول برای در حین هر ندی
 بظهور اجابتان و ملتفت باش که این برای هر شیئی نری است که
 مثلا اگر یک نذر از طین را بر دارد و بفرماید که این طین وجود بدیع
 فطرت اول است یا هر اسمی که ذکر کند اگر چه بنفس خود طین ذکر کند
 و ذکر حرفان نکند و اجابت نکند او را در فرود طین که در چهار اش
 و آخر وجود است اجابت الله نموده اگر چه در تیره کینونیت در همین
 السنت بیک بلی گفتند ولی در این صفت نافع می کرد و از بیشتر وجود
 خود چیزی است که از شود از برای سجود بر آدم یا سجود از برای تیره
 طین مقصود اطاعت او است میزان و این که اگر آن وقت محجوب شود
 از ذره طین یا مراد محجوب ماندن از سر وجود و اگر کل چیزی که در ظل اول
 لم یجد اصل از برای آدم وارد شده و اگر بگوید کل اطاعت و ایمان
 و کرده باشی و یا بگویی امر الله هر حق تو نازل میشود چنانچه قبل نازل
 شد عبارتی من چیست او بداند من چیست زید اگر چه من است که شجر
 حیثیت چنین حکمی که در عقول نتوانند ادراک نمود یا امری نماند
 که حجاب آنرا کل نتوانند بفهمند و این از برای عرفان عبد بود
 موافق امر و اگر همان ادراک بیان امنوا بالله و ایا نرشد همان اگر از غایت
 نفسانده اگر چه در سنه ای وجود واقع باشد اگر ناظر با بر هستی

در سجده بر آدم

چرا از نیک امر محجوب و برامی ثابت این است که مراد نیک اول الهی
 از شئون نفوی بوده و هست و این شرطیک از مبدأ امر محجوب
 در هر ظهوری و الا شبه نیست که در انظوری که هستی با او را
 عمل میبکلی اگر متذکر بدین خود هستی و الا خود عصیان خود را
 و کفی بنفسک الیوم علیک حسابم از آنکه لعل یوم قیامت
 هیچ معنی از او در من بظهور الله محجوب نماند که اگر بکل وجود امر کند
 امر او را الله بوده و هست و هر کلم و بوم گوید در احدی گفتند
 کل شیئی گفتند وجه در شمع شمع و بیاری گسند که بجا
 از یک متفقا انقضت در آن ظهور و لغزین حدود
 ششم یوم القیامة بما قد نذر الله لشفق ردت الیاب المناسبت
 الواحد الثامن فرض عالمی بقدان باخذتک الماس علی
 و ادیع لعل اصفی الله و سست و مرقع الایمن و سست با
 عدی الاذین ان باخذها و یسلم من بظهور الله و حروف الحی
 یوم ظهور هم ملخص این باب آنکه در حوائج خود ذکر شده که کل وجود
 در بیان است و کل بیان در واحد اول و واحد اول فقط اول
 و از اینجا بیک از یوم قیامت حشر کل بر درجات واحد میشود کل
 این واحد با واحد اول واحد است و در کل یک ما چون بدید
 میشود که او الله باشد و از اینجا بیک هر شیئی در صفت خود نامش
 نشود این واحد را در حد خود کامل نمیکرد و مدد علی الله میشود

*

از این جهت ارشاد کرده بریم ظهور و با ظهور هر نفسی که هفتاد
 باشد بر ستم و قطع الماس و چهار قطعه لعل اصف و شش قطعه
 ذره اخضر و شش قطعه باقوت احمد در ده او شش بار بر او
 بهم رساند و اگر خواند در ظل ملک واحد اول وارد او رود و اول
 ظهور و من بقره الله یا را و بجز حرفی او عطا کرده شود که آن
 موهبه است من عند الله از برای واحد اول در آن ظهور و بها
 کل عبادها و احد اول باید باشد تا مستلزم این از سر نو حیدر
 نماید و اگر در آن ظهور کل با این اطاعت مقرر کرد بر واحد متکثر
 عطا خواهد نمود مالک که ببرد و اگر کسی نداند او باشد و شرف
 شود شیخ حقیقت و قدر ذکرش در حق او صبر نماید بقدر همان نادر
 میکرد و از برای آن و سزا و او است که مستلزم این بر نو حیدر باشد و
 صفات و افعال و عبادت و خلق و روزی و موت و حیات و شیخ
 و محمد و تکبیر و تبارک و هو و ما و نواب و قواد و روح و نفس و جسد
 و نور و بجز این اصف و اخضر و احر در کل حرف بسم الله الرحمن الرحیم
 ملاحظه نمایند و چهار دعا که از برای او را در بعد ذکر شده که عظم
 و عاها است هر نفسی که بر فرشتگانها موفق گردد خیر دنیا و آخرت
 در آن نماید و الله یؤت الفضل من یشاء من عباده و لیوئیت
 من یشاء من ملکه ما تد من عنده انه کان جوادا حیطاً
 الباء السادس من الاعد الثامن في اذن اللطيف بان و جارت

في الخلائق

في كل يوم ايام بان فخلق بيث الحى واخذ شر كل البدن بالنور
 في كل ثمان ايام او اربعه عشر ايام واخذ الاطفاق واستعمال
 الحناكل البدن وكنيت الرجال على صدورهم الرحمن والثناء
 اللهم والشفق في الملائكة في كل يوم وليلة لطيف ابن بابويه
 اذن زاده شده بتلطيف و نظافت با عا ما بكن در اماكن
 اگر در چهار روز نیک در شراحت اظفار و شعر و با بجز این در اوقات
 محبوب بوده عند الله و هست و نظایر البس و بتلطيف ان هر چه
 افرین شود او بر بتلطيف بوده و هست و حنا اذن زاده شده
 چه در کل بدن چه بر بعضی از آن بصدور که محل حب الله هست بکل اللهم
 در اول و در اول و الرحمن در اول و الهی اکل با حسن خط با سبب
 که منطبع شود محبوب بوده و اذن زاده شده و بر زبانه از این
 کلین هم اذن زاده شده و نوزاد اگر عادت باشد نفسی و افضل
 حرف خدا ذکر شده و بر بدین در جلین اگر با ب بوده محبوب بوده
 از برای اولی و کل بدن اذن زاده شده زیرا که اخذ هیچ شئی نمیشود
 مگر آنکه هفتاد دفع بالا از بدن او بر نفع میکرد و با نذ الله و سزاها
 عبد که نظر نماید در این شاهد شود و خلق خود را و ساکن شود
 محبوب خود را بجز حسن خود و الا استغفار کند محبوب خود را
 که کل کینونیا و در طرفه اولیه با حسن حال خلق شده و اگر جواب
 برساند از ظهور آن بصورت خلق کینونیت و صورت دیگر بدو است

در ایل خود قریب است مبداء از من کتاب الله ذکر شده و در هر
 عید باید بر شوی باشد که اگر از جن شیخ حقیقت ظاهر
 وان بین یلی الله واقع شود که از شیخی بر نفس خود زینت
 زیرا که امر این نشاء الا اجل یوم ظهور الله که اگر نفسی بین بدعا
 واقع شود درن شون لطافت نزد او نباشد که غیر حقیقت
 شاهد شود بر او در بیان نفی شده از هر چه حجاب لطافت شود
 حتی اگر نفسی در جسد خود عالم بدنه بهم رساند یا در لباس خود عید
 همین که مکره باشد و با شدا و را بتد نفس خود محبوب نیست که
 بدی الله با حال نازل شود لعل کل بر بیان رخ باین زینت شده
 لعل بر یوم ظهور حقیقت با بگو در مؤمنین خود مشاهده نماید
 کور و جبهه و شیا فیشا رخ می نماید که اگر کسی نفی شود
 و عرف کند تبدیل میکند و او را چگونگی بیان صبر کند ولی هنوز بان
 اهل این ظهور نمی توانند سیر نمود اگر بفصل لطیف ابدان
 الله هم شود در لطافت برودش خواهند نمود و هر چه زودتر
 محبوبتر بوده عند الله و اگر کسی را ممکن نشود جز از برای آن
 نباشد که محبتان لطیف را با عطا کرده میشود توان اول
 بر هر نفسی حتم بوده و هست که مراتب باشد که بجز در قوه او ممکن است
 در نفس خود اظهان نماید زیرا که شیخ حقیقت در بطون خود شاد
 خلق را در میثنا سدا کل ای می بیند و راوی کسی او را عیشنا سدا

در بیان او

السلامه زاده

و بعین او از انمی بینند زیرا که ان بین بعد از ظهور او خلق میشود
 در کل شی چه بسا در بدنی که هست نه بدنی شناسد او را نه با
 و نه اهل و نه احدی از خلق مثل ان اهل ظهور در رسول الله بین
 قبل از بعثت و مثل ظهور و نظیر ان قبل از اظهار ولی علم او
 بوده بر نفسی خود و بر خانو خداوند که در ظل او سازند از جن ظهور
 روح در ان عالم دارد بر نفسی خود تا منتهایه شانیکه روح بر شت یک
 لغاتی گیرد وی بیند کل را که کل با سم او میگذرد آنچه میگذرد از اول
 وجود تا اخر و کل بشیئت او فاعلمد و کسی عارف نمیشود او را الا
 انکه بشناسد او را نفس خود در آیات خود و نمی شناسد الا جن
 ظهور خود که حکم زبان بر کل شود و آیات عزت از مطلع قدس او
 مشرف گردد طوبی لمن یدرک لقاء الله یوم ظهوره و کان علی شان
 لم یشهد الله علی طاهره و من ما حبانته کان لطیف الطیف اقل
 الله الطیف خوف کل الطیف ان یفقد ان یمنع عن ظهور لطیفه
 من اهل السعوات ولا فی الارض ولا ما بینهما ان کان لطافا
 من لطف الطیف الباطنی الرابع من الواحد الثامن
 فی الجواب بالارابه لخص این باب انکه از او آمده شده حجاب در بیان
 و آنچه در ظل او انشا شود بر طبق الاظهر من بظهور الله که انوقت
 او کل باشد که معتمد شده تواند با حسن خط حفظ کلان الله
 نمود که او خواهد نمود و الا آنچه حفظی وجود و فضل او است

از آن خواهد بود و بعد از این اذن دیگر هیچ عذری از برای صبح
 نفسی عیناً عند الله در آنکه بیاید از آن نباشد که باز نشد که
 شود منظره الله را با حسن حفظ نماز یا بخرد با این زمان است
 که هر خطی که هر صد چاب عیناً بجای رسیده که بخواهد قرآن
 است و هشت نخود حضرت که اگر نماز لحظه عدم استطاعت
 کل مؤمنین می بود هر اینها اذن داده نمی شد و لکن حال آنکه
 فضل وجود حوساکن هستند با اذن او و هر کس نماند که بیان
 را با حسن خط نویسد بهتر است از برای آن تا آنکه مالک کرد چنان
 خوب از آن که من فضل الله فی نفسی به من یشاء من عباده والله
 ذوالفضل العظیم بدانکه احترام قرآن بنیت الا با احترام بنیت
 اولاً الله بنفسه و لاجل ارواحی که در آن کلمات است و کل ارواح
 واجع میشوند با ارواح حروف حی از چنانچه بد ایشان هم از آن
 حروف است چنانچه از روزی که مؤمنی عامل است بقول اهل بیت
 و ابواب اربع است در غیبت صغری که بعد از آن انچه از ایشان
 رسیده کسی نتوانست بغیری و بند علی دهد بخود کل حروف حی
 را جعند بنفطر قرآن که رسول الله باشد فان راجع است
 لا الله بنفسه و عود اولی الله هست بما یعود الی نفسه و یأ
 که امکان از خدا مکان بخا و نتواند نمود و هم چنین در بیان
 کل ارواح علیین او راجع کرد در باب اولی که بنظره الله باشد

و کل ارواح

و کل ارواح دون علیین از راجع میگردد با اولی و من که ساجد
 از برای او و هم چنین کل کتب سماویه را مشاهده کن که اصل کل
 بر لبث اولی الله هست و لم یزل حتی بوده و هست با رنگ از ظاهر
 قبل رفیع میشود و متصل میگردد بطنه و در آن بعد شصت
 که انجیل کتاب خداوندی بوده ولی بعد از نزول قرآن ارواح جعه
 ان راجع شده بسوی قرآن و انچه که نشاند و در ارواح علیین
 انجیل بود که ماند و هم چنین در بیان انچه که داخل بیان شرفان
 بقرآن ارواح از علیین بوده و الا در آن ان ذکر میشود و هم چنین
 در بیان انچه که بمن بظرفه الله ایمان او در ارواح علیین ان
 و اگر نفسی هم رسد که ساجد نشود او است کل دون علیین و لیکن
 بنامهم به نشوند و علی حسن خط انهم علیه یفقدون و در الباب
 الثامن من الواحد الثانی جواز تبعیض الشرفه الراس للبیعت
 و اخذ شرفه الوجه لقوم و الصاقه العباد و من من الخیر فانه
 لا یجبر الله ملخص این باب آنکه اذن داده شده بمتبعین شرفه
 و اخذان از وجه لاجل نوعی که صورت حسن ظاهر شود و حد
 شاد در هر حال ار شده و همچنین از عباد عبادی هستند که ان
 امر الهی محجوب یا تند و اذن داده شده صلوات در عبادت آن که در دید
 ظاهر نشود از دیدین او الا در صورتی که از قرب بود و در هست
 و صلوات در حیرت محجوب بنوره و بنیت الاحسن اصطرار کل وقت

از داده شده کل این شئون از برای آنکه لعل در یوم قیامت
 شئی در وجه الله ظاهر و باطن در روز قیامت نباشد تا آنکه مشهور
 است که لعل غایتی که بجهت عرق خداوند راضی نشود و در
 حرب و احوال است حکم اجساد و نایب و انفس و ارواح و افئده
 که محال تجلی واحد اول است فلشقق الله ان یا اولی الثغوی
 القیمة لعلکم تعقلون الباب التاسع من الواحد الثامن
 و لیکن کل نفس اسمیه و ما فاعل من چیز و در روز اول ظهور
 الاله یوم عزمیه و بحفظ الادمی الی یوم یظهر الله الشیخ طهر
 این باب آنکه از بعد ظهور انبیا و دیگر از داده شده شد که هر نفس
 بنویسد در کتاب خود بخط خود یا دیگر یا بنحویه در بیان کسب نموده
 و هم چنین اگر خود کسب در روز قیامت نموده تا آنکه روز قیامت
 بعد از آنکه در ظهور قبل از داده شوند اگر محبت از شمس حقیقت کسب
 و الا میشود که ظاهر شود و از هنوز مثل قبل عمل مکرر باشد چنانچه
 هزار و دویست و هفتاد سال است که قرآن نازل شده و هنوز
 انهابا تجلی عمل میکنند و هم چنین در روز ظهوری مشاهده
 کن امر الله و او محبت بیان که یوم قیامت یومی است مثل از روز شمس
 طالع میگردد و غار و چه بسا وقتی که قیامت برپا میشود در آن
 از صحنی که قیامت برپا میشود خود اهل ان مطلع نمیشوند چونکه اگر
 بشنوند صدیقی میکنند ازین جهت بایشان نمیکارند مثل

ظهور الاله

ظهور رسول الله چونکه نتوانستند محفل شد بجز مؤمنین
 نفوس و در ظهور قیامت ما و ان یومی است بسیار عظیم شجره
 لم یزل لطنی اوانه انا الله لا اله الا انا بوده ظاهر میشود
 و کل محبتی که آن میکند که از نفسی است مثل خود واسم مؤمن
 که در ملک اوله الامت را بر باد میزنند با و در ظهور قبل
 او صدق میشود از او منعی نمایند چنانچه در ظهور رسول الله
 اگر آنحضرت را مثل یکی از مؤمنین زبان خود میدادند از چاکری
 هفت سال در جیل جایز میشدند و ما بین او و بیست او و هم چنین
 در ظهور فقط بیان اگر از اسم رافع نمیکند چنانچه مؤمنین
 در جیل ساکن گشتند و حال آنکه کینونیت ایمان بقول او خلق
 این است که چون اعین افئده نفاذ نمیشود و اها که او را
 که مثل پروانه در حول صباح حقیقت طوان نموده ناممبوست
 از این جهت است که یوم قیامت اعظم از هر یومی گفته میشود
 و الا یومی است مثل کل ایام الا آنکه ظهور الله در آن ظاهر است
 و نوره از این باب آنکه لعل در آن روز چشم ان بان باشد که به
 ببینند محبوب خود را و در آن روز خوانند نشت آنچه که کسب کنند
 زیرا که قیامت و دیگر حکم بران میشود و آنچه که فقط بیان با
 نویسد ان است که آنچه قبل بود رافع شد بسوی ان و خداوند او را
 نازل فرمود یعنی این است آنچه او کسب نموده در قیامت کل هم چه

و چون ای کس کنند و نیند لعل ذکر ایشان یوم قیامت بین بری
 مذکور شود اگر خوانند در آن روز در ناد و نوحید داخل شوند والا
 مشی و روزگرم می کنند و محبوب ایشان ظاهر میشود و می شناسد
 مثل آنکه منظرین احمد موعود را کل نصاری منظر اند و نضر از
 برای ظهور او می کنند و حال آنکه حال هزار و دویست و هفتاد
 سال است که از ظهور آن می کنند و بدینا باش یعنی خود خوان
 و در که محبت نماز و قیامت برپا شود و نوحی نشوی که بر خداوند
 احباب بودند که اگر نشوی و او است اخبار من بظهور الله اگر قبول کنی
 لشوکل علی الله ربکم الرحمن شمه ما کنین من خبر و در روز قیامت
 ای قیامت تکونون ابواب العاشر من الواحد الثامن
 فان الذی برینه الطائفه حل النظر والنکلم سوا کان ذکر
 او اتقی و اذن من یرید ان ینکلم مع النساء اذن مع الرجال علی فله
 ما یریدها وان لا یخا و ان علی فله ثمانین عشرین کلمه خیر لهذا
 ملخص این باب آنکه اذن داده شد هر نفسی که در طائفه نوحید
 بر نظر و نگاه سوا آنکه به شکل هیکل باشد یا امر و در وقت
 احتیاج اذن داده شده تکلم من یا بر بیدار و کفایت کند
 در ظهور و اگر نبیند هشت کل مجاز و نشود این بقوی
 و اگر مفید بنهند زبانه اذن داده شده و مراد از طائفه عرف
 ان است عرف ظاهر مثل آنکه صد هزار خانه ایل ایل طائفه

کریه لعل

کوبند لعل یوم قیامت سبعین امرا خد فی جز از صید نفسی محجوب
 نکند و اگر شجره محبت از دیار یا انقاص فریاد بعد از ظهور
 لم ویم گفته نشود فلنشق الله جرفنا لعلکم تعلمون
 الباری الماری و العشر من الواحد الثمانین غسل المپشتک رات
 علی ذلک الترتیب الاول الراس و یقول یا فرد شم البطون
 یا حی شم المنی و یقول یا فتوح شم الشمال و یقول یا حکیم
 شم رجل الایمن و یقول یا عدل شم رجل الایسر و یقول یا الله
 بما و اوها شام من کافر و سدر و لبکفته بحسب لیس و یجعل
 للناشیه یمینه بما هو مکتوب علیهم فی الرجال و لله ماء السماء
 و الارض و ما یدیهما و کان الله یحکم فی علیما و النساء و الله
 ملک السموات و الارض و ما یدیهما و کان الله علی کل شیء قدیما
 ملخص این باب آنکه کل احکام بیان بر اسرار نوحید و معرفت جا
 شده که اگر کسی نظر کند از صید نامنه های آن نوحید را در کل
 بر یک هیچ جاری می بیند و اذن داده شده در مقام غسل
 یک مرتبه واجب الی الثانیه الحینه اذن داده شده و بعد از این
 نوحید هیچ ریش و کرمی نشود و لا اله الا هو و لا اله الا انما
 و لا اله الا الله و لا اله الا انت و لا اله الا الذی و جیت نفس
 اگر در ظهور می بود در سنه اول مؤمن می باید بظهور نوحید
 هر ایل الی سده شصت منتهی می کشد تا اخر ایل نوحید از این

این طائفه نوحید است

کینک و نقد واجب گشته و مراتب بهای کل مخرج خواهند شد اگر عری
 نباشد و از ن داده شده از ناس و بطن و پدید و در جلیق و در ^{حین}
 استعمال آینه و عهد الهی تا اگر کرده او را و با نچه در جهان او را ^{مقتضی}
 مقتضی بوده از بر روی نیا اگر ای است که بهمان نحو غسل داده
 شود بر ایدی انقیاء و بعد از فراغ اگر حدیث است بماء و در اطیب ^{معدن}
 معدن نمایند و از ن داده شده در کفن بر پنج توبه از حیرت گشته
 نامشهای در جهات نقل منتهی که بد و بران زیاده از نوزده ^{مان}
 نبت که نوشته شود هر که هر چه خواهد نرسد و قدری نیش از ^{اول}
 اول و آخر یا در قی نمودن سید صیگر که در جن مشاهده نماید بعد
 از موت و در جنت الهی یا نچه ما ای بوده و هشت ^{پهین}
 پهین او خانی منقوش از ن داده شده در حال و الله ما فی السموات
 و الارض و ما بینهما و کان الله بكل شیء علیما و در نسا و الله ^{السلطان}
 و الارض و ما بینهما و کان الله علی کل شیء قдіرا و ^{قال}
 نیشانه نموده کردن وفار و سکون در حق او جاری نکرده زیرا که
 احرام جسد من از احرام منوات و اسماست یا مطلق اسم الله
 از اول انتقال آن تا آخر قلب یا بلسان مشغول کرده و بدانند ^{مثلاً}
 مثلاً است اگر مہت با ایمان بان ظهور و قبض روح شود ^{جنت}
 الهی مثلند خواهد بود و الادر نارا است و مراتب بوده که موم نیاست
 نشود قبض روح نفسی شود و در نهار و در و طمعت نشود چنانچه

از ن داده

از بوم ظهور رسول الله تا امر و زهر نفسی که در غیر ایمان با و
 روح شده در جنت داخل شده و هم چنین از اول ظهور ^{بانی}
 هر نفسی که در آن قبض شود و خداوند است تا بر این ملائکه که
 موکلند بر او و داخل جنت میگردد اگر مطابق آنچه خداوند ^{بانی}
 فرموده اطاعت کرده باشد و اگر در غیر ایمان بیجان قبض روح
 شود اگر عمل ثقلان نماید که نفع یا نفعی بخشد و اگر بعد از موت
 او کل جزایات از برای او شود که نفع یا نفعی بخشد ^{اول}
 بخداوند و اوقات او اطاعت نماید محبوب خود ما با نچه در بیان
 نازل فرموده لعل ان ترث و لکن کند او را رحمت الهی و در جنت ^{خلد}
 غلظت کرده و در ائب باش ظهور من بطرح الله و اگر بشوی ظهور
 او را و بیدار اینک بلی نام نماید در نهار هفتی چه قبض روح شود
 چه در جهات باشی این است در خدا در زهر ظهور او زهر نفسی
 مراتب باشید که در صغفهای بوم ضیانت بیرون نری که
 صغفهای آن روز ^{بلی} است که او در میشود و ایات مشغله
 که ظاهر میگردد در حق ظاهر و بظهور یا ارمیاج جنتی است که از هیچ
 انزلی و زهر بر هیا کل اندک کل و حیوانات مثل اینکه اگر در این ظهور
 نظر کند کل را مشاهده میکند و زیادت کن موفی داد هر عدد ^{حد}
 و مشون دیگر در این باب آنرا شده که خواهی شاهد شد بر او
 لوح ان قل الله یؤتیکم بامر و لیا در ان الملائکه ان بعضی عباد

المؤمنين وهين قسم که روح مؤمن را ملائکه قبض می نمایند
 خداوند روح غیر مؤمن را هم شیاطین قبض می نمایند چنانچه هر کس
 در خلل بیان عروج نماید تا بقبض روح آن ملائکه می آیند و هر کس
 غیر بیان موت او را سد یاد و زبان ملائکه بر او بکند می آیند
 زیرا که مؤمن سر نمیکند او را چگونگی بملک رسد و اگر کشته عطا
 شود او عیون شیاطین الهام نمیکند از شدت حرارت نار
 در آن آنگاه چون در مجامید قبض روح می کنند و بجز نماند
 و روح مؤمن پس بدی الله حاضر میشود و هین قسم روح در
 مؤمن در حد خود خداوند نظر را می آنگذارد و مبرماید تا گردان
 بگیرد و توکل بر خداوند که موت تو را در دست نکند و از برای خداوند
 که عبادت کرده چون بر سبیل نبوده جز او دارد نشوی و وصیکم الله
 انفسکم ترک عبادة لعلمکم شغور الباب الثانی والعشرون
 الثامن احکام محل القرب المحض این باب آنکه هر کس بوده باشد
 در آن ارض یا در جولان شصت و شش فرسخ اگر بگذرد از آن ارض
 و در سال بر آست که وارد شود و در آن محل در هر سه یک مرتبه
 نوزده روز بر آن ارض باشد تخلیص نماید خود را و در آن محل بیخ
 و کعبه نماز کرده و هر کس استطاعت ندارد در بیت خود چنین
 محل میکند و عفو شده بر سگان غیر از حد و اگر ار شده بود که میتوان
 انرا الله مخوف کرد بر بین و فضل خود را و شاهدا کی حد خلوت را

خداوند

ابو القاسم بن علی بن ابراهیم

خدا و انا است که در این سبیل چه قدرها صوفی شود و آن
 یک نفر نبود که یک قدم از برای خدا بر دارد هین قسم در ظهور
 مثلا خواهد بود کل عمل نکند ولی از مبداء امر محجب و کل از با
 او ساجده شید و از نفس او محجب و اگر را احتجاب باطنی باشد
 این حدودات بر کل جاوی نمیشد حال یکی محجب میشود و کل خلق
 با او متحد و الهی میگردد و اگر در بوم ظهور من بظهور الله هست
 کنید بر ایمان بخدا که ایمان با او است و اطاعت او که اطاعت خدا
 و بعبادت خدا که بعبادت او است و رضای او که رضای خداست از برای او
 نمیشود که کل تا بوم قیامت بان حکم کرده شود این است حدیث
 الهی بر ایشان و مشیت فاهمه او بر ما برید لعل بوم قیامت بر ما
 حویشاید که محجبین این ظهور در برنگرد و حویران آنها محجبین
 مثل آنکه محجبین از رسول خدا را در مسکنید و خود محجبین نشدند
 ولشقق الله حق ثقتانه ان لا ترضی احد دون ما رضی لا
 لعلمکم بوم الفیفة علی الله لا یحکون الباب الثالث والعشرون
 الواحد الثامن اذن ان یکون علی النقطه حسن و شعبین
 في اولها و اخرها المحض این باب آنکه چون شجره حقیقت را از الله
 بوده و هست و در او دیده نمیشود الا الله از این جهت ار شده
 که در همین استوار بر عرش خود انتقال از عرش اول بود و بیخ کله
 نغظیم گفته شود و در عرش آن بیخ نگیب ز پایه اذن داده نشده

زیرا که حروف و حتی ازان واحد بالعدد ظاهر میگردد و کل را با
 منگوه واحد واحد از واحد اول مخفی میگردد لعل در یوم قیامت
 در چنین ظهور و شجره حیثیت اگر عامل الله بوده در آن را با کل حرف
 حی یا مشاهده میکنی ز بطوری که در نفس حرف مشاهده میکنی بلکه
 قدرش صرفه بر بخلی باها که مدلل گرداندان ظاهر را بر نشان خود
 وهم چنین کل را با اعداد را با لسان میگردد و الله عالم و دانای آن روز
 ظاهر میشود اگر صادق بوده اگر چه در ظهور من بظهور الله از
 برای او عمل کرده الله عامل بوده و الا صادق نبوده در عمل خود هر چه
 که در آن روز با ایمان است و از برای خدا عمل کرده از برای او
 عامل خواهد بود و الا عمل اندرون الله بوده که از برای او را
 نشد چنانچه در ظهور رسول الله اگر بقی عامل بوده الله از
 حروف انجیل از برای رسول الله اظهار ایمان می نمود و همین ^{نشد}
 که نشد علامت این است که خالص نبوده وهم چنین در ظهور شجره
 بیان که عامل از برای خدا هست بقی است که عمل میکند الله با نابع
 او و الا خالص نبوده که اگر خالص بود لدون الله نمیشد و گفتن
 الله یوم ظهوره لعلکم تعقلون الباب الرابع والعشرون الورد
 الثامن ذان اکل نفسان بنام من آیات لسان و کل یوم و لیله
 سبعه اینه و ان لم یفد فلیمد که الله سبحانه و تعالی این باب
 انکار از انجا یکم توحید و حروف ذال منزه الی عروج او است و سزا

اینکه عدد

اینکه عدد هفت اللهم که هر حرف بیشتر ثالث توحید کند و بیشتر آن
 ظاهر میگردد و اذن داده شده که اگر کسی بتواند هر روز هفت صفت
 ایه از بیان تلاوت نماید و اگر نتواند هفتصد مرتبه الله ظاهر بگوید
 و نماز آن اینکه اگر یوم قیامت باشد مؤمن شود بمن بظهور الله یا
 کینویت از این شود که مدلل شود حرف ذال و یکی از اعداد
 آن گردد اگر خارج از عدد کرده و زیندینا الا واحد بالعدد و
 نمازین است که این امری باشد سهل بل ایسه است از هر شیئی اگر
 ایمان او روی بی چون آن روزی است عظیم بسیار صعب که تواند
 با مؤمنین بود زیرا که مؤمنان روز اصحاب جنت است و در
 مؤمن اصحاب نارد جنت اموغ من بظهور الله یقین کن و طاعت
 او ندارد و وجود من له سبحانه و رضای او چه در آن یوم خود
 کمان میکنی که از اهل جنت و مؤمن با و هستی و لکن محجوب میشوی
 و در اصل نار مغر تو است و خود نمیدانی تصور کن ظهور او را
 مثل ظهور و فطره فرغان که چه قدر از حروف انجیل مستظرف بود
 او و اولی بعد از ظهور اصحاب جنت نبود تا پنج سال الا امیر المؤمنین
 و هر که در آن یوم مؤمن محض بود سوای او کل اصحاب یار بودند
 و کمان می کردند که اصحاب جنت اند و هم چنین در آن ظهور مشا
 کن که نماز و نماز با نذر ابر الهی جواهر خان را حرکت داده تا آنکه
 سیصد و سیزده نفر یقینا گرفته شدند در این صراط که بظهور ^{عظم}

او اوست و در هر کوشه مدبران را بجای میباید و هستند که با علم
 و اجتهاد مذکور در وقت جوهر کبری کذب پاک کنان فیض نغابت
 و احوی پر شد این است سر کلام اهل بیت و ظهور که هر یک در اسفل
 خلق اعلای خلق و اعلای خلق اسفل خلق و همین قسم در ظهور و
 بظهور الله بین اشخاصی که خطور نمیکند بر قلوب ایشان درون حیات
 خدا و او کل بدین جهت ایشان میکشد در روح چه بسا اصل بنا
 میکند که ایمان با او نیاید و بند و عبادی که خطورشان در حیات
 نمیکند چه بسا از ضایع ایمان فیض و لایست از مبد و وجودی پر شد
 زیرا که بقول او خلق میشود و آن در این معلق میشود از اعلای کبر و
 که شرف راضیهای آن مثل آنکه در ظهور و رسول الله و صیبا بقول
 او وحی کشند بر بین کسی که فیض وجود و لایست عطا میکند خلق
 او در حق او اسم مؤمن کرد و ارنای خلق او است بر او منع می کنند
 قسم بدانند مقدس نام نزل اگر کل اهل بیان مؤمن شوند بیان
 شمری حقیقت مثل آنکه اول بن امن با او مؤمن شود هر پندری
 پوشانند او را فیض اسم خود کرد که بنی بخت او دیده نشود الا
 او و اگر اسم او عظیم است اعظم میکند و منسوب بخود می کرد
 و در کتاب نازل میفرماید الله لا اله الا هو الاعظم الاعظم
 بر بین کسی که این است بحر وجود او که لایستی محضی از اساحت فنا
 بساحت فتنی لغائی میرساند که در کتب بنیست خود او دیده نشود

الا اسم او اگر در ظاهر در شینت او دیده نشود الا شینت مظهر او
 این است خود فیاض نام نزل و متان که نزل هر کس را خواهد فیض
 فنا پوشد چون بدینند که عبادت او را اولی از او محبت چون
 از مظهر ظهور او محبت چنانچه دید رسول خدا که کل مؤمنین
 با تحیل خدای پر شدند و مؤمنند یا نچه او نازل فرموده و حق
 دید محبتند از نفس او که احباب او را و احباب خداوند است
 ازین جهت حکم لدون الله کرد در حق ایشان و هم چنین در غیبه
 بیان و هم چنین در ظهور و من بظهور الله که اگر کل دران روز نقل
 بمبد دلیل جوهر بسط کنند یک نفر از اهل بیان می ماند که
 مقصد حق نکند او و اصل آنکه اگر در ظهور و غیبه و حقان کل مؤمن
 بودند بفران از قبل از الله یک نفر می ماند الا آنکه چنین اسماع
 ایما الله از بیان رخ بصر از صراط میکشد در این است که شینی
 باشد شما را ای اهل بیان با ایمان با او بلکه اگر ایمان نیاید و دیده
 لدون الله میشود بلکه هست که به ایمان او رده که الله شوید
 و از ناز بنو مبتدل شوید و الا او غنی است از کل اسوی مثل
 آنکه اگر او روزی کل با علی الارض اگر ایمان او وند بیجان خود از ناز
 بجای می پابند و داخل جنت میشوند و از ذکر لدون الله که
 اشدا هر نواز است بجای می پابند و داخل جنت الله میشوند
 که اعظم از هر جنت است و از ذکر کاف بجای می پابند و در ظل

ایمان داخل میشوند و الا لفظ جفیف لم یزل ولا يزال یعنی بوده است
 از کل شیء و کل مفسر بوده اند بسوی او وجود کینونیت خود که
 اگر کل با علی الاثر در یوم ظهور رسول الله ایمان آورده بودند
 خود از نجات با نسیه بودند و حال هم گریه آورده خود در نهار
 بخند میماند و هر ظهور خود هفت نموده که خود را نجات دهند از
 ناپدید شدن و الا ظاهر ظهور مستغنی است هیچ شیئی نیست الا آنکه
 بکینونیت از برای او ساجد است و تقبل اگر چه خود محجوب است
 و در یوم ظهور او مؤمن نگردد که اگر کشف عطا از او شود
 مؤمن است از برای او چنانچه بظاهر قبل او مؤمن است ای اهل
 بیان نکرده آنچه اهل فرانس در آن عهد از سجده کنند و بر مظهر
 آنچه نیاید که ندان است که بگذرد کل اعمال لدون الله میشود
 و عامل با شفت نمیشود چنانچه کل ملل همین جهت محجوب میماند و
 نزد هر ظهوری لایق است که کل بان ظهور مؤمن شوند زیرا که کل بان
 قائمند و شلوق البیان علی الخروف و انما اللیل و اطراف النفا
 لعلم باسم الله بخدیون ثم لا سماء الله خزینة الباب الثامن
 العشر من الواو انما ان فی کل احد ان یاهل البقیع رضامن
 نفس بوجد الله و ربها و لا یبدا و یجهد فی ذلک وان یظن من احد
 ما یمنعها عن ذلک جعل علی کل واحد باذن و ویرلان بظهور النور و
 لا یجوز الاثر ان لمن لم یصل الی الدین و من کان معتوقا بقی حقیقت علیته

الافغانی

الافغانی از شاهدش و من الایمان بالبیان و لم یجل علیه او علیها
 شی الا اذا بیح فی البیان و قبل ان یرفع امر الله اذن فی یوم من بظهور
 للمؤمنین و المؤمنات اعلام حجرون علیهم این باب نکره در این عالم
 اعظم تر از که خداوند بعد از ایمان با او حروف واحد و آنچه در بیان
 نازل فرموده داده احدی را نیست از وجود خود که بعد از موتشان
 ان را نکرده بخیر و امر شده در بیان باشد امر حقیقی آنکه اذن داده
 اگر سبب منع در طریقه مشاهده شود اختیار اذن از زبان نا اینک
 تمام از وجودان ظاهر کرد بعد لعل و رقی شود از و رقی جنت اگر ایمان
 او در یوم بظهور الله و الا و رقی میکرد از و رقی ناز و اگر موجود
 اولی است عدم ان از وجودان بجهت است و حلال نیست افترا
 الا بافتنی که ایمان آورده باشد در هر ظهوری بظواهر ان ظهور
 و اگر احدها اختیار ایمان نه نمایند اذن از داده نمی شود
 از برای ان وضع کرده میشود از آنکه ایمان بنا آورده حضور
 زیرا که مالک کل شیء خداوند است عزوجل و اذن نداده بر غیر مؤمن
 تمسک شیء و آنچه بر ابدی غیر مؤمنین می بیند یعنی حوائث که اگر
 حق مقتدری باشد بضرای ایشان از ایشان منع میکند
 الا آنکه ایمان او در چگونگی ما بملک ایشان الا قبل از ارتفاع
 کلام الله که بعد ظهور است اذن داده شده از برای حفظ نفس
 مؤمنه ولی حسین ارتفاع اذن داده نشده بلکه نمی تواند در و

جست باورق نارغزین شود زنی اگر کینو بنبت ان مد از نفی
 و کینو بنبت اند از انبات وان لاشی محض است وان با سبب
 صرف است با در الله و سزا و او است بر کل نفوس مشرف در بیان
 کما در برای جن نری از وجود خود واحد نمایند تا انکه عکس شود
 مراتب اعداد تا انکه در بحر انهار داخل شود چه در بدن ظاهر
 اعداد و بنهایت است که بدجه درجه اما لامها هر چند می شود
 هزار و دینست و هفتاد سال قبل از نظر کن که محمد بود با المومنین
 از مؤمنین بقران و از وزیر بین مساوی احصا نمود این ششم
 که الف لامها میرز میسند و بلاغی از برای ان بنورده و بنبت
 و هم چنین صده ظهور بیان و امشاهده کن که تا چهل روز
 غیر از حرف سین مؤمن بیابن و احدی و کم هم های کل حرف سیم
 نفیض ایمان را پوشیده تا انکه واحد اول تمام شد و بعد مشاهده
 تا از روز که چه فکرمکتر شده این واحد ششم بذات مقدس از
 که اگر صده ظهور اسباب ظهور ظاهر شده بود از زمان علی الارض
 غیر از مؤمن نبود زنی که حیفت تا انکه است که اگر کل داخل
 در ظل او بیان حیات مسیح میگردند محمد و محمد و مکبر با انکه از
 ملک او شی منفوقی که در دیار ملک او شی زاید شود زنی که از
 برای خدا بود ما چه در سموات است و از جن و مایهها چه ظاهر
 که مظهر حیفت بظواهر او فرماید یا انکه کل باسم او اظهار نماید

در هر روز

درجه بدجه خواهی دید تا انکه از حد بالحد و از هفتم
 بلاظهار مشاهده کنی مخلوق جنت بدع را و لشکر کل علی الله
 شرفه ایام الله مضروبون الباب السار و العشر من الواحد تا
 فيما كتب على كل نفس من كل ما يملك من مائة مثقال ذهب من
 بها كل شیء تسع عشر و واحد لله ان كانت الشمس طالع بلبل
 الیه لیقسم من بین حروف الواحد کل واحد مثقال انشاء
 و الا الامر بیده لا یسئل عما یفعل و هم یسألون وان كانت الشمس
 محجبه و یكون للحروف الواحد تریه یوصلن الیه ام و ان یصرت
 بیما یقران من بین نفسین وان كان یصرف العبد لولده او بنده
 و مثقال النار یحفظ لمن یطهر الله او یصرفه فی السبیل و یسأل
 بنفسه و یحفظه کعبیته لیزون الی صاحبه ملخص این باب انکه
 بعد از ان که شیء بیها صد مثقال ذهب رسید بر بالذات است
 که نوزده مثقال بحروف واحد و یک مثقال الاجل تا انکه در
 ظهور و شجر حیفت است اطاعت از خداوند نماید و اگر لیل طالع
 بدذات ان حروف میسند کل و اگر نباشد بیان مغشوشی
 سازند بین دو نفس او مثقال ندارد و حفظی نمایند تا مبنی ظهور
 رد شود و در ظهور او منقطع میگردد حکم انشان و عطا
 بدذات الایمان ان شرفه این انکه اگر در ان روز حکمی فرماید مثل این
 امر و اطاعت میبکند کل است که اطاعت نماید چگونه است از روز

که اطاعت رسول خدا می نمایند در کل احکام همین قسم است اما
 شجره حقیقت در هر ظهوری در هر ظهوری است یا در حجیت
 از برای عارفین با و در آن روز که ان یوم لعلنا الله است و اگر کسی نتواند
 در آن نمود نایامش دیگر و سزاوار است که بعد بعد از هر صلح
 طلب عت و مغفرت نماید از خداوند برای والدین خود که
 ندانید رسد من قبل الله که از برای نوال شده و هر چه دیگر ضعف
 از آنچه طلب نمودی از برای والدین خود طوی لمن بدک ابویه
 بدگوشیه انه لا اله الا هو الغنی المحبوب الباقی فی تاریخ و تفسیر
 من الواحد الثامن فی ان الفضله و ان هی انا بلغنا بامام پوزن
 سنه الف و حشر متقال فاذا حشر و شمعین متقالا للفظه
 و لیا خدا الله عنکم و کل عنکم یسئلون و لوزن لای یظن بالله
 تحفظت کعبتکم لخص این باب بکنان اینجا یک هیچ عری نیست
 مگر در طاعت خداوند چنانچه در هر ظهوری بین مؤمنین بان
 افتخار بعضی بر بعضی با طاعت خداوند بوده در پیشون دیگر
 زیرا که شوند دیگر در نزد اهل ظهوری و حال آنکه حکم حق بر او
 عینش بوده و هست اگر میخواهی این معنی را مشاهده کنی آخر ظهوری
 نظر کن که گاه هست از اول عمر تا آخر بالوضوح که صحت نیست نمی ماند
 یا بکنان افتخار کند که من نظر با سمان کرده اما با وضو بلی این عزت است
 اگر مغفرت نماید پیش برالدین باشد که معرفت الله و معرفت ظاهر

در تاریخ و تفسیر

باراد از نزد او باشد و الا کینون پات میدک میشو از نوبت
 بنا و نبش چگونگی در اعمال رسد و بدانکه بعد از آنکه عدد دهست
 بعد کل حرف رسد تا عشر عینیت بشش او و پنج میشو و اگر
 سنه و اشترک می بشش می رسد و از وقت اول حرف اشاره
 می شود که هو باشد از این جهت امر شده بعد از این
 دو بیان حد بود پنج متقال از هر یک الله بر باشد شود
 و در ظاهر بفظ چه در اولی وجه در آخری بان اول عمل شود
 و در باینها بنورده نفر از اولو الطاعه که از ندهد بهر
 عدد هاشمیت شود و ذکر آن در موانع آن خواهد شد این است
 که تا یوم میامت می ماند و مؤمنین بان عمل میکنند و از هر یک
 اعظم تر بوده و هست زیرا که در آن تغییر می و بنده بلی می خواهد
 نایامش و بک حال نظر کن خود بفظه بسیار این اگر بعد از آن
 عدل آن حکم کرده بود می توانستی لم ویم کوبی اگر مالک می بودی
 و از اهل جنت که اطاعت خدای خود می از وقت مشاهده
 که بیک حکم چه فدی وجود حق تو و کل خلق شده زیرا که اگر من
 علی الاخری مؤمن شوی و خواهند داخل جنت شوند با طاعت
 او الهی انبه بر کل برین چه فدی حکم و اوردی اید و حال برین
 چه فدی وجود شده این است که هر چه هست از مید است و کل
 عامل مثلا اگر رسول خدا از موده بود که در هر سنه یک مرتبه

حج کن یا استطاعت یا استطاع مؤمن می توانست مخوف شود
 بلکه تقریباً بیست نود خداوند با طاعت و توفیق انبیا و مراد
 در ظهور طاعت و هم چنین کل احکام و امشاهده کن کل آن شخص
 او هستند اگر کسی را خواهد عقی کند عقی میکند تا یوم قیامت بخ
 نرزد روزن خود هم چنین اگر کسی را خواهد سلطان کند سلطان
 میکند تا یوم قیامت و هم چنین اگر خواهد کسی را عزیز کند عزیز کند
 تا یوم قیامت و سبیل آن اینکه اگر رسول خدا فرموده بود نیز
 فلان شخصی نفس مؤمنی کل است که او را عقی کند که یکی از حد
 این است امروز برین که چنانچه یاد داده بودند که صدق غنا
 شود و اگر فرموده بود که یابد سلطان از قبل این نیز هر فلان
 باشد مؤمنی می توانست مخوف شد و تا یوم قیامت از آن
 او باقی ماند و اگر فرموده در هر این مؤمن باید تا قیامت عزیز
 امروز برین که عقی است او چه قسم بود و حال آنکه عقی پس از
 ولله علی الناس حج البیت سالی هفتاد هزار نفس می روند
 و حول طین میگردند این علو لر خدا و استغلال آن براسوی
 خود و هم چنین اگر بر عکس خواهد که خواهد کسی را فقیر کند فقیر
 میشود و الیوم الفیقه برین یک ذکر الهی را بدو در حد نازل
 کرده امروز برین که در شرف و مؤمن برین که اسم او نیست که بعد
 یک اسم ذکر ندارد اگر چه در سلسله روز حق باشد هر قوی

ازین باب

ازین باب آفر می شود که بعد از ذکر اسم هم نماید و هم چنین شوق
 دیگر را مشاهده کن که از حضرت از قیامت است تا قیامتی نگاه
 حکم که بیکان یکماه ریاست خود در ظل طاعت بیرون می آورند
 و حال آنکه اگر تکرار در مطاع الهی با اسم حق بر پا است که می کند
 از اسلام است این طاع و حال آنکه واقع عند الله و عند اولی ^{اعمال}
 لدون الله حکم میشود برین بعد خلق با که از صبا اری که از قیامت
 تا قیامت بخوبی بیکان یکروز لذت اگر چه لدون الله باشد چگونه
 جان میدهد این نیست الا عدم بصیرت از اولی ^{الابتساق} بصیر
 و مؤمن و فتن چگونه از قیامت تا قیامت می کند که در جنت باشد
 و یک روز میگرد که در نار باشد بعد همان یک روز بعد
 و نا خدا خواهد که او را از نار نجات دهد حکم لدون الله و نا
 در حق او شود بدانکه نجات خدا اهل نار را از نار این است که ایشان
 میخوانند بسوی خود اگر مقبل شدند نجات می یابند و الا در نار می
 و از آنجا یک دعوی خدا ظاهر می شود و الا دعوت ظاهر بظهور
 او هم چنین اجابت خداوند ظاهر میگردد الا با اجابت آن ازین ^{جهت}
 که در هر ظهوری اهل ظاهر و چون که اجابت نمیکند خدا را بظواهر
 ظهور بعد و مظاهر که میخوانند کل را بسوی او مدلل بر او هستند
 از حروف و هر واحد کولالت ^{که} واحد اول از نار نجات نمی یابند
 مثلا اگر در چنین ظهور رسول الله کل با علی الا عن اجابت که بودند

اورا و او را از اکل از نارنجات یا ضربه داخل جنتی شدند زیرا
 که آنچه در احسان حکمی شود از نارنجات و جنت بر حکم این عالم اطائف
 میکند و از این جهت درین اسلام امر شد بفرار اهل با
 ما بفرار داخل جنت کنند و امر شد بقتل جنت در میان خود
 لعل لعل لعل لعل جنت را پوشند اگر بقی در میان بعضی
 کل با علی الارض را داخل در میان کنند کل را از نارنجات داده داخل
 در جنت نموده و این است فضل و جزای ایشان قسم بذات مقدس
 الهی که اگر در ظهور من بظهور الله کل طاعت نمایند او را یک نفر
 در میان نماید الا آنکه کل داخل جنت شوند و کل با علی الارض
 قطع شود از قطع رضوان دل جز من بر من بر او است
 از درون زمین که در لیل اللیل بفرج و ایشمال و با اسم او اظهار
 زمین در پناهی نمایند و شش روز از برای لغای او که با پند و د
 نضرع و زاری او فی که خود را می شناساند چنان خود که اعظم
 جنتی است که خوف آن منصور نیست زیرا که اولین مؤمنان الله
 و مؤمنان الله منصور نیست الا بفرقت او عباد یکدیگر می شود
 در بقول ایشان از ظهور قبل او الله عمل میکردند بر چیز نیکو
 لاین نیست محمل میشوند اگر خطور کند در باب ایشان در جنت
 او اعظم است از هر عیضی از خدا و کل اعمال را یک دفعه می کند
 کامل را بکن می شناسد چنانچه در ظهور بفرق و زمان شنیدی کل زمین

با بخیل

با بخیل منتظر بودند احدی موعود و او شنیدی که از ایشات
 بر شمس بیفت در بهشت و سه سال ظهور خود چه کردش حتی آنکه
 فرمود ما او فی بی مثل ما او فیث تا آنکه کل از برای ظهور او
 و ایشمال می نمودند که بقول عیسی در حق او عمل کنند و با خدا را
 که در آن روز می بودی و در ظهور و بفرقه بیان بودی که چه کل بی
 بر رسول الله منتظرند ظهور موعود را و از آنکه این حدیث
 از رسول الله هست و عامه و خاصه بر آن متفق اند و شش بهشت
 که خواهد ایمان منحصر بود یا تا ششم و قطع اسلام همین پنج قطع
 ظاهر است که اهل از خود را تا ششم میگویند و بظواهر از قرآن
 را در اعلام میگویند با وجود آنکه شجره حقیقت طالع احدی از اهل
 ان شناخت او را و بعد از شناختن ظاهر است حدیث ایشات
 که همان کافه است و ذل ایشان و حال آنکه شش روز از العجل العجل
 میگویند در بیان هم همین ششم برین موعود مشوک کل میگویند
 که مؤمنان هم این همان شمس کل است که در بید بفرقه بیان
 و بعین دیدن فرقان و حال آنکه بفرقه بیان بشاء ظاهر شد
 که هیچ طفلی نمیشود انکار کند و حال آنکه کل میگویند و بیفتن تا
 که قرآن کتاب صفات و نبوت نبی و ولایت ولی و حجت ابواب
 و کل احکام دین اسلام بان بر پا بود و کل از راه اعظم معجز رسول
 ذکر نموده بودند و بیفتن داشتند و مفلوح ایشان بود که غیر

میشوند مثل از ظاهر کند و در عرض یک هزار و دویست و هفتاد
سال یک آیه کسی مثل آن نیارده همین قدر که ظاهر شد مثل آن بحث
و مثل بحر یا لطفی از مجرد خود نازا غنود کل از آنجا بیکه باید
بفین گشت که من عند الله هست و امکان ندارد من عند خدا
بنقص آن و ایمان خود ایشان رفتند بر اینکه من درون الله هست
و که در دنیا که در بنای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن گویند که کل
باسم او کنید آنچه میکنند و از آن محبت نمایند و اگر محبت نمایند نفس
خود ظلم وارد آورده آید اگر او خیزد وارد نیاید و اگر العباد
با الله بر او درون حق وارد شود بر خدا وارد آورده آید و حال آنکه
شب و روز از برای او سجده میکند و از اول عمر تا آخر میباید از
برای ضایع عمل کند چه اعظم آریست که نمیشوایند مثل شده
از صغیر و کبریا و نفسی بدین یک نفسی که او را نمیشناخته آید
وجه بسا که بدو و او را ولی قرار او بوده آید ظاهر میگردد و
بکلام لا اله الا الله این است که کل یک دفعه منقلب و
صحیح می شود و از علو امتناع آن شمس حقیقت و سمو ارتفاع آن
طاعت برودیت و اگر نظر از جوهر دلیل که آیات الله هست بر ندارد
و آنچه در قرآن گفتند نگوید و آنچه بر بیان گفتند نگوید
لعل اگر ایمان نیاید بر خدا حکم نکرده باشید و الاحکام آن با نفس
خودتان اگر کسی حکم خدا کند چه خدا دارد که قسم بدان مقدس الهی

که عبادی

که عبادی که بر او حکم میکنند استند از نفوس خود را بنظر آور
حکم کرد و بنظر آن چه قدر بعدند اشخاصی که در مقابل رسول
ذکر وجود خود کردند بنظر تو همین قسم تو حق الهی بود اگر مؤمن
نباشید نزد اشخاصی که بعد از ایند و امر و نه هستند اشخاصی از
روی بصیرت و هم چنین در ظهور من بظهور الله من منین با و
از روی بصیرت می بینند حکم محبتین را بعد از آن محبتین
در این ظهور و هر آنچه تو امر و مذکوری از صور منین مکه و مدینه
میکنی بامید از اسما ایشان همین قسم اشخاصی که بعد از ایند
یا العبد را بنظر خود و هم چنین در ظهور من بظهور الله که اگر ذکر
باطل هم بماند لاجل ذکر حق ایشان را از این بقدر لایق ذکر است
مثل اسمی که در قرآن نازل است قدری اعقل نموده و از جوهر
نظار بر ندانند لعل در آن در نجای یاب و الا عاملین هر ظهور
کل اعمال خود را میکنند لایسویگان آنکه از برای خدا می کنند
و لشققن الله حق ثقاته ثم یامر الله نوصون الیایا للسان
والعشر من الواحد الثامن في الصوم و لشذکر و الله و شش عشر
بوماعن کل محل اخره و هم صائمون ملحقین این باب آنکه اول آید
خدا را بدان از صوم گفته ان چه چیز است و آن اینکه در ظهور
اگر می پویی و از رسول خدا سوال می نمودی سبب حق او را این
جوابی فرمود با آنچه ذکر میشود که صوم از برای آن است که صائم

از ظهور خداوند است

شوی از هر کسی که بدو است مثلا در زمان سول خدا اگر دوست
 نمی داشتی هر کس که او داد دوست نمی دارد و بنوری از برای هر کس که از
 برای او نباشد و صائم بدینست نواب صوم از برای تو عطا می شود
 و هم چنین حرفی در حروف و احداث بیاد جاری کن تا مشغول
 شود بجز آن حرفی که جامع ظهور و انکسار است که اگر صائم از دست
 آن می بودی هر این در آن روز صائم از برای خدا بودی و هم چنین
 نظر کن در حفظه بیان اگر شنیدی ظهور و او بر فلیت خطور کرد
 در وقت حیثیت آن اصل برین مرفوع میشود چگونگی بصوم برسد که
 فرقی از مرفوع تو است و در حین استماع بخت بر تو بالغ بود زیرا که
 آن کسی که بنویسفت با بابت احتجاج بنویسند و همین قدر که بخت
 مادی اجتناب از اجابت الله بوده در ذریع و ابع زیرا که ظاهر آن ظهور
 بود و خود را بظهور یکی از نوابی که نموده بود این است که در وقت
 و ابع در اول ظاهر بود زیرا که همان در کلمه لا انا الله لا اله
 الا انا نازل نموده که اگر صاحب فریستی در امکان باشد تواند میرسد
 و بقیه نمود باینکه آخر عین اول است و ظاهر عین باطن در پیش
 اول ندر در شیرت از نواب که اسمها هر شیر در پیش او است بخاوند
 از حد او نمیکند مثلا نظر کن در هلاک اول الزان وجود نگی شود
 تا آخر وجود و طمان اولی که در اینجا ذکر میشود نتوان مفاد نموده
 با اولی که در آخر وجود ذکر میشود و هم چنین کل این است و اشارت

شده کی

مشاهده کن و حکم کن و اگر در این ظهور و صائم بشدی از حبه و نون
 حرف اول شو که در کل حروف دیده نمیشود یا آهان بن حرف و چون
 حکم بر واحد اولی شود منبر اعداد و متکثر هر کس از برای ایشان است
 صائم بدان و هر کس از برای دون ایشان است دون صائم و در
 ایشان ابواب حیثیت مشاهده کن و در عدد واحد و ظل ابواب
 ناز که حیثیت صوم از ایشان است مثلا در یوم ظهور این است
 کل صائم بودند ولی حکم صوم بر عیاری میشود که در حجاب بودند
 و از دون حجاب و صائم و در هر ظهوری کل اهل انظهور با حکام
 ظهور و عاملند ولی در بد ظهور بعد مرفوع میشود حکم اصل آن
 چگونه بشنون آن رسد اینست که مرفوع مرفوع میشود و در ظهور
 بدیع با انظهور ظاهر میشود و الا انرا این است که مرفوع شود و
 کسی در این ظهور در حجاب خود شرف الله و اصنام و الا کل به ان
 حد و روی که هستند مطیع اند و آنچه تر اگر کل مؤمنین بجز از صائم
 نشده بودند و بر آن آنچه واقع شده بودند نشده بود و خداوند
 بود از آنچه صائم شده اند و واقع شده زیرا که واقع نشده بود
 شهادت او بر ما یعنوم به الذین ایشان حکم ارتفاع نمیشد
 و حال اگر چه بشنون بین عامل بوده اند حکم ارتفاع میشود و
 حین صوم حوائی است بر صائم که در آن شود و صاء الله و اکاذبان
 محجوب بود که اگر در حین صوم شرح حیثیت طالع شود و حکم نما

بدون آن فالهین اطاعت کند چیر این صوم کی الان میگوید بار
 بوده در ظهور قبل و هم چنین کل اعمالی شاهد شود از تشریح و کمال و
 افشان و مجادله اگر چه علماء باشد و ظلم اگر چه بینه بر ارباب
 و حکم چندان عاصم شود نفس خود را و در حکم نیکتر از حقین شود
 که از صید ظهور و نا اول ظهور و دیگر هر کس حکم بر غفله نموده همان
 حکم علی الله است که مطلق بوده و هم چنین چنین ظهور من بظهور
 مشهور نیست که کل اهل این صائم الله ولی اگر حکم بر او گذرد این
 باطل میگردد صید در این ایشان چگونه رسد حکم شافی ایشان
 آن و از طابع تا غریب را شب باشد در اسم واحد ناظر و قبل از
 بلوغ بعد اسم هو حکم من من و من من نبوده الا الا الزوال اگر
 بخاوند نما بد صائم نبوده و بعد از آن لا است بر ای و فوق آن صائم
 نخواهد بود نظر کن در هر چیزی از اجزا او را الله که اگر کل ما علی
 جمع میشد نمی توانستند شش و نهم و دهم و یازدهم و بیست و یکم
 کنند و حال این بر وجود الهی را که چگونه مثلا حکم کشد و چون عباد
 خود بلا استحقاق ایشان و اگر بعضی استحقاق بوده هر چند در آن
 چیزی که بودند بودند و صید و عیان و فضل او بوده که اگر خود را نشنا
 تا فیاض و دیگر کل عامل بودند و انصوت من الله و تیکم لعل که
 یوم القيمة عن من لم یؤمن بمن بظهور الله بعد من الباب
 التاسع والعشرون الواحد انما اذا ذکر اسم الشیخ فضاوا علیها

و اما ذکر

و اما ذکر حروف التي فسماوا علیهم و اذکروا الله و محمد و علی
 امره و کل لیلته جمع و یومه انقی معانی مرتبه شکر او کرا و الله
 بهما اربوز الف مرة یا الله ملخص این باب آنکه هر وقت ذکر
 من بظهور الله صلوات فرسید یا و هر وقت ذکر شود حروف
 حق او ذکر بها کنید بر ایشان و در آنچه ظاهر شده مثل آنچه
 میشود ذکر کنید و در هر شب سجد و یوم آن قدر دایند که آن شب
 و روزی است که اعمال در آن مضاعف میگردد و ذکر کنید من بظهور
 و حروف حق آن را در دست و در سینه و بخوانید خدا را از روی
 اخلاص عدد چهار عین بر این است که سجد کنید و بخوانید و از
 کسیکه ذکر او ذکر الله است و ذکر الله ذکر او است و معرفت او
 معرفت خداوند و معرفت خداوند معرفت او است محجب بایند
 نظر کن در ظهور رسول الله که چه قدر لیاالی و ایام جمع بر آن شمس
 حقیقت گذشت و مؤمنین باخیل کل خدا را بخوانند زبان
 ایامی بخشید ایشان را هم چنین در ظهور بفظه بیان مشا
 کن عبادی هستند که هر شب تا صبح بزرگ خدا مشغولند و شمس
 حقیقت و شب با در فراع کشد رهنما ظهور و هنوز آنها از سر
 سجاده خود حرکت ننوده و اگر ایات بدیهه بر آن خوانند شود میگویند
 مرا از ذکر خدا با خدا را می محجبی ذکر خدا را میگویند و از کسیکه
 ذکر را در خواب میخواند و نموده چو محجبی که قبل از آن نرفته بود

x

فان ذکره الله كما توفى منى انى كذا كنى وكجا ميگوي بدانكه اگر ذكر
 كنى من بظرفه الله والنوش ذكر كره خدا را وهم چنين اگر ايات
 بيان ايشونى و قصد بكنى انوش ايات خدا نورا نفع ميده
 والاچه ثم حتى نماز اول عمر نما اخر عمر يك سجده كن و هم را بديك
 بگذران ولى من مياش بظرفه ان ظهور بربين نفع بر بخشد و
 ولى اگر شناسى او را و عارف شوى بچى او و بگويد قبول كردم كل
 عمر خود را ذكر خود هر اسبه را كى بوده او را بگفته اى ذكر خود را كه
 نوح عمل ميكنى از براى آنكه خدا قبول كند و قبولى خدا و خدا
 نميگردد الا بقبولى ظاهر بظهور كنى ايد اگر اري ما رسول خدا
 قبول نمود خدا قبول فرموده و الا در هواى نفس و عادل ماند و
 الله راجع نكشته وهم چنين اگر عمل را بظرفه بيان قبولى خدا
 قبول فرموده انرا كه سببلى از براى امكان نبوى ذات ازل نيت
 الا آنكه انچه نازل ميشود از مظهر ظهور شود و انچه صاعد
 لا مظهر ظهور شود و بعد خدا را كريك نفع مقبل بديه نشده
 كه ذكر مقبل كند و حال آنكه از اول عمر نما اخر نما عمل ميكنند بلى
 خدا و اجتهاد و اگر از او پرت از براى چه ميكنى ميگوي از براى
 خدا قبول كند اى جوان قبولى خدا ظاهر ميشود الا بقبولى
 ان اياكله و اى انجبتا و كرم فرموده باشد قبول كردم اين است
 كه كل لا يشع عمل ميكنند ولى انهم اين بچي الا كى در بيان عامل

كردم

كردم بوم ظهور من بظرفه الله انا و نضر داشته باشد قبول او
 او را لا بى كيكو بپند عمل از براى خدا كرده و خدا قبول كرده و لا
 چه ثم كل ما على الا نفع عمل ميكنند با نچه بر او هستند از دين خود
 ولى نظر كن بان ميده كى قبول خدا و نوظاهر ميگردد كه كوياد ظاهر
 رسول الله يك مشورتى نبوده كه انا و طملك كند غير عا و منين با
 مقبل عمل خود را كه اگر شده بود در ان زمانى ميشد بلسان
 وحى زيرا كه مقبل خدا و ندى ميشود كه بلسان بشر باشد كه اگر بلسان
 خود رسول الله باشد مقبل او است من مقبل خدا و نصد كى انا
 الله مثل بجز ان مشرفه فكر بد در جيل مشور نموده و شب و روز
 از براى خدا عمل ميكنند به بين را بجز از او بجز شعور بر ايشان و
 و حال آنكه تمام كل اعمال ايشان اين است كه خدا قبول كند و قبول
 خدا ظاهر ميگردد الا بلسان ايات كى حشر كل ما سوا او امير ساند چنانچه
 امر و نوزان بجز كل وجود ما ميوساند حال هر چه ميخواهى عمل كن برب
 اگر بپند يك پرگاه ذكر قبول مر حق او شد اين قسم است كه در ظلم
 ليل حرکت ميگردد و نرى بپند انا و اخر نما اخر نماى خدا عمل
 ميكنى و يك دفعه از براى ان بظرفه كنى با و ميگردد و ميكنند
 كه اگر ميگردد در بوم قيامت اين طور مسئلا نميشود برب
 امر چه ندر عظيم است و كل چه ندر و محجب و شرم بديان مفيد
 الهى كه كل ذكر خدا و عمل از براى او ذكر من بظرفه الله و عمل از براى او

ملاحظه نمایند ولی بوم ظهور او از او محجب ماند بایات
 خود و طین بما فیض من النقطه ار شده کدر یکی از صریح
 واقع گردد و بران حجره از اثر رفیع شود که در آن مصلیان خلق
 خود را نمایند تا آنکه مادی باشد در نزد خلق بر این نقطه
 بیان عبودیت بوده مخلوق و مرفوع و مولود و موردت و آنچه
 مراد از کلمه نموده از او است نه از او که کسی غلو نم نماید و از حد
 عبودیت تجاوز کند چنانچه در بیان سیر و عروج ایشان
 نشان ایشان داد بسیار در قرآن چگونگی رسد و ماعلی الارض
 ولی کل این سیامان طائفه عمل سیاران در ظهور من بظهور الله
 زیرا که خود را از رفیع ایشان ثابت میکردند و بیدون ایشان
 ولستفن الله فی کل ما یقول من عنده فان امر الله فی العلی مثل
 الاولی ان یاعاد الله فانقون الباب الثانی من الواحد التاسع
 من یکی له خطلم یکی له عدل فی ایامه و ملکین الفایر الله
 و لپو صین بان یوصلها الا النقطه لجزیه الله بر حمت
 بوم الفیه آنکه کان بکل شیء علیما الحق این باب اینک اگر ظهور
 بیان صاحب غیبی رسد که عدلان برای او نباشد و در زمان
 آن هر نوع خطی که هست از الهی گفته ما اعلی مشرفی کرد که در این حد
 باشد محبوب بوده که هرگز بدیت بر طایفه که الهی بالعدل باشد
 نوشته شود و هم چنین مشرفی آن باید مثل آن باشد در حد

نمایند

نمایند که در بوم ظهور من بظهور الله نزد آن شیخ حضرت صاحب
 نمایند تا آنکه جزا دهد او را با آنچه خود او است از ایاات خود
 کرد با این سبب که محبوب خود را اگر بفری باشد که اسطفا
 برالف نداشتند باشد و چون نوشتن بان بر شده و بیان
 که هیا الف با او برسانند و اگر مستطیع است که سر او از پشت
 کسی که از برای خدا عمل کند بها او دهد و عمل خود را نشون
 فقط چه ایاات و چه مناجات و چه تفاسیر و چه مشون
 و چه کلمات فاد سینه هر چه نویسد مقبول خواهد بود
 از اینک که در بوم ظهور چنین بفری باشد و امثال آن فایر الله
 الا یاات من بظهور الله که حرام شده بر ایشان فایر الله
 بر هر کلام الا کلمات و لعل در آن بوم ملک بفری الله عمل کند که هیا
 از کل آنچه در لیل نوشته میشود و هیچ خطی در این ظهور محبوب
 بود ظاهر بظهور نبوده الا خط شکسته حیوان از صفت زیرا
 که اکثر باغلیم می نویسند ولی امیت است از حیوان حسن آن
 با حیوان بودن آن است که مثل آن بالشیبه خط متخ در حیوان
 مثل حیوان است با کامل هر شی در حد خود محبوب بوده بود
 خداوند هست و لتعلمن فیها انکم ابھی للظوط و امنعها
 عندک لعلکم بیدلت بوم الفیه عندکم بفری من الباب
 الثالث من الواحد التاسع والله من کل ملک او سلطان بفری

از ایاات خود

وین بقض خود میدهد که ان برای خدا عمل میکنیم که درون الله
 میسند که اگر الله کسند از برای من بظهور الله خواهد کرد و اگر
 او خواهد بود و الا سکان این جیل هم که هیچ نمیدانند شرف روز
 لا اله الا الله میگویند چه ثم دارد در حق ایشان قدری افضل
 نموده که از صد ابر محبت نکرده که کل اعمال دنیا و شما بوجود شما
 راجع بدین شما میشود و کل اعمال دین شما ثمره ان قبول خداوند
 میشود و قبول خداوند ظاهر نمیشود و الا قبول من ظاهر او من
 بظهور الله که لسان آیات ان و ظاهر کرد که اگر از درون ان قبول
 شود قبول الله نیست زیرا که قول الله کلام او غیر کلام خلقا
 و ان اشین نمیشود و اینکه مکاری قبول ابواب قبول ثمرات
 و قبول ثمر قبول سوال الله است لاجل این است که ان شیخ این طور
 قبول کرده و هم چنین که حرف نفس مؤمن اخرون نفس خود شمره
 و سرود او را که سرود خود خوانده لاجل این است که ان این قسم
 نازل نموده که اگر ان نبود نمیشود همیشه نظیر میدار نموده
 که کل شئون در ظل او ظاهر میگردد و ان اشین نیست بلکه در
 و احدان باعد نیست بلکه بلاعد است و ان واحد باعد
 بار او واحد شده که اگر ان نبود حکم جاری نمیشد و لیو خدا
 ربکم الرحمن خالصا شریفا الله بالحق تعالیون الباب الاول
من الواحد التاسع ان عن کل ارض لله و در کل بدان الله و ان

برای

بیوت التي یومئذ یبذل الملوک من صلی بنها من اولی الیها
 فلیصدق بمشقال من خندا الا وان یکس فیروا بنی الی
 حروف الواحد و شهداء البیان و فی کل معاهد العرف و الخلق
 علی عده الواحد معام نفس ان کا ن الا عن واسعه و الا الواحد
 بلاعد بل یکفین العالمین و لا بد ان بلخی محل ما بقض من النقطه
 فی احد المرین بدینی علی انک للمعده بینا من المات لیکرت
 الله و وصلین بینها المخصی انبار انک عن هر ارضی لله بوده و
 میگرد و یوم ظهور عن بظهور الله او بما اذن و همین قسم عن مدان
 و امکانه که ان سلاطین مثل بوده اگر کسی از اهل بیان در ان زمان که
 بر او است که بیان مشقال نفس اتفاق کند تا انک ساکن نشود و
 الاستهدار بیان و مظاهر واحد و هر مجلس غری که منعقد کرد
 بلاعد ان را ادا است که مکان عده واحد را خالی کنان کرده که ان
 ساعت من بظهور الله با حروف حق ظاهر کرد کند کمی مقنون نکرده
 بجواهر یکدان بیان احد میشود در ان ظهور و اگر مجلس وسیع باشد
 محل یک نفس از ان زیاده داده شده و هم چنین هر مقعدی محل
 یک نفس را ادا است که خالی کنان رند زیرا که دیده میشود که در
 خود من بظهور الله هم این قسم ظاهر است که از مقعدان منع می نماید
 او و چونکه پیشنا سندا و اجرام او با اسم او و حی او می شناسد
 کل را وی خند بر عبادی که ان برای اسم او این نوع اعظام و حشره

و انک ساکن نشود

في ذلك الدين بيدنا من الاران لنفسه بكتب ايات الله وكان بين
 عينيه تلك الایة المذكورة في الدين ملخصا في اياته كل وجود
 خلق شده انداز برای یوم ظهور و الله که از در عرف بیان قیامت
 ذکر میشود و ان از اول ظهور و شجر حقیقت است تا غروب ان
 مثلا در نقطه فغان بسته و سه سال بود چه این یوم که کل ان برای
 ان روز خلق شده بودند و وصل ان ایام مثل شمس است بالبنیة
 بسا رکاب و هم چنین مثل اهل ان ظهور و بالبنیة بظاهر مثل
 همین است ازین جهت است که در ان ظهور و عادتین بیان نام با
 هرمان ندهند و حیاکت از شما سبقت منالیف و انشا ان
 و ظهور و ان و بر وفات خود زیرا که اگر در ان ظهور و خج طالع شود
 هر اینه ذکر نوری از برای ان میشود هم چنین است که اعلام علم
 زمان من بظهور الله بعد از ظهور ان کلام است که معاینه مثل ان
 همین خواهد بود و همین قسم که نقطه شمس حقیقت بوده ان اقام
 بالبنیة یا ان شمس ان اقام است که ما اخر وجود اگر است
 شود تا کس در ان ظاهر میشود ان شمس تا در بلکه کل مستحق
 هستند از دون ان ولی بعد از عرف بیان از ان ماده شده
 که کل در ظل او آنچه تواند عروج نمود و اگر کل عالم شوند و عروج
 نمایند بر بیان عروج انان نتوانند رسید و ذکر شده در حق اولو
 العلقه از هم و سینه در بیان بر اینکه مفعول نفعی از ان است از ان
 لغز نور

نفس خود ظاهر سازد و در بین عینی او مکتوب شود و ذکر کرد
 باشد بر اینکه اگر من بظهور الله ظاهر شود و ایمان او در
 کند اعلی از کل خلق کرده و الا ان فی لعل مران یوم را نبخود
 باشد که بچند صباح محجوب از لغا محجوب و چون نشود که از برای
 او از اول عرف تا اخر عامل بوده و هست و تر عی نه همدان را الا انکه
 عمل کند ان برای ان و معرفت نماید درین او داد را بخر رضای او است
 و الا خواهد رفت مثل آنچه قبل از ان رفتند و ان برای ان نخواست
 ماندا از کون حق و احجاب از محجوبی که از برای او میگردد آنچه
 میگردد و با سم او در بیان معرفت بوده که اگر حق بر من بظهور
 و او را بداند متفاتی که ممکن است از کل شی از ان گرفته میشود
 اگر معرفت کند قضای که در حق کل شی جاری میگردد در حق او نازل
 میشود زیرا که اگر اقدام بجز ان او نماید احدی را نمیرسد این
 زیرا که این زمان این قسم بوده که علماء و حکمی بنویسه الاباء است
 ان خداوند عالم است که در ان زمان چند نوع باشد بر بیت خلق
 و حدود ایشان و اگر عالمی بر ان ظهور میابد است نماید در حق
 رضای او مثل ان است که بعد کل وجود را محجوب شده باشد
 نادی که ان برای لدون الله خلق شده از برای او می شود زیرا
 که انظار کل از اعمال او را جامع میگردد بعد از هر ظهوری
 که اگر اینها در ایمان خود صادق باشند نخواست از حق نخواهد شد

و اگر جزو جزوه وار آید سبب اعترافها میشود که کل چیزی است
 که آنها جفتند و حال آنکه کلاوت الله بوده و هستند عدا الله
 این است که آن ناری که بکل میرسد اول با آنها میرسد و بعد از آنها
 بدین که آن چنانچه اگر مقبل باشد فضل الهی اول با ایشان میرسد
 و بعد بدین که آن نیکو در اینست در جمله علم اگر علم بر طهره الله و
 رضای او باشد اول بدین در جانش است عدا الله و عدا کل شی
 که اگر بکل عدا است همین بود از برای او تا آنکه علم بکل شی
 داشته باشد و علم بر طهره الله داشته باشد که کل شی بقی بار او
 لباس شپش مای پوشد چه آن وقت که بکل شی ماندگار
 شود که طوری له و اگر مخوف شود نفس جزوه وار و انداخته و الا
 هر که بکلم او تابع او بوده داخل بنا است و هم چنین که بکلم او
 تابع خو شود بواسطه او داخل جنت میکرد و الا از اینجا یک تابع
 نفسی با عادت احباب این میشود از حق از این جهت نبودن
 علم از برای او واقع است از نبودن ان الا انک خالصی باشد از
 برای خدا که بلکه بکلم خود توانی فرست خو نمود در بوم ظهور آن و
 بسبب آن نفسی که ایمان بخدا آورد و چونکه نظر میکند و جگر خود با
 در ایات الهی ببیند الفکر سجده می کند و اعتراف میکند باری که این است
 ایات من بظهوره الله که کل مو عود بیان بوده حمد خدا و اگر ما واد بوم
 قیمت عالم گردانید با و که برتره وجود خود خازن کریم و انقائ الهی

محبوبانم

محبوبانم که از برای او خلق شده ایم و عمل نکرده ایم الا از برای
 ثلاث من فضل الله علينا انه هو الفضال الکريم و بدانکه اگر
 بپسین کنی چنین میکنی و چون می نواز بهین نمود بحجبت نفس خود
 این است که می ماند در بنا و مملکت می نشوی اگر در بوم ظهور
 عزیزان آنکه ایمان با او روی کل چیزی کنی نجات نمی دهد بود از بنا
 و اگر ایمان بخدا روی کل چیز از برای تو ثبت میکرد در کتاب خدا
 و بیان تا ایمان میکرد در جنت مثل آن خواهی بود و مملکت با
 حق التفات که در بسیار در جنت است در چنگ او سعادت است از موافق
 و ارض و مایه آنها مثلا اگر کل منتظرین بقول عیسی علیه بقیبت
 نموده بودند تا بعد واحد رسول الله و اما یک نور خود بمشندان
 قول عیسی علیه و هم چنین در ظهور و غیبت بیان اگر کل بقیبت
 کنند باینکه همان عهد مو عود است که رسول خدا کرده است
 از مؤمنین بقرآن مخوف نمیشوند از قول رسول خدا و هم چنین
 در ظهور من بظهوره الله همین مطلب است اهد کن که اگر کل بقیبت
 کنند که این همان من بظهوره الله است که فقط بیان جزوه داده است
 احدی مخوف نمیشود زیرا این است که حقیقی باشد بقیبت نکردن
 ایشان در حق او اگر حقیقی از برای هبنا انجیل و علمای و فغان
 بعد از ظهور و بیان است از برای آنها هم خواهد بود بقیبت های
 وقت نموده که از وقت خود بحجبت نشوی و بعین او او داشته

ثنا آنکه برفان و فایز کردی ذکر این کلمات از برای آنکه در آن ذکر
 کل را متبوع شود تا از اعلی و ادنی عمل در ذکر قنار داخل شود
 و از ذره لقا محبت یافت فلش افین الله ستم آیه بقول
 الباب الرابع من الواحد التاسع كتب الله على الناس ذكر الله
 فل كل عند سبأون ملخص این باب آنکه کل علم اخلاق و صفات
 که انسان با آن عامل باشد که بواسطه آن علم بر نفس خود حجت
 نکند و بر نفسی حجت وارد نیاید و اینک امر بنفوی و روح یا شئون
 دیگر شده کل ارجح باین صیغه در شلا اگر نفسی مینال بقدر شود
 و قناعت کند و صبر کند عز او نزد نفس او می ماند و خوف نمی شود
 و ایام نگران که بگذرد شئی مشاهده نمیکند و بی اطلاع از کار کند
 منتهایش این است که سیاهی دیگری بهم رسد که باین فرج کند
 آنچه مایه حزن او است و بعد از آن که نظر کند بر نفس خود بسوی
 ظاهر شده معادل نمی شود با ذل نفسی که واقع شده از برای او
 و هم چنین کل صفات و شئون را در هر شب ملاحظه کن و اینک
 شده ذکر ستر از برای آن است که در این بدنامی باشی که قلب تو همیشه
 حیوان باشد که از محبوب خود محبتی نیازی که بلسان ذکر
 بجای آن و قلب تو متوجه نباشد بزره قدر و محل العمل اگر
 شوی در پریم قیامت مراد قلبی مقابل باشد شمس حیثیت با
 که اگر مشرف شود و الطین خاکس هم رساند بر او اگر او است صبا

هر چیز

هر چیز بیاوراج میشود کل امر و اگر آن ظاهر شود و تو همیشه
 نفس خود باشی نمی بخشد بود الا آنکه بدگر او ذکر کنی او را
 که او است ذکر الله در آن ظهور زیر اکران ذکر که صیغی بواسطه
 امر بفظه بیان است در آخرت که با لایه های الاما لایه های افوی
 از ظهور اولای آن که اگر چنین ذکر کنی ستر با ایمان با و تو را باین
 نوع و پنج مرتبه مضاعف میکند بر ذکر چهار نفوس در پریم ظهور
 ذکر کن حی اجهه اکران و ذل افضل است ذکر او جهه از نوزده
 ذکر ستر او این است جوهر ذکر تو ذکر او و ذکر او که نواز در آن نمود
 فلذکر کن الله ستر با هم علیه مضاعف و مرافق باشی نفلت
 قلب خود را که در جاث ان بلا نهار بوده و هست و اگر از اهل
 مرافقه بوده میداند که اهل در شدت سر حکم ان مثل چه میشود
 تا آنکه در پریم و بفظه ذکر قلبان بر هیچ واحد میشود و با وجود
 بلایع باین شبها اگر در آن نکته شمس حیثیت را نفع نمی دهد تو را و
 اگر در آن کنی همان باشد نفع میدهد تو را و کثرت ذکر محبت نیست
 چه ستر او چه جهه ابلکه اگر باین ذکر کنی بر روح در بچان افضل
 از هزار ذکر بلا روح در بچان و معیار از راه کس بر نفس خود
 میداند عز من ذکر من بظهور الله است و عبادی در این ظهور هم رسیده
 که مدعی احکام مرافقه بودند عند الله حکم بر این ضایع بوده و نیست
 حد و الهی آن است که در کتاب بیان ظاهر است ناظر باین امر

حقیقت نکشته که همان عبادی که مدعی بودند در این ظهور و محیی مانده
 و الهای که ناظر بر جهات نبوده بلکه اسم را نیز راهم نشند
 باقیال خود بخات یافتند فلما قرین انفسکم و لذکر ان الله
 نرسکه وجهه که و انتم بیدر الله بشکون ولا تدعون ما لا یفعلکم
 یوم القیامه عندهم الا و انتم بین یدی الله تسجدون و ذلت بین
 یدی من ینظره الله ان یا اول الذکر یقولون الیاب الحاسوس من اورد
 الذکر و الله علی کل نفس شیعه عشر یوما یجزم اللفظه و جها
 و یعمل بانها انا یا زن و الاصل علی صاحبیه و کان الله فاقصل
 عظیما لخص این بابا نکله بخر لفر شینت با و اطلاق می شود
 من الله است عیشت ولی ایخه که مظهر شینت در هر هیکل او را
 انایات خود نوزده ایرات که فو زان مکتراوات و احصائیا
 نمودن از این جهت امر شده در ظهور او که هر یومی از قبل اینی که
 در نفس او است بین یدی الله باشد یا او گفته اصل بین او ^{تا انکورد} هفت
 ظاهر شود بیوع آن یوم اول از برای نقطه و ایام حلی از برای حروف
 حتی در اول یوم هفتم تا اخر این حکم کل مؤمنین بیان هست
 اعلا و ادنی و از ایشان رتبع نمیکرد الا انک ازین ارتقا حده
 کمان رفت رتبع میکرد ولی منهای ایخه ما یکن در امکان است
 در یوم هفتم نوزده که مثلا امروز یا لیسنه یک حرف از حروف زفا
 چگونه هستی در محل ایشان همان ششم با شش از قبل ان از برای نقطه

حقیقت

حقیقت امروز برین چه فایده در حرم امیر المؤمنین علیه السلام
 میگردد و از خود امیر المؤمنین علیه السلام و ظهور و رسول الله چگونه بود
 بالنسبه با حضرت ایچیه و او است از او است از عز و علو حال
 و چگونه میسوزد در روز چنین محضر فدی حاضر شوی و حال انکه
 حروف واحدی که می بینی از روزان اعلا و ادنی خلق در حروف
 الهیاط انقند و اموال خود را صورت می نمایند بر اینک بدینست
 ایشان بر ایشان خوانده شود و حال انکه کل این عظمه ها در این
 بواسطه اری است که از صبا بوده که قول رسول الله باشد حال
 که توان در آن محضر حاضر شد و حال انکه اگر کل وجود یک نفس بود
 و ان نفس از اول الازل تا یوم ظهور ان ساجد بود از برای ان
 یوم ظهور ان و یوم ظهور و اگر نظر با سخفا و او میکرد هر این از ان
 و اس از انی و او شمع حقیقت چنان کینو پستی است که عظم کل
 نوزان اصغر از فیه است و با وجود این کلمات او در نظر کن
 خلق خود را چگونه تربیت کرده و میکند لعل کل منقطع شوید
 بسوی خالق و خالق کل شی و در انقا و در انق کل شی و نیست
 ان و همیشه کل شی و محیی ان و محیی کل شی اگر علم باطن باطن را
 در کنی و بیان عملی از روی یقین تو را لایق حضور و حضور
 بفضل او نیز با سخفا و خود و الا اگر در او حاضر شوی در مقام
 لا اشرک بالله شینا یا به نواله رضای و افع اویک حضور نمود

چگونه و عمل و حال آنکه اگر کل خلق بشنوی که خود ما این خود عمل میکند
 از من عمل کند هر استیجاب ایشان از ایشان از حق خواهد بود چنانچه
 می بینی الوف الوف معروف است که در راه پستی که پست خود داده و
 یوم ظهور او که هر قول او مثل از خلق میشود و پست اگر نفسی ضا
 که در بسوی او ظاهر است فلشعشع الله شمع اعلم که مختصرت
 که اگر نزد او حاضر شوی بجز اسحقان او هر استیجاب خواهی بود از او
 و اگر غیر فایان او خواهد بود بی نوبه که در باطن او داخل شوی بجز
 نوزاد که بر کنه عرش می نهند سفیر بلکه ازین هم اعظم زیدان بلکه
 قول او عرش ارض میکند و منعمالی است که موصوف شود بی این وصف
 و منعموت که در بیان زکری که در وصف عرش پستی که او ان ^{مظالم}
 او بی شاهد ننگه مثل آنکه در حرف اخر شنید و از قبل ظهور مثل
 او در مخطبات این در حوزة کمال ظهور از شده مانده شده سجا
 من هو الایمان و لیستی که فوه و سبحان من هو الایمان و لیستی که فوه و سبحان
 چگونه لایق که در حضور خداوند این نوع ظهور از او که شواهد از سبیل
 معارف و جواهر توحید است که ذکر میشود و از سبیل احد و مظاهر
 انچه داشتند از ظهور است یا عا ما عا کن در امکان خود عمل کن که او
 قبول خواهد نمود اگر از چند مظاهر تجا و تکی ولی اگر بغیر از نظر
 توحید بر او تکی حکم حیوانیت در حق خواهد کرد و اگر هم و لیس
 العیان یا الله کفنی مثل از است که در حق خود او گفته بود که شایسته

برای ان پست که ضربه المثل شود اگر کوسم نقطه میان ظهور او ظاهر
 و اگر کوسم ظهور بعد در نفس او همان ظهور با بطش است را چه قدر
 که بنوازد که نمود او را و اعظم علو و اضع ستم و از ذکر خود است که
 خلق را داده و الا تقدیر که به میشود از هر ذکر و شریک ^{میشد}
 از هر شانه دان با این عالی عظمت و ارتفاع و ستم جلاله ^{اشعاع}
 عذابه بود و هست فتعالی الله عما یصف الواضون علوا
 عظیم الباب السادس الواحد التاسع فيما ینبغی للناس ان
 یعرفن طائفة الذی یخرج نقطه الخفیفة عن ینبغی ان ادهم بها موت
 ملحق این باب آنکه بدانکه هر چه از حق از ان معنای نیست الا آنکه
 محل ظهور میشود و چه چنین هیچ آسمانی او بی خداوند نیست
 از حرف واحد الا آنکه محل انس شرح حقیقت میشود ولی اگر
 بعد از خلق ایمان با او و او را در خلق بگرد چنانچه در حرف ^{جل}
 بخاهی نظر کنی و اگر قبل از او هر چه نظر کنی در حق در حقان نظر کنی که
 مناط ایمان است ولی اگر از ان شود او بی مثل آنکه ان امین ^{توسیع}
 در حق واقع شد بلکه صاف او بی ایمان است چنانچه در حرف ^{حد}
 شاهد شدی و بدانکه خداوند نظر میفرماید و مسلک خود هیچ
 ابدا که انان یعنی نیاست از برای او اختیار میفرماید هم ای که هیچ
 به عنوان ان نیاست خداوند از برای او اختیار میفرماید هم کل شیء
 دیگر اما احظ کن که در وجود است و از بجز خود کل بهمان زنده و کل بها

میت خواهد شد اگر امثال کنندند و الا میست چه اعلا و خلق باشد
 وجه ادنی چه نیست بکل اشیا سوا است و خداوندنا از همه
 کل فیما و رضا خود را بر اوین او مثل از خلق ایشان و صلاوة ایشان
 نازل فرموده و مثل خلق سوا از او و ما بینه ما و ان همان صلوات است
 که از ان هو بود بر ایشان نازل میشود من غیر ان زیرا که ذات نازل است
 از ذکر و اشیا و آنچه در امکان ممکن ظهور نیست اولی است بر ظاهرها
 فیه انما و او است کینونیت مشیت که در او دیده نمیشود الا
 جل و غر و محبوبان جل و غیر کس از برای او است از برای خدا است
 و هر کس از برای او نیست لدون الله بدان و کل وجود را تران
 خود نظر از وجود ان دان و در لکن او را و بی در لکن جانانه
 که در لظواهر کرده اگر ظهور از واقع نشود و الا اگر بقدر شش
 عشر عشر ناسع ششوی و بی ناری می آید بعد از موت او در لظهور
 و بدانکه طاعت او بقسط طاعت الله است و محبت او بقسط محبت الله
 و در کتب و کلمات محبت میان در بوم ظهور که کل سبب وصول با او
 و اگر ان باشد و کل نباشد او بوده و کل ظل او خواهد بود و اگر او
 نباشد و کل باشد هیچ شئی نبوده و نخواهد بود و فاذ محض است از
 معنی این شریف که بعونش او بنور اینست نقل کنه قل الله یکفی من کل
 ولا یکفی عن الله ربک من شئ الا السماء و الارض و ما بینهما
 ان ترکان علاما کما فیما فیها و از برای هیچ مطلب این آیه را نالودت

نماید

نمای بعد اسم فیدر مگر آنکه مشاهده اجابت نماید از صید
 زیرا که خداوند بوده از و بی توان نفس نبوی و قادر بوده بر هر شئی
 و عالم بوده و هست بر هر شئی که اسم شپیت بر ان خلق کی بود
 از ان که از لسان کینونیت خواندی او را حروف این آیه در ملک
 بوده و هست سبب یکدیگر ظاهر نماید اسباب اجابت و
 از قبل او ولی نظر کن الا الله که کل ادون او خلق است و الله
 عن منبع الباب الرابع من الواحد التاسع المنهيات من سبع
 والوردی ان قوم بدانکه اصل منهیات حروف نفی اولی است
 و همین ششم هر چه در ظل او آید در نفی داخل میشود و بدانکه کس
 لم یظفر الله نباشد لدون الله است و هر کس از برای او باشد
 الله است و هم چنین در نقطه بیان مشاهده کن و قبل از ان
 و قبل از ان الخلیل و زود هر ظهوری که ظهور است قبل داخل ان
 ظهور نکرده در نفی نظر کن و نفی شده از دنیا کو و اشیاء ان
 و آنچه که از تحت خراسان حمل میشود که در ایچ غیر طیبیه دارد و
 امثال این نوع که منقلب کرده و اگر خواهی که اول وقت از ما بر بینی
 در این دو نظر کن زیرا که ایچ غیر طیبیه است راجع میشود باین
 و ایچ طیبیه است راجع میشود بحد و علی صلی الله علیه و آله و اشیائی
 که متعلق بیکدیگر باینها نفی شده لاجل انها و پناه برود در حال
 بخداوند واحد و قبل و اسما و امثال ان که متعلق در نفی مثل همین است

و بدانکه هر شیئی جزئی که در علم الله بوده و هست در کل شجره اثبات
 که من بظرفه الله باشد و در در ظل نفی و این معنی را بگویند او را
 یعنی ظاهر مشاهده کن در ظهور او و لعل محیی بنیانی از طلعت او
 و ساجد شوی از برای خدا از برای او و او تو را کنی با آنچه من قبل الله
 مانا و فرماید و جمع کنی اثبات را با حسن خط و اطل وضع که از برای
 مثل او مانا میگردان کلمات ظهور در این جهت از لیه است که در هر یک
 اقله ملک مستحق میگرد در هر ظهوری ای بکار خدا و این ظهور را
 اخذ کن و با آنچه در امکان ممکن است تصرف و اطاعت لعل از نفی خارج
 کردی و در اثبات داخل شوی که این است حجت و اسرار الهی که هر شیئی
 نعلق میگرد و موهیب جامع او که هر شیئی احاطه نموده قبل الله ^{طهاره}
 عن النقی و ما ینسب الیه و هذا که در کل شیئی با ایشان و ما ینسب الیه
 لعلکم یوم القیمة ینبغون الله ثم یارحمه تشهدون فل کل لعل
 ساجدون و بدانکه نفی بنفسه ذکر میشود الا بذكر اثبات
 که اگر مشاهده فرماید شجره حقیقت در یوم قیامت و در مؤخر
 ذکر او را مانا فرماید و آنچه ذکر میشود و شده لاجل ارتفاع
 اثبات و ضای نفی است در دون آن مثلا هر از این دو شیئی که
 شده از برای حفظ نفسی مؤمن است نه نفسی در هم چنین در کل
 مراتب وجود مشاهده کن بجز وجود او و انکال کن بر خدا و بد خود
 در هر شان که او است لعل بر حافظین الباب الثانی من الواحد الثانی

نعمه الیه

در حرمة الزیاد و المسکات و الذوات مطلقا لخص این باب الیک
 کل شیئی در وجه از وجهی بوده و هست و کل شیئی در وجه
 از وجهی بوده و هست و لعل شده از مسکات و آنچه حکم دو را بر او شود
 مطلقا تا آنکه وسط کنی خود را از هر شیئی که بدون الله بر او ذکر شود
 و بداند نماید در مواضع ضرورت بالاول لطیفه و یوما طیبه که شیئی
 شجره محبت بوده و هست و حکم آن در کل مثل چیزی است مثل انکال ^{خدا}
 از یک نفسی در غیر مثل کلی او است ولی خدا و بد خود جل هم
 حال ایشان بخوبی آمده که کل وجود او را ساجد و کل شیئی او را غیب
 و بطاعت او صاعد و هیچ ذره منکر آنکه بیکت کینیت عبادت
 او را و مانا است بلسان خود و لعل بر ظهور هر شیئی که از شیئی
 شجره محبت نیست مجبور بنموده قنیت و هر شیئی که بوده محبور ^{بوده}
 و هست و در ظهور بعضی صلیح لازم و از اهل این بعضی از این
 اشیا و از زنده شده و این همان ذری است که در نزد هر ظهور
 از زنده شده اهل آن را که با دون مظاهر حق مدارا نموده لعل
 تشریحی از وجود ایشان اخذ شود با ایمان محیی زیرا که امکان در نفس
 هست اگر خود بنفسها محیی نشود و لعل سعیدون علی الاخبیه الله
 بالله ربکم الرحمن ان انتم تحبون ان نقولن الباب الرابع من الواحد
الشیاسعی در حرمة صلیح الجماعة الاصلوه الملیت فانتکم
 جمعون و فرادی مقصدون لخص این باب الیک از اینجا که در حیات

در هر شان که او است لعل بر حافظین الباب الثانی من الواحد الثانی

ثابت است آنکه امام محقق الوقوع باشد و اینک آن صورتها است
 و از آنجا که احوط ظهوری کل جزو واجبین جلوه داده که مظهر
 ایشانند یعنی ولی بعد ظهور ظاهر دیگر بعد از مظهر یعنی بوده این
 جهت است که نفسی شده تا آنکه کل لدون الله عبادت خداوند
 نکرده باشند و امر و زکری یعنی ایمان آورده باشند با الله و ایات
 آن و بنجره حقیقت و ظهور ایشان و قبل از آن و از آنجایی که
 الان اظهار ایمان کرده نماز کند آورده باشد و فرض است که
 اعاده کند و این است از احکام و افعیه نفسی الا بر زیر که از زمان زنده
 لدون الله بوده که اگر نمی بود عمده شد و آنکه نماز کرده الله بوده که
 اگر نبود امر و زکری نیست این است یکی از احکام و او تیر که بیان
 شده در ظاهر که اگر ظاهر بود از زاده شده بود ولی در همان
 از آن محل کلام است که چرا بصیرت شد که بر نفسی مقصدی شود که لدون
 الله واقع شود و اولی صلوه میثاق زاده شد زیرا که انان ^{علا}
 مؤمن است هر کس که کثرت زیاد شود در صلوات او محبوب تر
 بوده و هستی خداوندی کسی مقدم تر است که صلوات صفت
 خود نماز کند از برای او بقصد فرادی ولی در صورت جماعت نظر
 کن از صد اسلام تا ظهور و بقصد بیان که چه قدر صلوات جماعت
 بر باشد که کسی احصا نتواند نمود ولی حدیثی است که آنکه از کسی با
 که با مظهر نفسی نماز کند در ظهور احوالی او که لدون الله واقع

شود و ما

شود و حال آنکه کل با اسم او مصلی بوده اند و بقول او مصلی
 حد خلقی را که با این هر اطرهار حجت و انتظار فرج بعد از ظهور
 کسی مؤمن نکرده بر یک صراطی مثل آنکه با انجای خلق شب و روزی
 بیخ مرشد میگذرد تا آنکه حکم الهی منفع شود انان از این بوده
 بوم ظهور و من بظهور الله و اگر این قسم محجبه غیبی که شب و روز بنما
 ذکر او برسد و با احکام قبل او عمل نموده در زمان ظهور او ولی
 خود و اسکن کنند و یک مرتبه بغضه طالع گردید یا آنکه بر
 رسیدگان از ارتفاع احکام قبل او دهد که از وقت کلی خود
 مانند ملائکه وجود خود بر مضیبه کبری اگر چه این بر وجود شما
 که اگر یک نفسی در علم او باشد که وفا میکند بعد خدا در نوم
 هر این صبر نماید تا آنکه انان تمام عهد خود و کند ولی میشود
 که واقع شود و در خواب باشی بعد از آن تو را بیدار کنند
 خود محجبه شوی چنانچه رسول خدا ظاهر شد و بجای که در خیال
 بودند بیدار کرد ولی بیدار نشدند و انان در خواب هستند
 زیرا که بر او بود که بفرماید من احمد و عوده و انان محبت خود نماید
 با یانی که خداوند با او نماز فرموده بود و در دل خواهد نفسی که اگر
 چنین می بود هیچ محجبه هیچ ظهوری نکنند که در نیستند نظر کن
 در زمان که یقین بان دعوی که چه قدر مدقت شده عبادی که
 از رسول الله عشا نمودند و نماز نمودند حتی آنکه گفتند ما با الله

واللذات لکن فیہا لکما ان اعظم نذیرا لایسان بنوده که چنین
 گفتند زیرا که خداوند متعال بوده از این وصف و آنچه در خلق
 ممکن است لایق بنوده که در آن ساحت قدر او ذکر شود چگونه بگویند
 بهم رساند و نا حال هنوز منتظران در انتظار ماند چه بسا این
 من بظاہر الله برپا شود و هنوز ایشان در انتظار باشند اگر خدا
 مبعوث نفرماید مفسدی می بیند با بر خلق خود از مؤمنین بیاید
 و الا فضل کل وجود را که خواهد بود اگر اسباب ظهور عز ازین
 بود هر این خداوند از برای رسول الله تا اول فرموده بود بلکه خود
 خلق است که مظاهر ارفع شود و در نزد صید عید از امر الله نیست
 مثلا آنچه من قبل الله بود و الله علی الناس حج البیت من استطاع
 الیه سبیلا بود و لما از خلق ارتفاع ان ظاهری با طاعت ایشان
 امر خدا را و الا همان عز که در امر الله بوده هست نزد بصیر لطیف
 چه کل عمل کنند چه عمل نکند فلنصلین الله ربکم الرحمن
 لعلکم بایان الله یوم القيمة توفون الباب العاشر من
 الواحد التاسع تطهارت ارض القوم لخص این باب آنکه از
 برای هر شیئی مظهری است در علم خدا و کل بزرگوار الله ظاهر میگردند
 اگر مؤمن شوند بمن بظہر الله و مظهری افتد نمی شود الا با ایمان
 بحدوث ثلث ما و اح الارباع و انقل الابداس و اجساد
 الامثال و کل مظهر در کلمه توحید است که طاهر کنی این باب است

از ایات در ظل ان از نوار و هم چنین در هر شیئی مشاهده کن ایات
 و دون ان ما انک نزل مظهر می نمود مثلا اگر در شمال دست
 قدره سیاه شود مظهری ان می شود و الا با آنچه در هر حیوان
 شده و هم چنین از زردی وجود الی مشرقی دیگر هر شیئی مظهر کن تا
 آنکه بحسب نگر دی از رواج هوا و بدانند که مظهر در میان اقرب
 و رباب و افضل طاعت بوده و هست مثلا سمع خود و اطاعت کن
 از اینکه ذکر کردن الله نشوی و عین خود و اگر نبینی و خود خود
 که شاهد نشوی و لسان خود را که ماطون نگردی و بد خود را که
 تنوبی و علم خود را که احاطه بند همی و طلب خود را که بر او خطوب
 و هم چنین کل شیئی خود را تا آنکه در صورت جنت حب پرورش
 کنی لعل اول کنی من بظہر الله و با طهارت محبوب نزد ان
 که طاهر باشی از خون من و یومین به و من لریکن کلان و صف طاهر
 خواهی بود بطهارتی که رفع می شود و او بدانند که هر سمعی که کلمات
 او را شنود با ایمان با آنها داخل نماند یعنی چونکه می بیند
 علو کلمات او را در عیان او اختیار میکند او را و داخل جنت
 که صدق او میکند نمی شود که آنچه در اخوت است تمام این است
 عین که نظر کند در کلمات او با ایمان بان واجب میگرد و بران جنت
 و هر خدای که مشاهده شود بر کلمات ان با ایمان بان در جنت بوده
 و خواهد بود در خداوند هر لسانی که ماطون کرد در کلمات او با ایمان

در هر شیئی مظهری است

باو خواهد در جنت بود و شلج می شود در آن بغدادی و شیخ
 لم یکنه کذوال و نفا مان برای ظهور آن عزرا و نقیث قدس او
 نبوده و نیست و هر یکی که بنویسد کلمات او را با ایمان با اولاد
 فرماید خداوندان پدید آید از آنجا محب و اوست در دنیا و آخرت و
 صد و یک کلمات او را حفظ فرماید خداوند مملو فرماید او را از جنت
 اگر مؤمن باو باشد و هر غلبی که کلمات او را داشته باشد و زنده
 ذکر او علامت ایمان در او ظاهر گردد مثل قول الله اذ ذکر الله
 و جنت قلوبهم اینها محفل نظر الهی بوده و هست و خواهد ذکر فرمود
 آن خداوند در یوم قیامت با حسنی که ویدانکه طهارت نفوس
 مذکور است که کلمات خداوندی از آن فرموده تلاوت کنی زیرا که
 اولین نبی کلمه لا اله الا الله ثابت میکرد با ذکر ظاهر و
 اول و ذکر بیان و حال آنکه درون کلمات علیین در جود و اول
 نقیث و در زمان ظهور خود را یکی از مطهرین ارض و نفوس بود
 بلکه را با از طهارت نفوس از است که آنچه درون الله است
 از آن خود ظاهر گرداند و آنچه الله هست خود ما بان فایز گرداند
 ولی اگر شد ظهور بیان نشانیکه دیگر ذکر درون الله نشود
 وقت اگر درون کلمات علیین را تلاوت کنی از زاده میشوی
 و اگر خواهی که در کل عمر خود در محبت و علیین سیر نمای
 مادی را سفری را که از وجود بیگانه الله اعظم سیر کند کل

میرسد بمقصود که آن من بظهور الله باشد که او است ظاهر
 این کلمه ویدانکه نقیث ظهوری در ظهور بعد داخل میشود و
 بعضی ظهور مثلا نقیث لخیل در قرآن ظاهر شد و نقیث قرآن در بیان
 کلیه نه جز نبی و هم چنین نقیث بیان ظاهر می شود از ابراهیم
 و نظیر آنکه که کل آن در مدعی اثبات شدن برای او و صبری از نقیث
 ولی خوش بود که محبت بجز بر اید ایمان که آن وقت چنین کل نما
 شوند که سموات و ارض و ما بینها از عظمت آن خاصع گردد
 چنانچه در ظهور بیان دیدی و اگر در آن روز هستی خواهی دید
 که کل اهل ایمان بجز ایمان بان ما و زنده ولی از آن محبت و نظیر
 انفسکم علی من ما انتم علیه مضنون